تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

DISARMING IRAQ

THE SEARCH FOR WEAPONS OF MASS DESTRUCTION

HANS BLIX

چاپ دوم

خلع سلاح عراق

جستجو برای تسلیحات کشتار جمعی



• نوشتهٔ
هانس بلیکس

• ترجمهٔ
محمد حسین آهوئی

خلع سلاح عراق

جستجو برای تسلیحات کشتار جمعی

نوشته

هانس بلیکس

ترجمه

محمدحسین آهوئی

انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۸

سرشناسه : بلیکس، هانس Blix,Hans
عنوان و نام پدیدآور: خلع سلاح عراق: جستجو برای تسلیحات کشتار جمعی / نوشته هانس بلیکس؛ ترجمه محمدحسین آهویی
مشخصات نشر : تهران: اطلاعات، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری : ۳۵۶ص.
شابک : 978-964-423-620-4
وضعیت فهرست‌نویسی : فاپا
یادداشت : عنوان اصلی: Disarming Iraq, c2004
یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۸ (فیپا)
عنوان دیگر : جستجو برای تسلیحات کشتار جمعی
موضوع : سازمان ملل متحد ـ عراق
موضوع : سلاح‌های کشتار جمعی ـ عراق
موضوع : سلاح‌ها ـ کنترل سلاح‌ها ـ کنترل
موضوع : عراق ـ تاریخ ـ حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳م
شناسه افزوده : آهوئی، محمدحسین، ۱۳۱۹ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده : مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۵ ۸خ ۸ب / ۹۳ UV
رده‌بندی دیویی : ۹۵۶/۷۰۴۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۴۳۷۹ ـ ۸۵م

انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت‌جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن‌دفترتوزیع‌وفروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: تهران، بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

خلع سلاح عراق

نوشتهٔ هانس بلیکس **ترجمهٔ محمدحسین آهویی**

ویراستار: محمدحسین خسروانی حروف‌نگار: کافیه بیدج صفحه‌آرا: فاطمه حلوائی
طراح جلد: رضا گنجی **حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات**

چاپ اول: ۱۳۸۵ چاپ دوم: ۱۳۸۸ شمارگان: ۲۱۰۰نسخه
قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۴ـ۶۲۰ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-620-4

فهرست مطالب

پیش گفتار

در اواخر دسامبر سال ۲۰۰۴ آقای چارلز دالفر مقام عالیرتبه تیم بازرسی تسلیحاتی ایالات متحده که پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف به سرکردگی آمریکا از سوی دولت جورج دبلیوبوش به منظور یافتن سلاح‌های کشتار جمعی عراق به آن کشور اعزام شده بود، در بیانیه‌ای اعلام کرد که حکومت صدام حسین طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ تمام سلاح‌های میکروبی و شیمیایی خود را منهدم کرده و تیم مزبور موفق به یافتن اثری از این سلاح‌ها نشده است. به دنبال صدور این بیانیه اعلام شد که بازرسان این تیم، دیگر در عراق کاری ندارند و طبق دستور دولت آمریکا به کشور خود باز می گردند.

به این ترتیب حکومت بوش پس از آن همه جنجال آفرینی‌ها و تبلیغات گمراه کننده به آنچه که بیش‌تر مردم براساس گزارش هانس بلیکس سرپرست تیم بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به شورای امنیت پذیرفته بودند که دیگر در عراق سلاح کشتار جمعی وجود ندارد، اذعان کرد.

بازرسان تسلیحاتی ایالات متحده که جانشین تیم بازرسان سازمان ملل شده

بودند، باتمام تلاش‌هایی که کردند، نتوانستند مدرك و دلیل قاطعی برای تأیید بیانیه‌ها و اظهارات جورج بوش و تونی بلر پیدا کنند. ادعاهایی غیرمسئولانه که بهانه اصلی هجوم به عراق بودند و همه دروغ از آب در آمدند.

هجوم نظامی، به سرکردگی آمریکا به عراق پیدایش نقطه نظرات گوناگون و اغلب متناقض را در سراسر جهان سبب شد و گردبادی از کنش‌ها و واکنش‌ها را به‌وجود آورد. دکتر هانس بلیکس سرپرست تیم بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل که در قلب این توفان قرار داشت محتملاً تنها نقش آفرین کلیدی بود که با صداقت کامل از دل این توفان ظاهر شد.

این کتاب حاوی بازخوانی روایت‌های دکتر بلیکس از اوج گیری حوادث و رخدادهای منتهی به جنگ علیه عراق در مارس ۲۰۰۳ است. او با توصیف‌های روشنگرانه خود از دیدارهایش با تونی بلر، جورج بوش، ژاك شیراك، دیك چنی، کاندالیزا رایس، کالین پاول و کوفی انان از درماندگی‌ها، تنش‌ها، فشارها و ناکامی‌ها سخن می گوید.

هانس بلیکس در این کتاب پرسش‌های کلیدی را مطرح می کند: آیا جلوگیری از بروز جنگ امکان داشت یا وقوع آن اجتناب ناپذیر بود؟ آیا عراق سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار داشت؟ چرا ایالات متحده و بریتانیا نتوانستند حمایت تمامی اعضای شورای امنیت را جلب کنند؟ برای جلوگیری از گسترش و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی در آینده، از جنگ عراق چه درس‌هایی می توان آموخت؟ پاسخ‌های دکتر بلیکس به این پرسش‌ها اندیشمندانه و مسئولانه است.

خلع سلاح عراق در عین حال که یك سند محکم و ضروری از مهم‌ترین رویداد دوران ماست، یك بررسی دقیق از آنچه که در دنیای پس از جنگ عراق برای صلح و امنیت جهانی باید در نظر داشت، نیز هست.

دکتر هانس بلیکس به مدت شانزده سال از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷ مدیر کل آژانس

بین‌المللی انرژی اتمی بود. وی در سال ۲۰۰۰ از سوی دبیرکل سازمان ملل متحد به ریاست کمیسیون سازمان ملل برای بازرسی و نظارت در عراق منصوب شد و در سال ۲۰۰۲ سرپرستی بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل را در عراق به عهده داشت. وی پس از هجوم نظامی نیروهای ائتلاف به عراق و خاتمه اجباری فعالیت بازرسان در آن کشور، به ریاست کمیسیون تازه تأسیس از سوی سازمان ملل (کمیسیون بین‌المللی سلاح‌های کشتار جمعی) برگزیده شد.

۱

لحظه انتخاب

هجوم نظامی یا بازرسی

بعداز ظهر یکشنبه شانزدهم مارس ۲۰۰۳ در دفترم، طبقه بیست و یکم ساختمان دبیرخانه سازمان ملل متحد در نیویورك که مرکز «کمیسیون سازمان ملل برای بازرسی و نظارت در عراق» بود، با برخی از همکاران نزدیکم آخرین بررسی‌ها را در مورد یك برنامه کاری که قرار بود به شورای امنیت تسلیم کنم، انجام دادیم.

گرچه پس از خاتمه جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ با انجام بازرسی‌های سازمان ملل برنامه خلع سلاح عراق به‌طور کلی اجرا شده بود، ولی شورای امنیت بااین احتمال که ممکن است هنوز هم مقادیر عمده ای از سلاح های کشتار جمعی در آن کشور وجود داشته باشد، براساس قطعنامه ای این کمیسیون را در دسامبر ۱۹۹۹ ایجاد کرد. از آن تاریخ کمیسیون مزبور به منظور تکمیل وظایف باقیمانده، بازرسی های تازه ای را برای اطمینان از خلع سلاح کامل عراق از تسلیحات کشتارجمعی به عمل آورد و این روند تا نوامبر ۲۰۰۲ ادامه داشت.

با وجود این که در این زمان کمیسیون بازرسی با قدرت کامل عمل می کرد و

عراق نیز مصمم بود دسترسی کامل بازرسان را به تمام نقاط فراهم آورد، ولی ظاهراً ایالات متحده سر آن داشت که هجوم نظامی را جایگزین بازرسی ما کند. پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورك و واشنگتن، سیاست کنترل و مهار صدام حسین و اطمینان از خلع سلاح عراق توسط بازرسان سازمان ملل برای مقامات ایالات متحده قابل قبول نبود.

همکارانی را که من برای انجام این وظیفه برگزیده بودم همگی افرادی کاملاً حرفه ای و از کشورهای مختلف بودند. از جمله آنان می توان از دیمیتری پریکوس از روسیه که احتمالاً مجرب ترین بازرس تسلیحاتی در جهان است، نام برد.

همکار دیگر من فردی یونانی و شیمیدان برجسته با بیش از بیست سال تجربه در بازرسی های بین المللی هسته ای در عراق، کره شمالی، آفریقای جنوبی و دیگر نقاط جهان بود. این شخص سرپرستی عملیات بازرسی را به عهده داشت. همکار دیگرم، موتوسامی سن موگاناتان که همه او را «سام» صدا می کردند، از سری لانکا آمده بود. در دورانی که دبیر کلی آژانس بین المللی انرژی اتمی را به عهده داشتم، سام و دیمیتری از همکاران نزدیك من بودند. ایون بوچانان اسکاتلندی مدیر روابط مطبوعاتی و تشکیلات سازمان، کوله باری از تجربه سیاسی را با خود داشت و چندین سال به عنوان سخنگوی تشکیلات بازرسی پیشین (آنسکام) کار کرده بود. تورکل استیرنلوف هموطن سوئدی من که به زبان عربی تسلط داشت در بغداد مستقر شده بود. او اینك پس از شش ماه کار سنگین به عنوان دستیار اجرایی من در آستانه بازگشت به کار اصلی خود در وزارت خارجه سوئد بود. بالاخره باید از اولاف اسکوگ نام ببرم که جانشین تورکل شد. وزارت خارجه سوئد اولاف را که در سنین جوانی (۳۵ سالگی) به مقام سفارت رسیده بود، در واقع به من قرض داد.

درحالی که هجوم نظامی به عراق کم‌وبیش رسماً اعلام شده بود ما اکنون در این جا دور هم جمع شده و سرگرم طراحی یك روش صلح آمیز در تلاش برای

اطمینان از خلع سلاح عراق بودیم!! نیروهای نظامی که تجمع آنان از تابستان ۲۰۰۲ آغاز شده بود و یکی از علل اصلی موافقت عراق با بازگشت بازرسان نیز همین امر بود، اینك به قدرت تهاجمی لازم رسیده و در انتظار ورود به عرصه کارزار بودند.

در شورای امنیت تمام تلاش ها برای رسیدن به یك توافق در زمینه آنچه که ممکن بود انجام آن از سوی عراق در چند هفته آینده خواسته شود، با شکست مواجه شده بود. بریتانیا پیشنهاد کرد صدام حسین با انجام یك سخنرانی تلویزیونی در تلویزیون عراق تصمیم راسخ خود را برای خلع سلاح و همکاری کامل با بازرسان اعلام کند. این اعلام باید باانجام یك رشته عملیات صریح و روشن خلع سلاح از طرف عراق در زمان بسیار کوتاه، شاید ده روزه، همراه باشد. [این رویکرد شباهت زیادی به تلاش های انگلستان در ده ماه بعد داشت که سرهنگ قذافی رهبر لیبی را وادار کرد اعلام کند که تمام تلاش های خود را برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی متوقف می کند و زمینه را برای انجام بازرسی سراسری فراهم خواهد کرد] در دنباله این پیشنهاد آمده بود در صورتی که عدم انجام این درخواست ها از سوی عراق قطعی شود، ایالات متحده و بریتانیا خود را در اقدام به عملیات نظامی علیه آن کشور مجاز خواهند دانست.

در حالی که رهنمودهای قطعنامه تشکیل کمیسیون بازرسی مصوب دسامبر ۱۹۹۹ شورای امنیت یك برنامه کاری ۱۲۰ روزه بازرسی را برای کمیسیون تعیین کرده بود که هنوز اعتبار داشت، ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا رهنمودهای خود را از قطعنامه شماره ۱۴۴۱ شورای امنیت مصوب هشتم نوامبر ۲۰۰۲ می گرفتند. طبق برداشت آنان این قطعنامه فقط زمان محدودی به عراق می‌داد که آخرین فرصت برای رسیدن به خلع سلاح بود و در غیر این صورت آن کشور باید با «عواقب جدی» آن مواجه می‌شد. به نظر این سه کشور، آن زمان محدود اینك سپری شده بود. سایر اعضای شورای امنیت بر این باور بودند که روند

بازرسی ها به زمان بیش تری نیاز دارد و به همین دلیل در مرحله کنونی آماده تجویز «عواقب جدی» ـ اقدام نظامی ـ نبودند. اکثر کشورهای عضو شورای امنیت این نظر را داشتند که چنین تصمیمی باید به صورت جمعی در شورا گرفته شود و این امر، آن گونه که ایالات متحده و بریتانیا بر آن پافشاری می کردند، به عهده یك یا چند عضو شورا نیست.

در همین روز یکشنبه جورج دبلیوبوش رئیس جمهوری آمریکا، تونی بلر نخست وزیر انگلیس و خوزه ماریا آزنار لوپز نخست وزیر اسپانیا به مدت یك ساعت با یکدیگر در جزیره آزور واقع در اقیانوس اطلس دیدار کردند و به منظور رفع شبهه برای آخرین بار از اعضای شورای امنیت خواستند با پیش نویس قطعنامه مجوز اقدام مسلحانه در عراق موافقت کنند. بلر تأکید داشت که آنان یك راه اضافی را هم برای حفظ صلح طی کرده اند، اما بوش ظاهراً از قبل در مورد منافعی که به دنبال اقدام نظامی حاصل می‌شد توجیه شده بود.

اکنون بیش تر ناظران براین باور بودند که جنگ حتمی است. جنگی که در حقیقت خیلی زود به وقوع پیوست. گرچه من شخصاً احتمال بروز جنگ را خیلی زیاد می دانستم، اما حتی در این آخرین روزها فکر می کردم برخی مسائل غیرمنتظره نیز می تواند حادث شود. به خاطر آوردم چگونه در جولای ۱۹۹۱ پس از رودررویی‌های متعدد عراقی‌ها طی یادداشتی که به سازمان بین المللی انرژی اتمی فرستادند، اذعان کردند که تا آن تاریخ روش های متعددی را برای غنی سازی اورانیوم آزموده اند و نیز به یاد آوردم در اکتبر ۱۹۹۸ کوفی انان، دبیر کل سازمان ملل‌متحد با وادار کردن بیل کلینتون، رئیس جمهوری آمریکا به فراخواندن بمب‌افکن‌هایی که به بهانه همکاری نکردن عراق برای تنبیه آن کشور فرستاده شده بود، امتیاز مهمی را برای عراق به دست آورد. اگر در وضعیت جاری صدام حسین آن سخنرانی شورانگیزی را که انگلیسی‌ها پیشنهاد کرده بودند انجام می‌داد و حل و فصل سریع برخی مسائل را پیشنهاد می کرد، امکان این که به جای لغو بازرسی‌های

شدید و فشرده فرامین پیشروی نیروها و پرواز هواپیماها لغو شود، وجود داشت. البته صدام از کانال تلویزیونی متعلق به پسرش سخنرانی کرد، اما در آن نکته برجسته‌ای که وضعیت موجود آن را طلب می کرد وجود نداشت. طی این سخنرانی او فقط اشاره کرد که عراق در گذشته سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار داشت، اما در حال حاضر چنین تسلیحاتی را ندارد.

در حالی که با همکارانم گرد میز نشسته بودیم و صحبت می کردیم تلفن زنگ زد، در آن طرف خط جان‌وولف دستیار وزیر امور خارجه آمریکا از واشنگتن اظهار داشت هرچه زودتر بازرسان خود را از عراق خارج کنیم. وی توصیه کرد فوراً در این باب اقدام کنیم چون هیچ اخطار دیگری داده نخواهد شد.

تمهیدات لازم برای خارج کردن بازرسان

ما از اواخر فوریه خود را برای چنین وضعیتی آماده کرده بودیم و در خلال چند هفته گذشته داوطلبانه شمار افراد خود در عراق را کاهش دادیم. هلیکوپترهای کرایه‌ای توسط صاحبان آنها از عراق بیرون برده شده بودند. فقط یك هواپیما داشتیم که در فرودگاه بغداد نشسته بود. یك هواپیمای کرایه‌ای هم در اختیار ما بود که می توانست برای جا به جایی کارکنانی که در ارتباط با کمك‌های بشردوستانه در عراق حضور داشتند، به سازمان ملل یاری رساند. البته اگر لازم می‌شد از اتومبیل‌های جیپ و اتوبوس‌هایی که در اختیار داشتیم نیز می توانستیم استفاده کنیم.

اکنون ساعت ۳ بعدازظهر یکشنبه در نیویورك و یازده شب در بغداد بود. اگر به دکتر میرسلاو گریگوریك، سرپرست هیأت اعزامی ما در بغداد، فوراً اطلاع داده می‌شد اولین هواپیمای حامل بازرسان و کارکنان صبح فردا می توانست بغداد را ترك کند. برای سلامتی افرادی که خود را مسئول تأمین امنیت آنان می‌دانستم به شدت نگران بودم. البته من به تنهایی بار این مسئولیت را به دوش نداشتم.

کوفی انان، دبیر کل سازمان ملل متحد بالاترین مسئولیت اجرایی را برای تمام کارکنان سازمان ملل در عراق به عهده داشت. همکار دیگرم، محمد البرادعی، مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز مسئول بازرسان هسته‌ای در عراق بود. با هر دو نفر تلفنی صحبت کردم. البرادعی مایل نبود در انجام این کار عجله کند و دلواپس آن بود که مبادا خارج کردن بازرسان، یك عقب نشینی به نظر آید. اما دبیر کل گرچه برای خارج کردن کارکنان سازمان ملل به اجازه شورای امنیت نیاز نداشت، اما مایل بود قبل از صدور دستور شورا را از آن آگاه کند. بر این اساس تصمیم گرفت در جلسه شورای امنیت که طبق برنامه قرار بود صبح دوشنبه تشکیل شود، موضوع را به اطلاع اعضای شورا برساند. این به معنای آن بود که خروج کارکنان سازمان از عراق تا صبح سه‌شنبه به تعویق می‌افتاد. شخصاً از این تأخیر خوشحال نبودم، ولی در عین حال فکر کردم کوفی انان حتماً دلایل قانع کننده‌ای دارد که این تأخیر موجب افزایش مخاطرات نخواهد بود.

جلسه شورای امنیت: ۱۷ مارس
انصراف از به رأی گذاشتن قطعنامه مجوز جنگ

بازرسان ما در عراق روز دوشنبه ۱۷ مارس نیز به کار خود ادامه دادند. آنان بر منهدم کردن دو فروند موشك السمود ۲ نظارت داشتند. به این ترتیب در مجموع ۲۷ فروند از این نوع موشك‌ها منهدم شدند. همچنین یك مصاحبه خصوصی با یك دانشمند بیولوژیکی عراق انجام شد و تعداد این گونه مصاحبه‌ها به یازده مورد رسید. در همین روز تیم‌های بازرسی از یك کارخانه تولید لبنیات در ۱۴۰ کیلومتری شمال بغداد و دو مکان دیگر در شمال غربی بغداد بازدید کردند. شخصاً در مورد هر گونه مشکلی که می‌توانست روز سه‌شنبه در جریان خارج کردن بازرسان از عراق بروز کند، نگران بودم. قبلاً اطمینان‌های لازم را از طرف عراقی‌ها دریافت کرده بودیم اما گروگان گیری سال ۱۹۹۰ را نیز به خاطر داشتم.

جلسه شورای امنیت ساعت ده صبح روز دوشنبه آغاز شد. بیانیه کوفی انان مبنی بر خارج کردن کارکنان سازمان ملل از عراق اولین موضوع مطرح شده نبود و این امر بر دلهره و نگرانی من افزود. اکنون ساعت ۶ بعدازظهر در بغدادبود و هر یك ساعت تأخیر در صدور دستور از نیویورك می توانست تدارکات مربوط به خروج را دشوارتر سازد.

لحن سخنان در جلسه شورا گزنده و ستیزه‌جویانه نبود. کشمکش‌ها فرونشسته بود. مسیر بازرسی‌ها توسط ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا مسدود شده بود و قطعنامه‌ای هم که خواستار دخالت مسلحانه بی‌قید و شرط بود، با مخالفت اکثریت کشورهای عضو شورا مواجه شد. اجلاس آن روز و تمام فعالیت‌ها و گفتگوهای تلفنی آخر هفته نتوانسته بود در مواضع دولت‌ها تغییری ایجاد کند. بریتانیا اعلام کرد پیش‌نویس قطعنامه‌ای را که خود همراه با ایالات متحده بانی آن بودند به رأی نخواهد گذاشت. و در واقع به طور ضمنی پذیرفت که قطعنامه مورد بحث نمی تواند رأی موافق لازم را به دست آورد. اگر قطعنامه را به رأی می گذاشتند و رد می‌شد این رأی منفی علاوه بر منتفی کردن مفاد قطعنامه این ادعای تردیدبرانگیز بانیان قطعنامه را مبنی بر این که طبق قطعنامه‌های قبلی شورا آنان مجاز هستند در صورت عدم همکاری کامل عراق از نیروهای مسلح استفاده کنند نیز متزلزل می کرد.

درست است که بریتانیا و ایالات متحده تهدید به وتو از سوی فرانسه را دلیلی برای این عقب‌نشینی دانستند ـ صرفنظر از این که چین و روسیه نیز ممکن بود موضعی مشابه موضع فرانسه اتخاذ کنند ـ ولی در واقع این اکثریت اعضای شورای امنیت بودند که از مشروعیت بخشیدن به اقدام نظامی سر باز زدند.

بریتانیا بر این نکته پافشاری کرد که گرچه فرصت‌ها برای دستیابی به یك راه‌حل مسالمت‌آمیز بسیار اندك است، اما صدام هنوز می تواند با اقدام لازم از وقوع حادثه جلوگیری کند. درعین حال ایالات متحده نیز بار دیگر توصیه قبلی خودرا

مبنی بر لزوم اقدام فوری سازمان ملل متحد برای خارج کردن کارکنان خود از عراق تأیید کرد. فرانسه بار دیگر مخالفت خود را با هر قطعنامه‌ای که محتوای آن مجوز برای به‌کارگیری قوه قهریه باشد را ابراز داشت و این نظریه را که هر عضو شورای امنیت به تنهایی می‌تواند بدون اجازه صریح شورا از نیروی مسلح استفاده کند، رد کرد. فرانسه همچنین می‌خواست که کمیسیون بازرسی برنامه کاری خود برای بازرسی در عراق را ارائه کند و پیشنهاد کرد که شورا روز چهارشنبه در سطح وزیران تشکیل شود و برنامه را تصویب کند. این پیشنهاد با حمایت روسیه همراه بود. ضرب‌الاجلی نیز باید تعیین می‌شد که پس از آن شورا نتایج حاصله از بازرسی را ارزیابی کند. مکزیك اعلام کرد در موقعیت کنونی هیچ توجیهی برای استفاده از قوه قهریه در عراق وجود ندارد. نماینده آنگولا گفت: ما با جنگ زندگی کرده‌ایم و بر نیاز استفاده از تمامی ابزارهای مسالمت‌آمیز تا آخرین لحظه تأکید داریم.

توجیه جنگ با کوتاهی عراق در خلع سلاح

شامگاه دوشنبه ۱۷ مارس پرزیدنت بوش در یك سخنرانی تلویزیونی به صدام ۴۸ ساعت مهلت داد که با خانواده‌اش عراق را ترك کند. دیك چنی، معاون رئیس جمهوری اظهار داشت: اقدام عراق برای خلع سلاح از این پس دیگر یك انتخاب نیست و با اشاره به صدام گفت: «بر این باوریم که او در واقع سلاح‌های هسته‌ای را مجدداً سازماندهی کرده است» این اظهارات همان اندازه که محکم بودند، بی اساس نیز بودند.

اظهارات کالین پاول، وزیر امور خارجه تفاوت ظریف و مختصری داشت. در همین روز ۱۷ مارس او در یك کنفرانس مطبوعاتی گفت: ایالات متحده اندکی پس از پذیرش قطعنامه جدید در نوامبر ۲۰۰۲ در مورد صداقت عراق دلمشغولی پیدا کرد و گفت: پرونده دوازده هزار صفحه‌ای که عراق یك ماه بعد تسلیم کرد ناقص و ترجمه‌ای دروغین از برنامه‌های تسلیحاتی آن کشور است. پاول اضافه کرد:

ایالات متحده صادقانه با بازرسان همکاری و به آنان کمك کرده است اما به هرحال علیرغم برخی پیشرفت‌ها، عراق آن نوع همکاری را که از آن کشور خواسته شده بود، به عمل نمی‌آورد. قطعنامه‌ای را که ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا اکنون تصمیم گرفته‌اند به رأی گذاشته نشود به عراق آخرین فرصت را می‌داد، اما با تهدید وتو توسط فرانسه از مطرح شدن آن جلوگیری شد. وزیر امور خارجه ایالات متحده در پایان سخنانش گفت: اگرچه سازمان ملل متحد به عنوان یك نهاد مهم باقی می‌ماند، اما در این قضیه شورای امنیت نتوانست از بوته آزمایش موفق بیرون آید.

شاید مقصر دانستن فرانسه در این شکست دیپلماتیك کار بی دردسر و راحتی می‌بود، اما کاملاً مشخص بود که اکثریت اعضای شورای امنیت در این برهه زمانی با اقدام نظامی مخالف بودند، گرچه هیچکدام از کشورها موافقت با این اقدام را در مرحله بعدی به کلی منتفی ندانستند. این هم واقعاً عقیده جالبی می‌تواند باشد که وقتی یك اقلیت کوچك با واکنش منفی یك اکثریت قوی مواجه می‌شود، اکثریت است که در امتحان شکست خورده است!!

در اظهارات کالین پاول هیچ اشاره‌ای به پافشاری ایالات متحده در داشتن حق حمله باز دارنده علیه عراق نشده بود. در عوض توجیه حقوقی که او برای اقدام نظامی ارائه داد، مشابه چیزی بود که بریتانیا ادعا می‌کرد: عراق به تعهدات خود در قطعنامه‌های الزام‌آور شورای امنیت عمل نکرده است و این امر به هر عضو شورای امنیت حق می‌دهد بدون نیاز به تصمیم جمعی شورا به‌طور انفرادی اقدام کند. پاول در اصطلاحی که توسط دیگر سخنگویان ایالات متحده به کار گرفته شد، اعلام کرد: دریچه دیپلماسی بسته می‌شود و «لحظه انتخاب» فرا می‌رسد.

این نکته پذیرفته شده‌ای است که اقدام نظامی با دیپلماسی مغایر است اما چنین اقدامی لزوماً به معنای دفاع از حقیقت نیست. همانطور که معروف است و همواره گفته شده است: «اولین قربانی جنگ حقیقت است». از طرف دیگر سزاوار نمی‌دانم دیپلماسی را نقطه مقابل حقیقت بدانم و آن را دروغپردازی یا تصور

باطل نشان دهم. در دیپلماسی اغلب زبانی به کار می‌رود که اختلاف در مواضع را کم اهمیت جلوه دهد تا بتواند فاصله‌ها را کم کرده، مواضع را به یکدیگر نزدیک ساخته و توافق و سازش را آسان‌تر کند. اما دروغ‌پردازی هیچگاه جزیی از دیپلماسی، یا حداقل دیپلماسی خوب نیست.

مهم‌ترین حقیقتی که سخنگویان ایالات متحده به دنبال آن بودند و انتظار داشتند در خلال جنگ برملا شود، بدون تردید ذخایر تسلیحات شیمیایی و میکروبی و دیگر اقلام ممنوعه در عراق و نیز افراد و برنامه‌های مربوط با این گونه تسلیحات بود.

خروج کارکنان سازمان ملل و تسلیم برنامه کاری به شورای امنیت

ساعت هفت صبح روز سه‌شنبه ۱۸ مارس دیمیتری پریکوس تلفنی اطلاع داد اولین هواپیمای ما از بغداد در قبرس به زمین نشسته است و دومین هواپیما نیز اندکی بعد به آن‌جا خواهد رسید. تا به حال همه کارها به خوبی انجام شده بود. بازرسان حتی توانسته بودند ابزارهای حساس را با خود خارج کنند. عراقی‌ها در سراسر این برنامه بیش‌ترین همکاری را کرده بودند. بالاخره نفس راحتی کشیدم.

بازرسان ما قبل از این که عازم کشورهای خود شوند چند روزی را در لارناکا استراحت می‌کردند. از آن‌جا که بازرسان تا انقضای مدت قراردادشان رسماً در خدمت سازمان ملل بودند چنانچه در یك وضعیت تقریباً غیرمحتمل از کمیسیون خواسته می‌شد تا در خلال اشغال برخی وظایف کنترل را انجام دهد، می‌توانستیم از وجود آنها استفاده کنیم. از این که خطر از کارکنان ما رفع شده بود احساس آسایش کردم، اما در عین حال احساس بیهودگی و پوچی داشتم. با مشاهده وضعیت پیش آمده و این که به ما فرصت داده نشد تا مأموریتی را که محول شده بود به پایان برسانیم، سرخورده شده بودم.

سه سال قبل وظیفه ایجاد و راهبری یك نظام جدید بازرسی را پذیرفته بودم.

این سازمان تبدیل به یك نیروی مجرب و کاملاً مجهز شده بود و همه با این نکته موافق بودند که تشکیلات تحت سرپرستی من کار خود را به عنوان یك ابزار اجرایی و مستقل شورای امنیت در طی سه ماه و نیم گذشته به خوبی انجام داده است. با فشار نظامی شدیدی که توسط ایالات متحده و بریتانیا وارد می آمد در اواخر کار همتایان عراقی برای ارائه اطلاعات، ردیابی شواهد و یافتن افرادی که بتوانیم با آنها مصاحبه کنیم، دچار شتابزدگی شدند. نمی توانم ادعا کنم که این تلاش‌ها به افشاگری‌ها و روشنگری‌هایی که خود ما و تمام جهان را راضی می کرد منتهی می‌شد، اما واقعاً در مرحله امیدوارکننده‌ای قرار داشتیم.

احساس می کردم اقدام نظامی در راستای تصمیم پنج ماه قبل شورای امنیت نیست. شورا یك مهلت سه ماه و نیمه را برای بازرسی‌ها تعیین نکرده بود. آیا در مسیر دستیابی‌های ما در عراق موانعی ایجاد شده بود؟ یا یك بازی موش و گربه جریان داشت؟ خیر، هیچکدام. آیا بازرسی‌ها خوب پیش می‌رفت؟ بلی، واقعاً. درست است که بازرسی‌ها هنوز هیچ یك از نکات مورد بحث در زمینه خلع سلاح را فیصله نداده بود، اما به نظر من به اندازه‌ای خوب پیش رفته بود که نمی‌توانست لغو آن و آغاز جنگ توجیه شود. در حالی که همتایان عراقی ما دچار شتابزدگی، گرچه نه کاملاً موفقیت آمیز، برای یافتن شواهدی دال بر بی گناهی خود بودند، ایالات متحده نیز دچار شتابزدگی، آن هم نه کاملاً موفقیت آمیز، شده بود تا شواهد قانع کننده‌ای دال بر مجرمیت عراق پیدا کند.

مدت مدیدی بود که دولت بوش سیاست تهدید و بازدارندگی را مورد انتقاد قرار می‌داد (این سیاست که بر اساس قطعنامه دسامبر ۱۹۹۹ شورای امنیت اعمال می‌شد شامل بازرسی و ردیابی، فشار نظامی و تحریم‌ها بود) و ادعا می کرد این سیاست برای پرداختن به مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق کارآیی ندارد. دولت ایالات متحده که در آستانه یك رویارویی فوری مسلحانه علیه گسترش سلاح‌های کشتار جمعی بود، ادعا داشت این اقدام با مفاد قطعنامه دسامبر ۲۰۰۲ شورای

امنیت مطابقت دارد و بر این گمان بود که چنین اقدامی تنها راه قطعی برای حصول اطمینان از نابودی سلاح‌های کشتار جمعی در عراق است.

اگر ایالات متحده می‌خواست همان سیاست جاری و مرسوم را ادامه دهد چه اتفاقی رخ می‌داد؟ بدون افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه طی تابستان سال ۲۰۰۲ احتمالاً عراق با ازسرگیری بازرسی‌ها موافقت نمی‌کرد، ولی به‌هرحال اگر ما این افزایش حضور نظامی و بازگشت بازرسان را باهم مربوط بدانیم قابل تصور است که افزایش حضور نظامی متعادل و مستمر، بازرسی مداوم بدون ممانعت از دسترسی به نقاط و افراد مورد نظر و تضمین انجام مصاحبه‌های فراگیر با افراد فنی در عراق سرانجام می‌توانست نشان دهد که هیچ نوع سلاح کشتارجمعی در آن‌جا وجود ندارد. مطمئناً متقاعد کردن بازرسان و نیز کشورهای جهان، صرفنظر از ایالات متحده، به این که عراق عاری از سلاح‌های کشتارجمعی است، کاری بسیار دشوار می‌بود. البته اگر تا پایان دوره تعیین شده ۱۲۰ روزه بازرسی‌ها نتایج امیدوارکننده‌ای حاصل نمی‌شد آنگاه این احتمال وجود داشت که اکثریت اعضای شورای امنیت آماده تصویب اقدام نظامی باشند. اقدامی که با کسب مشروعیت از سوی سازمان ملل متحد می‌توانست در زمان مناسب آغاز شود.

اگر از من سؤال شود من به سهم خود در آن زمان احساس کردم علت اصلی عدم توانایی یا عدم تمایل عراق برای اثبات عاری بودن از سلاح‌های کشتارجمعی نداشتن اعتماد به خود در داخل کشور و به دنبال آن برداشته نشدن تحریم‌ها بود.

به هرحال از آن‌جا که سطح همکاری عراقی‌ها بسیار بهتر از رفتارهای گذشته آنها با بازرسان بود، تصور نمی‌کردم بازرسی‌ها تنها سه ماه و نیم پس از آغاز آن تمام شده و شکست خورده اعلام شده و از آن به عنوان توجیهی برای دست‌یازیدن به جنگ استفاده شود.

این تفکرات من بود، اما آنچه در صحنه واقعی رخ داد نه گردآوری متعادل نیروی نظامی بلکه انباشت پایان‌ناپذیر و بی‌وقفه نیروهای مسلح برای یك هجوم

نظامی تمام‌عیار بود. مانع شدن از تغییر در روش صدام [با اعلام این که او و خانواده‌اش باید عراق را ترك كنند] و جلوگیری از اتخاذ یك «تصمیم استراتژیك» توسط او گزینه زیادی برای ایالات متحده، اگر واقعاً می‌خواست گزینه دیگری داشته باشد، باقی نگذاشت.

آیا جنگ از قبل برنامه‌ریزی شده بود؟

بسیاری از افراد بر این عقیده‌اند که واشنگتن در تابستان ۲۰۰۲ تصمیم به جنگ گرفت و بازرسی‌های سازمان ملل متحد راهی برای پر کردن وقت تا زمان آمادگی کامل نظامی بود. مقاله‌ای در روزنامه هرالد تریبون (۴ سپتامبر ۲۰۰۳) به نقل از واشنگتن تایمز به یك «گزارش نظامی» ستاد مشترك ایالات متحده اشاره می‌کند که نشان می‌دهد پرزیدنت بوش در آگوست ۲۰۰۲ استراتژی کلی جنگ در عراق را تصویب کرده بود. گذشت زمان، خاطرات سیاسی، و انتشار اسناد طبقه‌بندی شده در نهایت واقعیت را آشکار خواهد کرد.

به گمان من، و این فقط یك گمان است، دولت بوش به دنبال حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، در تابستان ۲۰۰۲ بر آن شد که برای حملات پیشگیرانه به هر دشمن ناشناسی که محتمل بود تهدیدی را متوجه ایالات متحده کند، آمادگی داشته باشد. حکومت ایالات متحده صدام حسین را یك مظهر شرارت می‌دید که با موفقیت مانع از جستجو و انهدام سلاح‌های کشتارجمعی از طریق بازرسی سازمان ملل می‌شود، به احتمال زیاد به تروریست‌های بین‌المللی پناه می‌دهد یا با آنها همکاری می‌کند و یکی از مخالفان سرسخت صلح با اسرائیل است. تصور می‌کنم دولتمردان آمریکایی به این نتیجه رسیدند حال که رئیس جمهوری جنگ با تروریسم را اعلام کرده است، نیاز دارد قبل از فرارسیدن انتخابات ریاست جمهوری این تهدید شناخته شده از بین برده شود. با توجه به این که ناتو قسمت عمده‌ای از کارها را در افغانستان به عهده گرفته و درگیری

ایالات متحده در آن کشور کمتر شده بود، لذا توانایی لازم نظامی را برای اقدام علیه عراق داشت.

در این محاسبات جایگاه سازمان ملل و بازرسی‌ها کجا بود؟ طبق سوابق موجود دیك‌چنی در آگوست سال ۲۰۰۰ گفته بود در خوشبینانه‌ترین حالت این بازرسی‌ها بی‌فایده است. احتمالاً دونالد رامسفلد، وزیر دفاع ایالات متحده نیز با دیك‌چنی هم‌عقیده بود که از قول او نقل شده است: «واقعیت امر در بازرسی‌ها این است که آنچه در عراق به‌دست آمده حاصل جستجو و اکتشاف نیست بلکه در نتیجه افشاگری‌های پناهندگان ناراضی عراقی حاصل شده است.» (واشنگتن پست ۵ دسامبر ۲۰۰۲)

در هر حال با توجه به این که بسیج نظامی ایالات متحده نیازمند زمان بود، تصور می کنم آنها به این نتیجه رسیده بودند. که به کار گرفتن سازمان ملل در آخرین تلاش احتمالاً بی‌نتیجه برای خلع سلاح عراق ضرر چندانی نخواهد داشت. اگر عراق با بازگشت بازرسان موافقت نمی کرد. اقدام نظامی ایالات متحده نه تنها فقط در جهت دفاع از امنیت آمریکا، بلکه در مقام جرای خواست‌های یك سازمان جهانی نیز دیده می‌شد. اگر بازرسان به عراق بازمی گشتند اما باز هم عراقی‌ها مانع دسترسی آنان به مکان‌های مورد نظر می‌شدند یا شرایط کار آنان غیرقابل قبول بود، باز هم اقدام نظامی ایالات متحده می توانست هم در جهت منافع امنیتی آمریکا و هم برای حمایت از خواست‌های سازمان ملل باشد. اگر هم عراق بازگشت بازرسان را می‌پذیرفت و سلاح‌های ممنوعه را به آنان تسلیم می کرد چه از این بهتر! در این صورت متأسفانه صدام بر اریکه قدرت باقی می‌ماند، اما البته صدام دیگری می‌بود.

در فصل بعد توضیح خواهم داد که چگونه رویدادها تا حدی در امتداد یك مسیر قابل پیش‌بینی پیش رفت و چگونه در پایان به شکل بدی از مسیر خارج شد. عراق بازرسی‌های مجدد را پذیرفت. در نوامبر ۲۰۰۲ قطعنامه‌ای که ایالات متحده

بانی آن بود به اتفاق آرا در شورای امنیت تصویب شد. طبق مفاد این قطعنامه در صورتی که عراق به طور کامل به درخواست‌های سازمان ملل گردن نمی‌نهاد، اقدام نظامی می‌توانست موجه باشد. برخی عقیده داشتند ایالات متحده می‌خواست که بازرسی‌ها به شکست منتهی شود. این نکته که در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۲۰۰۲ سازمان اطلاعاتی ایالات متحده فقط تعداد اندکی از مکان‌ها را برای بازرسی پیشنهاد کرده بود، این نظریه را تقویت می‌کند، اما من با آن موافق نیستم. در این زمان ایالات متحده علاقه زیادی به بازرسی‌ها نشان می‌داد و از ما می‌خواست آن را هر چه سریعتر توسعه داده و «جسورانه» عمل کنیم. احتمالاً با این امید، یا حداقل انتظار که عراق از دسترسی ما جلوگیری می‌کند و بنابراین مفاد قطعنامه را زیرپا گذاشته و خود را در معرض «عواقب جدی» آن قرار می‌دهد.

از دیدگاه ایالات متحده، سیر حوادث در سال ۲۰۰۳ مشکل آفرین بود. هر چند که بازرسان موشک‌هایی را که تا حدی بیش از برد مجاز قدرت داشتند شناسایی و معدوم کردند هیچ نوع سلاح کشتار جمعی مفقوده‌ای را نیافتند و هیچ توضیح قابل قبولی هم برای نبود چنین سلاح‌هایی به آنان داده نشد. عراقی‌ها غرولند می‌کردند، ولی رفتار قابل تحملی داشتند. آنها حتی هیچ مقاومت جدی در قبال بازرسی از دو اقامتگاه ریاست جمهوری، که احتمالاً از دید آنها مقدس‌ترین مکان‌ها در عراق بود، نشان ندادند.

از نقطه‌نظر آمریکا وضعیت حاصله می‌توانست بدترین حالت باشد. خلع سلاح انجام نشده بود و در عین حال هیچ توجیه مناسبی هم برای اقدام نظامی وجود نداشت. تعجبی ندارد که اکثریت اعضای شورای امنیت و نیز افکار عمومی در اغلب کشورها، از جمله در ایالات متحده، با استفاده از نیروی نظامی مخالف بودند و فرصت بیش‌تری را برای بازرسی‌ها طلب می‌کردند. مباحثات و کشمکش‌های سیاسی و دیپلماتیک فراوانی بین ایالات متحده با اکثریت، کشورهای عضو سازمان ملل متحد، در داخل ناتو و بین کشورهای اروپایی به وجود آمد.

جالب توجه این که این یك رویارویی بین قدرت‌های بزرگ در مورد اصل موضوع خلع سلاح عراق نبود، بلکه تمامی اختلافات درباره روش دستیابی به این هدف بود.

در خاتمه بر این باورم که تجمع یك ارتش سیصدهزار نفری در نزدیکی عراق و نزدیك بودن فصل گرما، عملیات نظامی را غیرقابل اجتناب می کرد. بدون ارائه نتایج چشمگیری بیش از آنچه که تاکنون انجام شده بود (مانند از بین بردن حدود هفتاد فروند موشك) عقب کشاندن نیروهای نظامی ممکن نبود. از طرف دیگر نمی‌توانستند آنها را در حالی که گرمای هوا رو به افزایش می‌رفت، عاطل و باطل زمینگیر کنند و منتظر دلیل شسته رفته و قانع کننده‌ای برای حمله نگه‌دارند. حمله باید صورت می گرفت. نتیجه‌ای که در آن زمان گرفتم و هنوز هم بر این باور هستم آن بود که انتظار اقدام نظامی می‌رفت، اما این اقدام به شکل غیرقابل بازگشتی برنامه‌ریزی نشده بود.

۲

بازرسی: چرا، چگونه، چه وقت؟

بازنشستگی از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی
زمان برای تأمل در بازرسی‌های بین‌المللی

پس از شانزده سال کار در وین به عنوان مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در نوامبر ۱۹۹۷ بازنشسته شدم و به استکهلم بازگشتم. بیش‌تر وقت من در آژانس صرف مسائل مربوط به استفاده‌های صلح‌آمیز از انرژی اتمی شده بود، اما در عین حال مدت زیادی هم درگیر عملیات بازرسی‌های آژانس و مشکلات آن از جمله تخلفات عراق که مخفیانه ادامه پیدا کرده بود، اجرای بازرسی‌های تحت سرپرستی شورای امنیت پس از جنگ خلیج [فارس] که کار دشواری بود، نظارت بر برچیده شدن برنامه تسلیحات هسته‌ای آفریقای جنوبی و بالاخره موضوع بحران برانگیز میزان پلوتونیوم موجود در کره شمالی بیش از مقداری که آن کشور اعلام کرده بود و آژانس آن را کشف کرد، بودم.

سال ۱۹۹۷ با توجه به تصویب چندین کنوانسیون از نظر کاری سال بسیار خوبی بود. از این که می‌دیدم ساختار قوانین بین‌المللی در زمینه هسته‌ای تقویت

شده و توسعه می‌یابد خوشحال بودم. مسأله بسیار مهم دیگری که پس از چهار سال کار مداوم به سرانجام رسید، تصویب یك پروتکل الحاقی توسط آژانس به منظور استحکام بخشیدن به تدابیر حفاظتی موافقتنامه‌های منعقده در چهارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان. پی. تی) بود. هنگامی که این پروتکل از سوی دولت‌ها پذیرفته و تصویب شود، وسیله‌ای خواهد بود که کارآیی سیستم کنترل را افزایش می‌دهد. این امر باتوجه به نقطه ضعفی که پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج [فارس] در مورد عراق آشکار شد، بسیار حیاتی بود.

اندك زمانی قبل از بازگشت من به استکهلم همسرم «اِوا» پس از چند سال خدمت در سازمان‌های بین‌المللی مستقر در ژنو و بروکسل برای ادامه کار در وزارت خارجه سوئد به استکهلم بازگشته بود. حدود ده سال کارهای اداری ما را از هم جدا نگه‌داشته بود و اکنون بازگشت به زندگی مشترك برای هر دو نفر ما شیرین بود. در دوران بازنشستگی همچنان با مسائل انرژی هسته‌ای و امنیت، محیط زیست جهانی، خلع سلاح هسته‌ای و عدم گسترش تسلیحات درگیر بودم. اِوا با کسب مقام سفارت مسئول امور مربوط به قطب شمال و قطب جنوب در وزارت خارجه سوئد شد. به شوخی می گفتیم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این تنها مورد دو قطبی است که در جهان باقی مانده است. همسرم به کار خود علاقه داشت. علائق شغلی ما در یك نقطه مستقیماً به هم می‌رسید: وضعیت غیرنظامی قطب جنوب و حق انجام بازرسی‌ها در آن منطقه.

اعتمادسازی بین‌المللی از طریق بازرسی
معاهده ۱۹۵۹ جنوبگان و معاهده ۱۹۶۸ (ان. پی. تی)

اینك برای اندیشیدن و نوشتن درباره قوانین جنگ و خلع سلاح فرصت کافی داشتم. چرا کشورهای مختلف مانع از بازرسی بین‌المللی شده بودند؟ چه سطحی از مداخله برای دولت‌ها پذیرفتنی بود؟ به پیگیری روند بازرسی‌ها در

عراق و نیز کره شمالی از نزدیك ادامه دادم و آماده می شدم تا کتابی پیرامون تجربیاتی که در هر دو مورد در آژانس بین المللی انرژی اتمی کسب کرده بودم، بنویسم.

مدت‌ها قبل از جنگ دوم جهانی معاهداتی درباره ممنوعیت به کارگیری برخی سلاح‌ها یا ادوات جنگی مشخص منعقد شده بود. بیانیه‌های سال ۱۸۹۹ لاهه استفاده از گلوله‌های به اصطلاح دُم ـ دُم را که در بدن انسان به دور خود می‌چرخید و زخم‌های وحشتناکی ایجاد می کرد و نیز به کارگیری «گازهای خفه کننده و آسیب‌رسان» را ممنوع کرده بود. همچنین برای یك دوره پنج ساله «پرتاب راکت‌ها و مواد منفجره از بالن‌ها یا سایر روش‌های مشابه تازه» ممنوع شد. بعد از جنگ اول جهانی، جنگی که طی آن به صورت گسترده و مهیبی گاز به عنوان یك سلاح به کار گرفته شد، پروتکل ۱۹۲۵ ژنو استفاده از گاز و نیز «روش‌های جنگ میکروبی» را ممنوع کرد. در هیچکدام از این معاهدات با این تصور که هر گونه نقض تعهد مشهود و قابل رؤیت است، سیستم کنترل برای گردن نهادن به تعهدات پیش‌بینی نشده بود و ترس از اقدام متقابل نیز وسیله‌ای برای مقابله با به کارگیری ابزارهای ممنوعه تلقی شد. همین نکته دلیل بسیار خوبی برای چرایی عدم استفاده از گاز در جنگ جهانی دوم است.

معاهده جنوبگان منعقده در سال ۱۹۵۹ تلاش مهمی برای محدود کردن رقابت دو بلوك بود. به موجب این معاهده ایجاد پایگاه نظامی، انجام مانور و یا آزمایش سلاح در قطب جنوب ممنوع شد و نیز انجام انفجارهای هسته‌ای در آن منطقه قدغن گردید. از دید من نکته جالب توجه آن بود که معاهده تصریح می کرد تمام نواحی قطب جنوب، از جمله کلیه تأسیسات، باید همیشه برای بازرسی «ناظران» باز باشد. این پیش‌بینی‌ها اولین گام کوچك در استفاده از بازرسی بین المللی بود که اطمینان می‌داد هیچ فعالیتی در زمینه نقض غیرنظامی کردن صورت نگرفته است.

معاهده ان. پی. تی (۱۹٦۸) و بازرسی‌ها در عراق

در خلال دوران جنگ سرد ترس از نابودی توسط طرف مقابل به کشورهای دارنده سلاح‌های هسته‌ای اجازه نمی‌داد آن را علیه یکدیگر به کار برند. در مورد سایر کشورها نظر بر آن بود که بهترین تضمین برای عدم استفاده از سلاح هسته‌ای توسط آنان نداشتن چنین تسلیحاتی است. از آنجا که داشتن سلاح هسته‌ای ـ نه استفاده از آن ـ می‌توانست پنهان نگه‌داشته شود، این قاعده نوعی سیستم بازرسی را طلب می‌کرد که براساس آن جهان بتواند مطمئن باشد کشوری که مدعی نداشتن سلاح هسته‌ای است روزی غافلگیرانه شگفتی ناخوشایندی را سبب نخواهد شد. چنین بازرسی‌های «حفاظتی» کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای را ملزم می‌کرد که به معاهده ان. پی. تی ملحق شوند. اجرای سیستم بازرسی‌ها نیز به آژانس انرژی اتمی واگذار شد و توافقنامه‌های تدابیر حفاظتی استاندارد طبق نمونه‌ای که به تصویب کشورهای عضو آژانس رسید، منعقد شد. (تفکر مشابهی در سال ۱۹۹۳ به تدوین کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی انجامید که به موجب آن تولید، ذخیره سازی و استفاده از چنین سلاح هایی ممنوع شد و یك سیستم بازرسی برای آن ایجاد گردید.)

گرچه این اولین سیستم جهانی «بازرسی در محل» و به مثابه یك جهش چشمگیر به جلو بود و نیز کمك می‌کرد تا راه برای بازرسی‌ها در سایر عرصه‌های کنترل تسلیحات هموار شود (مثلاً بین کشورهای اروپایی) ولی این سیستم نهایتاً همزمان با اجرای آنچه که به عهده‌اش گذاشته شده بود، دشواری‌های طراحی یك رژیم بازرسی که قادر به کسب رضایت تمام کشورهای عضو معاهده باشد را نیز نشان داد. اگر سیستم کنترلی را بخواهید که حداکثر اطمینان را بدهد، می‌توانید آن را بسیار مداخله جویانه با شبکه‌های چند لایه طراحی کنید، به نحوی که بازرسان حق داشته باشند همواره به هر گوشه و کناری سر کشی کنند و هر نوع سندی را طلب نمایند. این چنین سیستم به هر حال چند مشکل محتمل را با خود دارد:

ممکن است فوق العاده پرهزینه از کار در آید، ممکن است دولت‌ها را وادار کند مکان‌های متعدد و بسیار حساس خود را بدون آن که ضرورتی داشته باشد، برای بازرسی بگشایند و نیز ممکن است هشدارهای غیر واقعی زیادی هم بدهد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ زمانی که دولت‌ها با دقت و حساسیتی خیلی بیش‌تر از امروز مراقب حاکمیت خود بودند چنین سیستم مزاحمی به سادگی عملی نبود. لذا سیستم ۱۹۶۸ کارآیی اندکی داشت. بازرسان سازمان حق نداشتند در گوشه و کنار کشور مورد نظر پرسه بزنند و در جستجوی تأسیسات یا فعالیت‌های اعلام نشده باشند (چنین وظیفه‌ای بدون داشتن اطلاعات از سوی کشورهای عضو سودمند نبود و در آن زمان هیچ کانالی برای فراهم آوردن این گونه اطلاعات ایجاد نشده بود.) کشور مورد بازرسی همچنین حق داشت که بازرس یا بازرسان خاصی را نپذیرد و بسیاری کشورها از این حق استفاده کردند. سیستم حفاظتی آن گونه که طراحی شده بود، برای یافتن تأسیسات مخفی در یك جامعه بسته بسیار ضعیف بود.

نقطه ضعف دیگر این سیستم آن بود که طراحان سیستم در طرح اصلی خود کشورهای باز و پیشرفته صنعتی را در نظر داشتند با این هدف که مطمئن شوند مقدار «قابل توجهی» از مواد قابل اتم شکافی موجود در تأسیسات اتمی اعلام شده به مقاصد نظامی اختصاص داده نمی‌شود. (مقدار «قابل توجه» ۲۵ کیلوگرم اورانیوم ۲۳۵ و یا ۸ کیلوگرم پلوتونیوم ذکر شده بود.)

گذشت زمان نشان داد این سیستم در تضمین برای یافتن تأسیسات مخفی در یك جامعه بسته بسیار ضعیف است. برنامه‌های عراق هم که سرانجام برملاشد، این ضعف را اثبات کرد. البته عراق فقط موفق به استحصال حدود دو گرم و نیم پلوتونیوم و کم‌تر از نیم کیلوگرم اورانیوم آن هم به طور متوسط در حد غنی سازی چهار درصد شده بود. برای ساخت بمب نیاز به غنی سازی هشتاد درصد و بیش‌تر است. عراقی‌ها روش غنی سازی اورانیوم را یاد گرفته بودند، اما هنوز قابلیت صنعتی آنها بسیار اندك بود.

زیر سؤال رفتن اطمینان بخشی اقدامات حفاظتی: حادثه اُسیراک، ۱۹۸۱

در سال ۱۹۸۱ یکی از کشورها به روشنی نشان داد که اقدامات حفاظتی بازرسی‌های انجام شده توسط آژانس بین المللی انرژی اتمی در عراق به آن کشور اطمینان نداده است. هواپیماهای اسرائیلی در یك حمله خارق العاده رآکتور تحقیقاتی عراق «اسیراك» را منهدم کردند. این رآکتور هنوز کار خود را آغاز نکرده بود. آژانس بین المللی انرژی اتمی، اسرائیل را محکوم کرد و شورای امنیت در جلسه مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۸۱ به اتفاق آرا این اقدام را «یك خطر جدّی برای کل سیستم حفاظتی» توصیف کرد.

ایالات متحده، در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان، به قطعنامه محکومیت اسرائیل رأی موافق داد و جین پاتریك، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد با بیان این نکته که «اسرائیل از تمامی راه‌های مسالمت آمیز برای رفع این اختلاف نظر استفاده نکرده است» رأی کشور متبوع خود را توجیه کرد. در عین حال وی در سخنرانی طولانی خود نسبت به اقدام اسرائیل تفاهم بسیار زیادی نشان داد و با اشاره به این نکته که بازرسان «پلیس نیستند و تنها می توانند آنچه را که اعلام شده است بازرسی کنند»، گفت: «بروز تردیدهای جدی پیرامون کارآیی سیستم حفاظتی معاهده منع گسترش قطعاً غیر منطقی نیست.»

علی‌رغم زیر سؤال رفتن اطمینان بخشی سیستم حفاظتی در دهه ۱۹۸۰ نه ایالات متحده، و نه سایر کشورها برای تقویت سیستم پیشقدم نشدند. در همین زمان هم مقاومت غلبه ناپذیری برای بازرسی‌های مداخله جویانه‌تر وجود داشت.

در مورد عراق اگر چه سوء ظن‌ها بسیار زیاد بود، اما در آن هنگام هیچ دولت یا سازمانی سند محکم و متقنی در باره برنامه‌های وسیع و مخفی غنی‌سازی اورانیوم و امکانات ساختار تسلیحاتی آن کشور در اختیار نداشت. ظاهراً این موارد نه برای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و نه برای هیچ یك از سازمان‌های اطلاعاتی شناخته

شده نبود. آژانس گزارش سالانه خود را با ذکر این نکته که در بازرسی‌های حفاظتی انجام شده در عراق هیچ عملیات انحرافی در مورد مقدار قابل توجهی از مواد قابل شکسته شدن[1] مشاهده نشده بود، ادامه داد. این نکته به خودی خود واقعیت داشت، اما باید با آگاهی از محدودیت‌هایی که بازرسان برای عملیات خود داشتند، تفسیر می‌شد. دولت‌ها بدون تردید از این محدودیت‌ها آگاه بودند، اما به توده‌های مردم اطمینان بی‌موردی داده شده بود.

آیا دبیرخانه آژانس می‌توانست کار بیش‌تری انجام دهد؟ البته. آژانس می‌توانست خیلی بیش از آنچه انجام داده بود بازرسی‌های بیش‌تر و متعددی از تأسیسات اعلام شده عراق داشته باشد. (به منظور صرفه‌جویی مالی تعداد بازرسی‌ها کمتر بود). آژانس همچنین می‌توانست برای کسب اطلاعات به طور منظم رسانه‌ها را دقیقاً بررسی کرده و چند مورد سوءظن برانگیز در مورد واردات عراق را پیدا کند. آیا لازم بود به کشورها هم هشدار بیش‌تری داده می‌شد؟ بلی! در این صورت ممکن بود آنها کنترل بیش‌تری بر صادرات خود اعمال کرده و از جهت اطلاعاتی نیز بهتر عمل کنند. به هر حال در جریان جنگ ایران و عراق کشورها بیش‌تر از ایران نگرانی داشتند و علاقه‌ای به زیر سؤال بردن و بر هم زدن وضعیت عراق نشان نمی‌دادند. البته تمام اقداماتی را هم که آژانس می‌توانست به عمل آورد احتمالاً به فاش سازی منتهی نمی‌شد. اما در عین حال ممکن بود به گفتگوهای مفید و هشدارهایی منجر شود.

طراحی رژیم بازرسی شورای امنیت برای عراق، ۱۹۹۱ آنسکام و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

جنگ کوتاه خلیج [فارس] با حمایت همه جانبه بین‌المللی و همدلی

1. Fissionable

شورای امنیت در بیرون راندن ارتش عراق و آزادسازی کویت به نتیجه رسید. جنگ با آتش بسی که با قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت مصوب ۳ آوریل ۱۹۹۱ تأیید شد، خاتمه یافت.

قطعنامه یك رژیم بازرسی را مقرر می‌داشت که به موجب آن عراق ملزم بود تمامی ذخایر تسلیحات کشتار جمعی خود و نیز تمام برنامه‌ها و امکانات تولید چنین سلاح‌هایی را اظهار کند. اظهارنامه‌ها در زمینه تسلیحات شیمیایی و میکروبی و موشك‌های دوربرد باید توسط کمیسیون ویژه سازمان ملل، (آنسکام) که به تازگی تشکیل شده بود، کنترل می‌گردید و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم مسئولیت بررسی مسائل هسته‌ای را به عهده داشت. برای وادار کردن عراق به همکاری کامل یك محرك قوی اعمال می‌شد: تا هنگامی که شورای امنیت، براساس گزارش‌های بازرسان، به این نتیجه برسد که تمام برنامه‌ها و اقلام ممنوعه در عراق معدوم شده‌اند، هیچ کشوری مجاز نبود از عراق نفت وارد کند.

زمانی که این قطعنامه تصویب شد از این نکته آگاه نبودم که اعضای دولت بوش، پدر، در واگذار کردن مسئولیت بازرسی‌های هسته‌ای به آژانس دچار اختلاف نظر اند. ظاهراً برخی استدلال کرده بودند، با توجه به این که آژانس برای آغاز فوری بازرسی‌ها آمادگی کامل دارد، ندادن این وظیفه به آژانس اقتدار و اعتبار آن را متزلزل خواهد ساخت. برخی کشورهای دیگر هم به منظور حمایت از نقش آژانس وارد معرکه شده بودند. اما کسانی که در دولت ایالات متحده با واگذاری این مهم به آژانس مخالف بودند شاید روش یك وجهی در بازرسی هسته‌ای را نسبت به سیستم بسیار متنوع حفاظتی آژانس، پادمان، مطلوب‌تر می‌دانستند و احتمالاً در این باب نظری را که جین پاتریك سفیر آمریکا در سازمان ملل به سال ۱۹۸۱ ابراز کرده بود به خاطر داشتند.

در واقع سیستم بازرسی طراحی شده در قطعنامه شماره ۶۸۷ شورای امنیت با بازرسی‌های حفاظتی ما تفاوت داشت. مهم‌تر از همه بازرسان باید

دسترسی کامل به مکان‌ها و افراد مورد نظر خود را، نه آنچه را که از سوی دولت عراق اعلام می‌شد، می‌داشتند. مساعدت سازمان‌های اطلاعاتی به این تشکیلات تازه تأسیس در نظر گرفته شده بود. بازرسان جدید می‌توانستند به دید از آسمان، شنود از جوّ و احتمالاً شبکه جاسوسان زمینی متکی باشند: برای جلوگیری از دخالت کمیسیون بودجه مجمع عمومی، در سیستم جدید امور مالی سیستم از بودجه معمولی سازمان ملل منتزع شد. علاوه بر همه این‌ها، کمیسیون تازه تأسیس مستقیماً تحت کنترل شورای امنیت قرار داشت و به این ترتیب استقلال عملی آن از دبیر کل تضمین می‌شد.

کارکنان و تجهیزات به طور داوطلبانه از سوی کشورها تأمین می‌شد. بازرسان و کارکنان بر اساس گستره جغرافیایی، همچون سایر تشکیلات سازمان ملل، استخدام نمی‌شدند و کشورهای عضو آنان را در اختیار کمیسیون قرار می‌دادند و حقوق آنها نیز توسط کشور متبوع خود آنان پرداخت می‌شد. توافقی که عملاً به «رابطه» نزدیك و تنگاتنگ بین برخی کارکنان با مقامات نظامی و غیر نظامی کشورشان کمك می‌کرد. این تمهیدات عملکرد سیستم را کاملاً به کشورهای عضو که تأمین کننده اطلاعات، کارکنان و سایر نیازها بودند، متکی می‌ساخت. این روش آنسکام را از کارکنانی برجسته و اطلاعاتی بسیار مهم برخوردار کرد و در عین حال آن را به چند کشور، و در رأس آنها ایالات متحده، وابسته ساخت. این نحوه عمل در طول زمان مشروعیت سازمان ملل را در تشکیل کمیسیون تقلیل داد و عمدتاً آن را به شکل ابزاری که از دور توسط چند کشور کنترل می‌شد در آورد.

در سیستم حفاظتی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر مبنای آن عمل می‌کرد اطلاعات کسب شده از کشورهای عضو در طی دوره بازرسی‌ها به عنوان اسرار صنعتی و بازرگانی تلقی و محرمانه نگهداری می‌شد. گرچه در برخی موارد این اطلاعات به شورای حکّام ارائه شد ولی امکان نداشت در مقابل دریافت اطلاعات از سازمان اطلاعاتی کشور دیگری مبادله شود.

از آنجا که بازرسان ما در استخدام یك سازمان بین‌المللی بودند هیچ نوع ارتباط بین آنها و مقامات کشورهای متبوعشان تحمل نمی‌شد. این الگوها با طرح جدیدی که شورای امنیت برای بازرسی در عراق در انداخته بود، همخوانی نداشت. اما از طرف دیگر هم آژانس در انجام بازرسی‌ها از طرق مختلف با مشکل بنیادین مواجه نبود. در بیش‌تر کشورها سیستم حفاظتی ان. پی. تی. اجرا می‌شد. در معدودی از جاها مانند اسرائیل، پاکستان و هندوستان نوع دیگری از اقدامات حفاظتی غیر جامع دوجانبه برقرار بود. اینك هم می‌توانستیم نوع دیگری از بازرسی‌ها را بر مبنای مقررات وضع شده، از سوی شورای امنیت در عراق اجرا کنیم. براین اساس بود که دریافتیم بهترین اقدام برای کار ما در عراق، تشکیل یك تیم ویژه عملیاتی در آژانس بین المللی انرژی اتمی است.

به موجب قطعنامه شورای امنیت کمیسیون ویژه سازمان ملل (آنسکام) مسئول تمام امور ساماندهی و تدارکاتی برای فراهم آوردن «کمك و همکاری» به مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی بود. کمیسیون باید با تشکیلات اطلاعاتی کشورها ارتباط برقرار می‌کرد و این ارتباط عمدتاً برای دریافت اطلاعات می‌بود و نیز باید غیر از مکان‌هایی که قبلاً توسط عراق اعلام شده بود، مکان‌های دیگری را هم برای بازرسی به آژانس معرفی می‌کرد.

همکار سوئدی من، سفیر رالف آکیوس، به مدیریت اجرایی آنسکام منصوب شد. او همواره یك معاون آمریکایی، با رابطه تنگاتنگ با واشنگتن، را در کنار خود داشت. اولین معاون او رابرت گالوچی بود. در آژانس بین المللی انرژی اتمی من سرپرستی تیم عملیاتی را به پرفسور ماریزو زیفررو ایتالیایی که قبلاً یکی از معاونین من در آژانس بود، سپردم. او علاوه بر داشتن آگاهی و دانش مبسوط در مورد چرخه هسته‌ای از نظر مدیریتی نیز تجربه فراوانی داشت. دیمیتری پریکوس یکی از قابل ترین و مجرب ترین اعضای بخش حفاظتی آژانس را نیز در کنار او گذاشتم. مسئولیت امور اجرایی را هم به دیوید کای آمریکایی که در امور

بازرسی آموزش ندیده بود ولی صاحب استعداد فوق العاده در تنظیم و نگارش مطالب بود و در سر و سامان دادن به کارها نیز شهرت داشت، محول کردم.

اختلاف نظر و برخورد بین آژانس و کمیسیون هنگامی بالا گرفت که ما در آژانس بین المللی انرژی اتمی احساس کردیم آنسکام قید و بندهای آژانس را بر نمی‌تابد. این خواسته و روش می‌توانست بازتابی از تلاش‌های نیروهایی در واشنگتن باشد که با ایفای هرگونه نقش آژانس در بازرسی‌ها مخالف بودند.

هنگامی که مطلع شدم آنسکام در نیویورك دست به کار جذب نیرو برای تیم بازرسی آژانس شده است، احساس کردم رهنمود تعیین شده برای آنسکام یعنی «کمك و همکاری» جای خود را به «پافشاری و کنترل» می‌دهد. اما مسأله جدی‌تر اختلاف سبك بازرسی بین این دو تشکیلات بود. از نظر آنسکام بازرسان آژانس بیش از هر چیز یك کارمند غیر نظامی تمام عیار بودند. از نظر آژانس هم برخی از بازرسان آنسکام با شیوه رامبویی عمل می‌کردند.

تشکیل تیم‌ها برای اعزام به مأموریت‌های بازرسی و برگزاری جلسات توجیهی قبل از آغاز مأموریت و دریافت گزارش‌های پس از خاتمه مأموریت در پایگاه نظامی ایالات متحده در بحرین و نیز تماس با تیم‌های بازرسی در منطقه عملیات به بازرسی‌ها شکل و قواره یك عملیات نظامی را می‌داد. این تنها برداشت ما نبود سایر کارمندان سازمان ملل متحد در بغداد که سرگرم انجام وظایف گوناگون بشردوستانه بودند کارکنان آنسکام را «کابوی» می‌خواندند و آنها هم متقابلاً به کارمندان سازمان ملل لقب «خرگوش‌های گیج و گنگ» دادند و احتمالاً از نظر آنها کارکنان آژانس هم در همین رده بندی قرار داشتند.

به هر حال در هیچ زمانی این برخوردها به کاهش کارآیی منجر نشد و فقط گهگاه همکاری لذتبخش و شورانگیز را به سمت و سوی ناخوشایندی سوق می‌داد.

بازرسی‌های آژانس بین المللی انرژی اتمی در عراق، ۱۹۹۱

نتایج اولیه بازرسی‌های هسته‌ای چشمگیر و خارق العاده بود. پریکوس که سرپرستی اولین بازرسی آژانس را در سومین هفته ماه مه ۱۹۹۱ به عهده داشت، طی سخنرانی خود در جلسه برگزار شده توسط انستیتو علوم و امنیت بین المللی در واشنگتن (آگوست ۲۰۰۲) تصویر مشروح و زنده‌ای از آن را ارائه داد. او طی گفتار مبسوطی چگونگی اطلاعات قبلی بازرسان مبنی بر وجود تأسیساتی در «تارمیا» که می توانست سانتریفوژهای غنی سازی اورانیوم را در خود داشته باشد و سپس پی بردن آنان به غلط بودن این فرضیه را تشریح کرد. عراقی‌ها مدعی بودند که از آن محل قبلاً برای انجام فرآیندهای شیمیایی، نظیر آب دادن فلزات، استفاده می‌شد. مکان مورد بحث که مخروبه و ویران بود، دقیقاً مورد بازرسی قرار گرفت. بازرسان صدها عکس از آن گرفتند و با عکس‌ها به وین بازگشتند. عکس‌ها را با کمك و همکاری متخصصان آمریکایی که در ساخت اولین بمب اتمی شرکت داشتند، بررسی و تجزیه و تحلیل کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که در واقع از آن محل برای انجام عملیات غنی سازی اورانیوم استفاده شده بود، اما برای این منظور روش الکترومغناطیسی جداسازی ایزوتوپ (EMIS) را به کار گرفته بودند. روشی که پنجاه سال قبل و در خلال جنگ دوم جهانی آمریکایی‌ها از آن در پروژه «منهتن» استفاده کردند. متخصصان این روش را به علت کهنگی آن «دایناسور» می‌نامیدند. «ارنست لورنس» مخترع جدا کننده‌ها در آمریکا آنها را «کالوترون»[1] نام گذاشته بود که نام آزمایشگاه خود او بود. بعداً فهمیدیم که عراقی‌ها هم جداکننده‌های خود را «بغداد ترون» نامیده‌اند.

روز پانزدهم جولای ۱۹۹۱ در خلال مشاوره‌های غیر رسمی در شورای امنیت، یوری ورنتسف سفیر شوروی از من سؤال کرد آیا مطمئن هستید که برنامه

1. Calutrun

غنی سازی عراق غیر مسالمت آمیز است؟ پاسخ دادم هنگامی که مقادیر فراوانی اورانیوم غنی شده ارزان در بازار وجود دارد معقول و پذیرفتنی نیست که یك کشور در حال توسعه یك میلیارد دلار را به امر غنی سازی اورانیوم برای رآکتورهای تولید برق اختصاص دهد آن هم در حالی که چنین رآکتورهایی هنوز ساخته نشده اند. مفهوم ضمنی پاسخ من آن بود که ظن آن داریم عراق در پی دستیابی به سلاح هسته‌ای است.

در همین ماه در گزارشی به شورای حکام بر این نکته تأکید کردم که نمی توان اطمینان داشت سه برنامه غنی سازی که عراق تا آن موقع به آنها اذعان کرده بود، دارای اهداف صلح جویانه هستند.

افشای این نکته که عراق مخفیانه به غنی سازی اورانیوم پرداخته بود دنیا را تکان داد. شورای حکام آژانس با این نتیجه گیری من که تشدید سیستم پادمان ضرورت دارد موافقت کرد و این امر که قبلاً از نظر سیاسی دشوار بود امکان‌پذیر شد.

عملکرد دیوید کای

در ماه جولای ۱۹۹۱ اندکی قبل از تسلیم گزارش‌ها به شورای امنیت و شورای حکام آژانس دومین مأموریت چشمگیر آژانس انجام شده بود. پرفسور زیفررو سرپرست تیم چون باید در جلسه شورای امنیت شرکت می کرد لذا نمی توانست در دومین هیأت اعزامی آژانس برای انجام بازرسی در عراق حضور داشته باشد. او دیوید کای را به جای خود به سرپرستی تیم بازرسی منصوب کرد. در اواخر ژوئن ۱۹۹۱ کای و تیم او با برخورداری از هوشمندی و فراست تعیین کننده‌ای موفق شدند مراقبین عراقی خود را به نحوی دست به سر کرده و به یك توقفگاه کامیون راه پیدا کنند. آنها در آنجا توانستند کامیون‌هایی را که حامل دستگاههای جداکننده کالوترون یا «بغدادترون» بود، شناسایی کنند. بازرسان باشهامت و بی باکی یکی از کامیون‌ها را تفحص کرده و از محموله‌های آن

عکس‌های متعددی گرفتند و فقط هنگامی کار خود را متوقف کردند که مراقبین عراقی متوجه شده و با شلیك هوایی سعی کردند از ادامه کار آنها جلوگیری کنند. یك هیأت عالیرتبه مرکب از رالف آکیوس رئیس آنسکام، یاسوشی آکاشی رئیس بخش خلع سلاح سازمان ملل و خود من از طرف شورای امنیت به بغداد اعزام شدیم تا در مورد اقدام به تیراندازی شدیداً اعتراض کنیم. عکس‌ها را به مقامات عراقی نشان دادیم و مؤکداً از آنها خواستیم برنامه غنی سازی خود را اعلام کنند. دو هفته بعد عراق اعلام کرد آن کشور با استفاده از چند روش مختلف برای غنی سازی اورانیوم تلاش کرده است. این یك رخنه و نفوذ در نقشه برنامه هسته‌ای عراق بود.

با همه این‌ها در ششمین هیأت اعزامی آژانس بود که تیم بازرسی این بار هم با سرپرستی دیوید کای با جسارت، هوشمندی و مهارت در روز ۲۳ سپتامبر موفق به یافتن سندی شدند که در آن طرح برنامه تسلیحات هسته‌ای عراق به تفصیل ذکر شده بود. آنها توانستند این سند را از عراق خارج کنند. قسمت بعدی مأموریت این تیم تلاش برای یافتن و ضبط اسناد بیش‌تری در این زمینه بود. اما عراقی‌ها چندین روز اعضای تیم را در وضعیتی بن‌بست در یك پارکینگ نگه‌داشتند احتمالاً تصمیم زیرکانه دیوید کای و بوب گالوچی برای حفظ تماس مداوم با رسانه‌های جهان در تمام مدت این وضعیت باعث شده بود عراقی‌ها خویشتن‌داری پیشه کنند.

در بازگشت تیم به وین در مراسمی که روز چهارم اکتبر با حضور تمام کارمندان آژانس در اتاق هیأت مدیره برگزار شد، جایزه خدمت ممتاز آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را «به پاس فرماندهی برجسته، قاطعیت و شجاعت در طول ششمین مأموریت آژانس در عراق» به دیوید کای اهدا کردم. چند روز بعد هم درحالی که او در کنار من نشسته بود، شرح ماجرا را به شورای امنیت گزارش دادم.

سیر وقایع بعدی نشان داد دیوید کای آراسته اما از خودراضی همانندی بیش‌تری با «کابو»های آنسکام داشت و کم‌تر به کارکنان آژانس بین‌المللی انرژی

اتمی، که در آن خدمت کرد، شبیه بود. (در تابستان سال ۲۰۰۳ که کای به سرپرستی گروه ارزیابی در عراق منصوب شد، سیا نام مستعار «شنبه» را به او داده بود) به همین دلیل هنگامی که او در ژانویه ۲۰۰۳ طی مقاله‌ای در واشنگتن پست خویشتن را یك بازرس آنسکام، چیزی که هرگز نبود، تصویر کرد چندان شگفت‌زده نشدم امّا نکته‌ای که باعث شگفتی من در همین مقاله شد، این گفته او بود که: «جستجو برای یافتن سرنخ‌های محرمانه همواره مأموریتی ابلهانه است.» به ویژه آن که از سال ۱۹۹۱ به بعد او تمام شهرت خود را مدیون یافتن دو مورد برجسته از «سرنخ‌های محرمانه» بود: کامیون‌های حامل تجهیزات هسته‌ای و اسناد قاطع نشان‌دهنده تلاش‌های عراق برای ساخت بمب اتمی.

با کمال تأسف نه تنها قدردانی و سپاس به عمل آمده در سال ۱۹۹۱ توسط من و آژانس از کای با هیچگونه عکس العمل مثبتی از سوی او مواجه نشد، بلکه وی بیش از ده سال از هر فرصتی برای انتقاد از آژانس استفاده کرد و گفته‌هایی را به محمد البرادعی و من نسبت داد که هیچگاه اظهار نکرده بودیم.

در یك مورد اذعان می کنم که در سال ۱۹۹۱ دیوید کای و آنسکام از من شمّ بهتری داشتند و آن اهمیت کند و کاو و جستجو برای یافتن اسناد مربوطه بود. البته من هیچ مانعی برای این جستجوها ایجاد نکرده بودم، اما احساسم این بود که ما در عراق به دنبال اسلحه هستیم و اسنادی از این دست را نمی توان سلاح دانست. به هر حال انبوه اسنادی که کای در آن سال موفق به ضبط آنها شد نشان دهنده ارزش بالا و سودمند بودن چنین جستجویی بود. البته به شرط این که با هوشمندی غریزی بدانید در چه جایی به دنبال آنها بگردید. گر چه اسناد به دست آمده ما را به هیچ انبار ذخیره تسلیحات، یا به طور کلی به هیچ سلاحی، رهنمون نشد، امّا وجود آنها شواهد قطعی و منحصر به فردی در مورد برنامه تسلیحات اتمی عراق بود.

بدون تردید زمانی که طرف عراقی از موفقیت سال ۱۹۹۱ کای تجربه آموخت، دیگر جستجوهای بعد اگر متکی به اطلاعات مشخص نمی‌بودند، چه در

داخل وزارتخانه‌ها و چه هر جای دیگر، همه بی‌ثمر و پوچ از آب در می آمدند. با داشتن چنین اطلاعاتی هم یافتن مخفیگاه‌های اسناد و دیسکت‌ها نمی توانست دشوار باشد.

در یك مورد دیگر هم احساس می کردم، و هنوز احساس می کنم، که نظر معقول‌تری داشتم. من بر این باورم که بازرسان اصولاً باید از تحقیر کردن طرف مقابل اجتناب کنند. اتخاذ روش رامبویی از سوی بازرسان بیش از آن که مرعوب کننده باشد، دشمنی برانگیز است. در بازرسی‌ها به هیچ وجه دنبال جنگ نیستیم. بازرسان اشغالگر نیستند و نباید با تیراندازی و فریاد کشی راه خود را باز کنند. در پی جنگ سال ۲۰۰۳ عراق اغلب بازرسان به من گزارش دادند وقتی با دانشمندان و تکنسین‌های عراقی با آرامی و احترام گفتگو می‌شد بیش از زمانی که مورد تهدید و تحقیر قرار می گرفتند، اطلاعات می‌دادند. البته این نکته دلالت بر آن ندارد که در کشوری با سیستم پلیسی ددمنشانه که در آن افشاگری به معنای شکنجه و مرگ شاهدان است، اتخاذ این یا آن روش شانس بیش‌تری برای بیرون کشیدن اطلاعات خواهد داشت.

در نظر عراقی‌ها دیوید کای مانند همان شنل قرمزی بود که گاوبازها جلو حیوان می گیرند. هنگامی که کای آژانس را ترك کرد، سفیر عراق در سازمان ملل در نامه‌ای به دبیر کل وی را متهم کرد که عامل ایالات متحده است و «آژانس در اقدامی فوق‌العاده او را اخراج کرد». ادعای عراقی‌ها مبنی بر انفصال کای از سوی آژانس به همان اندازه اتهاماتی که ده سال بعد به شخص من وارد کردند، غیرواقعی و دروغین بود. چگونه این امر می توانست حقیقت داشته باشد، در حالی که خود من جایزه آژانس را به او اهدا کردم و وی را برای شغل جدیدش پیشنهاد کردم. در نامه جوابیه‌ای که برای دبیر کل فرستادم، به او اطلاع دادم:

«... آقای کای از آژانس اخراج نشده است. او صرفاً براساس تمایل شخصی خود برای احراز پست دبیر کلی انستیتو اورانیوم مقامی که مدت‌ها قبل از

سپتامبر ۱۹۹۱، زمانی که نام او به دنبال ماجرای پارکینگ بغداد مورد توجه رسانه‌ها در گوشه و کنار جهان قرار گرفت، درخواست کرده بود آژانس را ترک کرد.»

بدون تردید کای در ارتباط با بازرسی‌هایی که سرپرستی کرده بود، با سیا ارتباط داشت. این بخشی از مساعدتی بود که در برنامه بازرسی‌ها منظور شده بود. در آن هنگام فکر نکردم او می‌تواند یك «مأمور» آمریکایی باشد. او در کادر بازرسان حرفه‌ای آژانس قرار نمی‌گرفت و فقط در پروژه‌های کمك فنی آژانس سمت ارزیابی را به عهده داشت. وظیفه‌ای کم و بیش بی‌خطر که قطعاً با مسائل هسته‌ای هم مرتبط بود. ممکن است اشتباه کرده باشم، ولی تصور نمی‌کردم هیچ کدام از سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا در چنین پستی مأمور یا حتی یك خبر چین داشته باشند.

برای من دشوار است میزان تأثیر انتقادات پایان‌ناپذیر کای را علیه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، کمیسیون بازرسی و نظارت سازمان ملل متحد برای عراق، و شخص خودم طی سال‌ها برآورد کنم. تصورم بر آن است که این انتقادات تأثیر اندکی در وزارت خارجه و وزارت انرژی ایالات متحده داشت، چون هر دوی این وزارتخانه‌ها شناخت بسیار خوبی از آژانس و شخص من داشتند و سه بار از تجدید انتخاب من برای پست مدیر کلی آژانس حمایت کردند. تا اندك زمانی قبل از گرم شدن مباحثات در مارس ۲۰۰۳ هیچ یك از مقامات ایالات متحده آژانس را برای بازرسی‌های تحت نظارت شورای امنیت مورد انتقاد قرار نداد. به هر حال دیوید کای در فضای نظامی و اطلاعاتی واشنگتن کار می‌کرد و تردید ندارم که توانست با نظریات و داستان‌های خود صداهای برخاسته از این دو اردوگاه را، که قبلاً هم در مورد عملکرد بازرسی‌ها به طور اعم و بازرسی‌های آژانس به طور اخص مشکوك بودند، تقویت کند. کای که زمانی به یك بازرس برجسته بدل شده بود، اینك معتقد بود که اشغال نظامی عراق تنها راه ممکن برای از بین بردن

سلاح‌های کشتار جمعی آن کشور است. او نمی‌دانست که پیگیری بازرسی‌ها و ادامه تحریم‌ها همراه با فشار نظامی تا چه اندازه می‌توانست موفقیت آمیز باشد.

بازرسی‌ها در عراق، ۱۹۹۸-۱۹۹۲

در دسامبر ۱۹۹۸ به دنبال تشدید کارشکنی‌های عراق و قبل از آغاز بمباران‌ها توسط ایالات متحده و بریتانیا همه بازرسان آژانس از آن کشور بیرون کشیده شدند. دوره طولانی بازرسی‌ها از سال ۱۹۹۲ تا آخر سال ۱۹۹۸ گرچه شناخت زیادی از برنامه‌های تسلیحاتی به دست داد، اما موفق به کشف قابل توجهی در مورد تسلیحات پنهان شده نگردیده بود. در این دوره در تکنیك‌ها و ابزارهای بازرسی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل شد. به ویژه از جهت استفاده از نمونه‌برداری محیط زیست که از طریق آن حتی ذرات کوچك یافت شده در دستگاه‌ها و تجهیزات یا در هوا می‌توانست ما را به نتایجی درباره وجود قبلی مواد میکروبی، شیمیایی یا هسته‌ای در محل برساند.

از نظر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که من مسئولیت آن را به عهده داشتم این دوره در مقایسه با سال ۱۹۹۱ دورانی بی‌حادثه و یکنواخت بود. البته ما سهم خود را از لجاجت و یکدندگی عراقی‌ها داشتیم، اما از خصومتی که آنها در قبال آنسکام بروز داده بودند کمتر رنج بردیم. در اوایل این دوره آژانس موفق شد تمام مواد هسته‌ای قابل شکسته شدن را از عراق خارج کرده و به روسیه بفرستد. انهدام دستگاه‌ها و تأسیسات بسیار بزرگی که در برنامه‌های تسلیحاتی عراق مورد استفاده قرار گرفته بود نیز تحت نظارت بازرسان آژانس انجام شد. بخش اعظم این کارها قبل از خاتمه سال ۱۹۹۲ به پایان رسید. متخصصان هسته ای ما نیز به تدریج قادر شدند درك کاملی از برنامه‌های عراق و تأسیسات زیربنایی که ساخته بودند و نیز چگونگی به دست آوردن دانش فنی برای روش سانتریفوژ غنی‌سازی که عراق

تمام تلاش خود را بر آن گذاشته بود، داشته باشند.

طی گزارشی که در تاریخ هشتم اکتبر ۱۹۹۷ به شورای امنیت داده شد و من مسئولیت آن را داشتم، آژانس اعلام کرد که «از نظر فنی یك تصویر روشن» از برنامه هسته‌ای گذشته عراق تدریجاً به دست آمده است و این که مغایرت‌های عمده‌ای بین این تصویر و آخرین اظهارنامه عراق دیده نشده است. اما آژانس در گزارش خود تأکید کرد: «در تمام فرآیندهای کنترل فنی سراسری به منظور تأیید نبود اشیا یا فعالیت‌هایی که به راحتی می‌توان آنها را پنهان کرد، عدم قطعیت اجتناب‌ناپذیر است.» در آن زمان دولت‌ها به این توافق کلی رسیدند که در پرونده هسته‌ای عراق نکات مهم حل و فصل ناشده وجود ندارد و فقط برخی «مسائل» باید روشن شود.

برعکس آژانس، این دوره برای آنسکام دورانی سرشار از درگیری و کشمکش مداوم بود. این کمیسیون هم مانند آژانس برانهدام بسیاری از تأسیسات زیربنایی که در ارتباط با برنامه‌های تسلیحاتی عراق شناخته می‌شدند نظارت کرد و علاوه بر کسب اطمینان در انهدام موشك‌ها کارکنان آن متهورانه در عملیات از بین بردن مقادیر معتنابهی از مواد شیمیایی جنگی شرکت داشتند. کمیسیون مدعی شد مقدار سلاحی که تحت نظارت بازرسان آن کمیسیون منهدم شده بود به مراتب بیش‌تر از سلاح‌هایی بود که در خلال جنگ خلیج [فارس] از بین رفته بود.

به هر حال من از این که کمیسیون توانسته باشد اقلام قابل توجهی از تسلیحات و یا مواد هسته‌ای پنهان شده را یافته باشد اطلاعی ندارم (منظورم یافتن این گونه مواد و تسلیحات در محل‌های اظهار نشده است). در همین زمان باتوجه به اطلاعات ارائه شده اندك و ناکافی از سوی عراقی‌ها این نکته را نباید نادیده گرفت که در پایان سال ۱۹۹۸ هنوز موشك‌های غیرمجاز و تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی اعلام‌نشده‌ای می‌توانست در عراق وجود داشته باشد.

فرار و پناهندگی حسین کامل، ۱۹۹۵

در آگوست ۱۹۹۵ ژنرال حسین کامل یکی از دامادهای صدام حسین به اردن گریخت و این اتفاقی بود که پیامدهای چشمگیری داشت. کامل وزیر صنایع عراق بود و قبلاً تشکیلات صنایع نظامی، یعنی مؤسسه‌ای که مسئولیت تمامی برنامه‌های تسلیحاتی کشور را به عهده داشت سرپرستی می کرد. وی در خلال پرسش وپاسخ‌ها در اردن مدعی شد که تمام سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی عراق در سال ۱۹۹۱ به دستور او منهدم شدند. این اظهارات در عین حال که بسیار مهم بودند، اما بدون وجود هر گونه مدرك تأیید کننده‌ای نمی توانستند معتبر شناخته شوند. مهم تر این که رژیم عراق گنجینه‌ای از مدارك مربوط به برنامه‌های تسلیحاتی ممنوعه را در اختیار آنسکام و آژانس قرار داد و مدعی شد کامل آنها را در ملك خود که رسانه‌ها از آن به عنوان «مرغداری» یاد کردند، مخفی کرده بود.

ماجرای کامل هنوز هم مشکوك و بودار باقی مانده است. این احتمال وجود دارد که رژیم از بیم آن که مبادا کامل اطلاعات زیادی را درباره برنامه‌های تسلیحاتی ممنوعه فاش کند، عجولانه مخفی نگهداشتن اطلاعات را کار وی دانست و کاسه کوزه‌ها را سر او شکست. صرفنظر از این که چه کسی مقصر بود این ماجرا دو افشاگری مهم در بر داشت که هر دو هم تأیید شدند.

الف ـ عراق علاوه بر داشتن فقط برنامه‌ای برای گسترش تسلیحات بیولوژیکی تهاجمی، واقعیتی که آنسکام قبلاً از آن مطمئن شده بود، سلاح های حامل این گونه مواد را هم ساخته و پرداخته و برای انجام عملیات آماده کرده بود.

ب ـ در آگوست ۱۹۹۰ کامل دستور اجرای یك برنامه فشرده را به منظور ساخت سلاح هسته‌ای با استفاده از مواد شکست‌پذیر حاصل از سوخت راکتور تحقیقاتی تحت نظر پادمان آژانس صادر کرده بود. البته این برنامه ناموفق از آب در آمد.

این افشاگری‌ها برای آگاهی و درك برنامه‌های عراق و اقدامات قبلی آن

کشور مهم بودند، اما به کشف و نابودی سلاح بیش تری منجر نشدند.

در فوریه ۱۹۹۶ کامل ترغیب شد که به عراق بازگردد و به محض بازگشت رژیم با اعدام او انتقام خود را گرفت.

موش و گربه بازی عراق

یك برنامه تسلیحات هسته‌ای منطق فیزیکی و صنعتی خاص خود را دارد. کشفیات چشمگیر حاصل از بازرسی‌های نیمه اول سال ۱۹۹۲ آژانس بین المللی انرژی اتمی را قادر ساخت نقشه برنامه‌های عراق را ترسیم کند و تا قبل از پایان همان سال بسیاری از تأسیسات و تسلیحات مربوطه را منهدم سازد. بخشی از این برنامه‌ها که در صلاحیت آنسکام قرار می گرفت به ویژه برنامه‌های تسلیحات بیولوژیکی به علت تلاش‌های عراق برای کتمان کردن و طفره رفتن وظیفه دشواری از کار در آمد. طبیعی بود که این گونه تلاش‌های سرسختانه، آنسکام و دنیا را به این باور برساند که رژیم می کوشد تسلیحات ممنوعه را مخفی و حفظ کند. مقاومت در برابر شفاف سازی و بازرسی اشکال مختلفی داشت. یکی از ابتدایی ترین آنها ارائه اطلاعات ناقص یا دروغین بود که شورای امنیت را بر آن داشت تا خواهان «اظهار نامه‌های کامل همه جانبه و نهایی» شود. هنگامی که اظهار نامه‌های جدید به علت ناکافی بودن رد شد، اظهار نامه «نهایی» یکی پس از دیگری ارائه شد و وضعیت خنده داری به وجود آمد.

شکل دیگر مقاومت، مقابله با نظارت هوایی به ویژه مخالفت با پرواز هواپیماهای آمریکایی «یو ۲» که در خدمت آنسکام قرار داشتند، بود. مواردی پیش آمد که هلیکوپترهای عراقی برای سد کردن مسیر عکسبرداری توسط هواپیماهای یو ۲ امنیت هوایی را به مخاطره انداختند. مورد دیگر مقاومت در قبال نصب دوربین‌های کنترل از دور برای نظارت بر تولید موشك بود.

برخی مقاومت‌ها مستقیماً اتباع آمریکایی یا بریتانیایی آنسکام را نشانه

می گرفت این نوع آخر در نوامبر ۱۹۹۷ به بحرانی انجامید که طی آن آنسکام تقریباً تمام کارکنان خود را از عراق فراخواند و فقط تعداد معدودی را در بغداد باقی گذاشت.

ممانعت از دسترسی به مکان‌های حساس، ۱۹۹٦

اما مهم‌ترین مقاومت‌ها در شکل ممانعت از دسترسی بازرسان به مکان‌های مختلف بروز کرد. ممانعت از بازرسی محل هایی مانند وزارتخانه‌ها، مکان‌های متعلق به گارد ویژه ریاست جمهوری یا تشکیلات امنیتی که از نظر عراقی‌ها مکان‌های حساس تلقی می‌شد. برخی اوقات هم به بهانه روز تعطیلی مسلمین مانع از بازرسی‌ها می‌شدند.

در سال ۱۹۹۶ شورای امنیت از رالف اکیوس، رئیس آنسکام خواست با سفر به بغداد و مذاکره با مقامات عراقی نسبت به کسب تضمین دسترسی کمیسیون به تمام مکان‌هایی که لازم دانسته شده بود، اقدام کند. پس از گفتگوهایی که بین اکیوس و طارق عزیز معاون رئیس جمهوری عراق انجام شد، روز ۲۲ ژوئن بیانیه مشترکی صادر شد که در آن طرف عراقی متعهد شد: «دسترسی فوری، بی قید و شرط و نا محدود را به تمام مکان هایی که کمیسیون و آژانس خواهان بازرسی از آنها هستند تضمین کند.» در مقابل کمیسیون هم متعهد شد که «عملیات خود را با رعایت کامل ملاحظات امنیتی عراق انجام دهد.»

انگیزه عراق در قبول این تعهد آن بود که طرفین موافقت کردند کارها را هرچه سریع‌تر و فشرده‌تر انجام دهند تا موعد ارائه گزارش کمیسیون به شورای امنیت مبنی بر انجام تمام تعهدات عراق هر چه زودتر فرا برسد و شورا بتواند تحریم‌های اقتصادی اعمال شده بر عراق را لغو کند. آن گونه که از گزارش ۲۴ ژوئن ۱۹۹۶ اکیوس به شورای امنیت بر می آید همدلی ابراز شده از سوی وی نسبت به حساسیت‌های عراق در مورد بازرسی از مکان هایی که به زعم عراقی‌ها

برای حاکمیت و امنیت ملی کشورشان تعیین کننده بودند، اخذ تعهد از آنان را تسهیل کرده بود. اکیوس به معاون رئیس جمهوری عراق اطلاع داد که معتقد است ملاحظات عراق می‌تواند با صدور یادداشت تفاهمی از طرف رئیس کمیسیون حاوی شرایطی برای بازرسی از چنین مکان‌ها، که به نظر او معدود هم می‌بودند، برآورده شود. به رئیس تیم‌های بازرسی دستور داده می‌شد خط مشی ویژه‌ای را دنبال کنند که طبق آن در عین حال که حقوق کمیسیون کاملاً محفوظ می‌ماند ملاحظات بر حق عراقی‌ها در مورد امنیت کشورشان نیز به خوبی رعایت می‌شد.

نکته اصلی و اساسی در «یادداشت تفاهم» صادره برای «مکان‌های حساس» آن بود که وقتی اعضای تیم بازرسی به چنین مکانی می‌رسیدند ورودشان برای «مدت معقولی» به تأخیر می‌افتاد تا طرف عراقی بتواند حضور یك مقام عالیرتبه را به منظور «همکاری با تیم در امر بازرسی از مکان حساس» فراهم آورد. به علاوه بازرسان که نباید در هر مورد بیش از چهار نفر باشند، باید سعی کنند وظیفه خود را به سرعت انجام داده و تا حد امکان کمتر در محل باقی بمانند.

این دستاورد با استقبال ایالات متحده و برخی دیگر از کشورهای عضو شورای امنیت مواجه نشد، چون احساس کردند با این توافق حق بازرسی وضع شده توسط شورا محدود می‌شود. مطمئناً این تلقی بستگی به آن داشت که عراقی‌ها چگونه با دستورالعمل صادره برخورد کنند. در حقیقت اکیوس با نیت اجتناب از بحرانی که می‌توانست به مداخله نظامی منجر شود، تا حدی در وظایف و مسئولیت‌های شورای امنیت مداخله کرده بود. البته وی معقولانه این موضع رسمی را اتخاذ کرد که تفاهم‌نامه‌ها فقط به منزله یك سند داخلی کمیسیون است و صدور آن در صلاحیت مدیر اجرایی قرار دارد.

بخش مشکل آفرین کار آن بود که هر گونه کوتاه آمدن در اجرای قطعنامه شورای امنیت گامی بود که در یك سراشیبی لغزنده برداشته می‌شد. اما به هر حال این نکته که یك ساعت، یا برخی اوقات بیش‌تر، مانع ورود بازرسان به محل شوند

به‌دشواری می‌توانست فاجعه تلقی شود. البته طی این مدت می‌توانستند اشیای سبك مانند اسناد، دیسکت‌ها و ظروف کوچك حاوی مواد را جا به جا یا پنهان کنند، اما ذخایر سلاح‌های ممنوعه یا تجهیزات تولید این گونه تسلیحات نمی‌توانست به سرعت منتقل شود.

راهکارهای باتلر و یادداشت مربوط به ساختمان‌های ریاست جمهوری

شرایط عنوان شده از اکیوس در بسیاری موارد خوب عمل کرد، ولی در مواردی هم مشکل به‌وجود آمد. یکی از گزارش‌های آنسکام به موردی عجیب و غریب اشاره دارد. طبق این روایت در بازرسی از مکانی که حساس اعلام شده بود، وقتی بازرسان سرانجام پس از معطلی بسیار و تحمل مانورهایی که عراقی‌ها می‌دادند به داخل ساختمان راه یافتند، فقط یك نفر را در آنجا دیدند و آن هم طارق‌عزیز معاون رئیس جمهوری عراق بود که کنار میزی نشسته و با ولع به سیگارش پُك میزد. واقعاً درك این نکته دشوار بود که چرا بازرسان باید ساعت‌ها برای ورود به ساختمانی که خالی از آب درآمد، معطل شوند و با عراقی‌ها چانه‌زنی کنند. حتی در یك مورد از مکان‌های متعلق به گارد ریاست جمهوری یا سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی هیچ مدرك چشمگیر یا تسلیحاتی که باور داشتند باید وجود داشته باشد، پیدا نشد.

این نظریه که به احتمال زیاد سلاح‌های ممنوعه در اختیار واحدهای نظامی مورد علاقه صدام حسین قرار داشتند، غیرمنطقی نبود، اما ممکن بود از خود بپرسیم چند مورد از گزینش مکان‌های حساس برای بازرسی براساس اطلاعات دریافتی یا ظن قریب به یقین مبنی بر وجود اقلام ممنوعه در آنها انجام شده بود.

در همین دوره آنسکام چالشی را که توسط اسکات ریتر بازرس آمریکایی هدایت می‌شد آغاز کرد. هدف این هماوردی روشنگری «مکانیزم پنهان‌کاری» بود. به این معنا که دریابند کتمان اطلاعات، اسناد و تسلیحات در عراق چگونه

سازماندهی شده بود. به نظر می‌رسید تفکری که پشت این چالش قرار داشت بر این اساس بود که اگر نمی‌توانید تسلیحات را پیدا کنید، لااقل می‌توانید چگونگی سازماندهی مقاومت عراقی‌ها در قبال بازرسی‌ها را نشان دهید تا در نتیجه نقض قطعنامه شورای امنیت توسط عراق اثبات شود. این روش عملیاتی شامل همکاری بیش‌تر با منابع اطلاعاتی و شنود ارتباطات مخابراتی عراقی‌ها بود. بسیاری از این بازرسی‌ها به عملیات کوچك نظامی شباهت داشت. مقاله‌ای در نیویورك تایمز به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۶ با عنوان «جنگ خصوصی اسکات ریتر» تصویر زنده‌ای از این اقدامات را به دست می‌دهد.

در تابستان ۱۹۹۶ «ریچارد باتلر»، سفیر استرالیا در سازمان ملل متحد به جای اکیوس به ریاست آنسکام منصوب شد. کمیسیون همچنان در مسیر دشواری قرار داشت. هم آنسکام و هم کشورهای جهان رفتار عراق را به منزله قرینه‌ای برای مخفی کاری و پنهان نگهداشتن تسلیحات در آن کشور تلقی کردند. البته وقتی فیلم‌های ویدیویی گرفته شده توسط بازرسان نشان می‌داد هنگامی که آنها برای ورود به این یا آن ساختمان مجبور بودند منتظر بمانند عراقی‌ها پرونده‌ها را جا به جا می‌کنند و اسناد را می‌سوزانند، این واکنش قابل درك بود.

در اواخر اکتبر ۱۹۹۷ دولت عراق شورای امنیت را از تصمیماتی که گرفته بود آگاه کرد. یکی از این تصمیمات عدم پذیرش بازرسان آمریکایی عضو آنسکام بود. این ماجرا طبعاً بحرانی را سبب شد و آژانس و کمیسیون تمام بازرسی‌ها را به‌حالت تعلیق درآوردند. جالب این که در این بحران و بحرانی که سال بعد به‌وجود آمد اقدامات عراقی‌ها مستقیماً متوجه آنسکام، و نه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، بود.

دراکتبر ۱۹۹۷ برای آژانس مشخص شده بود که عراق برای کار کردن با بازرسان آمریکایی عضو تیم‌های بازرسی آژانس مخالفتی ندارد: «مقدم تمام کارکنان، بازرسان و متخصصان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طبق معمول گرامی

خواهد بود.»

روابط عراق با آژانس در واقع کم‌تر منازعه جویانه بود. تا این زمان آژانس روشن کرده بود که چند مسأله در پرونده هسته‌ای عراق وجود دارد که باید حل و فصل شود. آژانس بدون در نظر گرفتن این نکته که تبعیض اعمال شده توسط عراق ناشی از خواست آن کشور برای تفرقه انداختن بین آژانس و کمیسیون بود و یا به‌علت این واقعیت که آژانس در تیم‌های خود افراد آمریکایی کمتری داشت و در چالش تهاجمی اسکات ریتر نیز سهیم نبود تصمیم گرفت در این راستا هماهنگ با آنسکام عمل کند.

به دنبال فعالیت فشرده دیپلماتیك (به‌ویژه توسط روسیه) و فشار نظامی آمریکا بحران فرو نشست. ریچارد باتلر در دیدار دسامبر ۱۹۹۷ خود از بغداد موضوع بازرسی از مکان‌های حساس را مجدداً مطرح کرد و در رابطه با تفاهم‌ها، از جمله تعداد بازرسانی که اجازه داشتند وارد ساختمان‌های حساس شوند و نیز کوتاه کردن زمان معطلی آنان برای ورود، امتیازاتی از عراقی‌ها گرفت؛ ولی به‌هرحال عراقی‌ها در یك مورد، مشخصاً مسأله بازرسی از ساختمان‌های ریاست جمهوری، به هیچ‌وجه حاضر به عقب‌نشینی نشدند. در فوریه ۱۹۹۸ اختلاف بالا گرفت و کوفی انان، دبیر کل سازمان ملل متحد یك تیم مساحی فنی را به منظور تعیین مساحت دقیق و متراژ پیرامونی هشت ساختمانی که ورود به آنها توسط عراقی‌ها ممنوع اعلام شده بود گسیل داشت. در تعقیب این مأموریت کوفی انان با مشورت‌هایی که با اعضای شورای امنیت به عمل آورد خود شخصاً عازم بغداد شد و با صدام‌حسین و طارق عزیز دیدار کرد.

بن‌بست شکسته شد و روز ۲۳ فوریه ۱۹۹۸ یك یادداشت تفاهم به امضاء رسید. بازرسان می‌توانستند به هشت ساختمان ریاست جمهوری، که اینك به روشنی نام برده شده بودند، دسترسی داشته باشند. البته آنسکام در بازرسی از این ساختمان‌ها نه تنها باید ملاحظات مشروع عراقی‌ها را درباره حاکمیت و امنیت

رعایت می‌کرد، بلکه منزلت و شأن محل را نیز باید در نظر می‌داشت. برای انجام کار روند خاصی در نظر گرفته شد که براساس آن گروهی از دیپلمات‌های رده بالا باید بازرسان را همراهی می‌کردند. به این بازرسی‌ها نام شکوهمندی داده شد: «به حضور پذیرفته شدن».

پایان بازرسی‌ها: روباه صحرا، آنسکام و جاسوسی

در بهار ۱۹۹۸ پس از دوره‌ای از روابط آرام و بی‌دغدغه بار دیگر جو متشنج شد. گروهی از کارشناسان بین‌المللی بیولوژیکی به این نتیجه رسیدند که اظهارات عراقی‌ها پیرامون برنامه تسلیحات بیولوژیکی آن کشور کامل و جامع نیست و کشمکش‌هایی در مورد کشفیات مربوط به عامل شیمیایی VX بروز کرد. در اوایل آگوست شورای فرماندهی انقلاب و فرماندهی حزب بعث تصمیم گرفت تا زمانی که شورای امنیت تحریم‌ها را لغو نکرده، تجدید سازماندهی در آنسکام انجام نشود ومقر آن هم به ژنو یا وین تغییر نکند، همکاری عراق را با آنسکام و آژانس متوقف کند. این تصمیم به اتفاق آرا توسط شورای امنیت یك بار در اوایل سپتامبر و بار دیگر در اوایل اکتبر محکوم شد.

در این خلال مباحث مطرح شده در نیویورك درباره یك «تجدیدنظر جامع» ظاهراً امیدهایی را درعراق برای خارج شدن از رژیم تحریم‌ها به وجود آورد و مسئولین آن کشور ترغیب شدند تا در اواسط نوامبر آمادگی مجدد خود را برای همکاری کامل ابراز کنند. شورای امنیت قبل از انجام هر گونه تجدیدنظر می‌خواست مطمئن شود که همکاری کامل و رضایت‌بخش وجود دارد، ولی آنسکام مایل به دادن چنین اطمینانی نبود. در دسامبر ۱۹۹۸ ریچارد باتلر گزارش بحث برانگیزی را به شورای امنیت تسلیم کرد که در آن گفته شده بود عراق همکاری کاملی را که قول داده بود، انجام نمی‌دهد. باتلر با پیش بینی انجام بمباران‌های هوایی توسط ایالات متحده و بریتانیا کارکنان آنسکام را که در عملیات

بازرسی شرکت داشتند، از عراق فرا خواند. آنها شتابان بغداد را ترک کردند و سایر کارکنان سازمان ملل در عراق باقی ماندند.

در خلال روزهای ۱۷ تا ۲۰ دسامبر آمریکا و انگلیس به عملیات روباه صحرا دست یازیدند که طی آن با شلیك یکصد فروند موشك کروز به یکصد هدف از قبل تعیین شده در عراق حمله شد. روز ۱۹ دسامبر طه حسین رمضان، معاون رئیس جمهوری عراق مأموریت آنسکام را خاتمه یافته اعلام کرد.

به رغم بمباران‌ها، دولت عراق شاید آن قدرها هم مکدر و آزرده خاطر نبود. اقتصاد عراق که به علت اعمال تحریم‌ها در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ فلج شده در نتیجه سطح زندگی توده مردم به شدت پایین آمده بود، با عملی شدن برنامه نفت در برابر غذای سازمان ملل به تدریج سروصورت می گرفت. این برنامه به عراق امکان داد که نفت فراوانی را به فروش رسانده و در مقابل مقادیر فزاینده‌ای از مواد غذایی و سایر محصولاتی را که کمیته تحریم‌های سازمان ملل مجاز شناخته بود، وارد کند. بدون تردید عراق می خواست از شرّ تحریم‌ها خلاص شود و خود حاکم امر واردات و اقتصاد خویش گردد. هر بار که رژیم حرکتی می کرد که به منزله امتیازی در زمینه بازرسی‌ها تلقی می‌شد، در واقع واکنش به نشان دادن در باغ سبز یعنی احتمال ارائه گزارش مثبت توسط آنسکام مبنی بر سرانجام گرفتن خلع سلاح و در نتیجه برداشته شدن تحریم‌ها توسط شورای امنیت بود.

صدام حسین با شنیدن اظهارات مقامات ایالات متحده درباره سودمند بودن همکاری با بازرسان دچار تردید شد و به جای آن به این باور رسید که آمریکا زمانی با لغو تحریم‌ها موافقت خواهد کرد که او در مسند قدرت نباشد. اگر قضیه چنین بود، دیگر چرا باید دردسر همکاری با بازرسان را تحمل می کرد؟ در واقع چرا موش و گربه بازی به راه نیندازد و سر به سر سازمان ملل و ایالات متحده نگذارد؟ وقتی پس از عملیات روباه صحرا بازرسان وارد عراق نشدند، بنابر آنچه که نقل شده، طارق عزیز با بیان این عبارت که «تحریم‌ها برای ما کافی بود، دیگر حضور

بازرسان را نمی توانستیم تحمل کنیم»، رضایت‌مندی خود را از عدم حضور بازرسان ابراز کرده بود.

امّا آمریکا و انگلیس تا چه اندازه موفق بودند؟ آنها عراق را بمباران کردند تا آن کشور را به همکاری کامل با بازرسان وادار کنند، ولی در عوض حاصل کارشان خط پایانی بر بازرسی‌ها بود. البته نظارت از آسمان را هنوز در اختیار داشتند، امّا امکان کسب هر گونه اطلاعات زمینی را از دست دادند.

در این مقطع حساس رژیم عراق احتمالاً احساس می کرد تحریم‌ها به‌خودی خود تعدیل می‌شوند یا حتی شاید به کلی برداشته شوند. این تحریم‌ها از سال ۱۹۹۰ برقرار شده بود، امّا فروش مقادیر روز افزون نفت به صورت قاچاق، حکومت عراق را قادر ساخته بود علاوه بر برخی اقلام نظامی، نیازهای بزرگان رژیم و هواداران خود را وارد کند. افکار عمومی دنیای خارج با این توجیه که تحریم‌ها به حکومت عراق لطمه نزده بلکه فقط توده مردم به ویژه کودکان از آن رنج برده‌اند بر مخالفت با آن شکل می گرفت. در نیمه اول ژانویه ۱۹۹۹ بروز ماجراهایی در نیویورك مایه خشنودی دولتمردان عراق شد. یکباره جار و جنجالی به راه افتاد دایر بر اینکه عوامل اطلاعاتی کشورهای مختلف به ویژه ایالات متحده و بریتانیا در آنسکام نفوذ کرده‌اند. این عوامل که عضو تیم‌های بازرسی بودند می توانستند اطلاعات مربوط به اهداف نظامی و تحرکات کادر رهبری عراق را که هر دو برای بمباران‌های بعدی سودمند بودند، به سازمان‌های کشور خود گزارش کنند. طبق گزارش رسانه‌های تیم‌ها و تأسیسات کنترل از راه دور آنسکام همه توسط این عوامل به ابزارهای شنود الکترونیکی مجهز شده بودند.

البته در شورای امنیت این نکته به طور کلی پذیرفته شده بود که آنسکام باید برای کمك به برنامه‌ریزی خود در مورد قلع و قمع سلاحهای کشتار جمعی، از منابع اطلاعاتی داخل کشور برخوردار شود، ولی آن گونه که گزارش‌های رسانه‌ها حکایت داشت این فعالیت‌ها تحت نام ولی خارج از کنترل آنسکام صورت گرفته

بود. به بیان دیگر برخی از اطلاعات کسب شده به آنسکام داده نشده بود. اطلاعاتی که به نظر می‌رسید عمدتاً بر روی ساز و برگ امنیتی و حفاظت از صدام حسین متمرکز بوده است. ریچارد باتلر و سلف او اکیوس هر دو صدور مجوز برای هر گونه فعالیتی که در راستای هدف تعیین شده برای آنسکام، قلع و قمع تسلیحات کشتار جمعی، نباشد را به شدت تکذیب کردند.

از آنجا که من تمام این گزارش‌های خبری را که توسط روزنامه نگاران جستجوگر خستگی‌ناپذیر آمریکایی منتشر شده بود خواندم، تردیدی نداشتم که قسمت عمده این مطالب به هر تقدیر می‌تواند درست باشد. می‌توانستم دریابم که به طور کلی نقطه آغازین پذیرفته شده آن بود که عوامل اطلاعاتی به منظور مساعدت به بازرسان در انجام وظایفشان باید آنها را در اطلاعاتی که دارند، «سهیم» کنند، امّا به‌تدریج «سهیم بودن» به این معنا شد که شرکای اطلاعاتی در تمام اطلاعات گردآوری شده آنسکام «سهیم» باشند، در حالی که ممکن بود آنسکام در اطلاعات کسب شده توسط آنان «سهم» نداشته باشد.

آنسکام که بسیاری آن را به جای این که ابزاری در خدمت شورای امنیت باشد، تشکیلاتی می‌دیدند که در مقیاس بزرگ توسط ایالات متحده کنترل می‌شود، با این سر و صداها لطمه شدیدی خورد. گفته‌های اسکات ریتر در مصاحبه‌ها (و بعداً در کتاب‌ها)، در مورد استیلای آمریکا بر آنسکام و همکاری تنگاتنگ خود او با سازمان‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل، با وجود این که ریچارد باتلر و رالف اکیوس تا حدی آنها را رد کردند، ضربه سختی بود. مقالات مندرج در جراید حاکی از آن بود که آنسکام مرده است. رژیم عراق که مدت‌ها آنسکام را به جاسوسی متهم کرده بود، اینك احساس حقانیت می‌کرد.

پنج عضو دائم شورای امنیت بر چگونگی ادامه کار توافق نداشتند. اغلب بر این باور بودند که آنسکام چنان بی اعتبار شده است که باید آن را کنار گذاشت. برخی اعتقاد داشتند که رفتار ستیزه جویانه آنسکام ـ که حتی ایالات متحده در موارد

مختلف سعی کرده بود آن را تعدیل کند ـ نتیجه معکوس داشته است، باید سازمان نوینی شبیه آنسکام اما با وظایفی سبک‌تر ایجاد شود، بازرسی موشك‌ها به بخش خلع سلاح سازمان ملل و بازرسی‌های شیمیایی و بیولوژیکی به سازمانی که در لاهه مخصوص چنین کاری ایجاد شده بود، محول شود. در مقابل عده‌ای هم به دشواری‌های به وجود آوردن تشکیلات جدید و بازگشت به نقطه آغاز را خاطر نشان می کردند.

به نظر فرانسه هر آنچه که لازم بود برای کشف سلاح‌های گذشته انجام شود، به احتمال زیاد صورت گرفته بود. سازمان ملل اکنون باید به فاز مراقبتی وارد شود و از احیای آینده برنامه‌های تسلیحاتی عراق جلوگیری کند. فرانسویان همچنین تأکید داشتند که مسأله برداشتن تحریم‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. روسیه به صورت غیررسمی یك برنامه کاری را ارائه داد که نظریات مندرج در آن نزدیك به نظریات فرانسه بود. ایالات متحده هم با برداشتن تحریم‌ها و هم با کنار گذاشتن آنسکام مخالفت کرد ولی به نظر می‌رسید با گذر بخش هسته‌ای از مرحله خلع سلاح به مرحله مراقبت مخالف نباشد. شورای امنیت که با درهم‌ریختگی و تشتت آرا مواجه بود در اواخر ژانویه ۱۹۹۹ برآن شد که سه گروه مختلف ایجاد کند که هر سه گروه تحت هدایت سلسو آموریم، سفیر برزیل در سازمان ملل و رئیس وقت شورای امنیت قرار می گرفتند.

آموریم و گروه‌های تحت امر او با سرعت در خور ملاحظه سه گزارش فراهم آوردند. اولین گزارش به مسأله خلع سلاح می‌پرداخت. گزارش با این نتیجه گیری که «قسمت اصلی برنامه‌های تسلیحاتی ممنوع اعلام شده عراق منهدم شده است» پیشنهاد می کرد که حضور بازرسان مؤثرترین راه برای کسب اطمینان از عدم داشت، تحصیل یا تجدید ساخت سلاح‌های ممنوعه است. گزارش با رد کردن این باور که سیستمی بتواند اطمینان خاطر صد درصد فراهم آورد، تمرکز روی انجام تکالیف اولویت‌دار باقیمانده را لازم می‌دانست. سیستم پیشنهادی این

گروه می توانست گستره وسیعی از نظارت‌های معمولی تا مزاحم ترین بازرسی‌ها را در بر گیرد. گروه تأکید می کرد که هر گونه اطلاعاتی باید «منحصراً بر اساس قابلیت اعتماد آن و ارتباطش با موضوع مأموریت» ارزیابی شود و این که رابطه با تأمین کنندگان اطلاعات حتی در مواردی که ضرورت برقراری گفت وشنود لازم دانسته شود، باید یك طرفه باشد. گزارش درعین حال که خواهان کارآمدی کامل بود نسبت به هر گونه رویارویی غیر ضروری هشدار می‌داد. چهارچوب حقوقی آنسکام تنها در شکل «بازسازی اساسی» می توانست باقی بماند.

دولت عراق تقریباً بلافاصله این نظریات را رد کرد و اعلام داشت موافقت با بازگشت بازرسان تنها منوط به برداشتن تحریم هاست. این موضع گیری مذاکرات طولانی بین اعضای شورای امنیت را در پی داشت. در این خلال ریچارد باتلر و اغلب کارکنان آنسکام از کار کناره گرفتند. نیازی به مرخص کردن کارشناسانی که از سوی دولت‌ها به عنوان بازرس معرفی شده بودند، نبود. آنها برای انجام مأموریت مشخصی می آمدند و پس از خاتمه آن به کشور خود باز می گشتند.

در دسامبر ۱۹۹۹ شورا موفق به تصویب قطعنامه ۱۲۸۴ شد که در آن نکات عمده پیشنهادات گروه لحاظ شده بود. براساس این قطعنامه، کمیسیون جدیدی تحت نام «کمیسیون سازمان ملل برای نظارت، کنترل و بازرسی در عراق»[1] ایجاد شد که شکل «بازسازی شده» آنسکام بود[2].

در حالی که از سال ۱۹۹۱ برداشتن کامل تحریم‌ها فقط در صورت انهدام کامل تمام برنامه‌های تسلیحاتی ممنوعه پیش بینی شده بود، قطعنامه جدید باب احتمال تعلیق تحریم‌ها در قبال «همکاری همه جانبه» عراق را که منجر به پیشرفت در حل و فصل تکالیف کلیدی باقیمانده در مورد خلع سلاح می‌شد، گشود.

---

1. UNMOVIC

۲. از این پس این کمیسیون را اختصاراً کمیسیون بازرسی و نظارت خواهیم خواند.

در گوشه دنج خود در استکهلم از گزارش گروه آموریم کاملاً خرسند بودم و احساس مشابهی در مورد قطعنامه جدید داشتم. به نظرم چنین رسید که گزارش و قطعنامه بر اغلب سیاست‌هایی که ما در مدت ۹ سال گذشته در سازمان بین المللی انرژی اتمی اتخاذ کرده بودیم، صحه گذاشته بود:

بازرسان کلاً در شکل نیروی جدیدی فراخوانده می‌شدند و با وابستگی انحصاری به سازمان ملل، کارکنان غیرنظامی بین‌المللی به شمار می‌رفتند. این نکته از پایان جذب نیروی سلطه جو که به صورت کارکنان رایگان از سوی برخی دولت‌های بزرگ در اختیار سازمان ملل قرار می گرفتند، حکایت داشت.

کمیسیون بازرسی و نظارت به روشنی با سازمان ملل متحد همسان بود و بر این اساس هیچ کشوری نمی توانست کنترل خود را بر آن اعمال کند. به معنای دقیق کلمه کمیسیون می توانست مشروعیت بین المللی برای خود به وجود آورده و آن را حفظ کند.

در گزارش و قطعنامه هیچ اشاره‌ای مبنی بر وجود مکانیزمی به منظور مبادله اطلاعات حاصله از بازرسی‌ها با سازمان‌های اطلاعاتی وجود نداشت.

بازرسی‌ها باید کارآمد می‌بودند و می توانستند کاملاً هم مزاحم باشند، اما باید از هرگونه رویارویی غیرضروری پرهیز می‌شد.

کمیسیون بازرسی و نظارت تمام حقوق و اختیارات آنسکام را داشت.

در ژانویه سال ۲۰۰۰، کوفی انان دبیر کل سازمان ملل متحد در جستجوی فردی بر آمد که بتواند او را به ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت منصوب کند. بسیار کنجکاو بودم ببینم این فرد چه کسی می توانست باشد.

۳

از چاله به چاه

سفر سیاحتی به قطب جنوب، ژانویه ۲۰۰۰

به اتفاق همسرم زمستان استکهلم را پشت‌سر گذاشتیم و رهسپار قطب جنوب که هوای تابستانی داشت، شدیم. سر راه چند روزی در پاتاگونیا ـ ناحیه جنوبی آرژانتین ـ توقف کردیم. همسرم، او اکیتس، در وزارت خارجه سوئد مسئول امور قطب جنوب و قطب شمال شده بود و می‌خواست آنچه را که در میزگردها و کنفرانس‌ها درباره‌اش حرف زده می‌شد با چشم خود ببیند. من هم که از زیبایی‌های جنوبگان فراوان شنیده بودم، با مسرت او را همراهی کردم.

در هتل ساده شهر کوچك چالین، پاتاگونیا امکان دریافت پیام‌های تلفنی وجود داشت اما نمی‌توانستید تلفن بزنید. روز ۱۹ ژانویه سال ۲۰۰۰، هتل یك پیام تلفنی دریافت کرد که در آن از من خواسته شده بود با وزیر خارجه سوئد یا سفارت سوئد در بوینوس آیرس تماس بگیرم. طبعاً از آن جا نمی‌توانستم تلفن کنم. راهی وجود نداشت که کارمند هتل بتواند هزینه تلفن را تعیین کند. برای یك تلفن کوتاه به بوینوس آیرس ده دلار پیشنهاد کردم پاسخ منفی بود، بیست دلار؟ خیر. منصرف

شدم. پیاده رهسپار دفتر مخابراتی شدیم و با ارسال فاکس به استکهلم، با توجه به اختلاف ساعت، زمان مناسب برای تلفن کردن از آن طرف رااطلاع دادیم.

این چاره کارساز شد و صبح روز بعد در تماس تلفنی از وزارت خارجه سوئد به من گفته شد سازمان ملل مایل است که من ریاست تشکیلات جدید بازرسی در عراق را بپذیرم. وزیر خارجه سوئد اظهار امیدواری کرد که این سمت را قبول کنم. با ناباوری با قضیه برخورد کردم. آیا هیچ کس دیگری نمی توانست این کار را به عهده گیرد؟ پرسیدند که آیا حاضرم به تلفن معاون وزارت خارجه فرانسه، که مصرانه می خواهد در این مورد توضیح دهد، پاسخ دهم؟ البته، اشکالی ندارد، در پایان روز پس از پیاده‌روی روزانه این کار را خواهم کرد.

با همسرم یك پیاده‌روی طولانی در محیطی جذاب با آسمانی آبی در کوره‌راه‌های زیبای جنگلی داشتیم. سال قبل یك عمل جراحی بزرگ روی ستون فقراتم شده بود و اکنون از این که می توانستم بدون هیچگونه دردی هفت ساعت‌ونیم پیاده‌روی کنم، احساس خرسندی می کردم.

در بازگشت به هتل طبق قرار قبلی از پاریس تلفن شد. ژرارد اررا، معاون وزارت خارجه فرانسه پشت خط بود. وی را خیلی خوب می‌شناختم. او سفیر خلع سلاح فرانسه در ژنو و نیز عضو برجسته شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بود. در آن گفتگوی مفصل تلفنی اررا توضیح داد همه اعضای شورای امنیت باید در مورد فردی که به ریاست کمیسیون جدیدالتأسیس منصوب می‌شود، موافق باشند و کسب چنین توافقی کار دشواری بود. او فکر می کرد من تنها فردی هستم که همه آنها می توانند روی او توافق کنند و اضافه کرد که این مسئولیتی یك‌ساله یا یك سال و نیمه خواهد بود. هنوز ناباورانه به قضیه نگاه می کردم مطمئناً افراد زیاد دیگری هم هستند؟ از چند نفر نام بردم و گفتم فعلاً که از دوران بازنشستگی و پیاده‌روی با همسرم لذت می‌برم. پرسید، اگر فرد دیگری را پیدا نکردند می توانند دوباره به من مراجعه کنند که پاسخم مثبت بود.

داستان را با همسرم در میان گذاشتم. اندیشیدم سالیان درازی را دور از یکدیگر زندگی کرده بودیم. من در وین بودم و او در ژنو و سپس در بروکسل کار می‌کرد. او اینك به‌طور کامل در شغل جدید خود درگیر شده بود و از این که می‌دید من به عنوان بازنشسته به خانه باز گشته‌ام، خوشحال بود. من کارهای خانه را سروسامان می‌دادم و او سرگرم رتق و فتق امور نواحی قطبی، تا جایی که به نفوذ سوئد مربوط می‌شد بود.

با کمال تعجب دیدم که او فوراً با قضیه مخالفت نکرد. او می‌دانست وقتی در سال ۱۹۹۷ از آژانس بازنشسته شدم، متوجه بودم کارهای انجام نشده زیادی در عراق باقی مانده و مسائل آن کشور هنوز پایان نیافته بود. او همچنین می‌دانست که دریافته بودم یك روش کم ستیزه‌جویانه تر از آنچه که اغلب توسط آنسکام صورت گرفته بود، می‌توانست برای بازرسی‌ها نتایج بهتری در برداشته باشد. حال اگر می‌خواستم چنین روشی را بیازمایم برای او قابل درك بود. موضوع را در همین جا، با این امید که دوباره برای ما مطرح نخواهد شد، رها کردیم. باید این گفته نامدارترین فرانسوی دوران خود، ژنرال دوگل را به خاطر می‌داشتیم که گورستان‌ها مملو از مردانی است که زمانی خود را بسیار لازم و ضروری می‌دانستند (البته نسل دوران ژنرال دو گل پی نبرده بود که در گورستان‌ها زنان فراوانی هم که روزی خود را بسیار لازم و ضروری می‌دانستند، آرمیده اند).

روز شنبه ۲۲ ژانویه با اتوبوس عازم شهر کوچك قشنگی به نام ال کالافات شدیم. طبق برنامه باید از آنجا با هواپیما به یوشیوایا، جنوبی ترین شهر جهان، می‌رفتیم اما بد عهدی خط هوایی باعث بلاتکلیفی ما و سایر افراد گروه شد. همگی جلوی دفتر توریستی به صف شدیم تا بدانیم چه باید بکنیم. بعد از اندکی انتظار خانم جوانی مرا با نام صدا کرد. او و من تصور کردیم اقبال یار شده و ما می‌توانیم جایی در هواپیما داشته باشیم. تصور باطلی بود. بانوی جوان به من گفت شخصی به نام کوفی انان خواسته است که تلفنی با او تماس بگیرم. ظاهراً این خانم اصلاً

نمی‌دانست کوفی انان دبیر کل سازمان ملل متحد است، ولی کسانی که در صف ایستاده بودند، با این نام آشنا بودند و با کنجکاوی به او و من نگریستند. از صف بیرون آمدیم و برای دومین بار روانه دفتر محلی مخابرات شدیم.

کوفی انان هنوز به دنبال فردی برای ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت بود. اطلاع داشتم که اعضای شورای امنیت در مورد چند نفر برای این پست توافق نکرده بودند. رالف اکیوس که از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ رئیس آنسکام بود، باز هم خود را جلو انداخته بود. از این که رالف می‌خواست برای دومین بار مقامی را که قبلاً آزموده بود داشته باشد شگفت زده شدم. اما به هر حال حضور او با مخالفت برخی از اعضای دائم شورای امنیت، مشخصاً روسیه و فرانسه، مواجه شده بود. مطمئن بودم که ایالات متحده خواهان انتصاب رالف در این مقام است، اما مطمئن نبودم آیا عراقی‌ها روسیه و فرانسه را ترغیب کرده بودند که از حق وتو خود استفاده کنند، یا این دو کشور به دلیل اینکه آنسکام با ریاست رالف و از آن بیش‌تر با ریاست باتلر، تحت سلطه آمریکا قرار گرفته بود، با وی مخالفت کردند. با وجود این واقعیت که آژانس بین المللی انرژی اتمی مانند آنسکام روش تحقیرآمیزی را در بازرسی‌ها اتخاذ نکرده بود، ولی تردید داشتم که نام من بتواند باعث خرسندی عراقی‌ها شود. آنها از اینکه علیرغم موافقتنامه کلی با وجود هفت سال بازرسی توسط آژانس هیچ نشانه چشمگیری از موارد هسته ای به دست نیامده بود، ولی ما هنوز پرونده هسته‌ای آن کشور را نبسته بودیم، خشمگین بودند.

من که برنامه ریزی کرده بودم به پیاده روی بپردازم و با استفاده از فرصت کتابی درباره مساعی آژانس در عراق و کره شمالی بنویسم، احساس کردم چالشی در داخل شورای امنیت در حال شکل گیری است و بیم از سلطه جویی یکی از دل‌نگرانی‌هاست. غرق این افکار بودم که ارتباط با کوفی انان برقرار شد. وی با تأکید بر این که کاری که کمیسیون باید انجام دهد آسان نخواهد بود، گفت که فرد دیگری جز من را برای تصدی آن مقام پیدا نکرده است و می‌خواست بداند آیا آماده

پذیرفتن این پست هستم. گفتم هنوز تردید دارم، اما اگر نتوانند فرد دیگری را پیدا کنند پیشنهاد را رد نخواهم کرد.

ما جزء مسافران خوش‌شانسی که توانستند سوار هواپیما شوند، نبودیم. بعد از طی مسیری طولانی با اتوبوس به یوشیوایا رسیدیم و از آنجا با کشتی اکتشافی روسی (آکادمیك جاف) همراه چند صد تن توریست دیگر رهسپار قطب جنوب شدیم. هوای عالی، مناظر بدیع، پرندگان قطبی، میلیون‌ها پنگوئن، نهنگ‌ها و فُك‌ها سفر را برای ما بسیار دلپذیر کردند.

پذیرش ریاست کمیسیون؟

روز ۲۶ ژانویه رالف کنوتسان از دفتر کوفی انان به‌وسیله تلفن ماهواره‌ای با من تماس گرفت و گفت: دبیر کل در آستانه سفر به مسکو است و می‌خواهد بداند آیا من پست ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت را می‌پذیرم یاخیر و اضافه کرد: هیچ فرد دیگری فعلاً مطرح نیست و مطمئن هستند که نامزدی من با اتفاق آراء در شورای امنیت تصویب خواهد شد. پاسخ دادم بسیار خوب، قبول می‌کنم.

چرا موافقت کردم از بازنشستگی درآیم؟

کاملاً معتقد بودم گرچه آنسکام در میدان عمل قابلیت‌های زیادی در تجزیه و تحلیل مسائل، و باید بگویم توانمندی‌های فراوان در کار، نشان داده بود، اما سرانجام رفتار «ستیزه‌جویانه بازرسان» آن و احساس یگانگی با سازمان‌های اطلاعاتی غربی آن را ناکارآمد و بی‌اعتبار کرده بود. در برانگیختن و دشمن ساختن عراقی‌ها موفق شده بود بدون آن که شفافیتی را سبب شود. بارها از بازرسان آنسکام شنیده بودم که به نظر آنها آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با اتخاذ رویه متعادل‌تر و حرفه‌ای‌تر سبك خاص سازمان ملل اطلاعات بیش‌تری جمع‌آوری می‌کند. آزمودن این شیوه با کمیسیون بازرسی و نظارت وسوسه‌انگیز بود.

دلیل دیگر برای پذیرش پیشنهاد آن بود که وقتی دبیر کل سازمان ملل

بگوید شما تنها فردی هستید که همه می‌توانند با او موافق باشند و کار خود را هم خیلی خوب بلد هستید، دیگر دشوار است پاسخ منفی بدهید و سومین دلیل این که احساس سلامتی و توانمندی می‌کردم و مایل بودم کارها را انجام دهم. علاوه بر این فکر می‌کردم این کار ظرف یك سال یا یك سال و نیم به انجام خواهد رسید.

دبیر کل پس از مشورت با شورای امنیت و کسب توافق اعضای آن مرا به ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت منصوب کرد و تصمیم بر آن گرفتند که از اول مارس ۲۰۰۰ کار خود را آغاز کنم.

کشتی اکتشافی جای بسیار مناسبی برای اندیشیدن بود به ویژه آن که چون ارتباط تلفنی با آن دشوار بود، رشته افکار با تلفن‌های گاه و بیگاه گسسته نمی‌شد.

در بازگشت به استکهلم مادلین آلبرایت، وزیر خارجه ایالات متحده شخصاً به من تلفن کرد و با گفتن تبریك، حمایت کامل آمریکا را وعده داد. همچنین پیام حمایت دلگرم کننده‌ای از تونی بلر، نخست وزیر بریتانیا داشتم. در این خلال مقاله‌ای به قلم پر آلمارك در یك روزنامه سوئدی منتشر شد که در آن گفته شده بود من بدترین انتخاب ممکن برای ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت بودم. آلمارك، نویسنده مقاله، حدود ۲۵ سال قبل برای مدت دو سال معاون نخست وزیر سوئد بود و هنوز هم خود را «معاون سابق نخست وزیر» می‌خواند. مردم تصور کردند بین ما اختلاف دیرینه‌ای وجود داشته است، در حالی که چنین نبود. در آن روزها که وی معاون نخست وزیر بود، ما دوستان خوبی بودیم و از آن پس هم خیلی به ندرت او را می‌دیدم. این اولین مقاله از مقالات متعدد رذیلانه و توهین آمیزی بود که آلمارك در نشریات گوناگون از جمله وال استریت ژورنال منتشر کرد. باتوجه به این که به اظهاراتی استناد داشت که مدعی بود من در مورد دیوید کای بیان کرده بودم و باتوجه به اینکه نوشته بود باید به کای به خاطر بازرسی‌هایش در عراق جایزه نوبل داده شود، این فرض در من قوت گرفت که کای با گشاده‌دستی و سخاوت مطالب و

اطلاعات را برای او فراهم آورده باشد. در پاسخ روزنامه‌های سوئد که خواستار اظهار نظرم درباره مقاله آلمارك بودند، گفتم برخوردار بودن از اعتماد شورای امنیت برای من مهم‌تر است.

ورود به نیویورک

روز ۲۸ فوریه برای یك دیدار غیررسمی وارد ساختمان سازمان ملل در نیویورك شدم و در طبقه سی‌ویکم ساختمان دبیرخانه با همکارانم دیدار کردم. فضای کاری اختصاص داده شده به هر کارمند به قدری کوچك بود که مرا شگفت‌زده کرد. بعدازظهر حدود نیم ساعت با کوفی انان، که او را به دفعات هنگام خدمت در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دیده بودم، به طور غیررسمی گفتگو کردم. مانند همیشه او را صمیمی، فرزانه و به طور کامل آگاه از مسائل عراق یافتم. مساحت دفتر دبیر کل معمولی است و دید کاملی به رودخانه شرقی، که تابلو تبلیغاتی بزرگ پپسی کولا در طرف دیگر آن می‌درخشد، دارد.

صبح روز بعد، اول مارس، یك دیدار دیگر، کوتاه اما رسمی، با دبیر کل داشتم. همچنین به ملاقات اختر احمد چودری، سفیر بنگلادش که در این ماه ریاست شورای امنیت را به عهده داشت رفتم و به او قول دادم که در همکاری تنگاتنگ با تمام اعضای شورای امنیت و نه فقط پنج قدرت بزرگ، کار خواهم کرد.

اکنون مسئولیت کمیسیون بازرسی و نظارت رسماً به من واگذار شده بود. برای شروع کار به دفتر ریاست کمیسیون وارد شدم. اتاق تورکل استینلف معاون اجرایی کنار دفتر من بود و اولیویا پلاتن، دستیار شخصی من، کنار میز بزرگی خارج از اتاق کار می‌کرد. او جدی و دقیق همراه با لبخندی شیرین وظیفه خود را انجام می‌داد. در تماس تلفنی که از استکهلم با چارلز دالفر معاون اجرایی آنسکام که تبعه

آمریکا بود داشتم به او گفته بودم می دانم از هنگام کناره گیری باتلر کارها را به خوبی سروسامان داده است، اما فکر می کنم کمیسیون به یك پاك سازی نیاز دارد و لذا بهتر است استعفا کند. او هم پیشنهاد مرا پذیرفت و داوطلبانه از سمت خود کنار رفت. نامه تقدیر و تشکر از وی را برای دبیر کل نوشتم. چند روز پس از ورودم با دالفر ناهار خوردم. او که با احترام به خواست من از معاونت آنسکام استعفا کرده بود، وقتی در ژانویه ۲۰۰۴ متعاقب استعفای دیوید کای از ریاست تشکیلات ساخته و پرداخته ایالات متحده به نام گروه ارزیابی عراق، به ریاست آن منصوب شد، خرسند شدم. استعفای کای به دنبال عدم کامیابی دریافتن هر گونه سلاح کشتار جمعی در عراق که او آن همه در باره آن جاروجنجال به راه انداخته بود، صورت گرفت.

طبعاً در روز اول کار یك گردهم آیی همگانی با همکارانم داشتم. بسیاری از کارشناسان که توسط دولت‌ها بدون درخواست حقوق مأمور خدمت در آنسکام شده بودند، قبلاً به کشورهایشان باز گشته بودند. مجموع کارکنان متخصص و پشتیبانی باقیمانده شاید به حدود پنجاه نفر می‌رسید.

بعد از این دیدار عمومی، یك کنفرانس مطبوعاتی برگزار شد. در آن گفتگوی مطبوعاتی گفتم عراق مایل است به بازرسی‌ها به عنوان تنبیهی نگاه کند که می‌خواهد همه چیز را به حداقل برساند، اما بهتر است آن را به عنوان فرصتی برای به حداکثر رساندن همه چیز ببینند. دنیا آنچه را که عراق می گوید باور نخواهد کرد، ولی اگر کمیسیون آن را بگوید، خواهد پذیرفت. همکاری با ما فرصت خوبی برای عراق فراهم می‌آورد. در ضمن گفتم اطلاعات دریافتی از هر منبعی می تواند مفید باشد، اما باید موشکافانه بررسی شود. زیرا همواره اطلاعات گمراه کننده و نادرست فراوانی دریافت می کنیم. به عوامل اطلاعاتی خوشامد می گوییم، اما این رابطه عمدتاً جاده یك طرفه است.

در پاسخ به سؤالی گفتم هیچ تشکیلاتی نمی تواند در قبال عملیات نفوذی به‌طور کامل از خود مراقبت کند، اما اگر دریابم فردی در این کمیسیون برای

سازمان دیگری کار می کند، بی درنگ او را اخراج خواهم کرد.

سازماندهی کمیسیون بازرسی و نظارت

یك بخش از کمیسیون بازرسی و نظارت را که من نباید تشکیل می‌دادم، هیأت عالی بود. قطعنامه ۱۲۸۴ از دبیر کل خواسته بود جمعی از کارشناسان را که به نحو مقتضی صلاحیت داشته باشند، تعیین کند که به طور منظم گردهم جمع شوند و ضمن بررسی کار کمیسیون به رئیس آن رهنمود بدهند و نظر مشورتی در مورد گزارش‌هایی که او به شورای امنیت می‌دهد داشته باشند. بسیاری وجود این هیأت را به منزله ابزار کنترل بررئیس کمیسیون تلقی کردند، اما من همواره براین باور بودم که چنین جمعی برای سنجش طرح‌ها و نظریه‌ها گروه مفیدی خواهد بود. برخی اعضای هیأت مانند کسانی که از ایالات متحده، روسیه، بریتانیا و چین می‌آمدند از سوی دولت‌های خود معرفی می‌شدند. برخی دیگر، افرادی از فرانسه و آلمان، کارشناسانی بدون هرگونه وابستگی دولتی و بعضی هم متخصص در یك زمینه خاص مانند بیولوژی یا موشك بودند؛ اما همگی به خوبی از تاریخچه بازرسی‌ها در عراق آگاهی داشتند و گروهی برجسته و کاردان بودند. این هیأت را ترغیب کردیم تعبیر و تفسیر را به کار نگیرد و هیچ سند و مدرك رسمی را هم نگهداری نکند. بدین‌سان هیأت موفق شد تمام مباحث را فعال و سودمند انجام دهد. این مباحث اغلب به کارکنان ما کمك کرد که دریابند مسائل مطروحه در گزارشهایشان برای دولت‌ها، و نه برای همکارانشان، است. شخصاً از این هیأت استفاده زیادی بردم و هنگامی که دانستم حمایت آنها را با خود دارم احساس اطمینان بیش‌تری کردم. سام، یا آقای موتوسامی سن موگاناتان، که دبیر هیأت بود اطمینان داشت در جریان هر رویداد یا مدرك مهمی قرار خواهد گرفت.

قطعنامه ۱۲۸۴ مقرر می‌داشت که رئیس کمیسیون ظرف ۴۵ روز پس از

آغاز خدمت باید طرح سازمانی کمیسیون بازرسی و نظارت را به شورای امنیت تسلیم کند. با توجه به تاریخ شروع کارم - اول مارس - آخرین موعد برای ارائه طرح پانزدهم آوریل بود. زمانی که هنوز در استکهلم بودم هیأت‌هایی از سوی چند دولت به دیدارم آمدند که طرح های کلی برای تشکیلات جدید بازرسی را به همراه داشتند. نمایندگان اعزامی ایالات متحده، رابرت اینهورن و دیوید ولش دستیاران وزیر خارجه، از ارائه هرگونه توصیه تفصیلی خودداری کردند و تنها گفتند طرح باید از خود من، و بدون هرگونه اعمال فشاری از سوی کشورهای شورای امنیت، باشد، جایانتا داناپالا، معاون دبیر کل در امور خلع سلاح نیز لطف کرد و به استکهلم آمد و همراه خود پرونده کامل و سودمندی را که او و کارمندانش از زمان آغاز شکل گیری کمیسیون بازرسی و نظارت فراهم آورده بودند، با خود آورد.

تا این زمان هیچ نشانه ای مبنی بر پذیرش بازرسی‌ها از سوی عراقی‌ها در آینده نزدیك به چشم نمی‌خورد. بنابراین من و همکارانم می توانستیم تمرکز خود را روی تهیه پیش نویس طرح سازمانی، روی برنامه عضوگیری و آموزش و روی آغاز کار برای شناسایی موارد باقیمانده از خلع سلاح معطوف کنیم.

سازماندهی و امور اداری ممکن است خسته کننده و ملال آور جلوه کند من هم نمی توانم بگویم که این‌ها حوزه‌های کاری مورد علاقه ام هستند. اما می دانم اگر بخواهید به نتایج ملموسی برسید، باید ضمن در اختیار داشتن افراد با کفایت، نظم و روابط انسانی مطلوبی هم داشته باشید. در یك حکومت جناح سیاسی مخالف مراقب وزرا و ادارات هستند و به خاطر کارهایشان آنها را مورد حمله قرار می دهند، اما سازمان‌های بین المللی در حالی که فقط تعداد معدودی دشمن ذاتی دارند، بیش از یکصد آقا بالاسر، دولت‌های عضو، دائماً با دلهره و نگرانی بر عملکرد آن‌ها نظارت می کنند.

نمایندگان دولت‌هایی که در استکهلم به دیدنم آمدند، نظریات بسیار خوبی درباره ساختار سازمانی کمیسیون بازرسی و نظارت ارائه کردند. این اظهارنظر

نمایندگان ایالات متحده که کمیسیون باید فنی و نه سیاست زده باشد، برای من دلگرم کننده بود. البته این نکته را هم باید بگویم که برخی دولت‌ها که پی‌برده بودند، رئیس و دبیرخانه آنسکام بیش از اندازه تحت سلطه و نفوذ ایالات متحده درآمده بود پیشنهاد کردند کنترل‌هایی بر رئیس کمیسیون اعمال شود.

مصمّم بودم آن توصیف استقلال سازمان ملل را که در گزارش آموریم، سفیر برزیل پیشنهاد شده و راه را برای صدور قطعنامه هموار کرد، به کمیسیون بازرسی و نظارت بدهم. سخنان همگان را خواهیم شنید، اما تنها دستورالعمل‌های شورای امنیت را اجرا خواهیم کرد. عامل بسیار مهمی هم این روند را تسهیل می‌کرد. هشت دهم درصد فروش نفت عراق براساس برنامه نفت در برابر غذا برای تأمین هزینه‌های ما در نظر گرفته شده بود. این درآمد بستگی به قیمت نفت و میزان استخراج آن داشت ولی در هر صورت به یکصد میلیون دلار در سال می‌رسید که تصور کردم برای تأمین تمام هزینه‌های ما حتی هنگامی که به طور کامل مشغول کار باشیم، کافی است.

به مساعدت دولت‌ها در اشکال گوناگون نیاز داشتیم. از جمله اطلاعات جاسوسی، تصاویر ماهواره‌ای، برخی تجهیزات پیشرفته و صلاحدیدهای کارشناسانه؛ اما کارمند رایگان یا تجهیزات معمولی نظیر هواپیما، هلیکوپتر و ابزارهای مخابراتی نمی‌خواستیم.

دست به کار تهیه پیش‌نویس طرح رسمی سازمانی و فراهم آوردن مقدمات عملی کار شدیم:

- توصیه‌ای را مبنی بر این که رئیس کمیسیون باید از هر کدام از کشورهای عضو دائم شورای امنیت یک معاون داشته باشد، نپذیرفتیم. اگر این پنج معاون در باب موضوعی اتفاق نظر نمی‌داشتند چه می‌شد؟ زمانی نیکیتا خروشچف، نخست وزیر اتحاد شوروی گفته بود که دبیرخانه سازمان ملل باید به سه بخش تقسیم شود؛ بخشی از بلوک شرق، بخشی از بلوک غرب و بخشی هم از

کشورهای غیر متعهد باشد. این کار حق وتو را به دبیرخانه می کشاند. این بارهم نوعی از پنج بخشی پیشنهاد شده بود که در صورت پذیرفته شدن حاصلی جز سیاست زدگی و فلج شدن نمی توانست داشته باشد.

- پست معاونت اجرایی رئیس را که همواره به صورت یك کانال مستقیم به مقامات واشنگتن دیده شده بود، حذف کردیم.

- به تمام هیأت های نمایندگی، به استثنای عراق، اعلام کردیم افراد کارآمد و خبره را در زمینه های تسلیحات بیولوژیکی و شیمیایی و موشك استخدام می کنیم و سپاسگزار خواهیم شد چنانچه درخواست هایی از سوی آنان ارائه شود.

- تمام کارکنان براساس قراردادهای سازمان ملل استخدام خواهند شد و دستمزد آنان توسط ما پرداخت می‌شود. تمام کارکنان را آموزش خواهیم داد و فهرستی از متخصصان در اختیار خواهیم داشت که هر زمان نیاز باشد، می‌توانند فراخوانده شده و برای خدمت در تیم‌های بازرسی در بغداد یا قرارگاه مرکزی در نیویورك با آنان قرارداد بسته شود.

- گرچه به ما پیشنهاد شده بود کار خود را با افراد بدون سابقه قبلی آغاز کنیم و کارکنان حرفه‌ای آنسکام را نگه نداریم ولی تصمیم براجرای یك روش ترکیبی تداوم و نوسازی گرفتیم. از کارکنان قبلی آنسکام کسانی که از کارآمدی بالا برخوردار بودند و آنهایی که تجربه‌ها و خاطرات بنیادینی را ارائه می کردند اگر مایل بودند می توانستند با ما بمانند.

- در تمام مدت گروهی از بازرسان ذخیره را که توانایی انجام بازرسی موازی همه روزه را داشته باشند، در بغداد خواهیم داشت.

- از امکانات موجود در پایگاه نظامی آمریکا در بحرین، جایی که تیم‌های بازرسی آنسکام گرد می‌آمدند و قبل و بعد از مأموریت های بازرسی توجیه و تخلیه اطلاعاتی می‌شدند، استفاده نخواهیم کرد.

- *از کشورهای عضو خواستار اطلاعات جاسوسی به ویژه اطلاعاتی که بتواند بازرسان را به مکان‌های مظنون به ذخیره سازی تسلیحات کشتار جمعی رهنمون شود، خواهیم بود، اما این امر به معنای تبادل اطلاعات نیست و فقط جاده یك طرفه است، به طور کلی تمام یافته‌ها محرمانه خواهد ماند و یا در صورت لزوم فقط به شورای امنیت ارائه خواهد شد.*
- *تنها یك مأمور ویژه شخص رئیس کمیسیون صلاحیت دریافت اطلاعات جاسوسی را خواهد داشت. هرگاه بهره گیری از این اطلاعات در بازرسی ضروری باشد، تنها سرپرست عملیات و رئیس تیم بازرسی به نحوی که با تأمین کننده اطلاعات توافق شود، از آن آگاه خواهند شد.*
- *از تصاویر ماهواره‌ای چه آنهایی را که خودمان خریداری کنیم و چه آنهایی را که دولت‌ها در اختیار ما خواهند گذاشت، استفاده زیادی خواهیم کرد.*
- *از تجهیزات شنود پنهانی نه خودمان استفاده می کنیم و نه اجازه استفاده از آنها را خواهیم داد.*

کارکنان

روش «تداوم و نوسازی» برای ما بسیار سودمند بود. با بهره گیری از این روش از خدمات راشل دیویس، بانوی انگلیسی که در آنسکام خدمت کرده بود، در پست سرپرست و مدیر درجه یك بخش اطلاعات که مسئول ضبط و ربط پایگاه داده‌ها و تمام کارهای تحت برنامه نفت برای غذا بود، سود بردیم. راشل تیزهوش و سرزنده با حافظه‌ای خارق‌العاده مشکلات مرا در آن جبهه‌ها به نحو قابل توجهی کاهش می‌داد. جان اسکات که از بخش حقوقی سازمان ملل و آنسکام بازنشسته شده بود، به‌عنوان مشاور در کنار ما ماند. ما یکدیگر را از دوران تحصیل در دانشگاه کمبریج، دهه ۱۹۵۰، می‌شناختیم. هر دو نفر ما در سمینارهای پرفسور هِرش لاترپاخت که بعدها قاضی دادگاه بین‌المللی لاهه شد، شرکت کرده بودیم. آلیس

هخت، بلژیکی بانویی با سابقه کار طولانی در سازمان ملل هم از آنسکام به ما ملحق شد: وی در انبوه پیچیده مقررات دیوانی، مسائل اداری و پرسنل را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست هر گاه که لازم باشد چگونه آنها را جابه‌جا کند. در انجام این وظایف نینا پینزون، کلمبیایی به او کمك می‌کرد. نینا نمونه مثال زدنی و بارز آن نوع کارمندان سختکوش اداری بود که بدون وجود آنان سازمان‌های بزرگ فروخواهند ریخت.

با تصویب طرح سازمانی بدون هیچ تغییری در شورای امنیت کار ما برای جذب نیرو در مقیاس وسیع آغاز شد. برخی متقاضیان را برای مصاحبه به نیویورك آوردیم و تیم‌های دو نفره یا سه نفره از کارمندان رده بالا را به منظور انجام مصاحبه‌های گروهی با متقاضیان به وین، پاریس، بانکوك، داکا، سیدنی و بوینوس آیرس فرستادیم. در حالی که آنسکام مجبور بود کارکنان خود را از کشورهایی که آنها را به صورت رایگان در اختیار قرار می‌دادند تأمین کند، ما در استخدام افراد مورد نظر خود آزادی عمل داشتیم و می‌توانستیم ترکیب متوازن‌تر جغرافیایی را رعایت کنیم. به استثنای اردن سایر کشورهای عربی کاندیدایی معرفی نکردند. برداشت من آن بود که این کشورها تصور می‌کردند حضور برادران عرب در بین بازرسان رنجیدگی خاطر عراق را سبب خواهد شد و لذا نمی‌خواستند با اعتراض احتمالی عراقی‌ها مواجه شوند.

آموزش

مسئولیت امر آموزش را به نیکیتا اسمیدویچ از روسیه واگذار کردم. او یکی از مجرب‌ترین و موفق‌ترین بازرسان آنسکام بود. آنسکام برای آموزش بازرسان خود هیچگاه وقت نداشت. بازرسان آنسکام پس از معرفی توسط دولت‌هایشان مستقیماً از کشور خود به پایگاه بحرین برده می‌شدند و پس از توجیه برای یك مورد کاری آموزش می‌دیدند. از طرف دیگر قطعنامه مربوط به تأسیس کمیسیون

بازرسی و نظارت صراحتاً بر امر آموزش تأکید داشت. تصمیم گرفتیم همه کارکنان ما با طی یك دوره آموزش یك ماهه نقطه نظرهای شورای امنیت مانند بازرسی‌های گذشته در عراق، تکنیك‌ها و تجهیزات مورد استفاده در بازرسی و دانسته‌ها و ندانسته‌های باقیمانده در شاخه‌های تسلیحاتی مختلف را فراگیرند. یك سلسله بازرسی‌های نمایشی نیز ترتیب دادیم. چند جلسه تدریس هم به مطالب جغرافیایی، تاریخ سیاسی، فرهنگ و مذاهب عراق اختصاص داده شد. خرده گیران کمیسیون بازرسی و نظارت علاقمند بودند از این موضوعات به عنوان «حساسیت»های نازك نارنجی‌ها یاد کنند. ما دوره‌های آموزش پایه ای فراوان و دوره‌های پیشرفته کوتاهتر داشتیم و دقت می کردیم که دوره‌ها را در کشورهای مختلف برگزار کنیم. خودم شخصاً در تمام دوره‌های اصلی تدریس کردم. در یکی از آنها کوشیدم با به کارگیری برخی صفت‌ها، شیوه ای را که فکر می کردم بازرسان باید براساس آن رفتار کنند، توصیف کنم:

کار ساز و پویا امّا نه خشمناك و پرخاشگر

راسخ اما دقیق

مبتکر اما نه فریب دهنده

تا حدی انعطاف پذیر اما تحکم ناپذیر

آرام اما تا حدی نابردبار

حفظ فاصله‌ها اما نه تکبر یا تفرعن

دوستانه اما نه خودمانی

به افرادی که با آنها مواجه می‌شوید احترام بگذارید و متقابلاً خواستار رعایت احترام خود باشید.

در ضمن یادآور شدم که برخی اوقات لحن آرام یا یك شوخی ممکن است جو ناآرام را آرام سازد.

هنگامی که پس از یکی از سخنرانی‌هایم در دوره آموزشی برگزار شده در

اوتاوا ـ ژوئن ۲۰۰۱ ـ روزنامه عراقی الثوره نوشت: «به هانس بلیکس می گوییم زبان آمریکایی ـ صهیونیستی او به خوبی آشکار است و عراق او و جاسوسانش را هرگز نخواهد پذیرفت» پی بردم عراقی‌ها تمام سخنرانی‌های مرا می‌خوانند و از تمام آنچه که می‌بینند خوششان نمی‌آید.

تهیه و تدارک برای بازرسی‌های آتی

برخی اوقات از خود می‌پرسم اگر عراقی‌ها در تابستان سال ۲۰۰۰ از ما دعوت می‌کردند که بازرسی‌ها را آغاز کنیم چگونه می‌توانستیم آن را انجام دهیم. تا این زمان هیچ نیروی آموزش دیده جدیدی نداشتیم و تمام داشته‌های ما فقط مشتی پرونده بود؛ اما حتی بدون وجود بازرسان برای تدارک مقدمات کار دستمان پر بود. گروهی را سازمان دادیم تا با تجزیه و تحلیل خود نکات پاسخ داده نشده در شاخه‌های تسلیحات مختلف را مشخص کنند. چه مسائلی می‌توانست باقی مانده باشد؟ پاسخ به این سؤال کند و کاو فراوان در بایگانی‌های عظیم آنسکام و سازماندهی مجدد پایگاه داده‌ها را به منظور دستیابی به داده‌های مربوطه باز یافتنی و آماده برای اقدامات جدید می‌طلبید. چه مکان‌هایی باید در اولویت قرار می‌گرفتند؟ گروه دیگری پرونده مکان‌هایی را که در گذشته بازرسی شده بودند، پژوهیدند و آنها را با اطلاعات ماهواره‌ای تازه به‌روز کردند. چند نفر را مأمور کردیم بررسی کنند که تجهیزات مورد نیاز را از کجا می‌توانیم بدون تأخیر تهیه کنیم. برخی از آنها به انبار بزرگ سازمان ملل در بریندیسی واقع در جنوب ایتالیا سرکشی کردند تا ببینند چه اقلامی را از اتومبیل‌های جیپ گرفته تا تلفن‌های رادیویی ماهواره‌ای، می‌توان فوراً در اختیار داشت.

جمعی به طراحی مراحل مختلف نمونه‌برداری‌های بیولوژیکی و شیمیایی که در گردآوری شواهد موضوع کم اهمیتی نبودند، پرداختند و جمعی دیگر روی مقررات ایمنی نگهداری و جابه‌جایی مواد خطرناك کار کردند. مقررات مربوط به

مطالب و نکات محرمانه توسط و کلای حقوقی تنظیم شد. تمام حقوق و تعهداتی که در قطعنامه‌های ده سال گذشته شورای امنیت به مراجع بازرسی داده شده بود، به شکلی نظام‌مند در یك کتاب راهنمای کامل فراهم آمد. کارهای زیادی باید انجام می‌شد و فضای کاری هم شاد و سرزنده بود. آنسکامی‌ها، به‌ویژه در دوره ریاست باتلر، رابطه گرمی با طبقه سی و هشت ساختمان سازمان ملل ـ دبیرخانه و شخص دبیر کل ـ نداشتند، در حالی که رابطه ما فوق‌العاده بود. ما از مساعدت‌های صمیمانه و صلاحدیدهای مقامات کاردان رده بالا مانند اقبال رضا، رئیس دفتر کوفی انان، جایانتا دانا پالا مدیر بخش خلع سلاح و دانیلو تورك معاون بخش سیاسی برخوردار بودیم. نیازی نبود به رؤسا و کارکنان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی معرفی شویم. تماس و همکاری نزدیك با محمدالبرادعی و ژاك بایوت، سرپرست کار آزموده، تیم عملیاتی آژانس در عراق، یك فرض مسلّم بود.

از سال ۲۰۰۰ تا یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱

تصویب قطعنامه ۱۲۸۴ به معنای آن نبود که شورای امنیت به اتفاق آرا با سیاست متخذه در عراق موافق است. چهار کشور چین، فرانسه، مالزی و روسیه به این قطعنامه رأی ممتنع داده بودند. برای بازگشت بازرسان به عراق و در عین حال لغو «تحریم‌های خسته کننده» اشتیاق زیادی وجود داشت؛ اما هیچ روش جایگزین معقولی برای فشار آوردن به عراق به منظور همکاری با بازرسان ارائه نشده بود. تنها نتیجه آخرین بمباران‌های بریتانیا و ایالات متحده هم بیرون کشیدن بازرسان بود.

قطعنامه ۱۲۸۴ به وضوح مکمل قطعنامه ۶۸۷ (۱۹۹۱)، و نه جایگزین آن، بود. براساس مفاد این قطعنامه در قبال همکاری‌هایی که با پیشرفت روی موارد کلیدی باقیمانده خلع سلاح ـ به جای تمام موارد ـ اثبات می‌شود، تحریم‌ها می‌توانستند تعلیق ـ نه لغو ـ شوند. به هر حال دولت عراق ضمن مخالفت با این قطعنامه آن را یك «تله» دانست. استدلال عراق آن بود که حتی در صورت تعلیق

ایالات متحده کاری خواهد کرد که تحریم‌ها هرگز لغو نشوند. علاوه بر این طبق مفاد قطعنامه عراق حتی پس از تعلیق در معرض «اقدامات عملیاتی و مالی مؤثر» قرار می گرفت. این اقدامات چه بودند و موارد «کلیدی» باقیمانده کدام‌ها بودند؟ عراق بر این نکته پافشاری می کرد که هیچ نوع سلاح کشتار جمعی ندارد و لذا چیزی هم به نام خلع سلاح نمی تواند وجود داشته باشد.

در سال ۲۰۰۰ عراق با شیوه «صبر کردن و دیدن و گپ زدن» در کهنه بازار سیاست جهانی نشسته بود. بازرسان در عراق حضور نداشتند. گستره وسیعی از افکار جهانی تحریم‌ها را محکوم کرده بود؛ تحریم‌هایی که به هر حال تحلیل رفته بودند و اذیت کم‌تری داشتند. انزوا کاهش یافته بود. هواپیماهای خارجی بیش‌تری در فرودگاه می‌نشستند و کاسبکاران بیگانه را به بغداد می‌آوردند. کسب میلیاردها دلار ناشی از اجرای برنامه نفت در برابر غذا و به دنبال آن سفارش خریدهای عظیم حداکثر نفع سیاسی را برای رژیم به بار آورده بود. عراقی‌ها گهگاه اندیشه بازگشت بازرسان را به کلی منتفی می‌دانستند. در جولای سال ۲۰۰۰ محمد سعید صحاف وزیر خارجه وقت عراق که بعداً هنگام حمله ایالات متحده در مقام وزیر اطلاعات چهره‌ای جهانی شد و حتی زمانی که تانك‌های آمریکایی وارد بغداد می‌شدند از شکست قریب الوقوع نیروهای ائتلاف سخن می‌گفت، اظهار داشت که «کمیسیون بازرسی و نظارت جاسوسان آمریکایی، بریتانیایی و اسرائیلی را به عراق خواهد آورد.»

در فرصت‌های دیگر عراقی‌ها این نظریه را دامن زدند که برخی قرار و مدارهای «عادی سازی» که در برگیرنده نکاتی باشد می تواند مطرح شود. از جمله این نکات پایان دادن به مناطق پرواز ممنوعه، که آمریکا و انگلیس بر آن اصرار داشتند، بود. همچنین بازرسان می توانستند باز گردند ولی تحریم‌ها هم به محض بازگشت آنان باید لغو می‌شد. حضور بازرسان باید با برنامه ریزی و زمان بندی همراه می‌بود و حق بازدید از ساختمان‌های ریاست جمهوری را هم نداشتند.

به نظر می‌رسید فرانسه و روسیه بر این تصور هستند که اگر قطعنامه اصولاً عملی باشد و بازرسان به عراق باز گردند، برخی سازش‌ها هم باید صورت گیرد. دو کشور بر این نظر بودند که در مورد «اقدامات مالی و عملیاتی» که پس از تعلیق تحریم‌ها باید به اجرا گذاشته می‌شد، توافق اولیه حاصل شود تا عراقی‌ها وضع خود را بدانند. به همین نحو مایل بودند کمیسیون بازرسی و نظارت، بر خلاف پیش بینی قطعنامه، بدون انتظار برای انجام یك دوره از بازرسی‌ها و ارزیابی‌ها موارد «کلیدی» باقیمانده را به روشنی مشخص کند. به علاوه علاقمند بودند که شخص دبیر کل به منظور حفظ گردش کار در یك رشته «گفتمان» با عراقی‌ها وارد شود و نیز امضای یادداشت تفاهمی که در آن تمام مطالب ذکر شده باشد می‌تواند ابزار مناسبی برای توافق‌های ضروری باشد.

در دیدارهایی که روز ۲۲ آگوست ۲۰۰۰ با مادلین آلبرایت وزیر خارجه و ساندی برگر مشاور امنیت ملی آمریکا داشتم به من گفته شد هیچ بازنویسی مجددی از قطعنامه نباید صورت گیرد.

در اکتبر سال ۲۰۰۰ و همان‌طور که در ذیل خواهیم دید، در ژانویه ۲۰۰۱ به نظر نمی‌آمد بریتانیا با برخی ترتیبات که می‌توانست امیدها را برای تعلیق تحریم‌ها در طی شش ماه زنده نگه دارد، مخالف باشد.

در سال ۲۰۰۱ و قبل از آن که حملات تروریستی یازدهم سپتامبر اذهان را کاملاً به خود مشغول کند، دو نکته مربوط به عراق مورد توجه قرار داشت: نکته اول اصلاحات در سیستم تحریم‌ها و نکته دوم گفتمان دبیر کل با عراقی‌ها.

ویلیام کوهن وزیر دفاع ایالات متحده، که واپسین روزهای خدمتش را می‌گذراند، در گزارشی که روز دهم ژانویه ۲۰۰۱ منتشر کرد، هشدار داد که عراقی‌ها ساختار تسلیحاتی خود را مجدداً برپا کرده‌اند و ممکن است مخفیانه برخی عوامل بیولوژیکی یا شیمیایی را هم تولید کرده باشند. یکی از سخنگویان وزارت خارجه بریتانیا هم اظهار داشت که آنان در بدگمانی‌های ایالات متحده

پیرامون تجدید بنای کارخانه‌هایی که در نتیجه بمباران‌های سال ۱۹۹۸ آمریکا و بریتانیا منهدم شده بودند، سهیم هستند، اما هیچ سند محکم و دلیل قاطعی برای این اتهامات ندارند.

وی اضافه کرد از زمان خروج بازرسان سازمان ملل در دسامبر ۱۹۹۸ «جامعه بین المللی راهی برای اثبات چنین سوءظن‌هایی نداشته است.» تقریباً در همین زمان پیترهان یکی از دستیاران مهم وزیر خارجه انگلیس به خبرگزاری رویتر گفت: «کلید اصلی قضیه بازگشت بازرسان تسلیحاتی و به تعلیق درآوردن تحریم‌ها، که می‌تواند ۱۸۰ روز پس از بازگشت بازرسان صورت گیرد، می‌باشد.»

روزهای سوم و چهارم آوریل ۲۰۰۱ با کاندالیزا رایس مشاور امنیت ملی و کالین پاول وزیر خارجه پرزیدنت بوش دیدار کردم. هر دو نفر آنان براین موضع که عراق باید قطعنامه ۱۲۸۴ را بپذیرد قاطعانه تأکید داشتند، اما هیچ یك اشاره‌ای دال بر سخت شدن مواضع ایالات متحده نکردند. کالین پاول گفت بررسی‌هایی در حال انجام است که هدف آن تمرکز بر مسأله تسلیحات کشتار جمعی و متوقف کردن کاهش تحریم‌هاست. هر دو نفر اطمینان دادند که ایالات متحده از کمیسیون بازرسی و نظارت حمایت می‌کند و پاول هم گفت موضوع تأمین اطلاعات جاسوسی را بررسی خواهد کرد.

در ماه مارس ۲۰۰۱ انستیتوی جان کروك برای مطالعات صلح بین المللی گزارشی را درباره تحریم‌های «زجرآور» عراق منتشر کرده بود. این امر با بررسی کلی تری پیرامون این تحریم‌ها با هدف اثرگذاری روی طراحان سیاسی، بدون جریحه دار کردن احساسات عامه، مقارن شد. در این بررسی گفته شده بود که تحریم‌های سازمان ملل در عراق نتایج معکوس داشته است. ظاهراً بررسی‌های این انستیتو مبنای طرح کلی تلاش‌های ایالات متحده برای اصلاح سیستم تحریم‌ها شد که به تصویب قطعنامه ۱۳۸۲ در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۱ انجامید. در حالی که ایالات متحده مایل بود از نظریه مربوط به تشدید مراقبت مرزهای عراق برای

مقابله با قاچاق صرفنظر کند، این قطعنامه چنین مسئولیتی را برعهده آمریکا و بریتانیا گذاشت که در کمیته تحریم‌های سازمان ملل علیه مجوز ورود کالاهای گوناگونی که از نقطه نظر بشردوستانه واردات آنها به عراق ضروری بود، رأی داده بودند. به هر حال براساس مفاد این قطعنامه هر آنچه که در آن فهرست جامع و عظیم از کالاهای ممنوعه نبود، اکنون می‌توانست جزو کالاهای وارداتی عراق باشد. کار طاقت فرسای بررسی قراردادها هم به عهده کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین المللی انرژی اتمی گذاشته شد.

راشل دیویس و بخش اطلاعات او با مهارت فراوان و افزایش اندکی در تعداد کارکنان این وظیفه را به خوبی انجام دادند. این اصلاحات قابل توجه بودند، اما آنگونه که من دریافتم اصولاً تحریم‌ها بیش از آن که ابزاری برای تحت فشار گذاشتن عراق به منظور پذیرش بازرسی‌ها باشد چندین سال فقط به منزله مکانیزمی برای جلوگیری از واردات اقلامی که می‌توانستند مصارف نظامی داشته باشند، عمل کرده بود.

این نتیجه را از آماری که یافته بودم به دست آوردم:

- در سال ۱۹۹۰ زمانی که تحریم‌ها برای اولین بار اعمال شدند ارزش واردات عراق ۷/۶ میلیارد دلار بود.
- در تمام سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ یعنی دورانی که تحریم‌ها به طور کامل اجرا شدند، ارزش واردات عراق تا یك میلیارد دلار کاهش یافته بود.
- در سال ۱۹۹۷ که عراق براساس برنامه نفت در برابر غذا اجازه صدور نفت را یافت ارزش واردات آن کشور به ۴/۲ میلیارد دلار رسید.
- در سال ۱۹۹۹ واردات عراق معادل ۸/۵۲ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۰ برابر با ۱۳/۷ میلیارد دلار بود.

البته بهای نفت بالا رفته بود و آمارها می‌توانستند گمراه کننده باشند، اما این ارقام به من نشان دادند در حالی که تحریم‌ها در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ کمر اقتصاد و

صنعت عـراق را شکست و بینوایی و فـلاکت به بار آورد، در سـال ۲۰۰۰ که عـراق براساس برنامه نفت در برابر غذا نفت خود را صادر می کرد، عـمـدتاً به عنوان ابزار کنترل واردات قانونی به عراق عمل کرد.

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن

حـملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ همانند یك زمین لرزه آمریکا را تکان داد. اقدامی که توسط گروهی از تروریست‌های نامنظم صورت گرفت و تنها ابرقدرت جهان را به حالت جنگی درآورد. این اقدام با توجه به اینکه تروریست‌ها برای ربودن هواپیماها و کنترل مسافرین آنها به سلاحی جز چند قوطی بازکن و یا حداکثر اسلحه دستی کوچکی مجهز نبودند بلافاصله این پرسش را در اذهان به‌وجود آورد که اگر تروریست‌ها یا «دولت‌های متمرد» سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار داشته باشند چه خواهد شد. یك پاسخ آن بود که اگر ایالات متحده دلیلی بر وجود چنین تهدیدی داشته باشد، باید به حمله پیشگیرانه دست یازد. از آنجا که جز جریان القاعده هیچ جنبش تروریستی تهدیدکننده‌ای وجود نداشت اغلب نگاه‌ها به موجود شرور سرسخت قدیمی، صدام حسین، دوخته شد. در حالی که همگان به این نتیجه رسیده بودند که برنامه‌های هسته‌ای عراق پایان یافته است، اما مخالفین فراری رژیم و تصاویر ماهواره‌ای از بازسازی تأسیسات مختلف و تیم‌های جدید دانشمندان تسلیحاتی صحبت می کردند. گرچه هیچ رابطه شناخته شده‌ای بین رژیم نسبتاً سکولار بعثی و القاعده به شدت مذهبی وجود نداشت، معهذا بر این نکته پافشاری می‌شد که صدام با تروریست‌ها در تماس بوده است.

فضای فکری در همه جای جهان عوض شد، اما این تغییر در ایالات متحده و در دولت بوش از همه جا شدیدتر و پردامنه‌تر بود. آن گونه که در گزارش‌ها آمده است حتی در روز ۱۵ ژانویه ۲۰۰۴ دیك چنی معاون رئیس جمهوری آمریکا با اشاره به تهدید حمله تروریستی در ایالات متحده گفته بود که این نبرد، مانند جنگ

سرد، می‌تواند برای نسل‌ها ادامه یابد و این که نوع تازه‌ای از سیستم جابه‌جایی نیروها مورد نیاز است که پایگاه‌های نظامی بیش‌تری را در گوشه و کنار می‌طلبد تا ایالات متحده بتواند در هر نقطه به سرعت جنگ را آغاز کند.

روز دهم ژانویه ۲۰۰۲ به واشنگتن رفتم. نگرش‌ها مسلماً تغییر کرده بود. کالین پاول بین روش دوسویه و روش چند سویه که ایالات متحده آن را می‌خواست، تفاوت قائل بود. وی با تمجید از نقش و وظیفه کمیسیون بازرسی و نظارت از این که رژیم عراق حاضر شود در مقابل قطعنامه شورای امنیت سر تسلیم فرود آورد، ابراز تردید کرد. جان بولتون معاون خلع سلاح وزارت خارجه گفت که کمیسیون به ویژه در فاز اول عملیات پس از ورود بازرسان به عراق به حمایت و وحدت نظر پنج قدرت بزرگ بیش‌تر نیاز دارد. عراقی‌ها ممکن است باز هم برای گرفتن امتیاز تلاش کنند و مجدداً به موش و گربه بازی بپردازند. داگلاس فیث معاون وزارت دفاع پرسید: آیا این خطر وجود ندارد که برخی بازرسان ضمن کار بتوانند بهترین روش‌های مخفی کردن مواد و اسناد را از بازرسان دیگر بیاموزند؟ از خود پرسیدم آیا منظور وی این است که بازرسان ما باید فقط از آمریکا، بریتانیا و یکی دو کشور دیگر باشند؟ و در همین حال از خاطرم گذشت که عراقی‌ها تکنیك‌های غنی‌سازی اورانیوم را از مهندسین آلمانی فراگرفته بودند. در دیدار با کاندالیزا رایس وی گفت تصور نمی‌کند صدام در فکر بکارگیری یا انتقال سلاح‌های کشتار جمعی نباشد. اولویت کنونی ایالات متحده مقابله با القاعده است، اما خوشبختانه دید جامعه بین‌المللی متوجه صدام هم شده است. طبق گفته او جنگ در افغانستان یك تأثیر روشنگر سودمند داشت که رئیس جمهوری قبلاً متوجه آن شده بود. رایس هم مانند پاول نتیجه گرفت که دولت ایالات متحده باور ندارد صدام حاضر باشد آنچه را که از او انتظار می‌رود انجام دهد؛ البته اگر چنین کند همه خوشحال خواهند شد.

روز ۲۸ ژانویه ۲۰۰۲ پرزیدنت بوش سخنرانی سالانه خود را در برابر کنگره ایراد کرد و در آن از عراق، ایران و کره شمالی به‌عنوان «محور شرارت» نام برد.

گفتمان دبیر کل

مسأله گفتمان بین دبیر کل و دولت عراق در اوایل سال ۲۰۰۰ این باور را در کادر رهبری حزب بعث به وجود آورده بود که دست بالا را دارند و می‌توانند به نوعی توافق کلی برسند که در آن، علاوه بر سایر مسائل، موضوع پایان دادن به تحریم‌ها هم گنجانده خواهد شد. گرچه نظریه توافق کلی در شکل یك یادداشت تفاهم مورد حمایت فرانسه و روسیه بود، ولی عراقی‌ها همواره توانایی این دو کشور را زیاده از حد برآورد می‌کردند. بریتانیا و ایالات متحده با احساس این که توافق کلی مطرح شده می‌توانست سست کننده مصالحه‌ای باشد که آنها در قطعنامه ۱۲۸۴ به آن رضایت داده بودند هیچگاه با این نظریه موافقت نکردند، اما نظر فرانسه آن بود که چنین اقدامی ممکن است برای پذیرش مجدد بازرسان از طرف عراق ضرورت داشته باشد.

بدون تردید کوفی انان از سوی کشورهای در حال توسعه، از جمله اغلب کشورهای عربی، برای خارج کردن قضیه از بن بست تحت فشار قرار داشت. به‌هرحال آن گونه که عراقی‌ها می‌خواستند وی نمی‌توانست «بدون پیش شرط» وارد گفتگو شود. هدف گفتگوها از نظر او عمدتاً کسب پذیرش بازرسی از سوی عراق، آن گونه که قطعنامه‌ها طلب می‌کردند، بود و اجبار داشت کار را در چهارچوب مفاد قطعنامه‌های الزام‌آور شورای امنیت آغاز کند. اما عراقی‌ها می‌خواستند از موضوع بازرسی‌ها به منزله اهرمی برای دستیابی به سایر موارد از جمله لغو تحریم‌ها استفاده کنند. با توجه به این اختلاف برداشت دبیر کل به نحوی خردمندانه در تمام طول گفتگوها بیش‌تر شنونده سخن پردازی‌های طولانی طرف عراقی درباره گلایه‌ها و شکوه‌های آنان بود.

اولین دور گفتگوها روزهای ۲۶ و ۲۷ فوریه ۲۰۰۱ با حضور محمد سعیدالصحاف وزیر خارجه عراق برگزار شد. در این مرحله طرف عراقی اصلاً حاضر نبود چیزی درباره قطعنامه ۱۲۸۴ و کمیسیون بازرسی و نظارت بشنود.

کوفی انان قبل از جلسه با من رایزنی کرده بود، ولی من شخصاً در جلسه شرکت نکردم. پس از جلسه خبرنگاران از صحاف درباره کمیسیون بازرسی و نظارت سؤال کردند و او به راحتی گفت «ناموجود» و بلیکس؟ «او هم جزیی از ناموجود!» خبرنگاران پس از این سخنان سراغ من آمدند و نظرم را جویا شدند. در پاسخ آنها گفتم: «فکر می کنم عراقی‌ها به من ارتقای درجه دادند، چون قبلاً مرا فقط یك جاسوس خطاب می کردند.»

یك سال بعد، در هفتم مارس ۲۰۰۲ دور دوم گفتگوها برگزار شد. این بار ریاست هیأت عراقی را دکتر ناجی صبری، وزیر خارجه جدید عراق به عهده داشت که گفته می‌شد مقامش را مرهون لطف قصی پسر کوچك‌تر اما با نفوذتر صدام بود.

دکتر صبری از سلف رك گو و کم ادب خود خوش برخوردتر و حتی گاهی امیدبخش، به نظر می‌رسید گرچه کم‌تر از او شعارپردازی نمی کرد. انتظار می‌رفت این بار عراقی‌ها کم‌تر حرف بزنند و حتی شاید در مورد بازرسی‌ها انعطاف نشان دهند. آنها با حضور من در جلسات گفتگو مخالفت نکردند. عمروموسی دبیر کل اتحادیه عرب هم، که در ژانویه با صدام حسین دیدار و با او درباره بازرسی‌ها صحبت کرده بود، در جلسه حضور داشت. البته صدام برای او روشن کرده بود که بازرسی‌ها توهین آمیز هستند.

در خلال صحبت‌ها کوفی انان به من فرصت داد که توضیحاتی پیرامون چگونگی سازماندهی کمیسیون بازرسی و نظارت و چگونگی نگرش ما به‌وظیفه خودمان ارائه کنم. براین نکته تأکید کردم که بازرسی‌های معتبر در جهت منافع هم عراق و هم سازمان ملل خواهد بود و بازرسی‌های سهل انگارانه اعتباری ندارد.

چیزی که نظرم را جلب کرد آن بود که طرف عراقی چقدر مظلوم جلوه می کند، یا حداقل می خواست چنین جلوه کند. برخلاف مردمی که در دنیای فکری دیگری زندگی می کنند در این مورد عدم صداقت را گمان نداشتم.

بحث علنی در ایالات متحده و بریتانیا، بهار ۲۰۰۲

در این مقطع بحث پیرامون امکان اقدام نظامی علیه عراق در ایالات متحده آغاز شده بود. روز اول مارس رابرت اینهورن دستیار سابق وزیر خارجه در امور منع گسترش سلاح‌ها طی ادای شهادت در کنگره آمریکا گفت: تردید دارم کسی در جهان مطلبی را که صدام حسین در نامه هفتم فوریه خود به نخست وزیر ترکیه اظهار داشته بود باور کرده باشد: «در ارتباط با مسأله سلاح‌های کشتار جمعی، عراق که دیگر هیچ گونه سلاحی از این نوع را نداشته و قصد تولید آن را هم ندارد، در صف اول کسانی است که مشتاقانه خواهان عاری بودن منطقه ما از سلاح‌های کشتار جمعی هستند.» علاوه براین اینهورن گفت: «به نظر می‌رسد در واشنگتن یك اتفاق نظر درباره تغییر رژیم در عراق، در صورت لزوم با استفاده از نیروی نظامی، در حال شکل گرفتن است.» او متذکر شد پرزیدنت بوش خواستار بازگشت بازرسان شده است، اما این تصور وجود دارد که هدف وی از این امر فراهم کردن توجیه لازم برای اقدام نظامی است، چون انتظار می‌رود که بغداد از پذیرش بازرسان سرباز خواهد زد.

به همین نحو بحث پرشوری هم در بریتانیا جریان داشت. روز پنجم آوریل تونی بلر نخست وزیر در مصاحبه با NBC گفت: «درباره صدام حسین ما می‌دانیم که او انبارهایی از اقلام عمده سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی دارد. همچنین می‌دانیم که وی تلاش کرده است به توانایی هسته‌ای دست یابد.» این اظهارات تنها دو ماه و نیم پس از اعلام وزارت خارجه بریتانیا مبنی بر نبودن مدارك قطعی بیان می‌شد.

فضای فکری در حال تغییر بود. ناجی صبری وزیر خارجه عراق از بریتانیا دعوت کرد تیمی از کارشناسان خود را برای یافتن اقلامی که مدعی هستند وجود دارد به عراق اعزام کند. نخست وزیر انگلستان پس از یك دیدار آخر هفته با پرزیدنت بوش در تگزاس روز دهم آوریل در سخنانی در پارلمان اظهار داشت: «... زمان برای اقدام نظامی هنوز فرا نرسیده است... صدام می‌تواند با پذیرش

بازگشت بدون محدودیت بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به کشورش از خشم ایالات متحده و بریتانیا دوری کند.» سخنانی از این دست این اندیشه را دامن می‌زد که او و پرزیدنت بوش برای آزمودن راه بازرسی‌ها توافق کرده بودند.

روز ۱۶ آوریل ۲۰۰۲، والتر پینکوس در واشنگتن پست نوشت رامسفلد وزیر دفاع درباره عملکرد بازرسان می‌گوید: «به طور کلی هر آنچه را که بازرسان یافتند در نتیجه داشتن سرنخ‌ها و نشانه‌هایی بود که یك فراری مخالف رژیم به آنها می‌داد.» پینکوس همچنین نوشت که پل ولفوویتز معاون وزیر دفاع از سیا خواسته است که عملکرد مرا در مقام مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷ بررسی کند و هنگامی که درباره این بررسی سؤال شد وزارت دفاع آن را کم اهمیت جلوه داده و اعلام کرده است بلیکس اعتماد کامل ما را با خود دارد. والتر پینکوس در مقاله دیگری هم نوشت که سیا به این نتیجه رسیده بود که من در مقام سرپرست آژانس بازرسی‌ها را کاملاً در محدوده ضوابطی که می‌توانستم عمل کنم، انجام داده بودم. برخی شاهدان گفتند که ولفوویتز با دیدن این گزارش از کوره در رفته بود، زیرا تدارك لازم برای تضعیف من و متزلزل کردن برنامه بازرسی سازمان ملل تأمین نشده بود. نکته جالب‌تر در نوشته پینکوس آن بود که ولفوویتز و همکاران غیرنظامی او در وزارت دفاع بیم آن داشتند که بازرسی‌های تازه بتواند طرح‌های آنها را برای اقدام نظامی به منظور برکناری صدام حسین از قدرت تخریب کند. از قول او نقل شده است که گفته بود: «بازها از این کابوس وحشت دارند که بازرسان به عراق بازگردند اما جدی و کوشا نباشند و چیزی پیدا نکنند که در این صورت تحریم‌های اقتصادی کاهش خواهد یافت و ایالات متحده قادر به اقدامی نخواهد بود.»

گفتگوهای ماه مه

دور بعدی گفتگوهای عراق و سازمان ملل روزهای اول تا سوم ماه مه در

نیویورك برگزار شد. در ماه مارس ناجی صبری با مطرح کردن نوزده پرسش از سازمان ملل به گفتگوها پایان داده بود و اکنون من در رابطه با بازرسی‌ها پاسخ‌های مبتنی بر واقعیت را باید ارائه می‌دادم.

در مقدمه سخنانم گفتم در مذاکرات ماه مارس طرف عراقی به این مطلب اشاره داشت که بزرگترین مشکل در روابط بین سازمان ملل و عراق چگونگی کسب مجدد اعتماد شورای امنیت است در پاسخ باید بگویم این قضیه طرف دیگری هم دارد و آن اینکه عراق باید به نحوی با کمیسیون بازرسی و نظارت و نیز آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کند که شورای امنیت و تمام جهان درمورد منهدم شدن کامل سلاح‌های کشتار جمعی در عراق اطمینان بالایی به دست آورند.

در این دور از گفتگوها دو چهره صاحب نام در هیأت عراقی حضور داشتند. ژنرال دکتر امیر السُعادی که از آن پس همتای مقابل من شده و دکتر جعفر ضیاء جعفر. هر دو تن از اندیشمندان رده بالا و از مشاوران رئیس جمهوری عراق بودند. دکتر جعفر یك دانشمند هسته‌ای بود که صدام او را زندانی کرده بود و سپس در مقابل تعهد خدمت به رژیم او را زنده گذاشت و آزاد کرد. محمدالبرادعی، من و کارشناسان ما با السعادی، جعفر و همکارانشان در یك «کمیته فرعی فنی» نشست داشتیم. جعفر چون در امان با مشکل ویزای آمریکا روبرو شده و چمدان‌هایش هم در بین راه گم شده بود، دیرتر به نیویورك رسید. نقل می‌کردند در طی سفر یك مأمور اطلاعاتی با او تماس گرفته و گفته بود که چمدان‌هایش برای بازرسی توقیف شده‌اند و از او پرسیده بود آیا حاضر است پناهنده شود. واقعیت امر هرچه باشد، وی بسیار عصبانی بود و از محمدالبرادعی به تندی انتقاد می‌کرد که چرا در سال ۱۹۹۸ «گواهی پاکیزگی تمام و کمال» در زمینه مسائل هسته‌ای را به عراق نداده بود. در حالی که من او را درك می‌کردم ـ چون به جز چند مسأله کوچك در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ مطلب مهمی درباره خلع سلاح هسته‌ای عراق باقی نمانده بود ـ تصور می‌کنم وی توجه نداشت که وقتی پرونده‌های مفتوحه دیگری وجود داشته باشد، بسته شدن

پرونده هسته‌ای به تنهائی نمی‌تواند کمکی برای برداشتن تحریم‌ها باشد.

جای تعجب نبود که طرف عراقی سعی می‌کرد در قبال پذیرش از سرگیری بازرسی‌ها امتیازاتی به دست آورد. «معامله کلی» هنوز از نظر آنها زنده بود، در صورتی که اگر در اصل هم وجود می‌داشت، زمان آن مدت‌ها بود که دیگر سپری شده بود. آنها اکنون خواستار نوعی اطمینان بودند که اگر بازرسی‌ها را بپذیرند، تهدید حمله هم دیگر وجود نخواهد داشت؛ بنابراین حضور بازرسان برای آنها شکلی از مصونیت هم بود. آنها می‌دانستند که کوفی انان در این مورد قدرتی ندارد و نامحتمل بود که شورای امنیت هم چنین اطمینانی بدهد.

نکته واقع‌بینانه مهم‌تر آن بود که از ما خواستند قبل از آغاز مجدد بازرسی‌ها به آنها بگوییم پس از هشت سال بازرسی و توضیح، به نظر ما هنوز چه مواردی از خلع سلاح باقی مانده بود. این نگرش را نپذیرفتیم و بر پیگیری روندی که شورای امنیت تعیین کرده بود، تأکید کردیم. تنها پس از انجام یك دوره بازرسی‌های زمینی می‌توانستیم به تشخیص مواردی از خلع سلاح که هنوز مفتوح بودند ـ قدیم یا جدید ـ و مواردی که در بین آنها «کلیدی» بودند، برسیم. طرف عراقی در واقع سعی می‌کرد قبل از موافقت با بازرسی‌ها حد و مرز حوزه عمل آن را روشن کند. در گذشته مسائلی از قبیل حق دسترسی، پرواز هلیکوپترها و مانند آنها، کشمکش‌هایی را سبب شده بود. با این که حقوق ما در اغلب قطعنامه‌ها و سایر اسناد به صراحت ذکر شده بود، اما درباره آنچه که باید مذاکره می‌شد، مطلبی نیامده بود. ما می‌خواستیم تا حدی موارد بزرگ‌تر را مشخص کنیم تا از هم نظری طرف مقابل مطمئن شده و از روز اول بازرسی‌های مجدد خود را درگیر مجادله و کشمکش نکنیم.

گفتگوهای ماه جولای

گرچه تداوم بحث علنی در ایالات متحده پیرامون امکان اقدام نظامی علیه عراق طرف عراقی را نگران کرده بود، اما نمی‌دانستیم چه اندازه از این نگرانی به

صدام حسین منتقل شده است. برعکس در یك ماه قبل از برگزاری دور بعدی گفتگوها هیچ نشانه‌ای از انعطاف بیش‌تر به چشم نمی‌خورد.

بدون تردید چند نکته را که متذکر شده بودم باعث آزردگی خاطر عراقی‌ها شده بود. یکی از آن نکات پافشاری من درباب این مطلب بود که به ارائه شواهد بیش‌تری، مثلاً مدارك، از سوی عراقی‌ها نیاز داریم که مبین آن باشد که بر سر انبارهای گوناگون سلاح‌ها چه آمده بود. به ما گفته بودند مدارك بیش‌تری وجود ندارد ولی من درباره صحت این ادعا تردید داشتم. دقیقاً در همین مقطع عراقی‌ها اعلام کردند که کامیون‌های مملو از آرشیوهای دزدیده شده دولتی کویت را در بغداد یافته‌اند و آمادگی دارند آنها را به کویت باز پس دهند. نمی‌توانستم از خاطرنشان کردن این مطلب در یك جلسه مشاوره غیررسمی شورای امنیت خودداری کنم که عراقی‌ها شاید می‌توانستند اسناد بیش‌تر در مورد تسلیحات را نیز پیدا کنند. این اشاره من به ارسال یك نامه خشمگینانه از سوی وزیر خارجه عراق به دبیر کل سازمان ملل انجامید که در آن من به «مانع تراشی در راه موفقیت» متهم می‌شدم. علاوه بر این وزیر خارجه عراق نوشته بود که «موارد باقیمانده خلع سلاح صرفاً یك مسأله علمی و تاریخی هستند و با واقعیت‌های موجود همخوانی ندارند.»

ناجی صبری در نامه دیگری که در تاریخ ۱۷ ژوئن، قبل از دور گفتگوهای ماه جولای، برای کوفی انان فرستاد بر حصول «یك راه حل جامع» اصرار ورزید که در آن قبل از هر چیز «تحریم‌های غیرقانونی» باید برداشته می‌شد. ظاهراً واژه «بازرسی» برای او بسیار ناخوشایند بود، بلکه او خواستار آن بود که در چهارچوب ساختار راه حل جامع «فرمولی برای شفافیت پاسخ به مسائل مورد علاقه سازمان ملل در ارتباط با محقق شدن واقعیت اتهامات ایالات متحده» یافته شود.

به عنوان نشانه‌ای از حسن نیت در خلال «گفتگوهای کمیته فرعی فنی» در وین چند مورد از مسائل خلع سلاح را بررسی کردیم. همتایان عراقی ما نظم و دقتی را که در تجزیه و تحلیل‌هایمان به کار می‌بردیم، ستودند اما متقابلاً حاضر به گفتگو

درباره حتی یك مورد از بسیار موارد ترتیبات عملی که خاطر نشان کرده بودیم، مانند پرواز هواپیماها و هلیکوپترها، مسکن و یا داشتن دفاتر منطقه‌ای در موصل و بصره، نشدند. با این استدلال من که از سرگیری بازرسی‌ها باید یك شروع «خوب و موفقیت آمیز» داشته باشد مخالف نبودند، ولی هنوز مانع تراشی می کردند و منحصراً به تلاش خود برای محدود کردن دامنه بازرسی‌ها ادامه می‌دادند. پیشنهاد کردم یك «بیانیه کلی جدید» همراه با شواهد معتبر که بتواند مواردی را که در گذشته غیر قابل حل دیده شده بود، مشخص کند یا حل کند ممکن است جریان کار را تسریع نماید. تصور می کنم این اولین بار بود که فکر صدور یك بیانیه جدید مطرح می‌شد. نمی‌دانستم این اندیشه پنج ماه بعد در یك اظهار نامه ۱۲۰۰۰ صفحه‌ای به‌بار می‌نشیند، بدون آن که متأسفانه به پیشرفت ما کمك کند.

نظریات مطرح شده در رسانه‌ها حاکی از آن بود که یك هشدار سیاسی جهانی درباب مسأله عراق به وجود آمده است و اینکه مذاکرات وین می تواند کفه ترازو را در جهت جنگ یا صلح سنگین کند.

به هر حال مذاکرات ما در پنجم جولای ۲۰۰۲ در وین بدون آن که پیشرفتی داشته باشد پایان یافت. صدها تن از خبرنگاران با دوربین‌ها و میکروفن‌هایشان پایین پله‌ها منتظر ما بودند. کوفی‌انان نمی تو انست تاریخی برای جلسه بعدی تعیین کند و این تصور نادرست را داشته باشد که گفتمان راه به جایی خواهد برد. من هم که هیچ آمادگی در طرف عراقی برای بحث درباره ترتیبات عملی بازرسی‌ها ندیده بودم علاقه‌ای به موافقت و تعیین تاریخ برای جلسه بعدی «کمیته فرعی فنی» نداشتم. به‌جای هر اظهار نظری یك بیانیه مطبوعاتی صادر شد که کمترین حداقل‌ها را درخود داشت: دبیر کل با شورای امنیت در تماس باقی خواهد ماند و هیأت عراقی هم گزارش کار را به مقامات کشور خود خواهد داد، موافقت شد که تماس‌ها از جمله «ادامه گفتگو درباره نکات فنی» ادامه یابد.

ناجی صبری وزیر خارجه عراق در بازگشت به بغداد گفت که کاملاً

مشخص بود من در مقابل فشارهای ایالات متحده تسلیم شده‌ام و اینکه من با خودداری از گفتگوهای جدی درباره آنچه که در بازرسی‌های از ماه مه ۱۹۹۱ به بعد حاصل شده بود، راه مذاکره در مورد بازگشت بازرسان به عراق را سد کرده‌ام. به‌هرحال ده روز بعد وی در صدد بر آمد موضع مثبت‌تری نسبت به مذاکرات وین اتخاذ کند. در جلسه توجیهی با سفرای خارجی در بغداد او ضمن سخن‌پردازی درباره شکوه و عظمت وین اظهار داشت: «... در وین پیشرفت خوبی حاصل شد.»، دبیر کل مسائل عراق را به شورای امنیت منتقل می کند، حتی در زمینه بازرسی‌ها امیدهایی وجود دارد گرچه «رئیس کمیسیون بازرسی و نظارت به علت فشارهای ایالات متحده از پذیرش پیشنهاد عراق سر باز زده است...» چند روز بعد، ۲۴ جولای، روزنامه عربی زبان الحیات چاپ لندن از قول ناجی صبری نقل کرد که بازگشت بازرسان باید با سایر موارد مطروحه در قطعنامه‌های شورای امنیت مرتبط شود و نیز باید براساس آن که «جستجوها در دهه گذشته کامل شده است» انجام گردد.

موضع عراق گیج کننده بود. در ایالات متحده سخن پیرامون اقدام نظامی اوج می گرفت. حتی زمانی که ما در وین بودیم، نیویورك تایمز مقاله ای درباره طرح حمله پنتاگون به عراق منتشر کرد که همه آن را خوانده بودند. مقاله ای که طی گفتگوهای ما سخنی از آن به میان نیامد، ولی می توانست مانند ضربه ای باشد که باید موضع عراقی‌ها را نرم می کرد. با وجود این، عراقی‌ها همچنان برقبول بازرسی‌های مجدد به عنوان بخشی از یك «راه حل جامع» پافشاری می کردند. آیا صدام حسین را آن گونه که باید آگاه نکرده بودند، یا این که عراقی‌ها صرفاً سناریوی چانه زنی در بازار را اجرا می کردند؟ بدیهی‌ترین نیاز آنها داشتن تضمین برای عدم انجام حمله مسلحانه در قبال از سرگیری بازرسی‌ها بود و چنانچه اطمینان نداشتند که کمیسیون بازرسی و نظارت با آنسکام تفاوت دارد، ممکن بود که خواهان تضمین آن شوند که این کمیسیون تأمین کننده اطلاعات مورد نیاز ایالات متحده

برای حملات احتمالی آینده نخواهد بود. روز ۲۴ جولای ناجی صبری در مصاحبه ای که در بلژیك انجام داد، به این هر دو مورد پرداخت، اما به هر حال او باید می‌دانست که ایالات متحده هرگز تضمینی برای عدم حمله نمی دهد و من هم گرچه مصمم بودم اجازه ندهم از کمیسیون بازرسی و نظارت سوءاستفاده شود، نمی توانستم یك تضمین صددرصد در این باب بدهم.

در دو نامه پیاپی از طرف ناجی صبری به دبیر کل در اوایل آگوست ۲۰۰۲ عراقی‌ها کوشیدند مرا برای انجام «گفتگوهای فنی» مستمر به بغداد بکشانند. حتی گرچه آنها در باغ سبز امکان پرداختن به «ترتیبات عملی» را نشان دادند، اما پیشنهادها بر این اساس باقی ماندند که قبل از آغاز بازرسی‌های مجدد ما باید توافق کنیم چه مواردی از خلع سلاح هنوز مفتوح بودند. از آن جا که شورای امنیت تصمیم نهایی در باره موارد «کلیدی» باقیمانده خلع سلاح را برای خود حفظ کرده بود، روند پیشنهادی نمی توانست قابل قبول باشد. در شبکه‌های گوناگون ارتباطی عراق گفته می‌شد این پاسخ منفی را من القا کرده بودم و سبب آن هم فشارهای آمریکا بوده است. اما عراقی‌ها واقعاً در اشتباه بودند. بر این باور بودم که آنها با پافشاری بر روندی که پذیرفتنی نبود، در مذاکرات وین کارشکنی کردند حالا هم لازم بود قبل از برگزاری دور دیگری از گفتگوها، اندکی چشم انتظار باقی بمانند و نگرانی بیش تری برای بازرسی‌ها پیدا کنند. یکی از روزنامه‌های عراقی نوشته بود: عراق اطلاع دارد که من هر دو هفته یکبار به واشنگتن می‌روم تا با وزارت خارجه ایالات متحده مشورت کنم. در واقع من از هشتم ژوئن به واشنگتن نرفته بودم و سفر بعدی من به واشنگتن هم در چهارم اکتبر انجام شد.

به نظر می‌رسید لحن سخنان عراقی‌ها درباره بازرسی‌ها سخت تر می‌شود. طه حسین رمضان معاون رئیس جمهوری عراق روز ۲۷ آگوست ۲۰۰۲ در مصاحبه ای در بغداد دریافت پاسخ منفی از نیویورك را به «جاسوس جدید» ـ من ـ نسبت داد که به اشارت ایالات متحده صورت گرفته بود. او گفت: «نه فقط اکنون

بلکه طی سال‌ها به ضرس قاطع گفته ایم که عراق عاری از تسلیحات کشتار جمعی است. کمیته‌های بازرسی که در واقع کمیته‌های جاسوسی هستند، تمام مأموریت‌های خود را به انجام رسانده اند و در ارتباط با مسأله خلع سلاح هیچ چیز باقی نمانده است.»

عراقی‌ها فرصت بسیار خوبی را از دست دادند. اگر آنها فقط و فقط بازرسی را پذیرفته بودند و تمام ترتیبات عملی را تحمل می کردند، رژیم بازرسی نسبتاً خفیف‌تری در مقایسه با آنچه که شورای امنیت چندماه بعد براجرای آن تصمیم گرفت، اعمال می‌شد. از نقطه نظر من این پیامد چیز بدی نبود.

٤

بازرسی ها «یك باید» اما چگونه؟

از اواسط آگوست تا اواسط سپتامبر ۲۰۰۲
حمله بازدارنده یا بازرسی مسالمت آمیز؟

از اواسط آگوست تا اواسط سپتامبر توفانی از جهت گیری‌هاو تقابل‌ها در غلیان بود. در این وضعیت من شخصاً چه موضعی اتخاذ کرده بودم؟ روز ۱۸ آگوست مصاحبه‌گر بی‌بی‌سی با اشاره به قرینه‌های محکم دال بر انجام حمله نظامی آمریکا به عراق بدون توجه به مباحث بازرسی‌ها نظرم را درباره اوضاع و دعوتم به عراق جویا شد. آیا سرانجام بازرسی در کارخواهد بود؟ در پاسخ گفتم اگر عراقی‌ها به این نتیجه رسیده باشند که حمله نظامی حتمی است ممکن است به این نتیجه هم برسند که بازرسی‌های پیشین بیهوده بوده‌اند. من معتقدم این نگرانی که ممکن است آنها سلاح‌های کشتار جمعی داشته باشند رکن مهمی است و موافقت با دستیابی بدون محدودیت بازرسان می‌تواند نقش با اهمیتی ایفا کند. در پاسخ به این پرسش که انتظار دارم چه چیزی در عراق پیدا کنم گفتم «اصلاً فرض را بر این نمی‌گذارم که عراقی‌ها حتماً سلاح‌های کشتار جمعی دارند، در عین حال داشتن

این باور هم که چنین سلاح‌هایی را ندارند نشانه آشکار ساده لوحی من خواهد بود... به همین دلیل بازرسی در محل بسیار مهم است.» آیا اصولاً تصوری دارم که عراقی‌ها چه چیزهایی ممکن است داشته باشند؟ «خوب، ما آنچه را که سازمان‌های اطلاعاتی این یا آن کشور می گویند می‌شنویم. اما آنها هیچ مدرکی ارائه نمی کنند. وظیفه ما این است که به مکان‌های مختلفی که درباره‌اش حرف می‌زنند سر کشی کنیم و خودمان در محل ببینیم چیزی وجود دارد، یا خیر؟»

در سپتامبر ۲۰۰۲ یك سند مهم استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا منتشر شد. این سند که در آن از حمله بازدارنده حمایت شده بود، با تأثیرپذیری آشکار از حملات تروریستی در ایالات متحده خاطر نشان می کرد:

ما باید برای متوقف کردن کشورهای متمرد و تروریست‌های آنان قبل از این که قادر به تهدید یا به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی علیه ایالات متحده، متحدان و دوستان ما باشند، آماده باشیم.

... ایالات متحده نباید بیش از این همانند گذشته فقط در وضعیت واکنش نشان دادن باقی بماند نباید اجازه دهیم دشمن حمله کند...

برای فراهم آوردن گزینه‌های بازدارنده ما قابلیت‌های بهتر و منسجم‌تر به وجود خواهیم آورد تا اطلاعات صحیح و بموقع را درباره تهدیدها از هر کجا که باشند، داشته باشیم.

همکاری نزدیکی با متحدان خود برقرار خواهیم کرد تا در مورد خطرناك‌ترین تهدیدات یك ارزیابی مشترك فراهم آوریم و به منظور اطمینان از توانایی خود در انجام عملیات سریع و دقیق برای دستیابی به نتایج قطعی نیروهای نظامی خودرا دگرگون خواهیم کرد.

دیك چنی معاون رئیس جمهوری در سخنرانی‌های متعدد از ۲۶ تا ۲۹ آگوست به جای حمایت از بازرسی مسالمت‌آمیز از حمله پیشگیرانه دفاع کرد. وی در اولین سخنرانی از این سلسله سخنرانی‌ها اظهار داشت:

بازگشت بازرسان هیچ تضمینی برای گردن نهادن صدام حسین به قطعنامه‌های سازمان ملل نخواهد بود. برعکس این خطر بزرگ وجود دارد آنها به این رضایت خاطر کاذب برسند که صدام حسین رام و مطیع به لانه خود خزیده است.

معاون رئیس جمهوری ظاهراً پناهندگان ناراضی را منبع بهتری برای اطلاعات می‌دید. او گفت: اطلاعات کسب شده از داماد پناهنده صدام حسین و مدارك به دست آمده از مرغداری او «باید یادآور این نکته برای همگان باشد که تبعیدی‌ها و پناهجویان بسیار بیش‌تر از رژیم بازرسی‌ها برای ما ثمربخش بوده‌اند.»

البته دیك چنی به این نکته اشاره نکرد که حسین کامل در جریان تخلیه اطلاعاتی سال ۱۹۹۵ در امان گفته بود که دستور انهدام تمام سلاح‌های کشتار جمعی را در سال ۱۹۹۱ داده بود. وی همچنین این واقعیت را نادیده گرفت که در تمام مکان‌های اعلام شده تقریباً هیچ سلاحی پیدا نشده بود. به جای همه این‌ها چنی گفت: «خلاصه اینکه بدون تردید صدام اکنون سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد...»

کاملاً مشخص بود که حملات تروریستی در خاك ایالات متحده بر طرز فکر چنی تأثیر گذاشته بود. او دو مطلب را مطرح کرد که اغلب در بحث‌های علنی هم دوباره مطرح شدند: «زمان به نفع ما نیست» و «خطرات بی تحرکی خیلی بیش از خطر اقدام و تحرك است.»

در مورد اقدام بازدارنده چنی گفت: «اگر ایالات متحده می توانست حادثه یازده سپتامبر را خنثی کند مسأله‌ای نداشتیم. اگر قادر باشیم از حمله دیگری که می‌تواند به مراتب ویران کننده‌تر باشد جلوگیری کنیم، مسأله‌ای نخواهیم داشت.»

چنی در مورد واکنش‌های اعراب در خیابان‌ها پس از چنین اقدامی جمله‌ای را گفت که بعد از آن بارها توسط دیگران نقل شد: «همان گونه که انبوه جمعیت در کابل از آمریکایی‌ها استقبال کردند خیابان‌های بصره و بغداد هم قطعاً از شادمانی مردم منفجر خواهد شد.»

طی سفری در اولین هفته سپتامبر ابتدا به بروکسل رفتم، سپس یوشکافیشر وزیر خارجه آلمان را که سرگرم مبارزات انتخاباتی بود دیدم و در پایان با تونی بلر در لندن ملاقات کردم. این بار به نظر می‌رسید همه آنها به جای حمله با بازرسی موافق هستند. در گفتگوی طولانی با یوشکا فیشر به این برداشت رسیدم که دولت آلمان، مانند بسیاری دیگر، متقاعد شده بود که عراق سلاح‌های کشتار جمعی دارد، اما در عین حال از آن بیم داشت که حمله ایالات متحده به عراق ممکن است باعث بی‌ثباتی در تمام منطقه شود.

وزارت خارجه بریتانیا موضوع تعیین ضرب‌الاجل برای پذیرفتن قطعنامه‌ها توسط صدام حسین را مطرح کرد. مفهوم ضمنی تعیین ضرب‌الاجل آن بود که اگر خواست‌های سازمان ملل با بی‌اعتنایی مواجه شود اقدام نظامی اجرا خواهد شد. در این زمینه لازم است خاطرنشان کنم که تونی بلر در مقدمه گزارشی در سپتامبر ۲۰۰۲ از انجام بازرسی‌ها قبل از هر اقدام دیگری دفاع کرد و نوشت:

بازرسان باید اجازه یابند به عراق بازگردند و کار خود را به طور کامل انجام دهند. اگر صدام از این امر سرباز زند یا همان‌گونه که در گذشته عمل کرده بود انجام کار آنان را غیرممکن سازد جامعه بین‌المللی دست به اقدام خواهد زد.

نه فقط اروپاییان، بلکه بسیاری هم در داخل آمریکا، مانند برنت اشکرافت مشاور امنیت ملی بوش پدر، از احتیاط و هشیاری سخن می‌گفتند. ساعاتی پس از سخنرانی معاون رئیس جمهوری، ریچارد بوچر سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: «برای بازگشت بازرسان سازمان ملل به عراق نهایت سعی خود را می‌کنیم.»

ظاهراً مثل این بود که دولت ایالات متحده از چند صدایی حرف زدن نهایت استفاده را می‌کند. از قول هنری کیسینجر وزیر خارجه پیشین نقل شد که گفته بود حرف از جنگ در واشنگتن موافقت صدام را با بازرسی‌های جامع افزایش داد و اینکه «بدون تهدید جنگ و تنها از طریق بازرسی‌ها رسیدن به هدف روشنگری کامل دست یافتنی نیست» اظهار نظر جالبی بود. بازدارندگی فقط با حرف!!

روز ۲۷ آگوست دونالد رامسفلد وزیر دفاع در کالیفرنیا گفت که «رئیس‌جمهوری در مورد عراق تصمیمی اتخاذ نکرده است... آن طور که باید در این باب بحث، تبادل نظر و گفتمان در کشور ما و در دنیا جریان دارد.»

به هر حال با این گفته رامسفلد که دولت آمریکا عجله‌ای در تصمیم‌گیری برای پرداختن یا نپرداختن به اقدام نظامی ندارد این تصور ایجاد می‌شد که در واقع رئیس‌جمهوری دست یازیدن به جنگ را در این مقطع زودهنگام می‌دانست.

آیا گفتگوی تونی بلر با رئیس‌جمهوری درباره انجام یک دور دیگر از فعالیت سازمان ملل، درحالی که آمادگی نظامی هم هنوز وجود نداشت، فشار را زیادتر کرده بود؟ شاید برخی افراد در دولت بوش بر این امید بودند که عراق از پذیرش بازرسی‌ها سر باز خواهد زد یا حتی در صورت پذیرش بر سر راه بازرسی‌ها مانع ایجاد خواهد کرد و به این ترتیب توجیه لازم برای اقدام نظامی فراهم خواهد شد. سؤال اصلی این است که آیا تا آن هنگام دولتمردان آمریکایی برای خود یک مهلت زمانی تعیین کرده بودند که درخلال آن، و قبل از فرارسیدن فصل گرما در عراق ـ مثلاً ماه آوریل ـ بازرسی‌ها باید به سرانجام می‌رسید و در غیر این صورت تهاجم نظامی آغاز می‌شد؟

فعالیت در عرصه سازمان ملل

روز پنجشنبه دوازدهم سپتامبر دبیرکل سازمان ملل و رئیس‌جمهوری ایالات متحده در اجلاس عمومی سازمان ملل سخنرانی کردند. کوفی انان در سخنرانی خود که ابتدا انجام شد مسائل حاد روز را مطرح کرد. وی در مورد روش چندجانبه خلع سلاح گفت: «درپیش گرفتن یا کنار گذاشتن روش چند جانبه نباید یک موضوع ساده سیاسی تلقی شود. عواقب هر یک از این دو انتخاب بسیار فراتر از موقعیت فعلی خواهد بود.» در سخنان وی همچنین هشداری وجود داشت مبنی بر اینکه هرگونه حمله بازدارنده ـ حتی اگر تحت عنوان جلوگیری از گسترش سلاح

صورت گیرد - بدون حمایت سازمان ملل مشروعیت نخواهد داشت:

... طبق ماده ۵۱ منشور هر کشوری که مورد حمله قرار گیرد حق بنیادین دفاع از خود را دارد. اما فراسوی آن وقتی دولت‌ها تصمیم بگیرند به منظور مقابله با تهدیدهای گسترده علیه صلح و امنیت بین‌المللی از نیروی نظامی استفاده کنند برای مشروعیت بخشیدن به چنین اقدامی راهی جز تصویب آن توسط سازمان ملل وجود ندارد.

دبیر کل درباره مسأله عراق اظهار داشت: «تلاش‌ها برای کسب موافقت عراق با قطعنامه‌های شورای امنیت باید ادامه یابد. پذیرش بازرسی‌های تسلیحاتی یك امر حیاتی است. اگر عراق به تمرد خود ادامه دهد، شورای امنیت باید به مسئولیت‌های خود عمل کند».

پرزیدنت بوش در سخنان خود به مجمع یادآور شد که چگونه صدام حسین سال‌ها سازمان ملل را به چالش طلبید، به گسترش سلاح‌های کشتار جمعی ادامه داد و اقتدار سازمان ملل را به بازی گرفت. اگر رژیم عراق خواستار صلح است، باید فوراً تمام سلاح‌های کشتار جمعی خود را برملا کند، کنار بگذارد و یا از بین ببرد. رئیس جمهوری قول داد که ایالات متحده با شورای امنیت سازمان ملل همکاری خواهد کرد و اگر عراق باز هم سرپیچی کند، دنیا باید قاطعانه‌تر و سنجیده‌تر عمل کند. این یك سخنرانی مؤثر بود که با عکس‌العمل مثبت حاضران مواجه شد، اما در آن فقط یك کلمه از قلم افتاده بود: بازرسی.

پس از سخنرانی پرزیدنت بوش، بسیاری به این نتیجه رسیدند که ایالات متحده تصمیم گرفته است مسیر اقدامات چندجانبه را طی کند. عده‌ای هم از این امر چندان مطمئن نبودند. درحالی که برای تدوین قطعنامه تازه‌ای درباره بازرسی‌ها صحبت می‌شد برخی افراد هشدار دادند که ایالات متحده چنان خواست‌های دشواری را در این قطعنامه خواهد گنجاند که عراق چاره‌ای جز رد کردن آن نخواهد داشت و این پاسخ منفی می‌تواند توجیه لازم برای اقدام نظامی باشد.

روز یکشنبه پانزدهم سپتامبر کوفی انان از من خواست به دیدارش بروم. وی گفت انتظار دارد عراقی‌ها موافقت خود را با بازگشت بازرسان اعلام کنند و خواستار انجام مذاکرات در بغداد یا وین پیرامون ترتیبات عملی شوند. گفتم عالی است و اضافه کردم می‌خواهم مذاکرات در وین انجام شود. نباید شتابان به بغداد برویم و این امید را در مردم جهان ایجاد کنیم که عراقی‌ها در پذیرش بازرسی‌ها راسخ هستند و هنگام خروج هم با گفتن اینکه شرایط پیشنهادی مناسب نبودند، امیدها را بر باد دهیم. به این ترتیب چنین به نظر برسد که ما در مسیر بازرسی‌ها سنگ‌اندازی می‌کنیم. ما تنها هنگامی باید به بغداد برویم و منافع بازرسی را برای عراقی‌ها تشریح کنیم که آنها ترتیبات عملی مورد نیاز ما را پذیرفته باشند: دسترسی کامل و آزاد، حق پرواز هواپیماهای متعلق به کمیسیون و چند مورد دیگر. به کوفی انان یادآور شدم که می‌دانم ایالات متحده می‌خواهد از شر «راهکارهای مربوط به مکان‌های حساس» که اکیوس پذیرفته بود و نیز یادداشت تفاهم درباره ورود به ساختمان‌های ریاست جمهوری خلاص شود، چون از نظر ایالات متحده این هر دو مورد به معنای ایجاد محدودیت در دسترسی‌های بازرسان است. این نظریه را هم می‌پذیرم که «راهکارها» الزام‌آور نیستند اما یادداشت تفاهم چون به تأیید شورای امنیت رسیده است، نمی‌توانم با آن کاری بکنم.

بعدازظهر دوشنبه شانزدهم سپتامبر کوفی انان نامه رسمی ناجی صبری درباره «اتخاذ تصمیم برای بازگشت بدون قید و شرط بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به عراق» را دریافت کرد. در نامه گفته شده بود که این «اولین گام ضروری برای اطمینان‌بخشی از این که عراق دیگر هیچگونه سلاح کشتار جمعی در اختیار ندارد» و با همین درجه اهمیت حرکت به سوی یك «راه حل جامع» برای مسأله تحریم‌ها و سایر موارد است. دولت عراق آماده بود که «مذاکره پیرامون تمهیدات عملی لازم برای از سرگیری فوری بازرسی‌ها را آغاز کنند.» نامه به درخواست دبیر کل سازمان ملل متحد، کشورهای جامعه عرب و دیگران از عراق اشاره

می کرد، ولی به فشار نظامی آمریکا و گفتگو درباره جنگ اشاره‌ای نشده بود. از درك این نکته که کوفی انان آنها را وادار کرده بود تمهیدات عملی را صراحتاً خاطر نشان کنند، آسودگی خاطر پیدا کردم.

صبح سه‌شنبه هفدهم سپتامبر تلفنی با محمدالدوری سفیر عراق در سازمان ملل تماس گرفتم و پیشنهاد کردم با بهره گیری از فرصت حضور برخی افراد عراقی مسئول در امر بازرسی‌ها در نیویورك به ویژه ژنرال حسن امین، رئیس دایره مراقبت ملی، سازمان رسمی عراقی مسئول امور بازرسی‌ها، یك یا چند جلسه مذاکره فوری داشته باشیم. بعد از ظهر همان روز در دفترم مذاکرات خوبی را انجام دادیم. من فهرستی از ترتیبات عملی را که می‌خواستیم در وین پیرامون آنها گفتگو کنیم ارائه دادم و از آنجاکه عراقی‌ها بدون آمادگی قبلی در این جلسه شرکت کرده بودند موافقت کردیم جلسه بعدی در هفته‌ای که از ۱۳ سپتامبر شروع می‌شد در وین برگزار شود. در این مدت هر دو طرف فرصت کافی برای کسب آمادگی داشتیم. در آن بعد از ظهر ژنرال امین هنگام صحبت مرا «عالی جناب» خطاب می‌کرد. پس از آنکه الصحاف وزیر خارجه وقت عراق در سال ۲۰۰۱ مرا «جزیی از ناموجود» خوانده و یك ماه قبل هم طه رمضان معاون رئیس جمهوری عنوان «جاسوس» را به من داده بود، عنوان «عالی جناب» یك ارتقای درجه چشمگیر بود.

پنج‌شنبه نوزدهم سپتامبر به طور غیر رسمی شورای امنیت را از تدارکاتی که تا آن روز فراهم کرده بودیم آگاه کردم. در پاسخ به پرسش تعیین تاریخ آغاز کار در بغداد گفتم حدود دو ماه دیگر و تعیین این زمان پیش‌بینی خوبی از کار درآمد. وضع ما مانند هواپیمایی بود که روی باند نشسته و خلبان صورت وضعیت هواپیما را بررسی می‌کند تا مطمئن شود آماده پرواز است. خوشبختانه ما زمان بیش‌تری داشتیم و خود را هم برای این لحظه آماده کرده بودیم. می‌توانستیم با کرایه کردن هواپیمای حمل‌ونقل و هلیکوپترها، خرید تجهیزات و غیره کار را بی‌درنگ آغاز کنیم. پس از دو سال و نیم انتظار و سعی وافر در امر آموزش اینك تمام افراد مورد

نیاز را در اختیار داشتیم. البته این افراد در سالن انتظار ما ننشسته بودند، باید ترتیب لازم برای دست کشیدن از کار معمولی خود را می‌دادند و این مطلب کمی وقت می گرفت.

مبانی خام دستانه قطعنامه ۱۴۴۱ (۲۰۰۲)

در این زمان ایالات متحده و بریتانیا از اینکه مذاکرات ما با عراق درباره ترتیبات عملی فوراً آغاز نمی‌شد، نگرانی نداشتند. هر دو کشور سرگرم تدارك ارائه یك قطعنامه جدید در مورد بازرسی‌ها به شورای امنیت بودند که بموقع خود مفاد آن باید در ترتیبات عملی لحاظ می‌شد. چون از این مطلب آگاه بودم، تصمیم گرفتم تمام تمهیدات را با توجه به تصمیمات تازه شورای امنیت انجام دهم.

بحث پیرامون یك قطعنامه جدید در مورد بازرسی‌ها در کریدورها جریان داشت. عراقی‌ها این نکته را روشن کردند که با قطعنامه جدید مخالفند و اگر شرایط تغییر کند ممکن است دعوت خود را برای از سرگیری بازرسی‌ها پس بگیرند. حدس می‌زدم آنها از این بیم دارند که در قطعنامه جدید عبارتی دال بر مجاز بودن اقدام نظامی در صورت عدم همکاری آنان گنجانیده شود، یا یك محدودیت زمانی تعیین شود که در خلال آن شورای امنیت باید مطمئن شود هیچ مورد حل ناشده خلع سلاح باقی نمانده است. برخی کشورها بر این باور بودند که نیازی به قطعنامه جدید نیست و ما براساس همان قطعنامه‌های موجود می توانیم عمل کنیم. من شخصاً موافق یك متن تازه بودم و این موافقت خود را هم پنهان نکردم. برای من منطقی بود که چون از نو آغاز می کنیم و درحال و هوایی هستم که توقع از عراق بیش از زمان تصویب قطعنامه ۱۲۸۴ در یك سال قبل است باید لحنی به کار برده شود که بتوانیم از آن در قبال هرگونه تجدید مطلع موش و گربه بازی استفاده کنیم.

در خلال هفته ۲۳ تا ۲۷ سپتامبر، از مضمون قطعنامه‌ای که در دست تهیه

بود، بیش تر آگاه شدم و هنگامی که در آخر هفته پیش نویس آن به دستم رسید، از تعجب مو بر تنم سیخ شد. با خواندن آن متن شخص احساس می کرد یك سند وزارت دفاع ایالات متحده و نه یك قطعنامه تهیه شده در شورای امنیت را می خواند. درست مانند آن ابتکار عمل آمریکا درباره «تحریم‌های زجرآور» که حاصل بررسی یك انستیتوی خصوصی بود و به نظر می‌رسید این پیش نویس هم بر اساس مطالعات بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی تهیه شده باشد که در آوریل ۲۰۰۲ یك کارگاه تحقیقاتی درباره بازرسی‌ها در عراق برپا کرد و نهایتاً در آگوست رساله‌ای با عنوان «راهبرد جدید» ارائه داد. من برای این بنیاد احترام زیادی قائل بودم، اما این‌بار نمی توانستم با پیشنهادهای آنها موافق باشم.

در بادی امر به نظر می‌رسید که این بررسی از سر حسن نیت بر آن است که بین کسانی که مدافع حمله نظامی و اشغال عراق هستند و آنهایی که به دنبال ازسرگیری سیستم موجود بازرسی سازمان ملل هستند، سازش ایجاد کند، اما نتیجه مطالعه نگرشی بود که «بازرسی‌های اجباری» نامیده می‌شد.

در میان شرکت کنندگان در کارگاه تحقیقاتی چند کارشناس نظامی و برخی بازرسان سابق آنسکام نیز حضور داشتند. دو نکته مندرج در خلاصه صورت جلسه ماه آوریل ما را به شدت شگفت زده کرده بود:

* *کمیسیون بازرسی و نظارت نهاد ضعیفی است و نیاز به تقویت یا جایگزین کردن دارد.*

* *پوشش روش چند جانبه مشروعیت را تأمین می کند و حمایت بین‌المللی را پدید می‌آورد. در این باب قطعنامه‌های شورای امنیت مهم هستند و وحدت پنج قدرت بزرگ تعیین کننده است.*

گیج شده بودم. رالف اکیوس رئیس سابق آنسکام و کسی که خود را نامزد ریاست کمیسیون بازرسی و نظارت کرده بود، هم عضو برجسته این گروه تحقیقاتی بود. از قول او نقل شد که گفته بود: «عیب فاحش قطعنامه ۱۲۸۴ ضعف سیستم

بازرسی است و باید آن را دور انداخت» آیا او مشتاق تکیه زدن بر صندلی ریاست کمیسیونی بود که فکر می کرد به اندازه کافی قدرت ندارد؟ و با کدامین سیستم بازرسی او می توانست نقصی را که مدعی بود دریابد؟ آیا قطعنامه ۱۲۸۴ هیچ یك از حقوق آنسکام را کنار گذاشته بود؟ آیا وی علاقمند بود به اجرای روش چندجانبه که پوشش تأمین کننده مشروعیت باشد کمك کند؟ آیا گزارش آموریم و پیش بینی های مندرج در قطعنامه ۱۲۸۴ تحکیم مشروعیت بین المللی مرجع بازرسی را به وسیله جذب نیرو در یك طیف گسترده بین المللی به جای استفاده از کارکنان رایگان مأمور از سوی برخی کشورها ضروری ندانسته بود؟ آیا جایگزین کردن آنسکام به جای ادامه مأموریت آن جز به این علت بود که آنسکام هر چه بیش تر به «پوشش روش چند جانبه» تبدیل می شد و مشروعیت بین المللی خود را از دست می داد؟

دراین صورت جلسه اکیوس بحث مشروحی هم در باب لزوم «کمك» اطلاعات جاسوسی برای بازرسی کرده و گفته بود با کمك دولت های حامی آنسکام برخی «ترتیبات شنود پنهانی را برای حمایت از بازرسی ها به کار گرفته بود» و اینکه دولت های حامی علاقمند بودند از سیستم شنود برای «کارهای فوق برنامه» استفاده کنند. در واقع بسیاری از رسانه‌های آمریکایی بین پنجم تا پانزدهم ژانویه ۱۹۹۹ این گونه فعالیت ها را به شکل وسیعی گزارش کردند. حتی روز ۲۹ جولای ۲۰۰۲ مصاحبه‌ای با اکیوس در مطبوعات سوئد چاپ شد که وی در آن نشان داده بود چگونه این ابزارهای شنود الکترونیکی از کنترل آنسکام خارج شد و چگونه آنسکام تبدیل به یك «پوشش چندجانبه» شد.

در پیش نویس اولیه آنچه که شش هفته بعد قطعنامه ۱۴۴۱ شد نکات زیر را که نسبت به آنها ملاحظات جدی داشتم، مشخص کردم:

* *«هر یك از اعضای دائم شورای امنیت می توانند به کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین المللی انرژی اتمی ساختمان هایی را برای بازرسی*

کردن، افرادی را برای مصاحبه شدن و...اطلاعاتی را برای جمع‌آوری کردن پیشنهاد کنند و گزارش نتیجه کار را دریافت دارند.»

* *«هر یك از اعضای دائم شورای امنیت می‌توانند درخواست کنند که نماینده‌ای در تیم بازرسی داشته باشند. این نماینده از همان حقوق و مصونیت‌های سایر افراد تیم برخوردار خواهد بود.»*

* *«برای کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پایگاه‌های منطقه‌ای و پایگاه‌های عملیاتی در سراسر عراق ایجاد خواهد شد.»*

* *«کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی حق دارند مناطق پرواز / رانندگی ممنوع، منطقه ممنوعه و یا دالان‌های عبوری هوایی / زمینی ایجاد کنند. این تصمیمات به وسیله نیروهای امنیتی سازمان ملل یا دولت‌های عضو به اجرا در خواهد آمد.»*

از خود می‌پرسیدم اگر نمایندگان پنج قدرت بزرگ حاضر در تیم‌های بازرسی در خلال مأموریت‌ها با هم توافق نداشته باشند، چه خواهد شد؟ این همان مشکلی بود که برای حضور نمایندگان پنجگانه در دبیرخانه کمیسیون وجود داشت. ظاهراً پنج قدرت بزرگ مجاز می‌شدند ساختمان‌های مورد بازرسی، شیوه بازرسی و غیره را «پیشنهاد» کنند و گزارش آن را دریافت دارند. نظریه دیگر موجود در قطعنامه آن بود که «نیروهای» امنیتی سازمان ملل می‌توانست با نیروهای اعزامی ازسوی کشورهای عضو، از جمله حتی کشورهایی غیر از پنج قدرت بزرگ، تأمین شود. به هرحال مسلماً این آن مأموریتی نبود که علاقمند به رهبری آن بودم و نمی‌توانستم تصور کنم که پنج قدرت بزرگ به این شیوه عمل کنند.

درحالی که این پیش‌نویس را در کیف خود داشتم، سوار هواپیما شدم تا به وین بروم و مذاکره پیرامون تمهیدات عملی را با عراقی‌ها آغاز کنم.

ترتیبات عملی بازرسی

گفتگوها در وین، دو روز، دوشنبه ۳۱ سپتامبر و سه شنبه اول اکتبر، به طول انجامید. یك بار دیگر میدان جلو مرکز بین المللی وین مملو از خبرنگاران جراید و رادیو تلویزیون‌ها شد. شگفت آور بود که توجه همگانی این چنین به موضوعاتی مانند بازرسی بی‌رادع و مانع ازمکان های به اصطلاح «بناهای حساس» یا محل فرود هواپیماهای ما در بغداد و نظایر این ها جلب شود. شاید به این علت که رسانه ها هم به این احساس دامن می‌زدند که بازرسی تنها گزینه در برابر جنگ است.

قبل از آغاز مذاکره رسمی در صبح دوشنبه، محمد البرادعی و من یادداشت کوچکی به هیأت عراقی -ژنرال امیر السعادی، ژنرال حسن امین و سفیر سعید حسن- دادیم و در آن توصیه کردیم عراق از درخواست اجرای «راهکارها» و یادداشت تفاهم درباره ساختمان های ریاست جمهوری خودداری کند. مذاکرات دشوار بود، ولی هیچگاه شکل نامطلوب و ناخوشایند به خود نگرفت. خط اصلی که توسط ما اتخاذ شد آن بود که روند مورد استفاده آنسکام و البته نه حواشی که در گذشته بخوبی جواب داده بود، باید دنبال شود.

این دل نگرانی را داشتم که عراقی ها، به علل مختلف امنیتی، پافشاری کنند که هواپیماهای ما مانند هواپیماهای آنسکام در فرودگاهی واقع در یکصد کیلومتری بغداد فرود آیند. به هر حال راه حلی که یافتیم آن بود که پروازهای ورودی و خروجی ما از فرودگاه بزرگ بین المللی بغداد انجام شود و هلیکوپترهای ما از فرودگاه رشید استفاده کنند. تصمیمی که در عمل هم بسیار خوب از کار در آمد. درباره سایر مسائل هم دشواری کمی داشتیم. نادیده گرفتن «راهکارهای» اکیوس و باتلر برای بازرسی ساختمان های حساس کار را دشوار می کرد، اما با بهره گیری از زمینه سیاسی قوی و فشار نظامی آن را به انجام رساندیم. به این ترتیب هیچ مکان امن یا غیرقابل دسترس باقی نماند. و فقط ساختمان های ریاست جمهوری بودند که به یك توافق ویژه موکول شدند. تنها توانستیم پیشنهاد قرار دادن این ساختمان ها

را در وضع مشابه با سایر مکان ها کتباً ارائه کنیم.

همچنین درباره برخی نکات دیگر مانند پروازهای شناسایی، انجام مصاحبه‌ها بدون حضور مراقب، و تضمین امنیت هنگام پرواز در مناطق ممنوعه نتوانستیم از عراقی‌ها چراغ سبز بگیریم.

طرح برخی نکات از سوی عراقی ها مرا شگفت زده کرد. در این موقعیت پر تنش آنها تقاضا کردند دستمزد محافظان عراقی که در غیر ساعات معمول کاری بازرسان را همراهی می کنند توسط کمیسیون بازرسی و نظارت پرداخت شود. می گفتند این مطلب انگیزه ای خواهد بود تا محافظان «علاقمند»تر شوند. ضمن اعلام مخالفت گفتم که علاقمند نگهداشتن آنها، وظیفه طرف عراقی است.

در بازگشت به نیویورک روز سوم اکتبر شورای امنیت را از آنچه گذشته بود آگاه کردم. اعضای شورا از نتیجه کار خرسند شدند و درخواست کردند نتایج حاصله را در یك سند کتبی گزارش کنم. گزارش را تهیه کردیم و چون در وین فهرست جامع و دقیقی فراهم نشده بود آن را برای طرف عراقی فرستادیم. پاسخی که چند روز بعد دریافت کردیم در باب چند نکته به ویژه عملیات در مناطق ممنوعه پروازی، مصاحبه‌ها، پروازهای شناسایی و دفاتر منطقه ای کاملاً رضایت‌بخش نبود. طرف عراقی اعتقاد داشت برای مشخص کردن تمام نکات ترتیبات، عملی بازرسی همکاری کامل را به عمل آورده است و لذا بازرسی‌ها باید بی‌درنگ آغاز می‌شد و مهم تر از همه، بازرسی ها باید در چهار چوب قانونی قطعنامه های موجود و نه به موجب یك سیستم جدید آغاز می گردید. ما هنوز برای فرستادن افراد و تجهیزات آمادگی نداشتیم. به‌علاوه نگران مذاکرات جاری درباره قطعنامه جدید بودیم. دشوار بود که بازرسی‌ها را براساس یك سیستم آغاز کنیم و پس از مدت کوتاهی به علت تصویب قطعنامه جدید آن را تعدیل سازیم و از آن بدتر اینکه اگر در میانه بازرسی‌ها طرف عراقی قطعنامه جدید را رد می کرد، چه باید می کردیم؟

شکل گیری قطعنامه ۱۴۴۱

مذاکره در واشنگتن

بعداز ظهر روزی که محمد البرادعی و من به شورای امنیت گزارش دادیم سفرای پنج کشور بزرگ برای گفتگو پیرامون قطعنامه جدید به دفترم آمدند. در این دیدار تصریح کردم که یك قطعنامه جدید می تواند فصل تازه ای را بگشاید و می تواند برای جلوگیری از شروع دوباره موش و گربه بازی مفید باشد. روز بعد به وزارت خارجه ایالات متحده دعوت شدیم. مجموعه ای از نخبگان سیاسی و نظامی آمریکا در جلسه اول حضور داشتند: کالین پاول، کاندالیزا رایس، پل ولفوویتز، نظامیانی مانند ژنرال پیترپیس، معاون ستاد مشترك و افرادی از شورای امنیت ملی و دفتر معاون ریاست جمهوری از جمله آنان بودند. من هم دیمیتری پریکوس و جارموسارووا دیپلمات مجرب و خونسرد فنلاندی را که به عنوان دستیار اجرایی من جانشین اولوف اسکوژ شده بود، همراه داشتم. در گروه آژانس علاوه برمحمد البرادعی، ژاك بایوت، سرپرست تیم عملیاتی، لوراراك وود، مشاور حقوقی و گوستاو زالوونین، سرپرست دفتر نیویورك آژانس ما را همراهی می کردند.

کالین پاول نظرم را درباره چگونگی تقویت سیستم بازرسی جویا شد. من از تلاش هایی که انجام می‌شد استقبال کردم و با اظهار خرسندی از امکان ارائه برخی نظرها و پیشنهادها گفتم:

* *براساس رژیم موجود بازرسی نمی‌توان گفت که بازرسان از حقوق اندکی برخوردارند. به عنوان مثال آنها می‌توانند به مقر فرماندهی نیروهای امنیتی و وزارت خانه ها سرکشی کنند. اطلاعات گوناگونی را آنسکام و ما دریافت کرده بودیم، اما از سال ۱۹۹۴ تاکنون سخت افزار چندانی پیدا نشده است. علی‌رغم وجود ماهواره ها و پناهندگان ناراضی، عراقی ها از هر سرّ ورازی که داشته‌اند به خوبی محافظت کرده‌اند.*

* از تدارکات تازه‌ای که به ما کمك کند تا از تکرار موش و گربه بازی عراق جلوگیری کنیم و نیز به کسب اطلاعات موثق بینجامد، استقبال می کنیم.
* از نظر حقوقی می‌توانیم بازرسی‌ها را بدون یك قطعنامه جدید شروع کنیم، اما منطقی‌تر است که صبر کنیم ببینیم آیا قطعنامه جدید تمهیدات عملی بیش‌تری را می‌طلبد؟ همچنین در این مدت ممکن است برخی نکات را که نتوانسته بودیم در وین به نتیجه برسانیم، با عراقی‌ها حل و فصل کنیم.
* اتفاق آرا در شورای امنیت حیاتی است. انجام بازرسی‌ها در حالی که نیمی از اعضای شورا با آن موافق و نیم دیگر مخالف باشند خوشایند نیست.
* گنجاندن بندی که نشانه به کارگیری قوه قهریه در صورت عدم همکاری باشد، ارزشمند است. عراق بدون تهدید حمله نظامی و فشار مستمر حرکتی از خود نشان نداد و از کنار تحریم‌ها بی‌اعتنا گذشت.
* این نکته را زیر سؤال بردم که چرا عراقی‌ها خواسته بودند بازرسان ما قبل از ورود به «بناهای حساس» حداقل پانزده دقیقه صبر کنند ـ درخواستی که ما رد کرده بودیم ـ آیا این مدت برای پنهان کردن سلاح‌ها کافی بود؟ آیا مسأله شأن و مقام در کار بود؟
* به نظریه همراه داشتن اسکورت امنیتی در بازرسی‌ها معتقد نیستم اگر حادثه‌ای پیش آید که در آن واحدهای مسلح عراقی و اسکورت مسلح ما درگیر شوند این امر می‌تواند مانند سیم مخفی آژیر عمل کند و دولت‌ها را با اکراه به اقدام وادارد. این در حقیقت نوعی شبه اشغال بدون داشتن قدرت واقعی است. بهتر است نیروها را در منطقه اما خارج از عراق داشته باشیم.
* از این که در بازرسی‌ها، ساختمان‌های ریاست جمهوری هم‌طراز و هم‌ارز سایر مکان‌ها قرار می گیرند، خوشوقتیم.
* از ایده لزوم صدور اظهارنامه جدید توسط عراقی‌ها حمایت می کنیم. خود من هم در این باب پیشگام بودم. سیستم براساس «آنها اعلام می کنند ما

بازرسی می کنیم» و نه «آنها درها را می گشایند ما جستجو می کنیم» عمل می کند. اگر هنوز چیزهایی داشته باشند که مخفی شده باشد، ممکن است بتوانیم یك «مرغداری» دیگر مملو از اسناد پیدا کنیم، اما آیا هیچ گونه سلاح کشتار جمعی هم دارند؟ ژنرال السعادی منکر آن شده بود و گفته بود چنین تسلیحاتی سلاح های خود نابودسازی هستند.

* ما به دسترسی آزاد به افراد و انجام مصاحبه‌های خصوصی نیاز داریم اما پذیرفتن پناهندگان در دفترهایمان در بغداد مشکل آفرین خواهد بود. چگونه آنها را از عراق خارج کنیم؟

* پنج کشور بزرگ عضو شورای امنیت مانند سایر کشورها می توانند پیشنهادهایی در مورد مکان‌هایی که باید بازرسی شوند یا افرادی که باید مورد مصاحبه قرار گیرند به بازرسان بدهند، امابازرسان فقط به شورای امنیت و نه یك کشور عضو گزارش خواهند داد. مبادله اطلاعات با سازمان‌های اطلاعاتی باید یکطرفه باشد.

* حضور نمایندگان پنج کشور بزرگ در تیم‌های بازرسی، معقولانه نیست و در جهت عکس نگرش قطعنامه ۱۲۸۴ که در صدد استحکام بخشیدن هویت سازمان مللی تیم‌های بازرسی است می‌باشد. نمایندگان پنج کشور بزرگ قاعدتاً درباره مکان‌های نظامی مورد بازدید به کشورهای متبوع خود گزارش خواهند داد. آنسکام که آنچنان تنگاتنگ با کشورهای حامی کار کرده بود، در پایان هویت سازمان مللی و مشروعیت خود را از دست داد.

* شورای امنیت مختار است در مورد بازرسی‌ها هر روشی را که می خواهد تعیین کند. همان‌گونه که در ژوئن ۱۹۵۰ شورا پیشنهاد کرده بود کشورهای عضو، نیروهای خود را برای جنگ کره تحت فرماندهی ایالات متحده قرار دهند (قطعنامه شماره ۸۴) اکنون هم می‌تواند امر بازرسی را به پنج کشور بزرگ واگذار کند، اما در این صورت دیگر بازرسی‌ها را نباید عملیات

سازمان ملل تلقی کرد.

محمد البرادعی نیز تأکید کرد که اجماع در شورای امنیت یك اصل تعیین کننده برای وادار ساختن عراق به همکاری است و نیز مشروعیت مورد نظر باید هویت سازمان ملل را داشته باشد. با جبهه گیری سخت خانم رایس و آقای ولفوویتز، بحث متعاقب اظهارات ما تند و تیز شد. آقای ولفوویتز از من پرسید که آیا باور ندارم که عراق سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد؟ پاسخ دادم: گزارشی را که اخیراً توسط دولت بریتانیا منتشر شده است خوانده‌ام ـ همان گزارشی که مدعی شده بود عراق می‌تواند ظرف ۴۵ دقیقه سلاح‌های کشتار جمعی را وارد کارزار کند ـ فکر می‌کردم می‌توانست گزارش خوبی باشد، اما با این نکته مواجه شدم که در سراسر گزارش گفته شده است: «اطلاعات حاکی است» یا «اطلاعات می‌گوید». این‌ها که مدرك نمی‌توانند باشند.

پس از پایان جلسه کالین پاول، کاندالیزا رایس، محمد البرادعی و من برای مدتی به طور خصوصی گفتگو کردیم. پاول تلویحاً گفت: ایالات متحده اگر مطمئن شود اطلاعاتی که می‌دهد به مخاطره نخواهد افتاد، ممکن است اطلاعات بیش‌تری در اختیار بگذارد. البته حضور بیش‌تر ما در مرکز کمیسیون بازرسی و نظارت به حصول این اطمینان کمك خواهد کرد. گفتم در مورد چگونگی به کار بردن و استفاده از اطلاعاتی که از ایالات متحده دریافت می‌کنیم شفاف و روشن عمل خواهیم کرد، اما نمی‌توانیم اجازه دهیم خود ما شعبه گسترش یافته سیا باشیم. از خود پرسیدم آیا آقای پاول این نکته را درك نمی‌کند که اگر من یك آمریکایی را در دفترم بگمارم که مواظب اطلاعات باشد، بی‌درنگ همه خواهند گفت که «آمریکا کمیسیون را زیر سلطه خود درآورده است»؟ شاید او هم از خود می‌پرسید آیا آقای بلیکس می‌تواند درك کند این حضور چه اندازه برای پنتاگون مهم است؟

به هر حال گفتگوها مانند همیشه حرفه‌ای و متمدنانه بود. پس از خاتمه صحبت‌ها پاول با ما به طبقه همکف آمد و با هم به خبرنگارانی که در آن جا جمع

شده بودند توضیحاتی دادیم. خداحافظی کردم و با اتومبیل ولووی بزرگی که سفیر سوئد (جان الیاسون) فرستاده بود رهسپار محل اقامت او شدم. در طول راه در این اندیشه بودم که پاول امروز احتمالاً برداشت خوبی از من دارد. زیرا نه فقط سوار ولوو، که می‌دانستم اتومبیل مورد علاقه اوست، شدم بلکه در خلال مذاکرات اظهارات تندی در مخالفت با مطالب گوناگون مندرج در پیش‌نویس قطعنامه، که وزارت خارجه را واقعاً به زحمت انداخته بود، کرده بودم.

دیدار با کالین پاول در نیویورک، ۱۷ اکتبر و با ایگور ایوانف در مسکو، ۲۲ اکتبر

تقریباً دو هفته پس از نشست بزرگ در واشنگتن کالین پاول به نیویورك آمد و از من خواست در هتل والدورف آستوریا به دیدنش بروم. تا این هنگام نشانه‌هایی که از مندرجات مطبوعات و گفتگو با افراد دریافته بودم گوناگون بود. برخی می‌گفتند ایالات متحده تظاهر به همکاری با سازمان ملل می‌کند و طرح‌های جنگی آن کشور قبلاً آماده شده است. برخی هم عقیده داشتند تدوین و تصویب قطعنامه جدید گامی به جلو خواهد بود. شخصاً این افزایش فشار نظامی و آمادگی برای اقدام مسلحانه را ضرورتاً به معنای نادیده گرفتن تمایل برای یافتن راه حل مسالمت‌آمیز نمی‌دیدم. اگر این همان چیزی بود که ایالات متحده می‌خواست پس انجام بازرسی‌های قدرتمند ضرورت داشت. پیش‌نویس قطعنامه‌ای که در واشنگتن پیرامون آن گفتگو کرده بودیم افراط گرایانه و تند بود و حتی تردید وجود داشت که بتواند در شورای امنیت اکثریت آرا را به دست آورد. براساس آنچه که در مذاکرات بعدی شنیدم، ایالات متحده از آن بندهای بیهوده و غیر عملی درباره اداره بازرسی‌های سازمان ملل توسط پنج عضو دائم شورای امنیت صرفنظر کرده بود. همچنین شنیدم که آمریکایی‌ها آماده هستند آن بند مبهم در مورد پیامدهای عدم همکاری را که آنها را مجاز می‌کرد در صورتی که خود لازم بدانند دست به اقدام یك جانبه بزنند، تعدیل کنند.

از ساختمان سازمان ملل پیاده به هتل والدورف آستوریا رفتم و حدود نیم ساعت به تنهایی با پاول گفتگو کردم. او گفت: ایالات متحده به طور جدی خواهان یك راه حل بدون استفاده از نیروی نظامی است و خاطرنشان کرد که تقویت طرح‌های بازرسی و مکانیزم آن اکنون اهمیت زیادی دارد و ایالات متحده از هر راهی که بتواند به ما کمك خواهد کرد. میزان آمادگی‌های کمیسیون را برای پاول توضیح دادم و گفتم در مورد وعده انجام هرگونه گسترش سریع در طرح‌هایمان محتاط هستم.

چند روز پس از این گفتگو برای شرکت در کنفرانس عدم گسترش تسلیحات به مسکو رفتم و با ایگور ایوانف وزیر خارجه روسیه دیدار کردم. او احتمالاً هنوز آخرین تغییرات در پیش‌نویس قطعنامه مورد بحث را دریافت نکرده بود، اما مشاهده کردم خیلی شدیدتر از آنچه که من به پیش‌نویس اولیه عکس‌العمل نشان داده بودم، واکنش نشان می‌دهد. در بسیاری موارد با او موافق بودم، اما همان‌گونه که در واشنگتن به آمریکایی‌ها یادآور شده بودم، به او هم برخی نکات و ملاحظات را که فکر می‌کردم می‌توانند سودمند باشند، خاطرنشان کردم.

دیدار از کاخ سفید، چهارشنبه ۳۰ اکتبر ۲۰۰۲

صبح دوشنبه ۲۸ اکتبر محمد البرادعی و من شورای امنیت را از جنبه‌های عملی پیش‌نویس قطعنامه در دست تهیه آگاه کردیم. در این جلسه گفتم درخواست برای ارائه اظهارنامه جدید و قید قرار دادن ساختمان‌های ریاست جمهوری در ردیف سایر مکان‌ها نکات مثبتی است، اما من درباره برخی دیگر از شرایط مندرج تردید و ملاحظاتی دارم. پرسیدم چرا تصریح می‌شود که ما باید بهترین کارشناسان در دسترس را به عنوان بازرس‌های خود برگزینیم، آیا قبلاً این کار را نکرده‌ایم؟ درصدد مبارزه‌جویی نبودم اما این شرط مرا عصبانی کرده بود. فکر می‌کردم این شرط بی‌خاصیت وحتی حشو و اضافی، باید نتیجه توصیه‌های کسانی باشد که معتقد

بودند سیستم آنسکام در جذب کارشناسان مجانی از کشورهای بزرگ غربی بر سیستم سازمان ملل که نیروها را از یك گستره وسیع جغرافیایی تأمین می کند ترجیح دارد. آیا باید یك سیستم بازرسی سازمان مللی داشته باشیم یا سازمان ملل باید پوششی برای عملیات غربی‌ها باشد؟

غروب دوشنبه کالین پاول تلفن کرد تا درباره قطعنامه صحبت کند. در ضمن گفت بد نیست اگر ما دیداری با رئیس جمهوری داشته باشیم. تا روز بعد «سه‌شنبه» همه ترتیبات لازم داده شده بود. محمد البرادعی و من روز چهارشنبه در واشنگتن با رئیس جمهوری ملاقات می کردیم. کاخ سفید معمولاً صبح اول وقت را به ملاقات‌ها اختصاص می‌دهد. ساعت ۸/۵ صبح با اتومبیلی که فرستاده شده بود، از هتل عازم کاخ سفید شدیم. این بار لازم نبود روند پر طول و تفصیل و متعدد امنیتی را که معمولاً برای ورود به آن جا ضروری است، طی کنیم.

در حالی که همراهانمان منتظر ماندند تا بعداً به ما ملحق شوند، در ابتدا من و البرادعی را برای ملاقات با دیك چنی معاون رئیس جمهوری بردند. تقریباً در تمام مدت ملاقات چنی متکلم وحده بود و از خود چهره یك مدیر اجرایی محکم، مطمئن به خود و حتی مغرور را ارائه می‌داد. او گفت: در گفتگو پیرامون اوضاع دنیا برای من همیشه منافع امنیتی ایالات متحده نقطه آغاز سخن است. موضع وی در مورد بازرسی‌ها آن بود که اگر به نتیجه نرسد، نمی تواند برای همیشه ادامه داشته باشد و گفت: ایالات متحده «برای انجام قطعی خلع سلاح حاضر است بازرسی‌ها را بی‌اعتبار بداند.» پیش خود فکر کردم دارد صاف و پوست کنده می گوید اگر ما نتوانیم به زودی سلاح‌های کشتار جمعی را که ایالات متحده معتقد بود عراق در اختیار دارد - گرچه نمی‌دانستند کجا ممکن است باشند - پیدا کنیم آمریکا آماده است بازرسی‌ها را بی‌فایده اعلام کند و طریق دیگری را برای انجام خلع سلاح عراق در پیش گیرد. خاطر نشان کردم که از محدودیت‌های موجود در راه بازرسی‌ها آگاه هستیم و اینکه بدون در دست داشتن اطلاعات جاسوسی تفصیلی

یافتن اشیاء مخفی شده در زیر زمین یا وسایل متحرك دشوار است. با وجود این می توانیم صنایع و تأسیسات نظامی را بازرسی کنیم و به گوشه و کنار کشور سر بکشیم. مشخص بود که این ملاقات نمی توانست یك تبادل نظر واقعی باشد. شاید هدف از آن دادن اخطار قبلی به ما بود.

از دفتر دیك چنی قدم زنان به سوی دفتر رئیس جمهوری رفتیم که دوستانه از ما استقبال کرد و گفت از پذیرفتن ما مفتخر است. رفتار او کاملاً با حرکات و سخنان حساب شده معاون ریاست جمهوری مغایرت داشت. مانند پسربچه‌ها چست و چالاك حرکت می کرد و حالت نشستن خود را روی صندلی تند تند تغییر می‌داد. پرزیدنت بوش با تصریح بر این نکته که ایالات متحده واقعاً خواهان صلح است، با نوعی فروتنی گفت: برخلاف آنچه ادعا می‌شود، من آن تگزاسی ششلول‌بندی که مصمم است آمریکا را به ورطه جنگ بکشاند، نیستم. وی با اشاره به جامعه ملل گفت فرصت می دهد شورای امنیت درباره قطعنامه جدید مذاکره کند، اما نه برای مدت طولانی. همچنین تأکید کرد که ایالات متحده به البرادعی و من اعتماد دارد و کاملاً از ما حمایت می کند. در پاسخ گفتم: به این حمایت ایالات متحده ارج می گذاریم و آن را برای موفقیت خود ضروری می دانیم.

این یك گفتگوی اساسی نبود و احتمالاً هم قرار نبود چنین باشد. تصور اصلی من آن بود که منظور آمریکایی‌ها تظاهر به این است که ایالات متحده، حداقل در حال حاضر، سیاست چندجانبه اتخاذ کرده است و صمیمانه تلاش می کند همگام با سازمان ملل پیش برود. مخصوصاً این که به نظر می‌رسید آقای چنی، خانم رایس و آقای ولفوویتز اکنون با آقای پاول موافق هستند. علی‌رغم تمام مطالب منفی که آقای چنی و سایر اعضای دولت درباره سازمان ملل و درباره بازرسی‌ها گفته بودند، این دیدار حکایت از آن داشت که ایالات متحده فعلاً با ماست.
آری فلیشر، منشی مطبوعاتی کاخ سفید، پس از دیدار ما گفت: رئیس جمهوری در این ملاقات بر این نکته تأکید داشت که ایالات متحده می خواهد با بازرسان کار کند تا

مطمئن شود آنها می‌توانند خلع سلاح صدام حسین را به انجام برسانند. آسوشیتدپرس نیز همان روز از قول یکی از مقامات دولت آمریکا نقل کرد که گفته بود: «در همراهی با بلیکس، دولت ایالات متحده خواست قبلی خود را مبنی بر اینکه مصاحبه با دانشمندان عراقی که روی برنامه تسلیحاتی کار کردند باید در خارج از کشور انجام شود، تعدیل کرده است و ضمن تأیید انجام مصاحبه‌ها در خارج از عراق روی آن پافشاری نخواهد کرد.» در واقع امر نگرش ایالات متحده در باره این موضوع تغییری نکرده بود. پاول هم در جایی اظهار داشته بود که این قرار نوعی اختیار است و دستورالعمل نیست. به هر حال تقریباً در هیچ مورد دیگری چنین اختلاف عمیقی بین ما و ایالات متحده وجود نداشت.

پس از گفتگو با پرزیدنت بوش، عازم دفتر خانم کاندالیزا رایس شدیم. در طول راه چنی و پاول از ما جدا شدند. در آغاز گفتگو در این جا فقط خانم رایس و معاونش، محمدالبرادعی و من حضور داشتیم و تبادل‌نظر اصلی هم در همین جا انجام شد. خانم رایس گفت برای او قابل درك است که ما بر مشروعیت سازمان ملل خودمان تأکید داشته باشیم. این امر در جهت منافع ایالات متحده هم خواهد بود. حتی ظاهراً نظریه ما را مبنی بر لزوم یك طرفه بودن تبادل اطلاعات نیز درك می‌کرد. وی گفت که ایالات متحده ایده‌های زیادی درباره چگونگی آغاز کار ما و نحوه برخورداری ما از کمك‌های آمریکا دارد. یکی از این ایده‌ها ما را نگران کرد. رایس گفت: ایالات متحده تصمیم گرفته است وظیفه مهم خلع سلاح عراق را به سازمان ملل واگذار کند، اما برای این کار به یك «توافق فلسفی برای نحوه انجام آن» نیازمندیم که می‌شود از طریق تنظیم موافقتنامه در مورد برخی تمهیدات عملی معین صورت گیرد. به این پیشنهاد جواب ندادم. فکر کردم در حالی که «قرار»هایی، حتی به صورت کتبی، می‌تواند بین ما و دولت‌های حامی وجود داشته باشد. (به عنوان مثال درباره واگذاری تجهیزات یا تأمین خدماتی نظیر آنچه که توسط هواپیماهای یو ۲ صورت می‌گرفت)، «توافق فلسفی» باید موضوع متفاوتی

باشد. بنیان «فلسفی» ما در قطعنامه‌های شورای امنیت قرار داشت و هیچ توافق دوجانبه‌ای جای آن را نمی‌گرفت. در واقع بعداً اقداماتی از سوی ایالات متحده برای رسیدن به یك تفاهم مشترك درباره چگونگی آغاز و پیگیری کار ما به عمل آمد اما همان‌طور که ذیلاً خواهیم دید بسیاری از آنها را خنثی کردیم و هیچگاه در مورد خاصی توافق نکردیم.

پس از انجام پاره‌ای مذاکرات اساسی با پیوستن آقای ولفوویتز و همکارانمان که از نیویورك با ما آمده بودند به جمع چهار نفری ما، دفتر کوچك مشاور امنیت ملی شلوغ شد. موضوع خارج کردن دانشمندان از عراق و انجام مصاحبه با آنان در خارج از کشور بار دیگر مطرح گردید. آقای ولفوویتز گفت: این کار به راحتی صادر کردن یك احضاریه خواهد بود، به عراقی‌ها خواهیم گفت مجبورند با خارج کردن افراد توسط ما موافق باشند. گفتم: ولی من بر این گمانم که افراد مورد نظر خواهند گفت مایل به ترك عراق نیستند. علت آن هم واضح است چون خانواده هایشان در آنجا هستند و در معرض انتقامجویی رژیم قرار خواهند گرفت. آیا ولفوویتز به طور غیر مستقیم می‌گفت که ما باید افرادی مانند طارق عزیز را به خارج از کشور احضار کنیم؟

به راستی ایالات متحده در مسیر حرکت بازرسی برای خلع سلاح کجا ایستاده بود؟ شاید هم پاسخ این پرسش درست نبود، زیرا در ایالات متحده مواضع متفاوتی وجود داشت و متفاوت هم باقی ماند. احتمالاً برخی بر این امید بودند که برای تصویب قطعنامه جدید توافق حاصل نمی‌شود. رئیس جمهوری گفته بود که مدت طولانی منتظر سازمان ملل نخواهد ماند و جامعه ملل را گوشزد کرده بود. بعضی‌ها هم شاید انتظار داشتند که عراق خیلی زود از تسلیم شدن به الزامات موجود در قطعنامه جدید سر باز خوهد زد. پیامدی که اگر در قطعنامه جدید ملاحظات سختی گنجانیده می‌شد احتمالش خیلی زیاد بود. به هر حال هر موضعی که جناح های مختلف در ایالات متحده گرفته بودند، ما خوب می‌دانستیم که کارمان

چیست و فعلاً هم ایالات متحده از بازرسی‌ها حمایت می‌کرد.

دو روز پس از مذاکرات ما در واشنگتن، آقای الدوری سفیر عراق در سازمان ملل به دیدنم آمد. به وی گفتم فکر می‌کنم به واشنگتن دعوت شده بودیم تا با گوش خود بشنویم که ایالات متحده راه سازمان ملل را برگزیده است و با تمام قوا از بازرسی‌ها حمایت می‌کند، پرزیدنت بوش گفته است که راه حل مسالمت‌آمیز را ترجیح خواهد داد، اما در امر خلع سلاح عراق کاملاً جدی است و اضافه کردم باتوجه به اینکه صبر ایالات متحده نامحدود نخواهد بود، یك شروع مثبت بسیار ضروری و مطلوب است. سپس پیرامون صدور اظهارنامه تازه از سوی عراق گفتگو کردیم. سفیر عراق اظهار داشت دلمشغولی عمده او این است که چنین اظهارنامه‌ای حکم «ماشه مخفی» را داشته باشد. اگر چیزی برای اعلام کردن نباشد چه؟ گفتم: اظهارنامه باید موثق و باور کردنی باشد. کمی سر به سرش گذاشتم و با کنایه به مرغداری مدرك پرور داماد فراری صدام اشاره کردم و گفتم شاید بتوانند یك مزرعه شترپروری هم پیدا کنند. آقای سفیر با لبخند تلخی دفترم را ترك کرد.

تصویب قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲

طرح‌های آمریکا برای بازرسی

روز هشتم نوامبر ۲۰۰۲ شورای امنیت به اتفاق آرا قطعنامه ۱۴۴۱ را تصویب کرد. دولت سوریه در آخرین دقایق به هیأت نمایندگی خود دستور داد به قطعنامه رأی مثبت بدهد. در متن قطعنامه به صراحت گفته می‌شد با وجود اینکه عراق قطعنامه‌های قبلی را نقض کرده است، بازهم آخرین فرصت به آن کشور داده می‌شود. از عراق مؤکداً خواسته می‌شد همکاری سازنده، بدون قید و شرط و فوری خود را با بازرسان آغاز کند. هرگونه کارشکنی، شورا را به «ملاحظه وضعیت و الزام به اطاعت» وادار خواهد کرد. ـ لحن دیپلماتیك برای امکان اقدام نظامی ـ در تفسیر قطعنامه چند اختلاف نظر عمده به ویژه بین فرانسه و ایالات

متحده، وجود داشت. رأی مثبت فرانسه با این برداشت داده شده بود که «تخلف اساسی» فقط می تواند بر اساس گزارش بازرسان مطرح شود و مبنای اقدام قرار گیرد. اطمینان دارم که چند عضو دیگر شورا هم همین نظر را داشتند. آنها نمی خواستند چك سفید امضاء کنند. در هر صورت این تفسیر فرانسه از قطعنامه بود و ایالات متحده چنین قیدی را در قطعنامه نمی دید.

در این مقطع به علت سرخوشی کلی از اجماع شورا و اینکه شورا موضع قدرتمندی گرفته بود، این اختلاف در تفسیر کمرنگ شده بود. گرچه در مقایسه با پیش نویس اولیه بریتانیا ـ ایالات متحده که واکنش تندی ایجاد کرد، این متن به هر حال نرمتر بود، اما باز هم چنان قطعنامه تندی بود که اگر کشوری در معرض تهدید مستقیم حمله نظامی قرار نمی گرفت آن را قبول نمی کرد. قطعنامه همچنین اعلام می کرد که تمام آن تمهیدات عملی را که من و محمدالبرادعی در نامه مشترك خود به عراقی ها فهرست کرده بودیم، برای عراق الزام آور است. دیگر نیاز نبود در آن موارد با عراقی ها گفتگو شود. این اولین بار ـ و شاید هم آخرین بار ـ در زندگی من بود که نامه‌ای را که نوشته بودم در سطح یك قانون جهانی ارتقا یافت.

آیا عراق ظرف یك هفته مهلتی که داده شده بود، قطعنامه را قبول می کرد؟ شاید در ایالات متحده کسانی بودند که این را نمی خواستند. به هرحال روز ۱۳ نوامبر عراق یك نامه مفصل ارسال کرد که هم خشم آگین و هم مرثیه کنان بود، ولی اعلام می کرد که با قطعنامه «کنار خواهد آمد».

با اعلام پذیرش بازرسی ها از سوی عراق با جدیت بیش تری به تهیه مقدمات کار خود پرداختیم. یك مسأله که می توانست مشکل آفرین باشد به سرعت حل و فصل شد: از کدام پایگاه به عراق خواهیم رفت؟ آنسکام از بحرین برای سر و صورت دادن تیم‌های خود و پرواز به بغداد استفاده می کرد. ما هنوز دفاتر قدیمی را در آنجا داشتیم. اما مذاکره با بحرین پیرامون تجدید موافقتنامه آنسکام طولانی شده بود. فکر نمی کردم مشکلاتی را که بحرین عنوان می کند نوعی نه گفتن باشد. اما

زمان به هر حال می گذشت و من تصمیم گرفتم گزینه دیگری را هم در نظر بگیرم. قبرس نظرم را جلب کرد، کشوری که تجربه زیادی در پرداختن به مأموریت‌های سازمان ملل داشت. وزارت خارجه قبرس و سفیر آن کشور در سازمان ملل طی مدت کوتاهی ترتیبات لازم را فراهم آوردند و قرار شد از لارناکا به عنوان پایگاهی برای دفتر اصلی خود و پرواز هواپیمای حمل و نقل استفاده کنیم. از آنجا که بیش‌تر کارکنان ما که به بغداد می‌رفتند از کشورهای غربی بودند، لارناکا گزینه مناسب و مفیدی بود. مزیت دیگری که در انتخاب لارناکا وجود داشت و ما درعمل به آن پی بردیم، آن بود که مسیر هوایی لارناکا ـ بغداد از منطقه پرواز ممنوع بریتانیا ـ ایالات متحده عبور نمی کرد.

از همان آغاز کار در اوایل سال ۲۰۰۰ کشورهای عضو شورای امنیت کمك کار بودند، اما برنامه‌ریزی برای بازرسی‌های آتی، با صلاحدید گروه مشاوران عالی، به عهده خود ما گذاشته شده بود. برآورد کرده بودیم باید حدود دویست نفر را به علاوه تیم‌های تخصصی بیولوژیکی، شیمیایی، موشکی و چند منظوره ـ هر تیم مرکب از ده نفر ـ در بغداد داشته باشیم. اگر در برخی مأموریت‌ها به تیم‌های بزرگتری نیازمند بودیم، می توانستیم چند تیم معمولی را درهم ادغام کنیم. تعدادی هلیکوپتر را با حدود جمعاً چهل خدمه در نظر گرفته بودیم. کامپیوترها، تجهیزات مخابراتی (از جمله خطوط امن) و این قبیل وسایل آماده بود می‌دانستیم مکان‌های بسیار متعددی را می‌خواهیم بازرسی کنیم و سؤالات فراوانی را باید مطرح سازیم.

هنگامی که ایالات متحده بر آن شد که از بازرسی‌ها حمایت کند، انتظار داشتیم دست مساعدت به ما بدهد، اما خیلی زود از گشاده‌دستی آنان نگران شدیم. از طرق مختلف پی بردیم که اکنون ایالات متحده ـ در این زمان دیرهنگام ـ در مورد نحوه آغاز کار ما چگونه فکر می کند. برخی مقامات در دولت ایالات متحده قبلاً به مطبوعات گفته بودند که ما براساس نسخه‌هایی که آنها پیچیده‌اند عمل خواهیم کرد. روز دهم نوامبر استفان وایزمن در نیویورك تایمز گزارش کرد که بازرسان

در نظر دارند «با درخواست یك فهرست جامع از بناهای تسلیحاتی و تطبیق آن با بیش از یکصد مکان با اهمیتی که توسط کارشناسان غربی فهرست شده است، مقاصد صدام حسین را محك بزنند.» واقعاً؟

وایزمن در گزارش خود همچنین آورده بود که «بسیاری از مقامات دولت بوش می گویند واکنش سرد و منفی صدام حسین را به مراتب بر همکاری او ترجیح می دهند...» کارشناسان نظامی معتقدند سرعت عمل بسیار مهم است، زیرا فصل سرما که در فوریه یا مارس سپری می‌شود، مناسب ترین زمان برای حمله به عراق است.» توقع دستیابی سریع به بناهای حساس به عنوان یك مشکل قلمداد شده بود: «کارشناسان ایالات متحده می گویند بازرسان نمی توانند به سرعت عمل کنند، زیرا این امر تحریك عمدی عراقی ها به نظر خواهد رسید.»

مشاورانی که از واشنگتن به نیویورك می آمدند هیچ‌یك از این مطالب را به ما نگفتند. البته توصیه‌های فراوانی با خود داشتند که برخی از آنها هم سودمند بود. یکی از توصیه‌های آنان شیوه عمل «از بالا به پایین» بود. باید بازرسی‌ها را از مکان‌های سطح بالا، مانند وزارتخانه‌ها، آغاز می کردیم. کارشناسان ما باید کامپیوترهای موجود در چنین مکان‌هایی را به منظور پی بردن به آنچه که جریان داشت و یافتن مخفی گاه‌های اشیای مورد نظر بررسی کنند. به سهم خود به این نتیجه رسیدم که ایالات متحده خودش هم از محل اختفای اشیایی که باید پیدا کنیم، اطلاع ندارد. به علاوه بر این باور بودم که عراقی‌ها از سال ۱۹۹۱ پی برده بودند که وزارتخانه‌ها، وقتی بازرسان اطراف آنها پرسه می‌زنند، محل امنی برای نگهداری اسناد و مدارك نیستند. همچنین بدگمانی اندکی در من شکل گرفت - که با گزارش مندرج در نیویورك تایمز هم تقویت می‌شد - که اندیشه نهفته در ورای این توصیه آن است که اگر مدارك مورد نظر در آن مکان‌ها نبودند، حداقل عراقی ها تحریك می‌شدند و حتی شاید هم از دسترسی ما به آن مکان‌ها جلوگیری کنند. البته ما مکان‌های سطح بالا را به عنوان یك هدف کنار نگذاشته بودیم، اما اولویت‌های

دیگری داشتیم. درحالی که همواره سپاسگزار می‌شدیم که مکان‌هایی را برای بازرسی پیشنهاد کنند، ولی اهداف بازرسی را خودمان انتخاب می کردیم و به دلایل بدیهی زمان و مکان بازرسی را به کسی نمی گفتیم.

توصیه دیگر آن بود که طرف عراقی را چنان در بازرسی‌های متعدد و همزمان غرق کنیم که مراقبان باتوجه به تعداد محدودشان، نتوانند ما را به خوبی کنترل کنند. برای این منظور باید در مدت کوتاهی شمار بازرسان خود را دو برابر می کردیم، کاری که واقعاً عملی نبود. از دید یك غول نظامی که می توانست ظرف چند ماه چند صدهزار نفر را به خلیج [فارس] گسیل دارد، حتماً مسخره به نظر می‌رسیدیم. به هر حال طرح‌هایی را که ما باید دنبال می کردیم برای چنین افزایشی گنجایش نداشتند. در پاسخ به توصیه کنندگان گفتم قبل از این که بتوانیم بدویم باید راه رفتن را یاد بگیریم. در هر صورت موفق نخواهیم شد مراقبان عراقی را چنان مشغول کنیم که از کنترل ما برنیایند. عراق ذخیره فراوانی از این گونه افراد داشت و شمارشان محدود نبود. در خلال یکی از دیدارهایم از بغداد شکایت کردم که در برخی بازرسی‌ها نسبت مراقبان به بازرس‌ها ده بر یك است. ژنرال السعادی با من موافق بود و گفت هر بازرس به طور معمول باید یك مراقب داشته باشد. این امر به‌خوبی شمار نفراتی را که عراق می توانست برای مراقبت ما بگمارد، نشان می‌داد.

به طور کامل قبول کردیم و اطمینان دادیم که از تمام اطلاعاتی که ایالات متحده به ما می‌دهد به نحو مطلوب محافظت کنیم. روش ترجیحی اطمینان خاطر آمریکایی‌ها آن بود که فردی با تأیید صلاحیت امنیتی ایالات متحده در رده بالای عملیات ما قرار گیرد، اما امکان نداشت این خواست را بپذیریم. بخشی از مشروعیت مورد تقاضای شورای امنیت استقلال ما بود. مسئول اطلاعاتی ما جیم کورکوران کانادایی فردی حرفه ای بود که اغلب سرویس‌های اطلاعاتی او را می‌شناختند. به او اطمینان داشتیم. او باید به آمریکایی‌ها می گفت که چگونه امنیت اطلاعات را تأمین خواهیم کرد. تا این تاریخ هیچ نشانه‌ای دال بر مخاطره افتادن

اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم، ندیده‌ام.

همچنین در قبال تقاضاهای «سهیم» شدن اطلاعات با افراد وابسته به سازمان‌های اطلاعاتی و انجام عملیات مشترك مقاومت کردیم. می‌دانستیم چنین فعالیت‌هایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ محصول خوبی به بار آورده بود، اما به تدریج به سوار شدن سازمان‌های اطلاعاتی بر دوش آنسکام انجامید و نتیجه آن سقوط آنسکام بود. البته حاضر بودیم داده کافی به سرویس‌های اطلاعاتی بدهیم تا بتوانند آنچه را که نیاز داریم، مشخص کنند. همچنین آماده بودیم به عنوان محصول اطلاعات دریافتی برخی نکات را در باب نتایجی که کسب می‌کردیم در اختیار آنها بگذاریم. به عنوان مثال اگر در محلی که آنها اطلاع داده بودند چیزی پیدا می‌کردیم، البته اگر اصلاً چیزی پیدا می‌شد. این سؤال که در این تبادل خط قرمز ما تا کجا کشیده می‌شد، پاسخ آسانی نداشت. آنچه می‌دانستیم آن بود که این خط در آنسکام به خطا کشیده شده بود. با در نظر گرفتن این نکته که اغلب اطلاعات داده شده به ما نهایتاً گمراه‌کننده از آب درآمدند، شاید توفیق اجباری بود که اطلاعات زیادی دریافت نکردیم. دست آخر هم متوجه شدیم که هیچ یك از مکان‌هایی که سازمان‌های اطلاعاتی نشانی آنها را به ما دادند، مخفیگاه سلاح‌های کشتارجمعی نبودند.

هیچ مسأله‌ای، محرمانه و آشکار، بیش از مسأله کشاندن عراقی‌هایی که تصور می‌شد از نظر علمی با برنامه‌های تسلیحاتی مربوط هستند به خارج از کشور و ضبط شهادت آنان مورد بحث قرار نگرفت. همان نکته‌ای که قبلاً هم به آن اشاره کردم. در عین حال که مصاحبه‌ها به طور کلی بسیار مهم و کارساز بودند، هیچگاه بر این باور نبودم که موضوع خارج کردن این افراد از عراق ممکن بود واقع‌بینانه باشد. در مرحله‌ای به نظرم آمد که به شکل پوشش سازمان ملل برای عملی شدن خروج افرادی که مأموران اطلاعاتی ایالات متحده آنها را مطلوب و مورد نیاز می‌دانستند درخواهیم آمد. به طور علنی اعلام کردم ما مؤسسه آدم‌ربایی

یا آژانس پناهندگی نیستیم. وقتی که خطر بروز یك «حادثه» را در هنگامی که عراقی‌ها دریابند داریم چنین فردی را به هواپیمای خود می‌بریم خاطرنشان کردم یك کارشناس آمریکایی گفت: «به هر حال اغلب این افراد خود را وقف تولید سلاح‌های کشتار جمعی کرده‌اند». این اظهارنظر در تصمیم من برای عدم عبور از مسیر پیشنهادی خللی ایجاد نکرد. در این باره با مقامات سایر دولت‌ها و دیگر آژانس‌های اطلاعاتی صحبت کردم و هیچ جا همدلی و تفاهمی با این برداشت آمریکایی‌ها ندیدم.

ایالات متحده حاضر بود نه فقط به شخص منبع خبر بلکه به تعداد قابل قبولی از افراد خانواده وی، ده نفر یا مانند آن، که همراه او می آمدند، قول پناهندگی بدهد مشروط بر اینکه نام این منبع در فهرست آنها باشد؛ اما اگر دولت عراق واقعاً نمی‌خواست که این شخص خارج شود آیا به او نمی گفت فرضاً بچه‌ها و برادران و خواهرانت را با خود بردی، اما عمه‌ای هم در کرکوك یا عمویی هم در بصره داری؟... شاید هدف اصلی انجام یك عمل تحریك‌آمیز بود با این امید که عراق مانع تراشی خواهد کرد که در نتیجه آن نقض قطعنامه ۱۴۴۱ می توانست مورد بررسی قرار گیرد.

پاریس- لارناکا- بغداد- لندن- نیویورک
۲۳ـ۱۵ *نوامبر* ۲۰۰۲

روز پانزدهم نوامبر به همراه تورکل استینلف که به عنوان دستیار اجرایی من به کمیسیون بازگشته بود و یك خبرنگار سی‌ان‌ان نیویورك را به مقصد پاریس ترك کردم. در پاریس دیدار کوتاهی با ویلپن وزیر خارجه فرانسه و مشاوران او داشتم. آقای ژان دیوید لویت نماینده سابق فرانسه در سازمان ملل که دیپلمات بسیار قابلی بود و به‌زودی به عنوان سفیر فرانسه به واشنگتن می‌رفت نیز در بین گروه مشاوران وزیر خارجه بود. همچنین فرصت یافتم با آقای ژرژ کاستاندا وزیر خارجه مکزیك

که در پاریس بود ملاقات کنم. با پدر آقای کاستاندا که او هم زمانی وزیر خارجه مکزیک و نیز یک وکیل بنام بین‌المللی بود دوستی دیرینه‌ای داشتم. از پاریس به لارناکا، پایگاه جدیدمان، رفتیم و از آنجا عازم بغداد شدیم.

یکشنبه ۱۷ نوامبر در فرودگاه بین‌المللی بغداد از هواپیما بیرون آمدیم. آشفتگی و بی‌نظمی، وضعیتی که آن ماه‌ها در بغداد غیرعادی نبود، بر انبوه خبرنگاران و عکاسان جمع شده در فرودگاه حاکم بود. جایگاهی را برای ما آماده کرده بودند که قرار بود در آنجا با نمایندگان رسانه‌ها گفتگو کنم، ولی قبل از آن که به آن محل برسم توسط آنان محاصره شدم. به نمایندگان مطبوعات گفتم تنها به این دلیل به بغداد آمده‌ایم که دنیا می‌خواهد مطمئن شود در عراق سلاح کشتار جمعی وجود ندارد. اگر چنین اطمینانی در سال ۱۹۹۱ داده شده بود، عراق مجبور نبود یک دهه تحریم را تحمل کند. امیدوارم این اطمینان اکنون حاصل شود. قول دادم که ما بازرسی صحیح و «مؤثری» را اعمال خواهیم کرد، زیرا تنها این نوع بازرسی به نتایج کار ما مقبولیت می‌بخشد.

بالاترین طبقه هتل الرشید برای سکونت ما اختصاص داده شده بود. روز دوشنبه هشتم نوامبر مذاکرات خود را با دکتر السعادی آغاز کردیم. دکتر السعادی در ابتدا با لحنی اندک وقیحانه گفت: انتظار داشتیم شما یک ماه قبل، همان موقع که عراق بازرسی‌ها را پذیرفته بود، به بغداد می‌آمدید. جواب دادم علاقمند بودیم چندماه زودتر می‌آمدیم. پس از رد و بدل شدن این متلک‌های لطیف به مطلب اصلی پرداختیم که چگونه باید همکاری خود را طبق قطعنامه‌هایی که به ما و عراقی‌ها خط می‌داد سازمان‌دهی کنیم و نیز پیرامون این نکته بحث کردیم که چگونه باید نکات مندرج در قطعنامه ۱۲۸۴ دسامبر ۱۹۹۹ با مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ وفق داده شود. به هر حال موضوع اصلی مشغله ذهنی آنها مسأله اظهارنامه بود که پاراگراف سوم قطعنامه از عراق طلب می‌کرد.

از نظر من چند نکته عملی وجود داشت که مایل بودم حل و فصل کنم.

می‌خواستیم با کمك عراقی‌ها دفتری در موصل واقع در شمال کشور، تأسیس کنیم، می‌خواستیم فضای بیش‌تری برای دفاتر خود در هتل کانال داشته باشیم، می‌خواستیم برخی نکات را در ارتباط با کارت‌های شناسایی کارکنان خود رفع و رجوع کنیم. از آنجا که برای ما روشن شده بود عراقی‌ها قصد دارند رسانه‌های خود را به مراقبت بر حرکت‌های بازرسان ما بگمارند می‌خواستیم این اطمینان به ما داده شود که محل بازرسی‌ها جولانگاه خبرنگاران نخواهد بود. در آنچه که رسانه‌ها اجازه دارند در قلمرو کاری خود انجام دهند دخالت نمی کنیم، اما حضور آنها را در مکان‌های مورد بازرسی تحمل نخواهیم کرد. برای این که به عراقی‌ها فرصت بدهیم که مقدمات کار را فراهم کنند، از آنها خواستم فعلاً صورت اسامی تمام افرادی را که در برنامه‌های تسلیحاتی گذشته دست‌اندر کار بودند، به ما بدهند.

سه‌شنبه ۱۹ نوامبر ابتدا با ناجی صبری وزیر خارجه گفتگو کردیم. بعد ملاقات‌هایی با سایر مقامات عراقی داشتیم. سپس در جلسه‌ای برای دیپلمات‌های مقیم بغداد پیرامون چگونگی آغاز کارمان توضیحاتی دادیم و در پایان با تمام کارکنان آژانس‌های سازمان ملل که در هتل کانال یا جاهای دیگر در بغداد مستقر بودند، ملاقات کردیم. می‌خواستم به آنها نشان دهم که ما بخشی از کلیت نهاد سازمان ملل هستیم و برای آن نهاد کار می کنیم. این آژانس‌ها اهداف بشردوستانه داشتند، همان‌گونه که ما نیز یك هدف بشردوستانه داشتیم. انهدام سلاح‌های کشتار جمعی بدون تردید یك مأموریت بشردوستانه بود. همه ما با هم بودیم. در یك کنفرانس مطبوعاتی که توسط افراد ما در دفتر مرکزی سازمان ملل در بغداد ترتیب داده شد و این بار تا حدی نظم و ترتیب بر آن حاکم بود، اعلام کردم که اولین تیم بازرسی حدود ۲۵ نوامبر وارد می‌شود و انتظار داریم بازرسی‌ها روز ۲۷ نوامبر آغاز شود. هنگامی که درباره اظهارنامه و دشواری‌هایی که ممکن بود عراقی‌ها در اعلام اقلام بسیار متنوع تسلیحاتی، پس از گذشت دورانی طولانی، با آن مواجه شوند سؤال شد، گفتم: «تولید گاز خردل مانند تولید مارمالاد نیست. باید حساب آنچه را که

تولید کردید داشته باشید و بدانید چه بر سر آن آمده است.»

در راه بازگشت به نیویورک در لندن توقف کردم. از من دعوت شد به دیدن تونی بلر نخست‌وزیر بروم. رفتارش محبت‌آمیز بود، اما ظاهراً انتظار نداشت عراقی‌ها سرانجام چیز زیادی را اعلام کنند که در این صورت میزان جستجوی بازرسان کاهش می‌یافت. در ضمن از آن بیم داشت که مبادا عراقی‌ها دوباره همان بازی قدیمی موش و گربه را از سر گیرند.

روز ۲۷ نوامبر اولین مأموریت بازرسی انجام شد. این تاریخ بیست و پنج روز قبل از زمانی بود که ما طبق شرایط مندرج در قطعنامه جدید برای آغاز بازرسی‌ها به آن نیاز داشتیم. طی یک هفته حدود بیست مورد بازرسی انجام شد که کاخ الساجود، یکی از ساختمان‌های ریاست جمهوری واقع در کنار رود دجله از جمله آنها بود. هنگامی که دیمیتری پریکوس با تیم بازرسی خود به آنجا رسیدند، نگذاشتند فوراً وارد شوند. در ابتدا پریکوس از خود ناشکیبایی نشان داد. حالتی که خیلی زود در این کهنه بازرس پرتوان یونانی، که در سال ۱۱۹۱ فرد اصلی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در عراق و سپس در کره شمالی بود، ظاهر می‌شد. پس از ده دقیقه معطلی پریکوس تلفن به دست از جیب بیرون پرید. درهای ساختمان به سرعت باز شد و بازرسان به درون رفتند تا به بررسی محلی بپردازند که مهمانسرای لوکس ریاست جمهوری بود. بازرسان به طور معمول، از هرچه که ببینند عکسبرداری می‌کنند تا چنانچه در بازرسی بعدی تغییری رخ داده باشد، متوجه شوند. به دنبال انواع گوناگون تجهیزات هستند و اغلب از خاک، مایعات و گرد و غبار برای تجزیه و تحلیل نمونه‌برداری می‌کنند. در این مهمانسرای بسیار شیک هیچ پرونده، آرشیو، مدرک یا مخازن تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی و تجهیزات حساس وجود نداشت. آنچه که بازرسان یافتند، یخچال های مملو از شیشه‌های مارمالاد بود.

بدون تردید اقامتگاه‌ها و ساختمان‌های بی‌شمار ریاست جمهوری، به‌ویژه

اگر ورود بازرسان به آنها ممنوع بود، می توانستند محل مناسبی برای لابراتوارهای غیر قانونی یا انبار کردن وسایل مورد استفاده باشند. در واقع بازرسی این گونه مکان‌ها در خلال دوره آنسکام موضوع حساسی بود که از نظر عراقی‌ها به حاکمیت کشور و حتی مهم‌تر از آن به شأن رئیس کشور، یعنی رئیس جمهوری مربوط می‌شد. به هر حال در قطعنامه جدید آمده بود که این مکان‌ها هیچ امتیاز ویژه‌ای ندارند. دیگر هیچ حریم مقدس و مکان ممتازه‌ای وجود نداشت.

پس از اولین بازرسی ما از ساختمان مهمانسرای ریاست جمهوری، طه یاسین رمضان معاون رئیس جمهوری اعلام کرد که ما درصدد تحریك آنها بودیم تا مرتکب نقض قطعنامه شوند. اقدامی که به گفته او «بازی با انبار مین» بود. او همچنین از مخالفت ما با حضور خبرنگاران هنگام بازرسی مکان‌ها گله کرد. به هر حال طبق گزارش پریکوس درحال دستیابی به نتایجی هم بودیم. به‌عنوان مثال حدود یك دوجین گلوله توپ حاوی عامل شیمیایی گاز خردل در یك قرارگاه صحرایی از قبل شناخته شده به دست آمده بود.

بازرسی‌ها شتاب بیش‌تری می گرفتند. ورود افراد و تجهیزات بیش‌تر به معنای بازرسی‌های بیش‌تر در مکان‌های بیش‌تر بود. کارها به نحو خوبی پیش می‌رفت اما هنوز در ابتدای راه بودیم. هلیکوپترها برای حمل‌ونقل و نظارت هنوز نرسیده بودند و لابراتوارها که به ما امکان می‌داد نمونه‌های برداشته شده از محل‌های مختلف را برای یافتن ذرات عوامل شیمیایی یا بیولوژیکی تجزیه و تحلیل کنیم، هنوز برپا نشده بودند. درحالی که برخی مقامات دولت بوش می گفتند پروژه ما فاقد نیروی انسانی کافی است روی داشتن حدود یکصد بازرس در بغداد تا کریسمس حساب می کردیم.

باوجود مشغله فراوان ما، در این هنگام شدیدترین و هماهنگ‌ترین تلاش‌ها را در بغداد عراقی‌ها انجام می‌دادند. همه به سختی می کوشیدند تا اظهارنامه‌ای را که باید تا هشتم دسامبر به شورای امنیت تسلیم می‌شد، تدوین و تهیه کنند.

۵

اظهارنامه دسامبر

محور اصلی قطعنامه ۱۴۴۱ آن بود که از عراق خواسته می‌شد یك «اظهارنامه تمام و کمال و دقیقاً به روز شده» از تمام جنبه‌های تسلیحات ممنوعه خود و طرح‌های مربوطه و نیز «تمامی برنامه‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی از جمله آنهایی را که ادعا می کند با ساخت اسلحه و مواد ارتباط ندارند» تسلیم کند.

هرچه فهرست تفصیلی قطعنامه از آنچه که باید تحت عنوان «تمام جنبه‌ها» ارائه می‌شد بلند بالا بود، مهلت تعیین شده برای تنظیم و تسلیم اظهارنامه کوتاه بود: فقط ۳۰ روز. کیفر عدم رعایت کامل انجام موارد خواسته شده هم شدید بود: «اظهارات کذب یا از قلم انداختن‌ها و . . . به مثابه نقض اساسی قطعنامه تلقی می‌شود» که می توانست «پیامدهای جدی» در برداشته باشد ـ یك تعبیر دیپلماتیك برای اقدام نظامی.

منظور از اظهارنامه تازه

همان گونه که در سیستم‌های مالیات بر درآمد خود اظهاری مبنای عمل

قرار می گیرد در سیستم‌های کنترل تسلیحات نیز به همان نحو عمل می‌شود. بازرسان تسلیحاتی یا مأموران مالیاتی نباید خودشان به دنبال آنچه که دارید بروند و آن را پیدا کنند، بلکه شما می‌دانید چه اطلاعاتی از داشته‌های خودتان مورد نیاز است و بنابراین شما هستید که باید تمام اطلاعات مربوطه را جمع آوری کرده و برای بررسی تسلیم کنید. شما اعلام می کنید و بازرس رسیدگی می کند. در هر صورت مأمور مالیاتی اغلب تنها به بررسی اقلام و اعدادی که در اظهارنامه خود آورده‌اید، اکتفا نمی کند. از طرق مختلف گوشه و کنار را جستجو می کند تا ببیند موردی وجود دارد که باید اعلام می‌شد و اعلام نشده است. بازرسان تسلیحاتی هم به همین نحو کار می کنند. مثلاً ممکن است از کشورهای صادر کننده، پرس‌وجو کنند، تصاویر ماهواره‌ای را در پی یافتن نشانه‌هایی دال بر وجود تأسیسات تسلیحاتی تازه یا توسعه تأسیسات قبلی بررسی کنند. نه تنها به مکان‌های اعلام‌شده توسط کشور مورد بازرسی سر می کشند بلکه نقاطی را هم که وسیله پناهندگان یا عوامل جاسوسی ممکن است بروز داده شود، جستجو می کنند. با همه این‌ها اظهارنامه اساس کار است و در مورد عراق هم همین گونه بود.

پس از جنگ خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱ نظر بر این بود که عراق باید اظهارنامه‌های جامع و کامل تسلیم کند، بازرسان آنها را مورد رسیدگی قرار دهند و تمام اقلام و موارد ممنوعه تحت نظارت بازرسان منهدم شوند. پس از آن شورای امنیت می توانست تحریم‌های اعمال شده را بردارد و تنها مراقبت بلند مدت برای حصول اطمینان از عدم تجدید برنامه‌های تولید سلاح‌های ممنوعه باقی می‌ماند. این طرح با همان نظم و ترتیبی که قطعنامه پیش‌بینی کرده بود به اجرا در نیامد. مطمئناً نتایج چشمگیری از تجزیه و تحلیل اظهارنامه‌ها، بررسی طرح‌ها و انهدام تسلیحات و تأسیسات حاصل شد؛ اما در خلال جستجوی مکان‌ها و سیستم‌های بازرسان هشت سال هم موش و گربه‌بازی جریان داشت. اظهارنامه‌های تسلیمی اغلب ناقص و نادرست بود و باید یکی دیگر خواسته می‌شد. در نتیجه همواره یك

اظهارنامه «تام و تمام و کامل و نهایی» به دنبال اظهارنامه «تام و تمام و کامل و نهایی» قبلی می آمد و اعتمادی هم نبود که هیچ یك از آنها «تام و تمام و کامل و نهایی» باشد. کمابیش همه این کارها «نیرنگ و واپس نشستن» دانسته می شد.

آیا فایده‌ای داشت که در پاییز ۲۰۰۲، قبل از آغاز مجدد بازرسی‌ها، باز هم یك اظهارنامه دیگر خواسته شود؟ به نظر من لازم بود. در خلال گفتگوهای انان با عراقی‌ها در وین، تابستان ۲۰۰۲، به عراقی‌ها پیشنهاد کرده بودم که چنین اظهارنامه‌ای می تواند برای یك «شروع تازه» مورد استفاده باشد. نظرم این بود که اگر عراقی‌ها بازرسی مجدد را بپذیرند - امری که در آن زمان یك «اگر» بزرگ بود - این کار باید برای دستیابی به موفقیت انجام گیرد که لازمه آن دوری گزیدن عراقی‌ها از اظهارنامه‌ها و روش‌های گذشته بود. تمام ذخیره‌های تسلیحات ممنوعه یا سایر اقلام و فعالیت‌های غیر مجاز باید در یك اظهارنامه تازه فهرست می شد. مطمئن بودم در صورت مغایرت داشتن مفاد این اظهارنامه با اظهارنامه‌های قبلی، اگر آنها حفظ آبروی خود را لازم بدانند می توانند تظاهر کنند که برخی ژنرال‌ها یا مقامات عالیرتبه در گذشته مواد و مدارك را مخفی کرده بودند.

شاید ایالات متحده هنگامی که بند مربوط به لزوم تسلیم اظهارنامه جدید در قطعنامه گنجانیده می شد نظریات دیگری داشت. آمریکا قاطعانه معتقد بود که عراق تسلیحات و اقلامی را دارد که باید اظهار کرده می شد. اگر عراق آنچه را که آمریکا می خواست اعلام می کرد مسأله‌ای باقی نمی‌ماند. اما دولتمردان حکومت بوش تردید داشتند که عراق هیچ یك از سلاح‌های غیر مجاز خود را اعلام کند و احتمالاً بدشان نمی آمد که آن کشور از انجام الزامات تعیین شده توسط شورای امنیت سر باز زند. اظهارنامه‌ای که تهیه آن اطلاعات گسترده و همه‌جانبه‌ای را طلب می کرد و برای آماده کردن آن زمان اندکی به عراق می‌داد همان سیم باریکی بود که به چاشنی انفجار نقض اساسی قطعنامه منتهی می شد و «پیامدهای جدی» را توجیه پذیر می کرد. اما با اینکه ایالات متحده، به ویژه اندکی قبل از جنگ، کوشید

مدعی شود معدودی اقلام یافت شده (نه مخفی شده) باید اعلام می‌شدند. محاسبات آنان توفیق چندانی نیافت. مدت‌ها بعد دیوید کای بازرس اصلی ایالات متحده در عراق اشغالی درصدد برآمد عراق را به علت عدم اعلام تجهیزاتی که کاربری دوگانه داشتند، به نقض قطعنامه متهم کند. پیش‌بینی خوش‌بینانه من هم که اظهارنامه می‌تواند به مثابه ابزاری برای فاش‌سازی‌های تازه به عراقی‌ها خدمت کند و یک «شروع تازه» باشد صورت واقعیت به خود نگرفت. هیچ یک از مسائل مهم خلع سلاح با اظهارنامه جدید حل‌وفصل نشد. آنچه که به دست آمد مقادیر زیادی کار و تلاش بی‌ثمر، توده‌های بزرگ کاغذ، جماعتی عنان گسیخته و مقداری خشم و نفرت بود.

عراق چگونه می‌توانست به درخواست برای اظهارنامه جدید به طور شایسته‌ای پاسخ دهد؟

در خلال مذاکرات غیررسمی شورای امنیت قبل از تصویب قطعنامه اکتبر خاطرنشان کرده بودم که کشوری با صنایع پتروشیمی نسبتاً بزرگ ممکن است در فراهم آوردن یک تصویر کامل از تمام طرح‌های شیمیایی مسالمت‌آمیز خود در یک مهلت سی روزه با دشواری مواجه شود. فکر می‌کردم گنجانیدن چنین خواستی در متن قطعنامه فقدان جدیت را آشکار کند. برخی از اعضای شورا تفاهم نشان دادند. متن عوض نشد، ولی سفیر ایالات متحده گفت اندکی تأخیر در این قسمت قابل تحمل خواهد بود.

پس از تصویب قطعنامه البرادعی و من در نوامبر ۲۰۰۲ برای فراهم کردن مقدمات اولین بازرسی‌ها به بغداد سفر کردیم. همتایان عراقی ما پرسیدند چگونه می‌توانند در چنین زمان کوتاهی تمام اطلاعات خواسته شده برای اظهارنامه را تهیه کنند. پاسخ گفتن به این سؤال آسان نبود. در واقع اگر هنوز سلاح‌های ممنوعه زیادی باقی بود و عراقی‌ها از آن آگاهی داشتند، اعلام آن نسبتاً آسان بود، البته در این صورت همه دولت‌ها و مردم جهان به این نتیجه می‌رسیدند که نظرشان مبنی بر

اینکه عراق در گذشته دروغ گفته بود، تأیید شده است. همچنین تردیدها درباره اینکه عراق همه چیز را اعلام کرده باشد ادامه می‌یافت. اما به هر حال امیدهای تازه‌ای به وجود می‌آمد که ته و توی قضیه درآمده است و اقدام نظامی هم دشوارتر می‌شد.

از طرف دیگر اگر عراقی‌ها آن‌گونه که ادعا می‌کردند اصلاً چیزی برای اعلام کردن نداشتند یا اگر داشتند اندك بود، اگر تمام سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی که مفقودالاثر انگاشته می‌شدند بدون حضور بازرسان در تابستان ۱۹۹۱ منهدم شده بودند؛ آنگاه عراقی‌ها کار بزرگی برای یافتن و ارائه شواهد موثق تأییدکننده در پیش داشتند.

در عین حال که البرادعی و من مشکلی را که عراقی‌ها با آن مواجه بودند درك می‌کردیم هیچکدام صلاحدید و توصیه‌ای ارائه نکردیم، چون ممکن بود از آن به عنوان بهانه‌ای برای محدود کردن پاسخ‌هایشان بهره بگیرند. فقط گفتیم مجاز نیستیم چیزی را از طرف شورای امنیت توضیح دهیم و اضافه کردیم به تصور ما اظهارنامه عراق در مورد تسلیحات کشتار جمعی مهم‌ترین مطلب برای شوراست. عراق باید انبارها و ذخایر خود را با دقت بکاود. اگر موجودی خود را صفر اعلام کند، نیاز خواهند داشت مدارك معتبری ارائه کنند. در مورد طرح‌ها، که با قضیه سلاح‌ها کاملاً متفاوت بود، شاید می‌توانستند آنها را با نشانه‌های موقعیت مکانی و یادداشتی که اطلاعات بیش‌تر در صورت درخواست ارائه می‌شود، فهرست کنند.

چگونه شورای امنیت می‌تواند در نقش تکثیرکننده نباشد؟

در قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت عراق را ملزم می‌کرد که اظهارنامه خود را در اختیار «کمیسیون بازرسی و نظارت، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت» قرار دهد. ممکن است تصور کنید این مطلب که غیرعادی نیست. نه غیرعادی نیست جز اینکه انتظار می‌رفت اظهارنامه حاوی «کتاب آشپزی» هم

باشد. اطلاعاتی که می توانست برای چگونگی ساخت سلاح های کشتار جمعی مورد استفاده قرار گیرد. اظهار نامه‌های پیشین عراق به شورای امنیت داده نمی‌شد و فقط به بازرسان تسلیم می گردید. در وضع کنونی رئیس شورا اظهارنامه را دریافت می کرد و فتوکپی آن را به تمام اعضای شورا می‌داد. به این ترتیب تمام آنها ممکن بود به طور مثال، طرز ساختن VX ـ مدرن ترین و مرگبارترین سلاح شیمیایی ـ یا روش عراقی ساخت بمب هسته‌ای را یاد گیرند. علاوه بر این سندی که در اختیار پانزده کشور گذاشته می‌شد ممکن بود خیلی زود سر از اینترنت در آورد. در این حالت شورای امنیت که وظیفه جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را به عهده گرفته بود، می توانست با این چشم‌انداز هولناك مواجه شود که خود به‌صورت یك تکثیر کننده بین‌المللی عمل می کند.

گرچه مدتی بود سعی می کردیم به اعضای مختلف شورا درباب این مشکل هشدار بدهیم اما موضوع تنها روز جمعه ششم دسامبر (دو روز قبل از رسیدن اسناد) در جلسه غیر رسمی شورا مطرح شد. گفتگوهای زیادی درباره کنوانسیون‌های مختلفی که کشورها ـ از جمله کشورهای عضو شورای امنیت ـ را ملزم می کند در گسترش سلاح شرکت نکنند صورت گرفت. از من پرسیدند اگر کمیسیون و آژانس متون اظهارنامه را بررسی کنند می توانند از طرف شورا بخش‌های خطرآفرین آن را حذف کنند. پاسخ دادم البته، اگر شورا از ما چنین کاری را بخواهد. پس از کمی بحث و گفتگو تفاهم غیر رسمی در شورا حاصل شد که: کمیسیون و آژانس باید متون تسلیمی را بررسی کرده و سانسور لازم را انجام دهند. وقتی این کار، که طبعاً اندکی زمان می‌برد، به انجام می‌رسید متن منقح شده بین تمام اعضای شورا توزیع می‌شد.

هنگامی که اخبار این ترتیبات به واشنگتن رسید، جنجالی برپا شد. آیا بازرسان سازمان ملل باید تصمیم بگیرند که واشنگتن چه چیزهایی را می تواند ببیند؟ نظریات و طرح های مختلف درباره چند وچون تسلیم فوری متن

دست‌نخورده اظهارنامه با دستورالعمل‌های خطرآفرین آن بلافاصله پس از وصول به نیویورك به پنج عضو دائم شورای امنیت مطرح شد. با این استدلال که پنج قدرت بزرگ خود پیشاپیش از تمام این دستورالعمل‌ها آگاهی دارند. ده عضو انتخابی شورا باید منتظر متن منقح شده که برای «بی‌تجربه‌ها» مناسب بود، بمانند. صبح روز شنبه از موافقت با پیشنهادی که به راحتی توافق روز جمعه را نادیده می‌گرفت و می‌خواست متن دست نخورده روز یکشنبه به پنج عضو دائم داده شود سر باز زدم. اظهار داشتم من در خدمت کلیت شورا هستم و هر راهبردی را که در جلسه شورا تعیین شود، دنبال می‌کنم و هرچه را رئیس شورا به نمایندگی از طرف شورا از من بخواهد انجام خواهم داد.

تعطیلات آخر هفته یك ترافیك سنگین تلفنی جهانی را همراه داشت. کالین‌پاول و سایر وزرای خارجه به شدت فعالیت کردند و کشورهای عضو غیر دائم شورا ترغیب شدند تا از دریافت متن کامل اظهارنامه عراق صرفنظر کنند. آلفونسو والدیویسکو سفیر کلمبیا در سازمان ملل و وزیر پیشین دادگستری آن کشور که ریاست شورا به عهده داشت، روی صندلی داغ نشسته بود و حتماً رئیس جمهوری او هم همین وضع را داشت.

در نهایت امر والدیویسکو به من اطلاع داد که تفاهم جدیدی حاصل شده است مبنی بر اینکه پنج کشور عضو دائم شورا صلاحدیدهای لازم را در مورد آنچه که به نظر آنان باید از اظهارنامه حذف شود، به کمیسیون و آژانس ارائه خواهند داد. برای این منظور پنج کشور باید به محض وصول اظهارنامه آن را در اختیار داشته باشند. ده عضو انتخابی شورا سپس متنی را که با کمك پنج عضو دائم تنقیح شده است، دریافت خواهند کرد. سوریه، یکی از اعضای غیردائم شورا، به این ترتیب رضایت نداد ولی نادیده انگاشته شد. بعداً هم سوریه از اظهارنظر پیرامون متنی که برخی اعضا آن را به شکل دست نخورده دیده بودند و بقیه صورت سانسور شده آن را در اختیار داشتند، خودداری کرد. تمام اعضای غیر دائم شورا از این روال که با

اعضای شورا نابرابر برخورد شده بود، آزردگی خاطر پیدا کردند. کدورت دیرپایی که ناشی از نگرش به آنها به عنوان کشورهای درجه دوم بود. سرگئی لاوروف نماینده روسیه در شورا با بیان اینکه روال کار بد ولی نتیجه آن خوب بود وضعیت را به درستی ارزیابی کرد.

آوردن اظهارنامه عراق به شورای امنیت

توزیع اظهارنامه عراق تا حدی مثل بازی سیرك بود. این سند قرار بود روز یکشنبه هشتم دسامبر در وین و نیویورك باشد. عراقی‌ها گفتند اگر بنا باشد خودشان اظهارنامه را به نیویورك بیاورند، مقداری زمان ارزشمند از آن سی روز مهلتی را که برای تدارك آن در اختیار داشتند، از دست خواهند داد. چون ما برخلاف آنها می‌توانستیم از بغداد با هواپیما خارج شویم و نیروی لازم را هم برای این کار داشتیم، لذا پیشنهاد کردند روز شنبه هفتم دسامبر اظهارنامه را در بغداد دریافت کنیم و خودمان آن را تا روز یکشنبه هشتم دسامبر به نیویورك برسانیم. سوریا سینها، یکی از کارکنان ما در بغداد که نه تنها وکیل خوبی بود، بلکه همواره در عملیات قدرت تشخیص والایی از خود ابراز می‌کرد، کیسه‌های محتوی اسناد را با خود به نیویورك آورد. اریك براون ول، مأمور امنیتی با تجربه سازمان ملل هم او را همراهی کرد. هر دو نفر از جوانی و توان جسمی خوبی برخوردار بودند. قابلیتی که برای چنین مأموریتی ضرورت داشت. چون اظهارنامه‌ای را که در کیسه‌های دستی حمل می‌کردند حاوی بیش از دوازده هزار برگ بود. این محموله گرانبها در دو کیسه یکی برای شورای امنیت و یکی برای کمیسیون و آژانس، با هواپیمای اختصاصی ما از بغداد به قبرس آورده شد و سپس بدون معطلی از طریق آتن و فرانکفورت به نیویورك رسید. در فرودگاه افراد گارد امنیتی سازمان ملل از آن دو نفر استقبال کردند و آنها را مستقیماً به ساختمان سازمان ملل آوردند.

دیمیتری پریکوس و من در دفترهایمان گوش به زنگ رسیدن کیسه‌ها

بودیم. ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه شب که به ساختمان سازمان ملل رسیدیم ورودی ساختمان پر از عکاسان و خبرنگاران بود. تا رسیدن کیسه‌های مورد بحث آنها خود را با ما سرگرم کردند. حرف زیادی برای گفتن نداشتیم. چند دقیقه بعد سوریا واریك خسته و کوفته در حالی که کیسه‌های نسبتاً معمولی را که آن همه مشتاق رسیدنشان بودیم در دست داشتند، وارد شدند. خرسند شدیم که کار به‌موقع انجام گرفته بود. ده‌ها دوربین از کیسه‌ها عکس گرفتند. گام بعدی که رسانه‌ها نتوانستند آن را ضبط کنند چون اجازه ورود به دبیرخانه را نداشتند، آمدن دو مرد جوان دیگر به دفتر ما بود. دو تازه نفس که باید کیسه مربوط به شورای امنیت را به مقصد بعدی آن می‌رساندند. آقای بای دبیر وظیفه‌شناس و کارآمد هیأت نمایندگی بریتانیا یکی از آنها بود. چون در آن ماه هیأت نمایندگی انگلستان مسئول هماهنگی بین پنج عضو دائم بود، بای متن دست نخورده اظهارنامه را از طرف آنان دریافت می‌کرد. نفر دوم هم دبیر هیأت نمایندگی ایالات متحده بود که باید ترتیب بردن کیسه محتوی اظهارنامه را با هلیکوپتر به واشنگتن می‌داد. در واشنگتن هم باید از تمام دوازده هزار برگ برای پنج عضو دائم فتوکپی گرفته می‌شد.

چهره اصلی این تشریفات منحصر به فرد، آلفونسو والدیویسکو رئیس شورای امنیت، هنوز نیامده بود. در حالی که کیسه‌های محتوی اسناد مانند بسته‌های بزرگ طلا در دفترم روی زمین قرار داشتند و همه چشم به آنها دوخته بودیم سرانجام نماینده دائم کلمبیا در سازمان ملل همراه با مشاورانش وارد شدند. پس از سی و شش ساعت کنار تلفن نشستن و گفت‌وشنودهای زیادی که همه آنها هم قابل قبول نبودند، خستگی از چهره‌اش می‌بارید. در حضور کارکنان کمیسیون دست خود را به صورت سمبولیك روی کیسه متعلق به شورای امنیت گذاشتم و او گفت آن را به نماینده پنج عضو دائم تحویل دهم. آقای بای همراه با همکار آمریکایی‌اش بلافاصله آن را با خود بردند. حرکتی که رضایت خاطر پنج قدرت بزرگ و عصبانیت خاموش ده عضو انتخابی شورای امنیت را همراه داشت.

هیچگاه درباره توانایی لجستیکی واشنگتن برای پنج بار، شاید هم بیش تر، فتوکپی گرفتن از دوازده هزار برگ آن هم در مدت کوتاه پرس‌وجو نکردم. اما با توجه به اینکه مفاد اسناد به طور کلی در آن شهر به آسانی درز می کند. تردید دارم که این قابلیت حساب شده باشد. برعکس توانایی سازمان ملل محدود بود و ما هم از آن آگاهی داشتیم. خوشبختانه برای حل چنین دشواری‌هایی از وجود کارکنان مجربی بهره می‌بردیم. وظیفه کمیسیون آن بود که در زمانی کوتاه مشخص کند چه نکاتی باید از اظهارنامه حذف شوند. برای انجام سریع این وظیفه نیاز به چند کپی از اظهارنامه داشتیم که قسمت‌های مختلف آن را بین افرادی که تعیین شده بودند، تقسیم کنیم و آنها نیز فوراً به قرائت و تجزیه و تحلیل و در برخی موارد به ترجمه آن از متن عربی بپردازند. ایگور میتروخین، افسر سابق ارتش روسیه، کارشناس قدیمی آنسکام نه تنها تحلیلگر قابل و بازرس پیشین بخش شیمیایی بود، بلکه در عمل هم توانایی بسیار داشت. قبل از پایان روز دوشنبه مؤسسه تکثیر اوراق (فتوکپی) در نیویورک که میتروخین برای این منظور به طور دربست کرایه کرده بود و تحت نظر او از اوراق اظهارنامه فتوکپی می گرفت آنچه را که لازم داشتیم تحویل داد و افراد ما هم فوراً به انجام وظیفه محوله پرداختند.

تجزیه و تحلیل اظهارنامه

گزارش به شورای امنیت، ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲

درخلال کار مشخص شد که بدنه اصلی اظهارنامه حدود سه هزار صفحه است و پنج هزار صفحه اسناد تأیید کننده آن به زبان عربی است. در زمان مقرر از پایتخت‌های پنج کشور عضو دائم شورا توصیه‌های لازم را در مورد آنچه که باید حذف شود، دریافت کردیم. هر پنج کشور تأکید کردند که توصیه‌ها فقط پیشنهاد هستند و آنها نظر ما را خواهند پذیرفت. این نکته شاید چندان هم شگفت آور نبود. به هر حال مسأله لزوم «توصیه دادن» ترفندی بود که به پنج عضو دائم - به‌خصوص

آمریکا ـ اجازه می‌داد دسترسی فوری به متن کامل داشته باشند. با وجود این، دریافتن این نکته که مجبور نبودیم وقت گرانبها را برای فیصله دادن اختلاف نظرهای خود درباره آنچه که باید حذف می‌شد تلف کنیم مایه آرامش خاطر بود. پس از آن که توصیه‌های پیشنهادی را بررسی کردیم، متوجه شدیم که نظریاتمان خیلی با هم تفاوت ندارند.

شامگاه دوشنبه شانزدهم دسامبر، پس از یك هفته کار مداوم، توانستیم متن «سانسور شده» را داشته باشیم. صبح روز بعد نسخه‌های این متن برای تمام پانزده عضو شورا آماده شد. با این که تصمیم گرفته بودیم که توزیع قسمت اعظم اسناد تأیید کننده به زبان عربی ضرورتی ندارد باز هم حجم مدارکی که هر عضو دریافت می‌کرد به ۳۵۰۰ صفحه می‌رسید. بعدازظهر سه‌شنبه هفدهم دسامبر اعضای شورا توانستند نسخه خود را در دفتر ما تحویل بگیرند. ده عضو غیر دائم شورا قبل از اظهار نظر من در جلسه غیر رسمی به تاریخ نوزدهم دسامبر فقط یك روز برای مطالعه اسناد فرصت داشتند. فقط تعداد کمی از اعضا می‌توانستند مدارك مزبور را در مدت یك روز به پایتخت کشورشان برسانند.

این که عراقی‌ها نتوانسته بودند طی مدت کوتاهی که اجباراً به آنها تحمیل شده بود همه چیز را در بهترین شکل خود ارائه کنند، تعجب نداشت. بسیاری از متون و اسناد در دو جا و حتی برخی در پنج جا تکرار شده بودند. به احتمال زیاد حجم عظیم مدارك واکنش آنها به این اتهام بود که در راستای درخواست شورا همکاری نمی‌کنند، اما من شخصاً این احساس را هم داشتم که این امر می‌توانست نشانه‌ای از بدجنسی باشد: حجم نامعقولی اطلاعات خواستید ما هم خروارها کاغذ روی سرتان می‌ریزیم.

مقدار زیادی از مدارك ارائه شده نسخه‌های تازه‌ای از اظهارنامه‌های گذشته بودند که سال‌ها قبل از اینکه بازرسان آنسکام عراق را در پایان سال ۱۹۹۸ ترك کنند، به آنها داده شده بود. اطلاعات جدیدی که وجود داشت ـ و برخی از آنها

مفید ـ عمدتاً به تولید موشك و نیز فعالیت‌های مسالمت آمیز در زمینه بیولوژیکی درخلال سال‌های ۲۰۰۲ـ۱۹۹۸ مربوط می‌شد. مسلماً این اظهارنامه نمی‌توانست آن ضرورت مورد انتظار برای «شروع تازه» پس از دوران طولانی سرپوش گذاشتن بر واقعیت‌ها باشد و بیش‌تر بازگویی اطلاعات کهنه و تأیید نشده بود. آیا کارشکنی مجدد در کار بود؟ طرف عراقی در حالی که معدودی اسناد جدید را همراه با برخی مدارکی که قبلاً از آنسکام دریغ شده بود ارائه می‌کرد، مدعی بود که چیز بیش‌تری ندارد. در صحت این ادعا تردید داشتیم، اما نمی‌توانستیم آن را ثابت کنیم.

روز ۱۹ دسامبر در گزارش خود به شورا اظهار داشتم که بخش بیولوژیکی اظهارنامه اصولاً روایت از نو سروسامان داده شده اظهارنامه‌ای است که در سپتامبر ۱۹۹۷ به آنسکام داده شده بود و بخش شیمیایی آن صورت روزآمد شده اظهارنامه تسلیمی ۱۹۹۶ است. قسمت موشکی هم عمدتاً همان مفاد اظهارنامه ۱۹۹۶ است که برخی موارد امروزی به آن اضافه شده بود. به شورا گزارش کردم که بررسی اولیه اظهارنامه هیچ قرینه و مدرکی دال بر حل و فصل موارد باقیمانده خلع سلاح به دست نمی‌دهد. در عین حال خاطرنشان کردم در حالی که برخی دولت‌ها می‌گویند که مدارك قانع کننده‌ای مغایر با اظهارنامه عراق دارند کمیسیون بازرسی و نظارت نه در موقعیتی است که بتواند گفته‌های عراق را تأیید کند و نه مدرکی برای عدم صحت آن در دست دارد و اضافه کردم گشودن درها در عراق ـ که نسبتاً خوب پیش می‌رفت ـ کافی نیست، بیانیه‌ها باید با مدارك و شواهد اثبات شوند و تنها در این صورت پذیرفتنی خواهند بود. گزارشم را با این جمله پایان دادم که افزایش وسایل بازرسی که در اختیار کمیسیون قرار می‌گیرد. نمی‌تواند تضمین کننده یافتن تمام اقلام و فعالیت‌های مخفی محتمل باشد، اما برخورداری از این وسایل همراه با تفویض اختیارات گسترده به کمیسیون بازرسی و نظارت و حمایت یکپارچه شورای امنیت هر گونه مبادرت به پنهان کاری را دشوارتر خواهد ساخت.

«جان نگروپونته» سفیر ایالات متحده گفت عراق فرصت داده شده را غنیمت ندانسته و اظهارنامه ارائه شده اهانت به شورای امنیت و نبود اطلاعات نشانه قصور مقامات عراقی است. او به ویژه بر این نکته انگشت گذاشت که در اظهارنامه اطلاعاتی درباره وسایل متحرك یا نحوه تحصیل اورانیوم وجود ندارد و نیز پراکندن گازهای بیولوژیکی توسط هواپیماهای بی‌سرنشین را تکذیب می کند. او نتیجه گرفت که عراق باز هم تعهدات خود را به شکل اساسی نقض کرده است. (در دوران اشغال پس از جنگ عراق پی بردیم که از وسایل متحرك مورد اشاره سفیر به احتمال زیاد برای تولید هیدروژن و نه ساخت عوامل بیولوژیکی استفاده می‌شد. اشاره به تحصیل اورانیوم ظاهراً مبتنی بر یك قرارداد به دست آمده بود که جعلی از آب درآمد و هواپیماهای بی‌سرنشین هم نه برای پراکندن گازهای بیولوژیکی که برای منظورهای نظارتی به کار گرفته می‌شدند.) سفیر فرانسه اشاره کرد که اطلاعات جدید در اظهارنامه بسیار اندك است و اینکه بازرسی‌ها هنوز در مرحله مقدماتی هستند. سفیر روسیه یادآور شد که ایالات متحده هیچگونه مدرکی دال بر تأیید ادعاهایش ارائه نکرده است و سفیر مکزیك هم گفت که هیچ قرینه‌ای مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق نمی‌بیند و البته نشانه‌ای هم در جهت خلاف این امر مشاهده نمی کند.

بسیج فزاینده بازرسان سازمان ملل و نیروهای مسلح ایالات متحده

تجزیه و تحلیل اظهارنامه پس از جلسه ۱۹ دسامبر شورای امنیت ادامه یافت. ظرفیت و توان کمیسیون بازرسی و نظارت هم با حضور بازرسان آموزش‌دیده بیش‌تر و دریافت تجهیزات و هلیکوپترها اضافه می‌شد. انتظار داشتیم تا پایان سال حدود یکصد بازرس در عراق به کار بازرسی بپردازند ـ بیش از تعدادی که در اصل برنامه‌ریزی شده بود اما بسی کم‌تر از آنچه که ایالات متحده بر آن تأکید داشت ـ ما خواهان افزایش تدریجی منظم بودیم و قصد ایجاد هرج‌ومرج نداشتیم.

اعضای شورای امنیت از جمله فرانسه و روسیه از اینکه عراق هیچ مدرك قابل توجهی ارائه نداده بود، ناخرسند شده بودند. کوفی انان پس از شرکت در جلسه‌ای که روز ۲۱ دسامبر در مورد مسأله خاورمیانه در واشنگتن برگزار شده بود، به دیدن من آمد. طبق گفته انان، کالین پاول ضمن اظهار خوشوقتی از رویه کمیسیون و آژانس در رسیدگی به اظهارنامه گفته بود بلیکس مثل اتومبیل ولوو قابل اعتماد است. با آگاهی از اینکه یکی از سرگرمی‌های مورد علاقه پاول ور رفتن با موتورهای ولوو است، این گفته را تمجیدی نسبت به خود تلقی کردم.

در این خلال بسیج نظامی ایالات متحده در سطحی به مراتب فراتر از بسیج برای بازرسی ادامه داشت و انتظار می‌رفت تا آخر ژانویه تعداد نیروهای آمریکایی به حدود یکصد هزار نفر برسد. آمریکایی‌ها از طرف عراقی‌ها در موجهه با تهدید فزاینده نظامی هیچ «جنب‌وجوش» یا اقرار و اعترافی ندیدند. هیچ بهانه و دستاویز روشنی هم برای اعلان جنگ وجود نداشت. این نکته حتماً آنها را به زحمت انداخته بود. شب سال نو مطلب زیر را در دفتر خاطراتم نوشتم:

سال سختی در پیش داریم. مسیر بازرسی نباید پیش درآمد اقدام نظامی باشد بلکه گزینه جایگزین است و به همین شکل هم باید دیده شود. گرچه آمریکایی‌ها در تمام مراحل از جنگ دم می‌زنند ولی فکر نمی‌کنم برای دست یازیدن به آن تصمیم گرفته باشند. در حال حاضر حضور نظامی بیش‌تر برای ترساندن عراقی‌هاست ولی اگر عراقی‌ها نهایت همکاری را به عمل نیاورند ممکن است آمریکایی‌ها به این نتیجه برسند که امیدی به بازرسی‌ها نیست که در این صورت احتمالاً در این افزایش بزرگ حضور نظامی عزمی برای حرکت وجود خواهد داشت. آیا بوش می‌تواند بدون آبروریزی از رها شدن ضامن جلوگیری کند؟ او برای نگهداشتن ضامن در جای خود به اقدامات روشن و آشکاری از سوی عراقی‌ها نیاز خواهد داشت.

رخدادهای ژانویه

دسامبر ۲۰۰۲ ماهی بود که توانسته بودیم به نحو قابل توجهی ظرفیت بازرسی خود را افزایش دهیم. عراقی‌ها هم همکاری خوبی داشتند. از جمله دسترسی کامل بازرسان را به تمام مکان‌هایی که کمیسیون مشتاق بازرسی از آنها بود تأمین کردند. ژانویه ۲۰۰۳ ماهی بود که در آن امیدها کم‌تر و تنش‌ها بیش‌تر شد.

در کمیسیون این برداشت را داشتیم که ممکن است برخورد عراقی‌ها درباب مسائل اساسی مانند برخورد مثبت آنان در جریان فعلی کار نباشد. عراقی‌ها برخی از درخواست‌های مرتبط با بازرسی ما را فرصت مغتنمی برای ارائه تقاضای متقابل خود دانستند. مثلاً در برابر درخواست ما برای استفاده از هواپیماهای آمریکایی «یو ۲» به منظور نظارت هوایی گفتند باید به عراق کمك كنیم تا بتواند رادارهای مدرن بیش‌تری را برای نصب در فرودگاه‌های خود دریافت کند. مطمئناً هیچ حرکت جامع و خودجوشی که به جهانیان نشان دهد عراق از این فرصت تازه برای همکاری با بازرسان و خط بطلان کشیدن بر پیشینه خود استفاده می کند به چشم نمی‌خورد. در بیش‌تر موارد بازرسان با رفتار صحیح اما آمیخته به سوءظن عراقی‌ها مواجه شدند. در مورد مسائل پیش پا افتاده علناً غوغاپردازی می کردند. گرچه هنوز به موش و گربه بازی بازنگشته بودیم، اما در مورد حل‌وفصل مسائل تسلیحاتی، که احساس می کردم برای برطرف کردن خطر جنگ ضروری است، پیشرفتی نداشتیم.

در آن طرف بسیج نظامی ایالات متحده ادامه داشت و احتمال دست یازیدن به جنگ هر روز بیش‌تر می‌شد. به هرحال گرچه ایالات متحده به این نتیجه رسیده بود که اظهارنامه عراق ناقص بوده و از مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ تبعیت نکرده بود، اما به‌نظر می‌رسید قصد دارد تا ارائه گزارش محمد البرادعی و من به شورای امنیت در روز ۲۷ ژانویه، شصت روز پس از اولین بازرسی، صبر کند.

جلسه ۹ ژانویه ۲۰۰۳ شورای امنیت

در خلال ایام باقی مانده تا ۲۷ ژانویه، شورای امنیت از البرادعی و من خواست که یك «پیش گزارش» غیر رسمی توجیهی در جلسه‌ای که روز نهم ژانویه برگزار می‌شود ارائه کنیم. تا آن زمان تمام اعضای شورا برای تحلیل اظهارنامه فرصت داشتند. البرادعی و من هم برای ارائه نظریات مبتنی بر تحلیلی معتبرتر از آنچه که در دسامبر امکان داشت، در جلسه حضور یافتیم.

در مطالب از قبل تهیه شده متذکر شدم که در دوره بازرسی مانعی برای دسترسی‌های ما وجود نداشت و هیچ «تفنگ دودزا» - اصطلاح محاوره‌ای که صراحتاً برای اقلام یا فعالیت‌های ممنوعه به کار می‌رود - یافت نشده بود. با بیان این نکته که برداشت کلی ما از اظهارنامه این است که «پرحجم اما فاقد اطلاعات تازه درباره مسائل تسلیحاتی و عملاً عاری از هرگونه مدرك جدیدی در این باب بود»، ناخرسندی خود را ابراز داشتم. از خود می‌پرسیدم، گرچه این سؤال را به صراحت مطرح نکردم، آیا مجدداً به همان کُشتی گرفتن‌های قبلی و کنار گذاشتن تفاهم‌های خود بازمی‌گشتیم؟ گفتم کمیسیون بر این نظریه پافشاری نمی‌کند که اقلام و فعالیت‌های غیرمجاز در عراق وجود دارد، اما نبود یافته‌هایی در مکان‌های بازرسی‌شده نمی‌تواند تضمینی برای نبودن چنین اقلام و فعالیت‌هایی در مکان‌های دیگر باشد. اگر چنین چیزهایی وجود دارد باید اعلام شده و تحت نظر ما معدوم شوند. این همان رویه‌ای بود که بارها اعلام کرده بودم. اگر این اتفاق رخ ندهد، راهی نمی‌ماند که بازرسان بتوانند صرفاً با استناد به این قاعده ساده که عراق نمی‌تواند نبودن آنها را ثابت کند پرونده‌ای را ببندند. البته این امر مغایر با تأکیدات صریح ایالات متحده و بریتانیا بود که اصرار داشتند عراق تسلیحات غیرمجاز در اختیار دارد و می‌تواند آنها را بی‌درنگ به کار گیرد.

در این برهه زمانی برخی اوقات رسانه‌ها سؤال می‌کردند که احساس غریزی من درباره تسلیحات عراق چیست؟ پیوسته از پاسخ دادن به چنین

پرسش‌هایی طفره می‌رفتم. فقط می گفتم: وظیفه من به عنوان رئیس سازمان بازرسی این است که نظرم را بر اساس یافته‌های موجود بر مبنای بازرسی یا تحلیل‌ها بیان کنم و از دخالت دادن احساسات غریزی خود پرهیز نمایم. با نگرش به مستندات پیش رو به عنوان یك حقوقدان نمی توانستم این احتمال را کنار بگذارم که عراقی‌ها هم تسلیحات و هم مدارك مربوط به آن را از بین برده باشند، شاید مقدار اندکی باقی باشد شاید هم اصلاً چیزی نمانده باشد. اما احساس غریزی من که آن را برای خودم نگاه داشتم می گفت عراقی‌ها هنوز در فعالیت‌های ممنوعه درگیر هستند، تسلیحات غیر مجاز را حفظ کرده‌اند و مدارك لازم برای اثبات این مدعا را هم دارند.

فقدان مدرک

دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده جایی اظهار داشته بود: «نبودن مدرك، مدركِ نبودن نیست». گرچه با فحوای این گفته اساساً موافق بودم، اما هیچگاه آن را علناً به زبان نیاوردم. چرا؟ چون این گفته هم لفاظی بود هم واقعیت داشت و نیز چون اصولاً به ندرت با مواضع رامسفلد موافق بودم. او شواهد مثبتی را طلب می کرد که نشان‌دهنده عدم وجود تسلیحات غیر مجاز در عراق باشد.

بسیار خوب، همه ما این را می‌خواستیم. عده‌ای تحت تأثیر این استدلال عراق، برگرفته از قانون کیفری، بودند که می گفت آن کشور بی گناه است، مگر اینکه خلافش ثابت شود. چه کسی می توانست احتمال بی گناهی را درباره رژیم صدام بدهد؟ رژیم بازرسی محاکمه کیفری نبود. روندی بود که از طریق آن دنیا درصدد برآمد این اطمینان را کسب کند که عراق خود را از شرّ تمامی تسلیحات کشتار جمعی خلاص کرده است. فردی که به علت فقد دلیل در دادگاه تبرئه و آزاد می‌شود به خودی خود نمی تواند اعتماد مجدد جامعه را نسبت به خویش کسب کند. عراق برای الحاق دوباره به جامعه بین‌المللی باید دنیا را متقاعد می کرد که

هیچگونه سلاح کشتار جمعی ندارد و این کار را باید با ارائه شواهد به بازرسان انجام دهد. اگر نتواند چنین کند بازرسان فوراً به این نتیجه نمی‌رسند که تسلیحاتی باقی مانده است در عین حال هم قادر نیستند این احتمال را نادیده بگیرند و نهایتاً دنیا هم از نبودِ تسلیحات کشتار جمعی در عراق مطمئن نخواهد شد. از طرف دیگر بسیاری از مردم به دنبال رفتار گذشته رژیم عراق در زدن برچسب مُجرمیت به آن رژیم مشکلی نداشتند. در این موقعیت من از آنها تبعیت نخواهم کرد و هیچ‌گونه فرضیه قبلی برای خود نخواهم ساخت.

در مذاکره با مقامات عراقی و در سخنرانی‌هایم توضیح دادم که شواهد می‌توانند بسیار متنوع باشند. ـ مثلاً بودجه، اعتبارنامه‌های بانکی، پرونده‌های تولید و انهدام، مصاحبه‌های معتبر با افراد آگاه ـ اما صِرفِ تأکیدات و اظهارنامه‌های ساخته و پرداخته دولت جزء شواهد آورده نمی‌شوند. گرچه عراقی‌ها مدارک معدود جدیدی پیدا کردند و برخی مدارک را هم که قبلاً به آنسکام نداده بودند به ما ارائه دادند ولی شواهد مستند جدیدی که می‌توانست به حل و فصل موارد باقیمانده، با در نظر گرفتن همه جوانب، کمك کند در دسترس ما گذاشته نشد. نام و نشان افرادی که می‌توانستند مورد مصاحبه قرار گیرند و شهادت آنان ممکن بود سودمند باشد تنها در آخرین دور بازرسی‌ها به ما داده شد. زمانی که دیگر خیلی دیر شده بود.

ایالات متحده و بریتانیا با نتیجه‌گیری‌های خود آماده شده بودند. ناکامی در ارائه مدارك مربوطه به معنای «قصور» عراقی‌ها بود. برای این تقصیرات و نیز بیانیه‌ها و اظهارات کذب قطعنامه بر پیامدهای شدید تصریح می‌کرد. شاید آن دو کشور با این احساس که دلایل چندان استواری ندارند، قاطعانه برای رسیدن به این نتیجه که عراق مرتکب «تخلف اساسی» شده بود فشار نیاوردند. نمی‌توانستم این پرسش را از خود نکنم که اگر عراق واقعاً شواهد مستند بیش‌تری نداشته باشد که ارائه کند چه خواهد شد؟ اندیشه‌ای نامعقول، که می‌توانست نافی این نظریه باشد

که مدارکی وجود دارد دال بر اینکه شما مرتکب «از قلم انداختن» شده‌اید.

زمان‌بندی قطعنامه‌ها

در سخنان روز نهم ژانویه خود گفته بودم که تمایل شورا را برای دریافت گزارش‌های بیش‌تر درك می‌کنم، و از روی سادگی خاطرنشان کردم طبق مفاد قطعنامه ۱۲۸۴ (۱۹۹۹) که کمیسیون بازرسی و نظارت بر اساس آن تشکیل شد و راهبردهای خود را دریافت کرد، گزارش سه ماهه بعدی باید در تاریخ اول مارس ۲۰۰۳ ارائه شود. رژیم بازرسی روز هشتم نوامبر، تاریخ تصویب قطعنامه ۱۴۴۱، برقرار نشده بود و با گزارش ۲۷ ژانویه ۲۰۰۳ پایان نمی‌یافت. به موجب قطعنامه قبلی کمیسیون موظف بود در ماه مارس پیش‌نویس برنامه کاری را که وظایف کلیدی باقیمانده خلع‌سلاح در آن ذکر شده باشد به شورا ارائه کند.

از اظهارنظرهای نگروپونته سفیر ایالات متحده درباره سخنان من چنین برآمد که دولت متبوع او نمی‌خواهد چیزی را که در این موقعیت بی‌ربط به‌نظر می‌رسید بشنود. وی گفت شورا اکنون با مسأله «آخرین فرصت عراق» که در قطعنامه ۱۴۴۱ پیشنهاد شده سروکار دارد. ما نباید به خودمان اجازه دهیم در زمان‌بندی بدون شتاب قطعنامه ۱۲۸۴ فرو رویم. او می‌دانست که در واشنگتن ساعت‌ها بر اساس آخرین قطعنامه تنظیم شده بودند و به سرعت جلو می‌رفتند.

در کمیسیون بازرسی و نظارت ما طبق ساعت‌های مختلفی که بر اساس تمام قطعنامه‌های شورای امنیت تنظیم شده بود، حرکت می‌کردیم و وظیفه داشتیم آن‌ها را با یکدیگر هماهنگ کنیم. دو قطعنامه ـ ۱۲۸۴ (دسامبر ۱۹۹۹) و ۱۴۴۱ (نوامبر ۲۰۰۲) ـ کنار یکدیگر قرار داشتند، اما نگرش‌های مختلف و شیوه‌های متفاوت تأثیرگذاری روی عراق را نشان می‌دادند. در پایان سال ۱۹۹۹ در شورای امنیت برسر مسأله عراق اختلاف نظر به‌وجود آمده و اعضای شورا خسته و دلزده شده بودند، چون پس از گذشت نه سال هنوز امیدی برای یافتن یك راه حل قابل،

دیده نمی‌شد. تحریم‌های اقتصادی که بنا بود عاملی برای انجام خلع سلاح مورد مطالبه باشد با تشدید نظریات انتقادی بین دولت‌ها و عامه مردم به نظر می‌رسید در معرض مخاطره قرار دارند. بنابراین شورا تصمیم گرفت راه جدیدی برای خروج از بن‌بست پیدا کند و هویج‌های تازه بیش‌تری در مقابل چشمان دولت عراق نگه دارد: عراق مجبور نبود تمام مسائل گذشته خلع سلاح را روشن کند، حل و فصل موارد کیدی باقیمانده خلع سلاح و یك مرحله همکاری صادقانه به تعلیق تحریم‌ها منجر می‌شد، بازرسی و مراقبت پس از آن هم ادامه می‌یافت تا هنگامی که شورا تصمیم دیگری اتخاذ کند. اگر گزارش بازرسان حاکی از عدم همکاری می‌بود پیش‌بینی‌های لازم برای از سرگیری اتوماتیك تحریم‌ها در نظر گرفته شده بود. فلسفه اصلی همه این پیشنهادها مهار کردن عراق بود با این امید که در صورت طفره رفتن عراق آمادگی برای نشان دادن واکنش مناسب وجود دارد و بازرسی و مراقبت مؤثر و مستمر برقرار خواهد شد.

در مقابل، قطعنامه جدید یك سال پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر تصویب شده بود. خستگی سال ۱۹۹۹ از بین رفته و روحیه خشم آگین ایالات متحده حاشیه تساهل و تحمل را زدوده بود. هر گریز و انحرافی از خواست‌های دشوار و جدی باید بلافاصله گزارش می‌شد، این گریز و انحراف می‌توانست برابر با «تخلف اساسی» باشد و به اقدام مسلحانه منجر شود. دیگر مهار و هویج در کار نبود و همه جا چماق به چشم می‌خورد.

ما فکر می‌کردیم بسیج نظامی ایالات متحده کمك خواهد کرد تا عراقی‌ها همکاری کنند. به هر حال به عهده شورا بود که تصمیم بگیرد آیا فقط چماق را بردارد یا با این امید که ترکیب فشار نظامی و بازرسی به‌زودی منجر به تحقق انهدام تمام سلاح‌های کشتار جمعی خواهد شد، با بازرسی‌ها پیش برود.

شامگاه روز نهم ژانویه پس از مباحثات شورای امنیت در یادداشت‌های روزانه خود شرح زیر را نوشتم:

ممکن است مشکلاتی پیش روی ایالات متحده باشد. اگر مانعی در راه دسترسی ما به وجود آید یا به‌طور تصادفی به محموله وی ایکس یا آنتراکس برخورد کنیم آنگاه اثبات تخلف اساسی آسان خواهد بود. به هر حال اگر حادثه دراماتیکی رخ ندهد، برای ایالات متحده دشوار می‌شود حمایت اعضای شورا را برای اقدام نظامی کسب کند. تردید دارم که ایالات متحده اگر تلاش هم بکند بتواند اکثریت لازم را برای تصویب قطعنامه مجوز اقدام مسلحانه به‌دست آورده و اگر چنین قطعنامه ای را نداشته باشد، دست یازیدن به جنگ به‌صورت تنها از حمایت کم‌تر افکار عمومی در داخل آمریکا برخوردار خواهد بود و ممکن است ایالات متحده نتواند قوای خود را از عربستان سعودی و ترکیه وارد کارزار کند.

دیدار با کاندالیزا رایس در نیویورک

۱۴ ژانویه ۲۰۰۳

روز چهاردهم ژانویه کاندا لیزا رایس مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری به نیویورك آمد و از من خواسته شد اگر می توانم با او دیدار و گفتگویی داشته باشم. به‌طور معمول نمایندگان دولت‌ها در ساختمان دبیرخانه با مقامات سازمان ملل دیدار می کنند به همان نحو که سفرای خارجی در پایتخت‌ها به دیدن وزیر خارجه کشور محل مأموریت می‌روند. شخصاً بسیاری از وزرای خارجه و حتی نخست وزیران را در دفتر بی روح و کوچك خود واقع در طبقه سی‌ویکم ساختمان دبیرخانه سازمان ملل پذیرفته بودم. گرچه از دفترم منظره قشنگ ساختمان زیبای کرایسلر به چشم می‌خورد ولی به اندازه ای کوچك بود که زمانی یکی از وزرای عراقی گفته بود: «آن‌قدر بزرگ نبود که بتوانم در آن فریاد بکشم».

در این موقعیت گفته شده بود که ممکن است حضور خانم رایس در ساختمان سازمان ملل به حدس و گمان‌ها دامن زند و برای اجتناب از آن بهتر است

من به دفتر سفیر آمریکا در آن طرف خیابان بروم. همین کار را کردم. سفیر دفتر قشنگی با اندازه متوسط - خیلی بزرگتر از دفتر من - داشت و منظره ساختمان سازمان ملل از پنجره آن دیده می‌شد. برای صحبت‌های روبرو دو کاناپه مقابل هم قرار داده شده و چند صندلی هم در اطراف گذاشته بودند. هر از گاهی با چای پذیرایی کردند. از تجربه گفتگوهای قبلی خود با خانم رایس می‌دانستم که او بر مباحث منطقی خود، و نه بر جایگاه اقتدارمآبانه مقام خویش، تکیه می‌کند. همواره چنین وضعی را دوست داشتم. خانم رایس یك روشنفکر است و ما همیشه مذاکرات بسیار مستقیمی با هم داشتیم. گفتگوهای ما هیچگاه حتی در مواردی که با هم توافق نداشتیم ناخوشایند نبود.

خانم رایس، برخلاف رفتار جان نگروپونته در شورا، در برابر تحلیل من از زمان‌بندی ممکن برای مسأله عراق بر مبنای مفاد قطعنامه سال ۱۹۹۹ واکنش مشهودی نشان نداد. شاید نیازی نمی‌دید که دست خود را باز کند یا شاید احساس نمی‌کرد که زمان بندی ایالات متحده به طور قطعی کلید خورده باشد. من خود به این فرض دوم تمایل داشتم زیرا به نظر نمی‌رسید او این امکان را که رژیم عراق تحت فشار فزاینده نظامی به تکاپو خواهد افتاد و مخازن تسلیحاتی خود را برملا خواهد کرد کنار گذاشته باشد. این همان احتمالی بود که شخصاً به آن امید داشتم. در این مرحله باز هم احساس غریزی من آن بود که عراق تسلیحات کشتار جمعی در اختیار دارد. متأسفانه با آن اظهارنامه ۱۲۰۰۰ برگی فرصت اولیه برای اعلام آنها از دست رفته بود. شاید فشار نظامی بیش‌تر مؤثر واقع شود. با حمایت، بازرسی‌ها توسط فشار نظامی مخالف نبودم، اما این بازی خطرناك تا کجا می‌توانست ادامه داشته باشد؟

آخرین اخبار از جبهه بازرسی را به خانم رایس دادم. در کمیسیون قبلاً احساس کرده بودیم که سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده برای دادن اطلاعات درباره مکان‌هایی که باید بازرسی می‌شدند خیلی مایل به همکاری با ما نیستند. در

مصاحبه‌ها گفته بودم برخی از این سازمان‌ها مانند کتابدارهایی هستند که روی کتاب‌ها می نشینند و آنها را امانت نمی‌دهند. به رایس گفتم در حال حاضر چنین گلایه و شکایتی نداریم. به اطلاعات جاسوسی مرتبط با مکان‌ها نیاز داشتیم و اکنون کم و بیش آن را دریافت کرده و در آستانه اقدام درباره دو مورد از آنها هستیم. همچنین گفتم که دریافته‌ایم عراقی‌ها به طور غیرقانونی موتورهای موشك را وارد کرده‌اند، اما موتورها به خودی خود شامل تسلیحات کشتار جمعی نمی‌شدند. البته موشك‌هایی را آزمایش کرده‌اند که بیش از حد مجاز ۱۵۰ کیلومتری برد داشتند. در اینکه احتمالاً در عراق برای آغاز ناگهانی تولید تسلیحات کشتار جمعی آمادگی وجود دارد ظنین هستیم البته مدرکی برای اثبات آن نداریم. هنوز ترتیبات لازم را در محل با عراقی‌ها برای به کارگیری امن و بدون خطر هواپیماهای آمریکایی یو ۲ نداده‌ایم. در فهرست اسامی افراد درگیر در برنامه‌های تسلیحاتی که عراقی‌ها به ما داده‌اند چند اسم از آنچه که ما در بایگانی خود داشتیم کم‌تر بود، لذا فهرست تکمیلی را از آنها خواهیم خواست. ما مصاحبه‌های سودمندی در محل انجام داده‌ایم اما اوضاع هنوز برای مصاحبه‌های خصوصی در بغداد غیرقابل قبول بود و ما هم تاکنون نتوانسته‌ایم تصمیم بگیریم چگونه می توان افراد را بدون به مخاطره افکندن خود و خانواده‌هایشان برای مصاحبه به قبرس برد. در مورد نکته اخیر خانم رایس، مانند سایر مقامات آمریکایی، نسبت به دغدغه خاطر ما تفاهم کمی نشان داد و تأکید کرد که این تنها راه برای دریافت اظهارات صادقانه است. تردیدهای خود را در این باب بیان کردم: حتی اگر دانشمندی با خانواده دوازده نفری خود از کشور خارج می‌شد باز هم می توانست جایی در عراق عمویی، عمه‌ای، خاله‌ای داشته باشد که جانشان در معرض خطر قرار گیرد. به علاوه تصاویر تلویزیونی از عراقی‌ها که با فشار سازمان ملل کشورشان را برای بازجویی ترك می کنند ممکن است به وجهه و اعتبار ما لطمه بزند.

بعداً از آسمان و ریسمانی که برخی اوقات رسانه‌ها در باب مذاکرات ما در

نیویورك بافتند، به سختی حیرت زده شدم. نقل کردند که خانم رایس با واژه‌های صریح و روشن به این مقام سازمان ملل گفت چه باید بکند. از جمله اینکه باید دانشمندان عراقی برای مصاحبه به خارج از کشور آورده شوند. در حالی که اغلب موارد شخصاً از خانم رایس و نیز آقای کالین پاول شنیدم که آنچه آنها می گویند و می‌اندیشند به نظر خودشان اقدام مطلوب و به جایی خواهد بود. هرگز لحن آمرانه‌ای را از سوی آنها احساس نکردم. گفتگوهای ما همواره و بدون استثنا در فضایی آکنده از احترام متقابل و نزاکت برگزار شد.

رفتار عراق

اندك زمانی پس از دیدار من با خانم کاندالیزا رایس بازرسان، ما دو مورد با اهمیت را پیدا کردند. در بازدید از یك انبار بزرگ مهمات که عراقی‌ها اظهار کرده بودند و قبلاً هم چندبار بازرسی شده بود، بازرسان به صندوق بزرگی محتوی کلاهك‌های مخصوص تسلیحات شیمیایی برخوردند. البته در این کلاهك‌ها مواد شیمیایی وجود نداشت، ولی در هر صورت عراقی‌ها باید آن را اعلام می کردند. سؤال اصلی این بود که آیا ظاهر و باطن قضیه همین است، یا این کلاهك‌ها باقیمانده‌های برنامه گسترده ساخت تسلیحات شیمیایی گذشته بود. عراقی‌ها فوراً کمیسیونی را به منظور جستجوی هر نوع تسلیحاتی که ممکن بود نادیده گرفته شده باشد تشکیل دادند. هم آنها و هم ما موارد بیش‌تری را پیدا کردیم. البته تا پایان هم ندانستیم که کار این کمیسیون یك تلاش صادقانه بود یا صرفاً یك کار نمایشی انجام داد.

دومین یافته ما مخفیگاه مدارك تحقیقاتی درباره غنی سازی اورانیوم با استفاده از تکنیك لیزری و نیز هدایت لیزری نوعی موشك‌های قدیمی بود. این مدارك در خانه یکی از دانشمندان هسته‌ای عراق پیدا شدند. تیم ما برای دستیابی به آن محل با مشکلاتی مواجه شد و در خیابان تظاهراتی در مخالفت با ورود ما

به حریم خصوصی افراد به راه افتاد. البته در صورتی که یك بازرس زن ـ خانم کای‌مریش از بازرسان ممتاز ما ـ همراه تیم نبود وضع می توانست خطرناك تر هم بشود. نمی خواستیم در آن ساعت که فقط زنان خانواده در خانه مورد بحث حضور داشتند با فرستادن بازرسان مرد برای جستجو مرتکب بی حرمتی شویم. آیا آن گونه که منابع اطلاعاتی به ما گفته بودند نگهداری این مدارك در منزل شخصی بخشی از طرح کلی پنهان کاری بود؟ یا خیلی ساده، آن طور که عراقی‌ها ادعا کردند، محققی کاغذهایی را که باید با دقت در دفترش نگهداری می کرد با خود به خانه‌اش برده بود؟ عراقی‌ها باز هم کمیسیونی را با اختیارات فوق العاده به منظور جستجو و توقیف مدارك مشابه در سراسر عراق تشکیل دادند. اقدامی جدی یا کاری نمایشی؟

در مدارك به دست آمده هیچ نکته ناگفته‌ای برای آژانس وجود نداشت و آژانس از اطلاعات موجود در آنها قبلاً آگاهی یافته بود. البرادعی و من هردو این احساس را داشتیم که تشکیل این دو کمیسیون می تواند گام مثبتی باشد. اگر عراقی‌ها تسلیحات و مدارك مرتبط با آن را پنهان کرده بودند و اینك دریافته بودند که نگهداری آنها بسیار خطرناك است، چنانچه خود آنها را، حتی به صورت ظاهر هم، پیدا می کردند و به ما می‌دادند آبروریزی کم‌تری داشت. ما به دنبال فاش‌سازی بودیم و تحقیر شدن آنها را نمی‌خواستیم. در بازنگری‌های انجام شده هیچ یك از دو کمیسیون یافته ای نداشتند، جز اینکه کمیسیون اول چهار کلاهك شیمیایی خالی پیدا کرده بود.

عراقی‌ها به نحو شگفت آوری در قبال کار بازرسان بدقلقی نشان دادند. در یك مورد در خلال اولین هفته بازرسی‌ها، پس از بازرسی از یك ساختمان «ریاست جمهوری» آنها با جاسوس خواندن بازرسان ناخرسندی خویش را ابراز کردند. در یك مورد دیگر ژنرال حسام امین، رئیس سازمان مراقبت ملی، کتباً شکایت کرد که یکی از بازرسان «درحالی که با حالتی تحریك آمیز، ناشایست و مغرورانه

قدم می‌زد» گفته بود که «ظاهراً چیزهای شیمیایی یا بیولوژیکی ندارید، اما در هوا بویی به مشام می‌خورد» معهذا ژنرال امین، نامه خود خطاب به سرپرست دفتر ما در بغداد را با این جمله خاتمه داده بود که: «با وجود این ما به همکاری خود با شما ادامه خواهیم داد و این رفتار [قدم زدن مغرورانه و غیره] تأثیری در سطح همکاری ما نخواهد داشت.»

عراقی‌ها به کرّات شکایت داشتند که پرسش‌های مطرح شده توسط بازرسان ما نامناسب بودند و فقط می‌توانستند جنبه تحریک کنندگی داشته و یا تلاش برای جاسوسی باشند. به نمونه‌هایی اشاره می‌کردند از قبیل اینکه یکی از بازرسان شماره تلفن یك پایگاه هوایی و ساختار سازمانی آن را خواسته بود. در یك مورد هم تقاضای یکی از بازرسان برای دریافت نام و نشان سرمایه گذاران منطقه آزاد تجاری نینوا رد شده بود.

از طرف دیگر ما به خوبی می‌توانستیم درك کنیم که با توجه به سابقه قبلی روابط بسیار نزدیك اغلب بازرسان آنسکام با برخی سرویس‌های اطلاعاتی (به‌ویژه ایالات متحده) و با در نظر گرفتن احتمال اقدام نظامی پیش از موقع آمریکا، عراقی‌ها پرسش‌هایی را که دقیقاً با موضوع تسلیحات کشتار جمعی مربوط نمی‌شد بر نمی‌تافتند. به ویژه اگر چنین پرسش‌هایی با پدافند کلاسیك و مرسوم ارتباط پیدا می‌کرد. همچنین اذعان کردیم که هر پرسشی هم که توسط بیش از یکصد بازرس مطرح می‌شود ممکن است بجا و مناسب نباشد. این نکته را به عراقی‌ها گفتیم و آنها را از جاسوس نبودن بازرسان مطمئن ساختیم. به علاوه بر این نکته تأکید کردیم که اطلاعات کسب شده خودمان را به هیچ دولتی نمی‌دهیم. بازرسان ما هم به همین نحو عمل می‌کنند و اگر موردی بر خلاف مشاهده شود فرد خاطی بی درنگ اخراج خواهد شد. طبعاً اقداماتی هم برای راهنمایی بازرسان در اینکه پرسش‌های بجا و مربوط کدام‌هاست به عمل آوردیم. گرچه عراقی‌ها در انظار و علناً از جاسوسی شکایت کردند و حتی در سطح طه حسین رمضان معاون

رئیس جمهوری هم به دفعات از جاسوسی شکوه شد، اما این شکایت‌ها به یك موضوع حاد و مسأله‌دار بدل نگردید. برداشت من این بود که ناخشنودی در مورد بازرسی باید جایی خود را نشان می‌داد، و عراقی‌ها به طور مستمر برگ جدیدی به پرونده قضایا اضافه می کردند تا اگر روزی تصمیم به متوقف کردن بازرسی‌ها گرفتند دستاویزهای لازم را داشته باشند.

چند مورد تظاهرات هم علیه بازرسی‌ها صورت گرفت گرچه هیچکدام تهدید کننده نبودند. تظاهرات مقابل دفتر ما در بغداد، انجام تظاهرات هنگام بازدید از یك ساختمان بیمارستانی و تظاهرات هنگام بازرسی از منزل مسکونی مخفیگاه مدارك هسته ای از جمله آنها بود. مسخره‌ترین مورد که با سر و صدای فراوان همراه شد و کار بالا گرفت مربوط به دیدار توریستی جمعی از بازرسان از مسجدی در بغداد بود. شیخ متولی مسجد بازرسان را به خوبی پذیرفته و با کمال سادگی گوشه و کنار را به آنان نشان داده بود. اندکی بعد امام دیگری از تمام روحانیون مسلمان جهان خواست که بازرسی از مسجد را محکوم کنند و رئیس سازمان مراقبت ملی هم مدعی شد که در این بازدید سؤالاتی پیرامون پناهگاه‌های زیرزمینی، رابطه مسجد با دولت و غیره مطرح شده بود. تردید داشتم که شکایات همتایان عراقی ما از روی حسن نیت بوده باشد. بر این گمان بودم که هیاهوی به راه افتاده ناشی از خواست آنها برای بهره برداری از قضیه ای بود که می توانست احساسات مذهبی را جریحه دار کند.

در گزارش به روز شده مورخ ۲۷ ژانویه خود به شورای امنیت گفتم که «در عراق انجام تظاهرات و طغیان‌هایی از این دست بدون پیشقدمی یا ترغیب مقامات نامحتمل است. آنها متأسفانه کار از پیش دشواری را که ما سعی داریم آن را مؤثر، حرفه ای و در عین حال به درستی انجام دهیم تسهیل نمی کنند. هر جا که همتایان عراقی ما گله و شکایتی دارند می توانند آن را با لحنی آرام تر و کم تر ناخوشایند مطرح کنند.»

در پایان ماه ژانویه دو مسأله مهم همچنان بدون حصول نتیجه رضایت بخشی باقی مانده بود: عملیات ما با کمك هواپیماهای آمریکایی یو ـ ۲ و مصاحبه‌های ما در بغداد.

پرواز هواپیماهای یو-۲ و سایر هواپیماهای ناظر

موضوع استفاده از هواپیماهای یو ـ ۲ و سایر هواپیماهای نظارت کننده درخلال مذاکره با عراقی‌ها در وین، سپتامبر ۲۰۰۲، توسط البرادعی ضمن مطرح شده بود. علی‌رغم این واقعیت که سلف ما، آنسکام از چنین هواپیماهایی استفاده کرده بود و برای استفاده از آنها روال و روند عادی وجود داشت خیلی زیاد به این مطلب نپرداختیم. اکنون کمیسیون بازرسی و نظارت تصاویر ماهواره ای گرفته شده از مکان‌های مختلف در عراق را خریداری می کرد. این تصاویر تحلیل بالایی داشتند و اطلاعات کاملاً تازه ای به دست می‌دادند که با اطلاعاتی که ما از آن مکان‌ها در پایگاه اطلاعاتی گسترده خود داشتیم قابل مقایسه بودند. اما به این علت که هواپیماها در سطح پایین تری پرواز می کردند و قابلیت‌هایی داشتند که ماهواره‌ها فاقد آن بودند خواستار استفاده از هواپیماها بودیم. علاوه براینکه صدای موتور هواپیماهای یو ـ ۲ آمریکایی، میراژ فرانسوی و آنتونوف ـ ۳۰ روسی نشانه حمایت قدرت‌های بزرگ از ما نیز بود.

حق به کارگیری چنین پروازهایی در قطعنامه نوامبر شورای امنیت با صراحت ذکر شده بود. ما که خاطرجمع بودیم ایالات متحده تمایل دارد پروازهای یو ـ ۲ خود را برای ما وارد عمل کند و روس‌ها و فرانسوی‌ها هم هواپیماهای ویژه خود را پیشنهاد کرده بودند عراقی‌ها را از جریان کاری که در نظر داشتیم دنبال کنیم آگاه کردیم. از آنجا که مخالفت بااین امر تقابل با قطعنامه بود با طرح‌های ما مخالفت نکردند، هیچ قید و شرط روشنی هم ارائه نکردند چون می دانستند قطعنامه را باید بدون «قید و شرط» بپذیرند، اما این اشکال را خاطرنشان کردند که ادامه حملات

روزانه توسط ایالات متحده/ بریتانیا در مناطق پرواز ممنوع دشواری‌هایی به وجود می آورد. گفتند واحدهای دفاع هوایی عراق مجبورند در قبال این تجاوزهای روزانه به عملیات تدافعی بپردازند. شورای امنیت این نوع عملیات را ممنوع نکرده بود. برای حفاظت از هواپیماهای خود باید اطمینان پیدا کنیم زمانی که هواپیماهای نظارت کننده ما در پرواز هستند بمباران مناطق پرواز ممنوع متوقف می‌شود. به علاوه باز هم به منظور در مخاطره قرار نگرفتن این هواپیماها عراق خواهان کمك ما برای دریافت و نصب رادارهای مدرن در موصل و بصره بود.

هدف قرار دادن و آتشباری عراقی‌ها به سوی یك هواپیمای یو-۲ که در خدمت کمیسیون بود بدون تردید از سوی ایالات متحده نشانه آشکار مبارزه طلبی عراق تلقی می‌شد. از طرف دیگر عراقی‌ها هم درك می کردند که سرنگون کردن هواپیمای یو-۲ آمریکایی، علیرغم اینکه ممکن بود در قبال تحقیر ناشی از تحمیل منطقه پرواز ممنوع یك پیروزی باشد، به احتمال زیاد آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساخت و به همین دلیل مطمئناً از آن اجتناب می کردند. اگر چه کارت برنده ای نداشتند، ولی سعی داشتند با ما بازی کنند شاید بتوانند در قبال درخواست ما چیزی به دست آورند. بسیار خب، اما با خطر «اتفاق و حادثه» توسط خدمه دفاع هوایی عراق که بی معطلی دست به اسلحه می‌شدند چه باید می کردیم.

گرچه برداشت من این بود که ایالات متحده حتی بدون دریافت اطمینان از عراقی‌ها مبنی بر امنیت پرواز، هواپیماهای یو-۲ را از طرف ما اعزام خواهد کرد، بر آن شدیم که خطر حملات را به حداقل برسانیم و لذا مذاکره را ادامه دادیم. روشن بود که موضع عراق درباره این مسأله در سطحی بالاتر از همتای عراقی من در مذاکرات اتخاذ می‌شد و قضیه به مقاومت عراق در قبال مناطق پرواز ممنوع ارتباط داشت. رژیم می‌خواست از موضوع هواپیمای یو-۲ به عنوان اهرمی برای حل مسأله منطقه پرواز ممنوع استفاده کند. کاری بی‌ثمر که هیچ نتیجه ای بر آن متصور نبود زیرا مسأله هواپیماهای نظارت کننده توسط قطعنامه شورای امنیت مقرر شده

بود. به هرحال زمانی که به عراقی‌ها خبر دادیم در نظر داریم از هواپیماهای نظارت کننده فرانسوی و روسی هم در کنار هواپیماهای آمریکایی استفاده کنیم دیدیم که مقاومت آنها به نوعی کم‌تر می‌شود. مثل این بود که وقتی حضور هواپیماهای آمریکایی با حضور هواپیما از کشورهایی که کم‌تر حالت خصمانه داشتند کم‌رنگ‌تر شود، تحقیر و اهانت به عراقی‌ها هم رنگ می‌بازد.

مسأله هواپیماهای نظارت کننده تا ماه فوریه به سرانجام نرسید. نه تعلیق مناطق پرواز ممنوع در کار بود و نه رادار برای فرودگاه‌های بصره و موصل دراختیار عراقی‌ها قرار می گرفت. همان روال و روند آنسکام را دنبال کردیم. تا هنگامی که مجبور به تعطیل کردن بازرسی‌ها در عراق شدیم چند پرواز یو-۲ در ارتفاع بالا و یك پرواز میراژ فرانسوی در سطح پایین تر انجام شد. هواپیمای آنتولوف روسی که می‌توانست در پایین ترین ارتفاع پرواز کند و نیز قادر به انجام نظارت در شب هم بود خیلی دیر و هنگامی که دیگر زمان برای استفاده از آن سپری شده بود، به صحنه رسید. روس‌ها در ابتدا برای ارائه این خدمت مبلغی درخواست کردند که با مخالفت ما روبه‌رو شد چون سایر هواپیماها را رایگان دراختیار گرفته بودیم. گرچه از نظر مالی مشکلی نداشتیم - صورت حساب‌ها با پول نفت عراق پرداخت می‌شد - ولی سعی ما برآن بود که همواره هزینه‌ها را پایین نگهداریم. پس از چند جلسه گفتگو و دخالت مقامات سیاسی سطح بالا در مسکو، سفیر لاوروف به من اطلاع داد که دولت روسیه قول داده است هواپیمای مورد بحث را به صورت رایگان وارد عمل کند. دردسر تازه ما در این مرحله محل استقرار این هواپیما بود. کویتی‌ها اجازه استفاده از فرودگاه خود را برای آن ندادند. حدس زدم آنها با حضور نظامی آمریکا در کشورشان به اندازه کافی با مشکل مواجه هستند. به هرحال این دردسر با اعلام آمادگی سوریه برای قبول هواپیمای مزبور برطرف شد، ولی ماجرا آن قدر به درازا کشیده بود که دیگر زمان استفاده از آن به کلی سپری شد.

مشکل مصاحبه‌ها در بغداد

کمیسیون بازرسی و نظارت مجبور بود با مقاومت مقامات عراقی در قبال حق دیگری که قطعنامه نوامبر به ما داده بود - انجام مصاحبه‌ها - دست و پنجه نرم کند. زمانی که البرادعی و من طی مذاکرات اواخر سپتامبر ۲۰۰۲ در وین برای اولین بار به این مطلب اشاره کردیم و این قبل از تصویب قطعنامه نوامبر بود، همتایان عراقی ما اعلام کردند برای انجام مصاحبه خصوصی با دانشمندان عراقی و سایر کارکنان مربوطه مشکلی وجود ندارد و معصومانه اضافه کردند، البته این امر بستگی به آن دارد که افراد مورد نظر خودشان هم مایل به مصاحبه کردن باشند. طبق گفته آنها در گذشته مواردی وجود داشت که مصاحبه شوندگان احساس کرده بودند، بازجویان آنسکام آنها را تهدید می کنند و بعضی مواقع هم گفته‌های آنان سوء تعبیر شده بود. به این دلیل ممکن بود که مصاحبه شوندگان تقاضا کنند هنگام مصاحبه نمایندگانی از سوی مقامات کشور حضور داشته باشند تا هرگونه سوء تعبیر احتمالی را اصلاح کنند. از نظر آنان این روند معمول و کاملاً شبیه آن بود که فردی که در کشور بیگانه برای ادای شهادت احضار می‌شود درخواست کند نماینده کنسولی کشور متبوع وی نیز حضور داشته باشد.

ما این نکته را خاطرنشان کردیم که در خلال مصاحبه‌های پیشین آنسکام اغلب جماعتی از «مراقبان» عراقی حضور پیدا می کردند و اینکه مصاحبه شونده نه توسط مصاحبه کننده که توسط همین مراقبان عراقی مورد ارعاب قرار می گرفت. طبق گزارش‌های آنسکام در بیش‌تر موارد مراقبان سخنان مصاحبه شونده را قطع می کردند و به آنها می گفتند حافظه درستی ندارند یا مطلب را بد فهمیده اند.

گفتگوهای بی‌نتیجه سال گذشته ما در وین پیرامون این مطلب با قطعنامه شورای امنیت فیصله یافت. قطعنامه ای که به وضوح تأکید داشت ما حق داریم با هر کس در خلوت گفتگو کنیم یا به عبارت دیگر مصاحبه‌ها باید بدون حضور مراقبان عراقی انجام شود. البته این تأکید مشکل کار ما را کاملاً حل نمی کرد.

زمانی که شروع به فراخوان افراد برای انجام مصاحبه کردیم با خودداری آنان از آمدن به دفاتر خود مواجه شدیم. برخی هم اصرار می کردند حتماً یك شاهد عراقی همراه داشته باشند و یا حداقل بتوانند جریان مصاحبه‌ها را روی نوار ضبط کنند. با بررسی خواسته‌ها به این نتیجه رسیدیم که همه آنها درواقع دستورالعمل مقامات عراقی است و باید از قبول آن خودداری کنیم. اما به هرحال چگونه می توانستیم افرادی را که مایل نبودند وادار به آمدن و حرف زدن کنیم؟ آیا می توانستیم صرفاً به مدیریت مراقبت ملی دستور دهیم افراد مورد نظر را به دفتر ما بیاورد و مطمئن باشیم آنها آماده اند بدون حضور شاهد یا ضبط صوت حرف بزنند؟ این در واقع توصیه مقامات آمریکایی بود. به نظر آنان اگر عراقی‌ها این کار را نمی کردند مرتکب نقض قطعنامه شده بودند. البته در یك رژیم خودکامه مشکلی برای آوردن افراد وجود نداشت. اما آیا سازمان ملل می توانست به خود اجازه دهد که از قدرت مهار گسیخته یك رژیم خودکامه کمك بگیرد؟ بدون بیان اینکه انجام چنین کاری را می خواهیم، برای عراقی‌ها روشن کردیم در صورتی که نتوانیم حق داده شده توسط شورای امنیت را اعمال کنیم آن را کاملاً جدی تلقی خواهیم کرد. علاوه بر آن گفتیم اگر چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد مصاحبه‌ها به نفع شما خواهد بود و عدم حضور مقامات عراقی یا نبودن ضبط صوت هم باعث افزایش اعتبار مصاحبه هاست.

قبل از پایان ماه ژانویه، طرف عراقی قول داد افراد را برای انجام مصاحبه «ترغیب» کند. پس از سپری کردن دوره ای که در خلال آن افرادی را که خواستار حضور شاهد یا به کارگیری ضبط صوت بودند، بدون انجام مصاحبه به خانه‌هایشان فرستادیم موفق شدیم چند مورد معدود مصاحبه را در خلوت انجام دهیم. گرچه برخی از این گفتگوها روشنگر بودند، ولی هیچگاه این تصور را نداشتیم که افراد آزادانه حرف می زنند.

مسأله بردن دانشمندان یا سایر افراد مرتبط که ممکن بود اطلاعات مورد

علاقه ما را داشته باشند، به خارج از کشور برای انجام مصاحبه از همان زمان تدوین پیش نویس اولیه قطعنامه نوامبر بحث برانگیز بود و به همین شکل هم تا تعطیلی بازرسی‌ها باقی ماند. گرچه قطعنامه به این مطلب به عنوان حق، و نه وظیفه، برای کمیسیون اشاره داشت ایالات متحده به شکلی فزاینده پافشاری می کرد که این حق اعمال شود. سایر اعضای شورای امنیت مانند خود ما در این باره تردید داشتند. آیا پافشاری ایالات متحده واقعاً ناشی از این باور بود که این بهترین راه برای کسب اطلاعات مربوطه است؟ یا اینکه منظور کمك به خروج برخی افراد خاص از آن کشور و یا وادار کردن رژیم عراق به سرکشی و تمرد بود؟

در مصاحبه‌هایی که پس از اشغال عراق با دانشمندان تسلیحاتی آن کشور صورت گرفت به روشنی آشکار شد که برخی از آنها مایل نبودند کشورشان را ترك کنند، درحالی که برخی هم جرأت نداشتند چنین کاری انجام دهند. این هم یکی از آن مواردی بود که در آن فشار شدید ایالات متحده را احساس کردم.

ترازنامه اواسط ژانویه و گفتگو با کوفی انان

محمد البرادعی و من قبل از ارائه گزارش به شورای امنیت در تاریخ تعیین شده ۲۷ ژانویه، برای ارزیابی و حل و فصل مشکلات عملی باقیمانده به بغداد دعوت شدیم. زمان این دیدار ۱۹ و ۲۰ ژانویه معین شده بود. قبل از آن چند ملاقات و گفتگوی مهم انجام دادیم.

درست قبل از ترك نیویورك مذاکره ای طولانی با کوفی انان داشتم. زمان‌بندی‌های دو قطعنامه را با هم بررسی کردیم و متوجه شدیم که شورا بیش از کمیسیون بازرسی و نظارت با اختلاف آهنگ زمان‌بندی مواجه بود. گزارش ۲۷ ژانویه من درباره مسائل حل و فصل ناشده خلع سلاح، واردات غیرقانونی و ضعف همکاری عراق به منزله پایان کار کمیسیون نبود. به عهده شورا بود که گزارش‌های ما و گزینه‌های آن را مورد رسیدگی قرار دهد. به انان گفتم این گزینه‌ها

خلع سلاح به وسیله بازرسی و خلع سلاح به وسیله جنگ هستند.

بازرسی مستمر همراه با فشار نظامی و به دنبال آن مراقبت بلندمدت ممکن است واقعیت را به زور از عراقی‌ها بیرون بکشد، به خلع سلاح مطمئن منجر شود و مانع از سرگیری برنامه‌های تسلیحاتی شود. البته حفظ اعمال فشار مؤثر بر عراق برای بازداشتن آن کشور از اول تا آخر دشوار است. مسلماً این خطر وجود خواهد داشت که یك روز عراقی‌ها بازرسان را بیرون کنند که اقدامی نمایشی و علنی خواهد بود، یا فعالیت بازرسان را محدود کنند که می‌تواند تدریجی هم باشد. خستگی و دلزدگی بلندمدت شورا این خطرات را افزایش خواهد داد. دولت ایالات متحده به سیاست بازدارندگی علاقه ای ندارد. انتخاب بین بازرسی و اقدام نظامی تنها برای اعضای شورای امنیت نیست، بلکه عراق هم چنین انتخابی دارد. البرادعی و من به بغداد خواهیم گفت که باید هم اکنون اقدام کند و بهانه‌های کوته‌فکرانه مانند جاسوسی و امثال آن را دوباره علم نکند.

در همین دیدار به انان اطلاع دادم که مایلم دیمیتری پریکوس را به عنوان معاون خویش منصوب کنم و خواستار موافقت و حمایت او شدم. پریکوس از بازرسی‌های سال ۱۹۹۱ در عراق، از بازرسی‌ها و کشمکش‌ها در کره‌شمالی و از پایان دادن به برنامه هسته ای آفریقای جنوبی تجربه‌های بی نظیری داشت. او که سرپرست بخش عملیاتی بود. مسئولیت تمامی کارکنان و عملیات طراحی شده از نیویورك و تمام کسانی که در صحنه طرح‌های عملیاتی را پیاده می کردند برعهده او بود. او که به شکلی فوق العاده و یا شورمندی بی‌نظیر وظایف خود را انجام می‌داد فردی آسان گیر و راحت بود و اغلب با استدلال‌های گزنده و نیشدار خود دیگران را به‌وحشت می‌انداخت. رفتار پریکوس با من گرچه معتدل تر از رفتار او با دیگران بود ولی هر جا که لازم می‌دید در ابراز مخالفت کوتاهی نمی کرد. هرگز کسی در او فقدان کارآیی، نبود قدرت تشخیص و عدم پویایی ندیده بود. عادت داشتم بگویم او ناشکیبایی و بی قراری مرا جبران می کند. نه تنها به او احترام می گذاشتم بلکه او را

دوست داشتم و هنوز هم دوست دارم. خوشحال شدم که انان با انتصاب وی به‌عنوان معاون من موافقت کرد. وی کاملاً شایستگی این سمت را داشت و چنین عنوانی، به‌ویژه در روابطش با طرف عراقی، برای او لازم بود. زمانی که در تابستان ۲۰۰۳ از کار کناره گرفتم، کوفی انان به درستی و درایت پریکوس را به سرپرستی کمیسیون بازرسی و نظارت منصوب کرد.

۶

سفر به بغداد و بازگشت

صبح روز هفدهم ژانویه در حالی که دسته ای پلیس موتورسوار محمد البرادعی و من را اسکورت می کردند برای ملاقات با ژاك شیراك رئیس جمهوری فرانسه عازم کاخ الیزه شدیم. تصور ذهنی من از رئیس جمهوری فرانسه که اینك اصلی ترین چهره مخالف اقدام نظامی علیه عراق به شمار می‌رفت آن بود که وی یك سیاستمدار حرفه ای قدر تمند غرقه شده در لفاظی های علم‌الاخلاق است که در برخوردهای روزمره دنیای سیاسی فرانسه به اخلاقیات پای بندی کم‌تری دارد.

من با کوله باری از ستایش و تحسین بیش از اندازه به فرانسه نرفته بودم، اما آنجا را با این احساس ترك کردم که نگرش رئیس جمهوری فرانسه نسبت به مسأله عراق نه ناشی از اشتیاق وی برای ابراز وجود به عنوان سمبل صلح بود و نه -همان گونه که دولتمردان هر کشوری به آن توجه دارند- بازتابی از افکار و نظریه‌های خیل عظیم رأی‌دهندگان به اوست، بلکه تفکر او در این باب حاصل این باور و اعتقاد بود که عراق تهدیدی را موجب نشده بود که مداخله مسلحانه را توجیه کند.

طی مطالبی که به منظور در جریان قرار دادن ژاك شیراك گفتم، اظهار داشتم که اوضاع متشنج است، همکاری عراق - دسترسی کامل و غیره - بیش از آن که ناظر برمحتوا باشد، متوجه فرآیند و روند کار است. عراق تاکنون تلاش جدی زیادی برای حل و فصل موارد باقیمانده خلع سلاح انجام نداده است. چند سازمان اطلاعاتی، از جمله فرانسه، براین باورند که عراق هنوز برخی تسلیحات کشتار جمعی را دراختیار دارد، اما ما مدرکی برای اثبات آن نداریم. احتمال دارد که لابراتوارهای متحرك و تأسیسات زیرزمینی وجود داشته باشد. این همان چیزی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. همچنین قابل تصور است که برخی از اقلام تسلیحات کشتارجمعی باقی مانده باشند. به هرحال برای روشن کردن تمام این موارد، فرصت بیش تری باید داده شود.

شیراك گفت فرانسه هیچ «مدرك جدّی» مبنی بروجود تسلیحات غیرمجاز در عراق ندارد. با توجه به اینکه قبلاً افرادی از سازمان اطلاعاتی فرانسه را ملاقات کرده و به سخنانشان گوش داده بودم، دریافتم که شیراك با نظریات آنان در مورد عراق موافق نیست. او باور نداشت عراق چیزی از تسلیحات کشتارجمعی داشته باشد. از نظر او بازرسی های منتهی به سال ۱۹۹۸، بسیاری از آنها را برملا کرده و در واقع خلع سلاح را انجام داده بود.

وی معتقد بود این مطلب ثابت می کند که بازرسی می تواند روش مؤثری باشد. در وضع کنونی، جنگ، بدترین راه حل است و احساسات ضدغربی را در دنیای اسلام شعله ور خواهد ساخت. فرانسه حاضر نیست به جنگ کشانده شود و فقط شورای امنیت مجاز است در مورد هرگونه اقدام نظامی تصمیم بگیرد.

محمد البرادعی به این نکته اشاره کرد که حضور بازرسان برابر با بازداشتن عراق از تجدید برنامه‌های تسلیحاتی است. اگر بازرسی ها هم اکنون متوقف شود و فرصت داده نشود که توفیقی به دست آید، نهاد بین المللی بازرسی در مخاطره قرار خواهد گرفت. در مورد عراق هیچگونه احتمال معصومیت و بی گناهی نمی تواند

وجود داشته باشد، ولی اکنون هنگام نشان دادن هویج است و از چماقِ تنها کاری برنمی آید. لازم است عراق رویه مثبت‌تری پیش گیرد و همکاری فعال و کاملی ارائه کند. این شاید داروی تلخی برای عراق باشد، ولی حتماً لازم است. البرادعی از اینکه عراق بازرسان را «جاسوس» خوانده بود، مصاحبه های خصوصی را اجازه نداده و نهاد قانونگذاری آن کشور هنوز ممنوعیت ساخت سلاح های غیرمجاز را تصویب نکرده بود، اظهار نگرانی کرد.

قبل از اینکه برای ملاقات با خبرنگاران به طبقه پایین برویم شیراك گفت که صدام خود را «در یك تنگنای فکری محصور کرده است» و اطرافیانش جرأت ندارند واقعیت‌ها را به او بگویند، جنگ به‌طور قطع او را نابود می کند. صدام نیاز دارد که حرکت مثبتی از خود نشان دهد که البته برای وی ناخوشایند است، اما از جنگ ناخوشایندتر نیست.

در طول راه به طرف محل برگزاری کنفرانس مطبوعاتی در یکی از راهروها ستون موقتی کوتاهی توجهم را جلب کرد که روی آن تصویر تبلیغاتی کوکاکولا به چشم می‌خورد. تبلیغ کوکاکولا آن هم در کاخ ریاست جمهوری الیزه؟ نتوانستم جلوی خود را بگیرم و از شیراك پرسیدم شاید این نمونه‌ای از هنر مدرن فرانسه است. او که کاملاً از وجود این سمبل همه جا گسترده آمریکا بی‌خیال به‌نظر می‌رسید، گفت: مربوط به بازی بچه‌هاست. در خلال کنفرانس مطبوعاتی هم وقتی به زبان فرانسه پاسخ سؤالات خبرنگاران را می‌دادم، او همان‌طور بی‌خیال می‌نمود. نمی‌توانستم بگویم رفتارش تصنعی بود یا واقعی.

البرادعی و من پس از دیدار کوتاهی با دومینیك ویلپن، وزیر خارجه فرانسه از یکدیگر جدا شدیم. او از طریق وین به لارناکا ـ پایگاه اصلی ما ـ رفت و من برای ملاقات با تونی بلر عازم لندن شدم. با نگاهی به ساعتم دریافتم تا هنگام پرواز فقط چهل دقیقه وقت دارم و هنوز وسط شهر پاریس هستم. قدری عصبی بودم. اما باکمال حیرت دیدم موتورسوار اسکورت با حرکاتی که فقط در صحنه سیرك

می‌توان دید، با نهایت سرعت ما را از خیابان‌های شلوغ پاریس و بزرگراه‌ها عبور داد و به موقع به فرودگاه رسیدیم. به‌طور کلی با این نظریه موافق نیستم که شخصیت‌ها حق دارند با سرعت بالا از گذرگاه‌ها عبور کنند و برای سایرین ناراحتی ایجاد کنند، مگر اینکه ملاحظات امنیتی در کار باشد. اما این بار واقعاً ضروری بود.

وقتی به فرودگاه هیتروی لندن رسیدیم مأموران امنیتی و اطلاعاتی به سرعت ما را از کریدورها عبور داده و سوار اتومبیل کردند. در طول راه به چکرز، اقامتگاه خارج شهر نخست‌وزیر، اطلاعاتی را که لازم بود، به ما دادند. در چکرز با استقبال گرم تونی بلر مواجه شدیم که تازه از ورزش پیاده‌روی باز گشته بود و با وجود مخالفت من اصرار داشت لباس خود را عوض کند. هنگام چای بعدازظهر بود و با آن نوعی شیرینی را خوردم که از زمان تحصیل در کمبریج، پنجاه سال قبل، نخورده بودم.[۱] شروع خوبی بود و حالت رسمی کم‌تری نسبت به دیدارم با پرزیدنت شیراک داشت.

همان مطالبی را که در ملاقات با رئیس جمهوری فرانسه مطرح کرده بودم، بار دیگر تکرار کردم: ادامه همکاری فعالانه‌تری از سوی عراق ضرورت داشت، اظهارنامه حجیم هشتم دسامبر حاوی اطلاعاتی نبود که مسائل خلع سلاح را حل و فصل کند، امکان انجام مصاحبه‌ها بدون اینکه مصاحبه شوندگان احساس خطر نکنند، هنوز وجود نداشت، چند موتور موشك را که به‌طور غیرمجاز وارد کرده بودند، یازده کلاهك خالی تسلیحات شیمیایی و نیز انبوهی از مدارك فعالیت‌های هسته‌ای را در یك خانه شخصی پیدا کردیم. حقایقی وجود دارند که مجبوریم با دقت بیش‌تری به آنها بپردازیم و تا زمانی که چنین نکرده‌ایم، نمی‌خواهم از آنها کوهی بسازم.

---

۱. Crumpets = نوعی کلوچه

در گفتگو با نخست‌وزیر بریتانیا وارد جزئیات نشدیم، جز آن که وی یادآور شد که موضوع مصاحبه‌های خصوصی با عراقی‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. از خود پرسیدم آیا او واقعاً فکر می کند که این مطلب مهم و تنها راه واقع بینانه برای کسب اطلاعات است یا او و نیز ایالات متحده آن را به شکل موردی می بینند که ممکن است رژیم عراق برای آن مانع ایجاد کند و نهایتاً مسأله نقض قطعنامه و عواقب ناشی از آن مطرح شود؟ بلر اظهار داشت از طولانی شدن فرصت نگران است. اگر حادثه خاصی رخ ندهد و اگر یافته‌های بازرسان در سطح پایینی باشد، محظور ایجاد خواهد شد. اعمال فشار نظامی برای وادار کردن عراق به همکاری مهم است ـ نکته‌ای که با آن موافق بودم ـ اما ایالات متحده نمی تواند نیروهای خود را در منطقه برای چندین ماه عاطل و باطل نگه‌دارد. عراق موظف به همکاری فعال و فاش‌سازی است. بی‌رغبتی و عدم تمایل عراق تحمل کردنی نیست. به علاوه این امر چه پیامی برای کشورهایی نظیر کره شمالی خواهد داشت چنانچه پس از چند ماه همکاری ناقص و غیر کافی عراق با بازرسان، جهان از اعلام خطر واضحی که توسط شورای امنیت فرستاده بود و با تهدید نظامی معتبری هم تقویت می‌شد عقب‌نشینی کند. اگر فقدان «همکاری صادقانه» همچنان ادامه یابد تصمیم جدی باید حدود اول مارس اتخاذ شود.

مطمئن نبودم این مطلب بازتابی از توافق و همدلی ایالات متحده / بریتانیاست یا نخست‌وزیر فکر می کند آگاهی من از این اندیشه منجر به این خواهد شد که در سفر چند روز بعد به بغداد تصویر دهشت‌انگیزی به همتایان عراقی خود ارائه دهم، تصویری که ممکن بود رژیم را به همکاری فعال‌تری برانگیزاند. همچنین از نظریات تونی بلر مبنی بر اینکه آگاهی از ماهیت شیطانی رژیم بغداد و رفتار کاملاً ددمنشانه آن بر اندیشه او به سختی سنگینی می کند تحت تأثیر قرار گرفتم.

در واقع اعمال وحشت و ترور توسط رژیم صدام برای همگان روشن و

کاملاً مستند بود. به ویژه آن که در این باب، گزارش‌های رسمی هم به مجمع عمومی سازمان ملل داده شده بود. اما به هر حال علتی که هم دولت کلینتون و هم دولت بوش برای لزوم «تغییر رژیم» ارائه کردند برای آن نبود که کره خاکی نمی توانست چنین رژیمی را تحمل کند، بلکه اساساً چنین تغییری بهترین راه برای مطمئن شدن از انهدام سلاح‌های کشتار جمعی دانسته می‌شد. اگر ترور و وحشت آفرینی رژیم انگیزه‌ای برای اقدام نظامی باشد. آنگاه با این سؤال مواجه خواهند شد که آیا قصد دارند تمام رژیم‌های وحشت آفرین را تغییر دهند؟ به هر حال شاید بوش و بلر، که هر دو افرادی مذهبی هستند، با این احساس که نه فقط با گسترش تسلیحات کشتار جمعی بلکه در عین حال با رژیمی شیطانی مبارزه می کنند عزم سیاسی خود را تقویت می کردند. لذا جای شگفتی نیست چندی بعد زمانی که در عراق اشغال‌شده اثری از وجود سلاح‌های کشتار جمعی به دست نیامد هر دو رهبر توجه خود را روی مبحث ترور و وحشت آفرینی رژیم متمرکز کردند. نکته‌ای که شاید آن دو نسبت به آن دغدغه خاطر شدید داشتند، اما قبل از اقدام نظامی اصلاً به آن تکیه نکرده بودند.

در پاسخ به تونی بلر به ماهیت وحشت و ترور رژیم صدام اشاره نکردم تنها این نکته را گفتم که مخاطره یك دوره طولانی از «همکاری مزورانه» عراق نباید نادیده گرفته شود. از طرف دیگر اگر عراق همکاری مثبت و کاملی از خود نشان دهد پیشرفت کار خیلی سریع، ظرف چند ماه می تواند حاصل شود.

پس از پایان گفتگوها تونی بلر با لطف و مهربانی بسیار ما را برای بازدید از گوشه و کنار اقامتگاه خود همراهی کرد. در خلال این بازدید یك تابلوی نقاشی اثر روبن را به ما نشان داد که چرچیل سعی کرده بود با استفاده از قلم مو آن را بهتر کند و تنها وقتی تابلو را برای مرمت فرستاده بودند به این دست اندازی نخست وزیر مشهور بریتانیا پی بردند. این دیداری گرم و سنجیده بود که طی آن مسأله اطلاعات جاسوسی مطرح نشد و به گفتگوهای بعدی موکول گردید.

عزیمت به بغداد از طریق لارناکا

شنبه ۱۸ ژانویه، روز پس از دیدار و گفتگو با تونی بلر، برای پیوستن به البرادعی عازم لارناکا شدم تا از آنجا با هواپیمای دربستی خود رهسپار بغداد شویم. محل اقامت ما در لارناکا هتل متوسط امّا زیبای فلامینگوبیچ بود که در فاصله مناسبی از فرودگاه قرار داشت و دفتر منطقه‌ای خود را هم در آنجا قرار داده بودیم. نام هتل کاملاً با مسما انتخاب شده بود، زیرا همواره تعداد زیادی فلامینگو در دریاچه کم عمق نزدیك آن جولان می‌دادند. می‌دانستم که فلامینگوها رنگ خود را از خوردن پوسته سوسك‌هایی به نام کشینل یا «قرمزدانه» می‌گیرند که در اطراف دریاچه به وفور وجود دارند. ضمناً به عنوان یك دوستدار فرش‌های شرقی این را هم می‌دانستم که از پوسته این حشرات نوعی رنگ قرمز تند به دست می‌آید که در بسیاری از این نوع فرش‌ها کاربرد دارد.

صاحب هتل فلامینگوبیچ ابتدا با برنامه بازرسی‌ها در عراق و سپس با آغاز جنگ در آن کشور پول و پَله فراوانی به دست آورد. در زمستان‌ها معمولاً گردشگران کم‌تری به قبرس می‌روند، اما از اکتبر ۲۰۰۲ کارکنان سازمان ملل و بازرسان همچون نعمتی آسمانی بر سر صاحب هتل فرو ریختند. دوره‌ای که طی آن بازرسان ما پس از اقامت کوتاهی در هتل به بغداد پرواز می‌کردند یا در راه بازگشت از بغداد در هتل سکنی می‌گزیدند، به علت تعلیق بازرسی‌ها در ماه مارس زیاد طولانی نشد، اما دفاتر خود را در هتل حفظ کردیم و حضور کارکنان ما در آنجا ادامه یافت. علاوه بر این سایر تشکیلات سازمان ملل که در عراق فعال بودند، با آغاز جنگ دفاتر خود را به قبرس منتقل کردند و کارکنان آنها هم در همین هتل فلامینگوبیچ مستقر شدند.

یکشنبه نوزدهم ژانویه همراه با محمد البرادعی وارد فرودگاه بغداد شدیم و با اتومبیل پس از عبور از خیابان‌های غبارآلود و قدیمی به هتل مجلل الرشید که برای اقامت ما در نظر گرفته شده بود، رسیدیم. در مدخل ورودی هتل فرش

کوچکی پهن شده بود که در نقش آن چهره جورج بوش پدر از پایین به واردین می‌نگریست. همه ما سعی کردیم روی آن پا نگذاریم.

اولین جلسه گفتگوی ما بعدازظهر همان روز در محل وزارت خارجه عراق برگزار شد.

سرپرستی هیأت عراقی را دکتر امیر السعادی به عهده داشت که او را از مذاکرات قبلی به خوبی می‌شناختیم. در آغاز سخنان خود اظهار داشتم که ما با نظریات تازه‌ای از سازمان ملل در نیویورك، اتحادیه اروپا در بروکسل و ملاقات‌هایی که در مسکو، پاریس و لندن داشتیم به بغداد آمده‌ایم. می‌توانیم بگوییم که همگان دریافته‌اند وضع بحرانی است. دستور داریم که روز ۲۷ ژانویه آخرین گزارش را به اطلاع شورای امنیت برسانیم و می‌دانیم که بیش‌ترین توجه به آنچه که ما باید گزارش کنیم معطوف می‌شود. اضافه کردم شخصاً تصور نمی‌کنم جنگ اجتناب‌ناپذیر باشد، ولی در هر حال احتمال وقوع آن هم بسیار زیاد است. خلع سلاح تأیید شده توسط بازرسی‌ها نه تنها پیش درآمدی برای جنگ نیست، بلکه چاره منحصر به فرد جلوگیری از آن است. تنها از طریق بازرسی است که شورای امنیت می‌تواند از خلع سلاح عراق اطمینان حاصل کند و بازرسان هم برای مطمئن شدن نیازمند شفافیت و شواهد معتبر هستند. ما هیچگونه پیشداوری در مورد گناهکاری یا بی‌گناهی نداریم. ما به همکاری صمیمانه و فعال - یا طبق واژه‌های نوین مبتکرانه و غیر منفعلانه - نیازمندیم. نمی‌خواهیم شطرنج بازی کنیم. بازرسی مجازات نیست، بلکه فرصتی را فراهم می‌آورد که عراق باید آن را غنیمت بداند. در کار بازرسی چندین مشکل عملی وجود دارد که باید به فوریت برطرف شود. ما باید بتوانیم هلیکوپترهای خود را آزادانه در منطقه پرواز ممنوع به کار گیریم و از هواپیماهای یو-۲ استفاده کنیم. در عملیات بازرسی تعداد مراقبان باید به شدت کاهش یابد. مواردی را داشتیم که برای کار یك بازرس پنج نفر مراقب گذاشته‌اید. این کار عملاً به معنای اذیت و مزاحمت است. همچنین لازم است

مطمئن شویم که رسانه‌ها در کار بازرسی اخلال نخواهند کرد.

محمد البرادعی نیز گفت: علت اصلی ناشکیبایی‌ها آن است که یازده سال از جنگ ۱۹۹۱ و جریان بازرسی می گذرد. ما باید طی یکی دو ماه آینده به نتایج قاطعی دست یابیم. البته پیشرفت‌هایی به ویژه در زمینه دسترسی کامل به مکان‌های مختلف داشته‌ایم، اما نیازمند شواهد روشن، مدارك مستدل، و مصاحبه‌های خصوصی هستیم. او پرسید چرا درباره مصوبه مجلس قانونگذاری تاکنون کاری انجام نشده است و اینکه برخی اظهارات و بیانیه‌های علنی عراقی‌ها نظیر گفته‌هایی که بازرسان را گروهی جاسوس می‌دانند به جهانیان پیام‌های نامطلوبی از نگرش عراق در مورد بازرسی‌های تازه می‌دهد.

دکتر السعادی مسأله اثبات مطالب را مطرح کرد. عراق چگونه می تواند ثابت کند که واحدهای متحرك فعال در زمینه سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی را ندارد؟ چگونه می تواند ثابت کند که اورانیوم طبیعی (کیك زرد) از نیجر وارد نکرده است؟ وی به شدت از ارزیابی من در مورد اظهارنامه هشتم دسامبر عراق شکوه و گله گزاری کرد و گفت: گرچه بیانیه نشان می‌دهد در پروازهای آزمایشی برخی موشك‌ها بیش از حد مجاز ۱۵۰ کیلومتر برد داشتند، اما این به معنای تخطی از مفاد قطعنامه‌های راهبردی نیست. سپس یکی از مسئولان برنامه‌های موشکی گزارش مفصلی در این زمینه ارائه کرد.

در خلال زمان تنفس بین جلسه ضمن اشاره به اتهام وجود واحدهای متحرك حاوی سلاح‌های بیولوژیکی با دکتر السعادی درباره ضرورت یافتن روشی برای بازرسی کامیون‌های در حال حرکت روی جاده‌ها گفتگو کردم. از سوی مقامات پلیس کمك‌هایی شده بود، اما خود ما باید رأساً نوعی کنترل را بر جاده‌ها اعمال می کردیم. در این عملیات عراقی‌ها باید شرکت می‌داشتند. نظر دکتر السعادی مثبت بود، اما اضافه کرد اتهام وجود کارگاه‌های متحرك بیولوژیکی احمقانه و بی‌معنی است. تنها خطر بروز تصادف در جاده‌ها به خودی خود کافی

است تا چنین اندیشه‌ای کنار گذاشته شود.

گفتگوهای ما در بعدازظهر یکشنبه حدود دو ساعت و نیم ادامه یافت و صبح روز دوشنبه هم همین مدت مذاکره داشتیم. در پایان توانستیم برخی نکات مهم را حل و فصل کنیم. در عین حال که چند مطلب را هم اجباراً کنار گذاشتیم. با هم به این تفاهم رسیدیم که تعداد منطقی مراقبان برای هر بازرس باید یك نفر باشد، هلیکوپترهای ما می‌توانند در منطقه پرواز ممنوع فعال باشند و چون خود عراقی‌ها نمی‌توانند در آن مناطق هلیکوپتر داشته باشند در هر هلیکوپتر ما یك مراقب عراقی حضور خواهد داشت، ولی هیچ خبرنگاری در این پروازها نخواهد بود.

به هر حال در مورد فراهم آوردن مستندات تازه، مثلاً مدارك بیش‌تر، و نیز موضوع پرواز هواپیماهای یو-۲ پیشرفتی حاصل نشد.

البرادعی قبلاً از طریق کانال‌های مختلف پیام فرستاده بود که باید از ما برای دیدار با صدام حسین دعوت شود، اما پس ازمذاکرات روز یکشنبه تنها دیدار با طه حسین رمضان معاون رئیس جمهوری ترتیب داده شد که با او هم فقط در همان زمینه گفتگوهایمان با دکتر السعادی صحبت کردیم.

پس از دیدار با رمضان تمام بازرسان و کارکنان کمیسیون و آژانس را به دفترمان در هتل کانال بغداد فراخواندیم تا در جریان مذاکراتمان با عراقی‌ها قرار گیرند و احساس کنند همه ما یك تیم هستیم و ضمناً بر اهمیت و حساسیت کارشان تأکید کنیم.

پس از خاتمه جلسه صبح دوشنبه با عراقی‌ها بیانیه‌ای حاوی ده نکته را تهیه کردیم و قبل از ترك بغداد هر کدام از ما در یك کنفرانس مطبوعاتی جداگانه آن را برای خبرنگاران قرائت کردیم. ما عملاً نخواستیم کنفرانس مطبوعاتی مشترك داشته باشیم چون چنین کاری می‌توانست این برداشت غلط را به وجود آورد که کارها به خوبی پیش رفته است، در حالی که نتایج حاصله واقعاً ناچیز بود. قبل از ورود به سالنی که نمایندگان رسانه‌ها در آن حضور داشتند، دیمیتری پریکوس

پیشنهاد کرد پیش از مطرح کردن نکات مورد توافق از آنچه که بر آن توافق نشده بود سخن بگویم. لذا در جملات آغازین خود گفتم متأسفانه در مورد چند نکته مخصوصاً درباره به کارگیری هواپیماهای یو-۲ نتوانستیم به توافق دست یابیم.

در لیست نکات مورد توافق آمده بود که طرف عراقی افراد را «ترغیب» خواهد کرد تا دعوت بازرسان را برای مصاحبه در مکان‌های شخصی (منازل) بپذیرند و مصاحبه‌ها را به طور خصوصی، بدون حضور مراقب انجام دهند، عراق کمیسیون خاصی را مأمور جستجو برای یافتن مهمات گزارش نشده خواهد کرد (به دنبال چند مورد کشف کلاهك شیمیایی توسط بازرسان ما)، مذاکرات فنی با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به منظور روشن کردن مسائل هسته‌ای باقیمانده از جمله لوله‌های آلومینیومی ادعایی برای ساخت سانتریفوژها و نیز اتهام تلاش برای وارد کردن اورانیوم خام ادامه خواهد یافت.

این اولین سفر ما به بغداد از زمان آغاز مجدد بازرسی‌ها بود. به طرف عراقی هشدار دادیم که زمان به سرعت می‌گذرد و هرچه زودتر باید به پیشرفت چشمگیری دست یابیم. آنها با گله‌گزاری و شکوه و شکایت وقت زیادی را از دست داده بودند. می‌توانستم برخی از آزردگی‌های خاطر آنان را درك کنم، اما اینك زمان طرح شکوه‌ها و شکایت‌های طولانی یا بازی شطرنج با ما بر سر پروازهای نظارتی یو-۲، فعالیت هلیکوپترها در مناطق پرواز ممنوع و انجام مصاحبه‌های خصوصی نبود. به ما این فرصت داده نشد که صدام حسین را ببینیم و به او بگوییم که وضع چه‌اندازه جدی است. او ظاهراً چنین دیداری را دون شأن خود می‌دانست. آیا او را کاملاً از اوضاع آگاه نمی‌کردند یا اینکه شخصاً معتقد بود می‌تواند یك بار دیگر از وضعی مخاطره‌آمیز به سلامت رهایی یابد، فرصتی بود که از آن استفاده نشد. به نوعی سرخورده شده بودیم.

بعدازظهر دوشنبه با هواپیمای سازمان ملل مستقیماً به آتن رفتیم تا با ژرژ پاپاندرئو، وزیر خارجه یونان که کشورش در این زمان ریاست کشورهای اتحادیه اروپا

را داشت و خود او هم رئیس وزرای خارجه کشورهای اروپایی بود، دیداری داشته باشیم. دستگاه گرمازای هواپیما کار نمی کرد و ما با سر و صورتی یخ زده وارد آتن شدیم. به هر حال پذیرایی از ما گرم و مطلوب بود و شخصاً هم در دیدار با پاپاندرئو علاقه و دلبستگی خاصی را نسبت به او احساس کردم. این امر نه تنها برای آن بود که وی به روانی سوئدی صحبت می کرد، «زمان حکومت نظامیان در یونان، اواخر دهه ۱۹۶۰، او با خانواده‌اش به سوئد گریخته بودند و وی در آنجا به مدرسه رفته بود» بلکه رفتار فروتنانه و نگرش سازنده و هوشمندانه او بود که برای من جاذبه داشت.

در گفتگو با پاپاندرئو بدون هیچ دشواری به این نتیجه رسیدیم که سهم اروپا در زمینه عدم گسترش تسلیحات باید بیش از نشان دادن بی‌رغبتی و اکراه در مورد به کارگیری قوه قهریه باشد. مدت‌هاست که ایالات متحده به پرشورترین و پرسروصداترین مخالف گسترش تسلیحات بدل شده است. مخالفت فعلی کشورهای اروپایی در قبال به کارگیری قوه قهریه علیه عراق باید با ایفای نقش فعال‌تری در سایر موارد، نظیر ایران و کره شمالی، تکمیل شود. پاپاندرئو، آنالیندا، وزیرخارجه سوئد، (که چندی بعد در همین سال به شکل تأسف باری به ضرب چاقو به قتل رسید) و دیگر همتایان اروپایی آنان چنین دیدگاهی را سر و سامان دادند که سرانجام در ماه ژوئن به صدور بیانیه تسالونیك و قبول سندی در زمینه اصول اساسی و طرح عملیاتی اتحادیه اروپا در مخالفت با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی انجامید. اروپایی‌ها هم مانند ایالات متحده، به کارگیری قوه قهریه را به عنوان آخرین ابزار کنار نگذاشتند؛ امّا سؤال این بود که چه وقت باید سایر ابزارها را ناکارآمد دانست و به آخرین راه حل متوسل شد.

تمهیدات برای جلسه ۲۷ ژانویه شورای امنیت

بلافاصله پس از ورود به نیویورك، سرگرم آماده سازی آخرین گزارش‌ها و اطلاعاتی شدیم که باید در جلسه ۲۷ ژانویه به شورای امنیت ارائه می کردیم.

می‌دانستیم که اغلب دولت‌ها به گفته‌های ما در شورای امنیت به هر شکلی که بتوانند از آن برای اثبات نظریات خود بهره گیرند، استناد خواهند کرد و این هم طبیعی بود. بعدها اغلب با این پرسش مواجه شدم که آیا از سوی هیچ دولتی برای بیان اظهارات بخصوصی تحت فشار قرار نگرفته بودیم. پاسخ منفی بود. دولت‌ها و سفرای آنان در سازمان ملل کاملاً به قاعده و مناسب عمل کردند. هیچ کس سراغ من نیامد که توصیه کند این مطلب یا آن مطلب را بگویم. نکته دیگر آن بود که دولت‌ها و مقامات دولتی مطالب مورد نظرشان را بین خود و به صورت علنی مطرح می‌کردند. به طور مثال ایالات متحده بیان علنی ارزیابی‌های خود را به تعویق نینداخت و منتظر گزارش ۲۷ ژانویه نشد.

چند روز قبل از جلسه ۲۷ ژانویه، دولت ایالات متحده سندی را با عنوان «خلع سلاح چگونه است؟» منتشر کرد. در این سند همان خط آشنای گذشته به‌چشم می‌خورد که آیا عراق «تصمیم استراتژیك را برای دست برداشتن از سلاح‌های کشتار جمعی خود گرفته است؟» بدون اشاره به اینکه عراقی‌ها تا این هنگام دسترسی کامل بازرسان را به مکان‌های مورد نظر بدون هیچ استثنائی تأمین کرده بودند. در این سند به شکلی باور کردنی اما بدون هیچ دلیل و مدرکی ادعا می‌شد که عراق هنوز هم «کاملاً سازمان یافته به پنهان کاری‌های خود ادامه می‌دهد» و روی این نکته انگشت می‌گذاشت که سرنوشت مقادیر قابل توجهی از سلاح‌ها نامشخص است. این مطلب صحت داشت اما خواننده را به این نتیجه‌گیری سوق می‌داد که این اقلام نامشخص موجود است و این نکته درستی نبود. علاوه بر این‌ها سند مزبور روی مطالب دیگری هم تأکید می‌کرد که چندی بعد بی‌اساس یا نادرست از آب درآمدند. از جمله این ادعا که عراق مقادیری اورانیوم از خارج تهیه کرده بود که بعداً معلوم شد مدرك مورد استناد آن جعلی است.

موضعگیری‌های ایالات متحده در این سند، تقریباً در همین ایام با اظهارات پل ولفوویتز معاون وزارت دفاع تکمیل شد. وی در سخنانی در شورای روابط

خارجی سربسته به این مطلب اشاره کرد. که رژیم عراق باید تغییر کند. این نکته‌ای بود که هم حکومت کلینتون و هم دولت بوش خواهان آن بودند. موضوعی که هرگز در قطعنامه‌های سازمان ملل مطرح نشده بود و عنوان کردن آن هم همواره انتقاداتی را برمی‌انگیخت زیرا به این ترتیب دیگر برای دولت عراق انگیزه‌ای باقی نمی‌ماند تا به خواست جهانیان تن در دهد. اکنون آقای پل ولفوویتز با مغالطه‌ای قابل تحسین درصدد یافتن راهی بود که بین موضع ایالات متحده و سازمان ملل سازگاری ایجاد کند. او گفت تنها راه اجتناب از تغییر رژیم در عراق آن است که رژیم ماهیت خود را تغییر دهد. به زبان ساده‌تر حذف صدام یك وضع مطلق نبود مشروط بر اینکه وی یك «تغییر نگرش, کلی و چشمگیر» از خود نشان می‌داد. شاید بتوان تصور کرد که ولفوویتز اطمینان داشت چنین تغییری در کار نخواهد بود و هیچ تصمیم راهبردی توسط رهبریت عراق اتخاذ نخواهد شد.

در آن سند از جنگ به طور مستقیم طرفداری نمی‌شد. به جای آن ایالات متحده دو مبحث عمده را در زمینه نقض قطعنامه ۱۴۴۱ توسط عراق مطرح می‌کرد. قطعنامه‌ای که چند ماه قبل «آخرین فرصت» را برای عراق فراهم آورده بود تا الزامات خلع سلاح خود را عملی سازد. اولین مبحث آن که، اظهارنامه هشتم دسامبر عراق دقیق و کامل نبود. این نکته به خودی خود می‌توانست صحت داشته باشد، اما عمدتاً بستگی به آن داشت که آیا واقعاً سلاح‌های بیش‌تری برای گزارش کردن موجود بود؟ بدون تردید وضع تعداد زیادی از اقلام غیرمجاز تاکنون مشخص نشده بود و نیز سوء ظن‌هایی هم وجود داشت که هنوز مدارکی پنهان شده موجود است. اما اگر واقعاً آن گونه که عراقی‌ها تأکید داشتند سلاحی باقی نمانده بود و مدارك مرتبط بیش‌تری هم در کار نبود، چه می‌شد؟

مبحث دوم در زمینه اصلی استدلال ایالات متحده آن بود که عراق در انجام همکاری فوری، بدون قید و شرط و فعالانه با کمیسیون و آژانس، آن گونه که قطعنامه خواستار شده بود، کوتاهی کرده است. این نکته بیش‌تر یك اتهام کلی بود

که مشخص کردن مورد به مورد آن تا حدی سخت‌تر بود. البته واقعیت داشت که عراقی‌ها در مواردی نظیر نظارت هوایی و انجام مصاحبه‌های خصوصی تعلل کرده بودند. علاوه بر این‌ها ایالات متحده با اشاره به سه مورد مختلف، انهدام تسلیحات هسته‌ای آفریقای جنوبی تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و تعطیل کردن فعالیت‌های هسته‌ای اُکراین و قزاقستان به صورت مشابه، بر این نکته تأکید می‌کرد که شما وقتی خلع سلاح را ببینید آن را قبول می‌کنید. من شخصاً چندین بار مورد آفریقای جنوبی را برای عراقی‌ها مثال آورده بودم و کاملاً هم روشن بود که رژیم عراق در عین حال که برای انجام کار نسبتاً همکاری می‌کرد دقیقاً اشتیاق چندانی برای خلع سلاح نشان نمی‌داد.

به هر حال دولت عراق نگران جلسه شورای امنیت بود. ناجی صبری، وزیر خارجه عراق در یك نامه طولانی به کوفی انان از قول بازرسانی که تحت نظارت ریچارد باتلر کار کرده بود نقل کرد که در آوریل ۱۹۹۸ گفته بودند: «در مورد امکانات بالقوه تسلیحات غیرمجاز عراق مطلب نامعلوم چندانی وجود ندارد.» وزیر خارجه همچنین به این نکته اشاره کرده بود که دولت عراق دستیابی کامل را برای بازرسان ما فراهم خواهد کرد با اینکه در برخی مواقع، به قول او، «بازرسان کارهای غیرقابل قبولی را مرتکب شده بودند».

علیرغم تجمع فزاینده نیروهای آمریکایی در کنار مرزهای عراق آن کشور هنوز هم از سرسختی خود دست برنداشته بود.

نشست ۲۷ ژانویه

همه نگاه‌ها به نشست ۲۷ ژانویه شورای امنیت دوخته شده بود و از آن انتظارات زیادی می‌رفت. آیا خلع سلاح از طریق بازرسی‌ها ادامه می‌یافت یا برخورد مسلحانه رخ می‌داد؟ این یك جلسه معمولی ارائه گزارش کاری توسط دبیرخانه نبود. اغلب وزرای خارجه کشورهای عضو در آنجا حضور می‌داشتند و

نشست به طور علنی برگزار می‌شد. آن گونه که به ما می گفتند در طول تاریخ سازمان ملل هیچ نشستی این اندازه مورد توجه رسانه‌ها قرار نگرفته بود.

با توجه به اینکه پس از سفر به بغداد و اقامتی کوتاه در آتن بعدازظهر سه‌شنبه ۲۱ ژانویه به نیویورك رسیده بودم و جلسه شورای امنیت هم قرار بود دوشنبه بعد تشکیل شود، فرصت اندکی برای تهیه سخنرانی خود داشتم. در طول پرواز از آتن یادداشت‌هایی را آماده کرده بودم و صبح چهارشنبه پس از حضور در دفتر بلافاصله از برخی همکارانم خواستم در مورد نتایج بازرسی و برآوردهای فنی مطالب لازم را تهیه کنند. بعدازظهر آن روز و شب تا دیروقت سرگرم نوشتن بودم. تمام روز پنج‌شنبه را با گروه مشاوران کمیسیون بازرسی و نظارت سپری کردم. کار اصلی روی متن سخنرانی در فاصله بعدازظهر جمعه تا ساعت ده بعدازظهر یکشنبه ۲۶ ژانویه انجام شد. در طول این مدت گروهی از کارکنان ستادی از جمله مشاوران نزدیك من همراه با کارشناسان فنی و یك نفر حقوقدان تمام‌وقت کار کردند. زمانی هم که در خانه بودم مطالب را روی دیسکت منتقل می کردم و آن را به دفتر می‌فرستادم تا پس از کپی گرفتن نسخه‌های آن در اختیار اعضای تیم قرار گیرد. از آنجا که در کار با کامپیوتر چیره دست نبودم، همواره بیم داشتم مبادا قسمتی از متن موردنظرم را که ساعت‌ها از این فرصت اندك و ناکافی را صرف تهیه آن کرده بودم از دست بدهم. خوشبختانه در خلال این مدت چنین مصیبتی رخ نداد.

صبح روز دوشنبه آخرین اصلاحات را روی متن سخنرانی انجام دادم و سپس نسخ متعددی از آن تهیه شد تا در اختیار مترجمان قرار داده شود. تالار شورای امنیت مملو از جمعیت بود و به علت کثرت وجود دوربین‌های تلویزیونی و میکروفون‌هایی که روی میز نعلی شکل شورا قرار داده شده بود، انسان جریان الکتریسیته را در هوا احساس می کرد. اعضای شورا که این بار بیش تر آنها وزرای خارجه کشورهایشان بودند، به ترتیبی که تعیین شده بود، در اطراف میز

می‌نشستند. البرادعی و من کمی دورتر روی صندلی‌هایی که برای ما در نظر گرفته شده بود نشستیم تا هنگامی که نماینده فرانسه، که در این ماه رئیس شورا بود، از ما دعوت کرد کنار میز اصلی بنشینیم.

بارها گفته بودم که بازرسی فرصت است نه تنبیه. فرصتی برای درخور اعتماد شدن. متأسفانه عراق برخلاف آفریقای جنوبی، از این فرصت استفاده نکرده بود. در آغاز سخنانم رك و پوست کنده گفتم: «عراق حتی تا امروز هم به پذیرش صادقانه خلع سلاح خواسته شده تن در نداده است. خلع سلاحی که برای کسب اعتماد جهانی و زیستن در صلح و آرامش به آن نیاز دارد.» با بهره‌گیری از تفاوتی که محمد البرادعی بین همکاری در روند کار و همکاری در ماهیت قضیه قائل شده بود، گفتم سوابق امر حکایت از آن دارد که عراق تصمیم گرفته بود در روند کار همکاری خوبی داشته باشد و بر این مهم نیز عمل کرده است. اتخاذ تصمیم مشابهی در ماهیت قضیه ضرورت دارد تا مسأله خلع سلاح با روش مسالمت‌آمیز بازرسی‌ها تکمیل شود و سرانجام یابد. در این مقطع عملاً با نظریه ایالات متحده مبنی بر اینکه اتخاذ یك «تصمیم استراتژیك» لازم است، همراه بودم به نظر من نیمی از این تصمیم اتخاذ شده بود و اینك اتخاذ فوری نیم دیگر آن را خواستار می‌شدم.

در مورد ماهیت قضیه نقایص و نارسایی‌ها را مطرح کردم. قطعنامه‌های شورا به موارد «حل و فصل ناشده خلع سلاح» اشارت داشتند. هنگامی که عراقی‌ها در خلال مذاکرات تأکید می‌کردند که این «موارد به اصطلاح حل و فصل ناشده خلع سلاح مفهوم عینی و مشخصی ندارد» تقریباً نوعی تکبر و نخوت را در گفته‌های آنان احساس می‌کردم. در سخنانم بر این نکته پای فشردم که موارد حل و فصل ناشده را باید جدی بگیرند، نه اینکه به عنوان «دسیسه‌های شیطانی» نادیده انگاشته شده و کنار گذاشته شوند و اظهار تأسف کردم که اظهارنامه ۱۲۰۰۰ صفحه‌ای عراق حاوی هیچگونه شواهد و مستندات تازه‌ای حاکی از برطرف شدن این موارد یا تقلیل آنها نبود. در ادامه سخنانم اضافه کردم که گزارش‌ها وجود

سلاح‌های کشتار جمعی در عراق را تأیید نمی کنند در عین حال که وجود آنها را هم کنار نمی گذارند، اما بر کمبود شواهد و مدارك اشارت دارند. این پرونده تنها با برطرف شدن موارد استفهامی آن می تواند بسته شود. با اشاره به موارد عینی نظیر عامل شیمیایی وی ایکس تصویر روشنی ارائه کردم و گفتم قرائن محکمی وجود دارد که عراق بسیار بیش تر از آنچه که در اظهارنامه آورده ماده آنتراکس را تولید کرده و احتمال دارد مقداری از آن هنوز موجود باشد. البته در این مطلب بخصوص بیش از این چیزی نگفتم. یکی از کارشناسان که در این مورد با من صحبت کرده بود، قویاً اعتقاد داشت که هنگام انهدام ماده شیمیایی آنتراکس در سال ۱۹۹۱ مقادیری از آن دست نخورده باقی مانده بود و اگر عراقی‌ها موفق شده باشند آن را خشك کنند، هنوز می تواند مؤثر باشد. به هر حال این نظریه با وجود قابل ملاحظه بودن قاطع و قانع کننده نبود.

به یافتن چهار عدد کلاهك خالی سلاح شیمیایی در یك محل اعلام شده و نیز دستیابی به مجموعه‌ای از اسناد مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای در خانه یکی از دست‌اندرکاران اشاره کردم و گفتم دولت عراق کمیسیونی را برای تحقیق بیش‌تر تشکیل داد که آنها هم چهار عدد کلاهك موشك شیمیایی دیگر را پیدا کردند. موانع موجود درباره پرواز هواپیماهای یو-۲ را متذکر شدم. دولت عراق نسبت به حق ما برای اعزام هواپیماها اعتراضی نداشت، ولی سعی کرده بود از این حربه تبلیغاتی بهره‌برداری کند که اگر ایالات متحده و بریتانیا بمباران مناطق پرواز ممنوع را متوقف کنند، خطری متوجه هواپیماهای یو-۲ ما نخواهد شد. برای کشوری که به شدت نیازمند آن بود که تصمیماتش را با دسترسی آزاد و کامل و همکاری «مؤثر» هماهنگ کند این گونه بهانه تراشی و واکنش‌های مشابه آن عاقلانه نبود. برای عراق کافی نبود که فقط درها را بگشاید. بازرسی یك موضوع «هر طور که شده و باری به هر جهت» نیست.

شورا را در جریان چگونگی فعالیت کمیسیون در عراق قرار دادم. عملیات

بازرسی را به سرعت افزایش داده بودیم. کارکنان ما در عراق ۲۲۶ نفر از ۶۰ کشور مختلف بودند که همگی تحت امر سازمان ملل کار می‌کردند و به هیچ کشوری گزارش نمی‌دادند. در دو ماه گذشته حدود ۳۰۰ مورد بازرسی را در بیش از ۲۳۰ مکان مختلف انجام داده بودیم که بیش از بیست مورد آنها قبلاً بازرسی نشده بودند.

در پایان گفتم امکاناتی که در مدت کوتاهی فراهم شده بود اینک در حال کار و در خدمت شورای امنیت است. کمیسیون هم در فوریتی که شورا از بازرسی «طی مدت معقول» به عنوان راهی برای حصول اثبات خلع سلاح عراق احساس می کند سهیم است اما این «مدت معقول» را شورا باید مشخص کند و من نمی‌توانم در این مورد تصمیم بگیرم. به هر حال متوجه این نکته هستم که زمان به سرعت سپری می‌شود و نمی‌خواهم چنین انگاشته شود که بازرسان فکر می کنند اگر بازرسی سال‌ها هم به طول انجامد، قابل تحمل خواهد بود.

محمد البرادعی در پرونده هسته‌ای خود مشکلات کم‌تر و کوچك‌تری داشت و در مورد خواستن زمان بیش‌تر از شورا برای ادامه بازرسی‌ها تعلل نکرد. او در سخنانش یادآور شد که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تا سال ۱۹۹۲ عمدتاً تمام امکانات و تجهیزات مربوط به تولید سلاح‌های هسته‌ای در عراق را از بین برده، جا به جا کرده و یا بی‌خطر کرده بود. آژانس تمام مواد قابل شکسته شدن را تا سال ۱۹۹۴ از عراق خارج می کند. در سال ۱۹۹۸ که بازرسی‌ها به حالت تعلیق درمی‌آید، آژانس هیچ نشانه‌ای از اینکه عراق توان فیزیکی خود را برای تولید تسلیحات قابل استفاده از مواد هسته‌ای حفظ کرده باشد، پیدا نمی کند. وی به مشکلاتی هم اشاره کرد. آژانس به دنبال انجام مصاحبه‌ها به طور خصوصی بود، ولی در این زمینه موفقیتی نداشت. حتی اخیراً، همین سه روز قبل هم، درخواست آژانس، در این باب رد شده بود. البرادعی سپس از کشورهای عضو خواستار اطلاعات قابل پیگیری شد و از عراق هم خواست که با در اختیار قرار دادن اسناد و مدارك و سایر شواهد از «حمایت منفعلانه» به «مساعدت داوطلبانه» بازرسان تغییر

وضع دهد.

البرادعی سخنان خود را با ذکر این نکته پایان داد که کار آژانس «پیوسته در حال پیشرفت است و باید اجازه داده شود که روند طبیعی خود را طی کند». او گفت در صورت برخورداری از حمایت فعالانه و مداومِ عراق، آژانس ظرف چند ماه بعد خواهد توانست تضمین قابل قبولی مبنی بر عدم وجود برنامه تسلیحات هسته‌ای در عراق بدهد. این چند ماه «سرمایه ارزشمندی خواهد بود زیرا می‌تواند به ما کمك کند تا از جنگ اجتناب کنیم».

قطعاً محمد البرادعی به طور نسبی مشکلات محتوایی معدودی در زمینه مسائل هسته ای داشت و می‌توانست و باید کم‌تر از من در وضع بحرانی و حساس می‌بود. با این حال تردید دارم که من هم می‌توانستم درخواست چندماه مهلت را به خود بقبولانم، مگر اینکه اطمینان پیدا می‌کردم طی این مدت خواهم توانست حصول نتایج رضایت بخشی را تضمین کنم.

واکنش های پس از جلسه

بلافاصله پس از خاتمه سخنان البرادعی و من، جلسه علنی پایان یافت. در نشست غیرعلنی متعاقب آن گفتگوی زیادی انجام نشد و تنها چند پرسش در مورد اظهارات ما مطرح گردید.

همچنین هیچ یك از ما در تماس های فردی خود با سفرا و سایر نمایندگان با ابراز رضایت یا ناخشنودی آنان مواجه نشدیم. آنها باید جریان کار را به دولت های خود گزارش می‌کردند و نباید واکنش نشان می‌دادند.

در عین حال که امید داشتم سخنان بی‌پرده من همتایان عراقی ما را تکان دهد تا از این دست و آن دست کردن و چانه زنی های حقیرانه دست بردارند انتظار نداشتم که بازها در واشنگتن یا جاهای دیگر از گزارش نسبتاً متعادل من خشنود شوند. سخنان من با تأکیدات مکرر ایالات متحده و بریتانیا مبنی بر وجود

سلاح‌های کشتار جمعی در عراق یا اتهام نقض آشکار قطعنامه نوامبر توسط آن کشور هم آهنگ نبود. اما تأیید کرده بودم مواردی از خلع سلاح حل و فصل ناشده باقی است و محدودیت‌های مسأله سازی در همکاری عراق پیرامون امور محتوایی وجود دارد.

روز پس از جلسه در پاسخ خبرنگاران که می‌پرسیدند آیا قبول دارم گزارشم در جهت تحکیم مواضع بازها بود گفتم اصلاً در جهت موافقت یا مخالفت با مواضع دیگران کار نکرده ام قصد و نیت من فقط ارائه یك گزارش دقیق بود. این همان چیزی بود که از ما خواسته شده بود فراهم آوریم و خوشحالم که توانستیم عرضه کنیم، حال دیگر برعهده شورای امنیت است که با ارزیابی وضع در مورد ادامه بازرسی یا آغاز جنگ تصمیم بگیرد.

خانم رَغیدة دِرغام، روزنامه نگار تیزبین، پرکار و آگاه که، (با توجه به وابستگی منطقه ای و مَحلی)، از سرشوخی او را «موشك دروزی» می‌نامیدیم، بعدها در روزنامه عرب زبان «الحیات» نوشت: «گزارش بلیکس می توانست در جهت خدمت به مواضع ایالات متحده و تقویت بازها دیده شود، اما با دوباره خوانی گزارش آشکار می‌شود که وی با تشدید فشار روی عراق، آن هم چند هفته قبل از آغاز عملیات نظامی خدمتی را به آن کشور عرضه کرده بود با این امید که بغداد نقایص اظهارنامه‌ها را برطرف کند و دانشمندان و مقامات خودی را برای تن در دادن به مصاحبه ترغیب نماید.» این نکته کاملاً درست است. هدف اصلی من ارائه یك گزارش دقیق بود، ولی امید به تن در دادن عراق به مصوبات شورا را هم همواره در خود زنده نگاه‌داشته بودم.

از آن بیم داشتم که عراق باز هم زمانی که خیلی دیر شده باشد قدم بسیار کوچکی بردارد. آنها می توانستند به جای پذیرش بازرسی در پاییز ۲۰۰۲ آن را چندماه قبل و در تابستان آن سال قبول می کردند. اگر چنین کرده بودند به احتمال بسیار زیاد شرایط بازرسی برای آنان به مراتب از آن تکالیف سخت و دشوار مندرج

در قطعنامه ۱۴۴۱ ملایم تر می بود. رفتار کنونی آنها گرچه در مقایسه با آنچه که در سال های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ انجام دادند بسیار بهتر بود، اما مخاطرات زیادی را هم دربرداشت. روزی از سر شوخی به دکتر السعادی گفته بودم حکایت شما حکایت بیماری است که روی صندلی دندانپزشک نشسته است و باید دهان خود را باز و بازتر کند و به خود القا نماید که اصلاً ناراحت نمی شود، ولی این فقط یك تصور کودکانه است. حالا هم براین باورم که با وجود انجام درست بازرسی به هرحال مداخله ناگزیر و طبیعت کار بازرسی در امور عراق با حس غرور شدید عراقی ها دست به دست هم داده و کار را برای آنها مثل آن بیمار دشوار کرده است.

واکنش رسمی عراق نسبت به سخنان من احتمالاً قابل پیش بینی بود. ناجی صبری وزیر خارجه عراق در نامه ای که برای کوفی انان فرستاد، شکوه و گله گزاری کرد. ولی روز سه شنبه ۳۰ ژانویه محمد البرادعی و من نامه ای از دکتر السعادی دریافت کردیم که طی آن از ما دعوت شده بود برای انجام دور تازه ای از گفتگوها به بغداد برویم. آیا سرانجام پی برده بودند که زمان به سرعت از دست می رود و باید شتاب بیش تری از خود نشان دهند؟ آیا این می توانست آخرین فرصت برای یك چرخش اساسی باشد؟

شخصاً ضرورت این دیدار تازه و واپسین فرصت هایی را که ممکن بود فراهم آورد درك می کردم. اما به هرحال نمی توانستیم به خود اجازه دهیم که ساده‌لوحانه مشتاق سفر به بغداد هستیم و خطر دست خالی بازگشتن را به جان بخریم. عراقی ها باید برای متقاعد کردن ما و شورای امنیت اشتیاق نشان می دادند و ثابت می کردند که موضع خود را تغییر داده و با سرعت به سمت و سوی خلع سلاح حرکت می کنند.

البرادعی و من بین خودمان روی این نکته گفتگو کردیم که آیا بهتر نیست با تعیین شرایطی برای سفر به بغداد، نظیر دریافت چراغ سبز عراقی ها برای پروازهای یو-۲ یا برطرف کردن مشکلاتی که در عمل با آنها مواجه شده بودیم، از

تغییر رفتار عراقی‌ها مطمئن شویم، بدون اینکه با فرد دیگری مشورت کنیم.

بر آن شدیم که به جای تعیین شرایط، انتظارات خود را مطرح کنیم. با آگاهی از نظریات البرادعی نامه جوابیه مثبتی برای دکتر السعادی نوشتم و در آن مؤکداً یادآور شدم: «موارد زیادی باقی مانده است که باید جدی گرفته شده و فوراً حل و فصل شود.»

۷

رسیدن به پرتگاه

در فاصله روزهای بین جلسه شورای امنیت و عزیمت ما به بغداد بازیگران مهم تری در صحنه ظاهر شدند. خط مشی های گوناگون در داخل کشورها مورد بررسی قرار گرفت و مقامات عالیرتبه کشورهای مختلف به تبادل نظر پرداختند. شکاف ها در سطح جهانی و در شورای امنیت گسترده تر می‌شد.

روز سه شنبه ۲۸ ژانویه از تلویزیون نظاره گر سخنرانی سالانه پرزیدنت بوش در کنگره بودم. نظرم به تفاوت عمیق رفتار نمایندگان کنگره با نمایندگان پارلمان‌های اروپایی جلب شد. علی‌رغم وجود خط مشی های جانبدارانه شدید در کنگره نمایندگان موافق و مخالف به طور همسان هر چند دقیقه یکبار برمی خاستند و با کف زدن های خود سخنان رئیس جمهوری را قطع می کردند. اصلاً نمی توانستم تصور کنم چنین چیزی ممکن است هنگام سخنرانی شیراك یا بلر در پارلمان فرانسه و بریتانیا رخ دهد. به نظر می‌رسید یك جشن میهن پرستانه برپا شده و در آن ملت گرد رئیس کشور جمع شده اند، درحالی که او فقط مجری منویات یك حزب است. جورج بوش ظاهراً با این هدف که تصور نشود علاقه اصلی او

قدرت نمایی نظامی است، قسمت عمده سخنان خود را به مسائل اقتصادی اختصاص داد، اما در اواخر سخنرانی به عراق و کره شمالی پرداخت و این همان قسمتی بود که بیش از همه مورد توجه رسانه ها قرار گرفت. از جمله این گفته وی که اندکی بعد زبانزد، و یا رسوایی برانگیز، شد: «دولت بریتانیا مطلع شده است که صدام حسین اخیراً مقادیر معتنابهی اورانیوم از آفریقا خریداری کرده است.» که بر قصد دولت عراق برای دستیابی به سلاح هسته ای اشارت داشت. همان طور که قبلاً گفتم و بعداً هم شرح خواهم داد، منبع این ادعای رئیس جمهوری در برابر کنگره یك قرارداد جعلی بین عراق و نیجر بود.

اغلب دست اندر کاران از محتوای سخنان رئیس جمهوری چنین برداشت کردند که تصمیم برای آغاز جنگ گرفته شده است. در خلال چند ماه گذشته ایالات متحده طرح آمادگی برای حمله به عراق را دنبال می کرد، اما من همچون گذشته بر این باور بودم که این امر بسته به اوضاع و احوال و شرایط می تواند به کلی متوقف شود، تعدیل گردد و یا به تعویق افتد. فکر می کردم دولت ایالات متحده، یا حداقل بخشی از آن، هنوز چشم انتظار درهم شکستن صدام حسین در قبال فشارهای فزاینده نظامی، سیاسی و دیپلماتیك هستند. به هر حال رئیس جمهوری اکنون به عصبانیت عراقی ها دامن می زد و در عین حال کنگره و افکار عمومی آمریکا را برای جنگ آماده می کرد.

طی دیدار ۳۱ ژانویه بوش ـ بلر در واشنگتن سفر بعدی من و البرادعی به بغداد بی معنی و حتی بدتر از آن توصیف شد. بوش این مأموریت را یك دور دیگر از «گفت‌وشنود» تعبیر کرد و اظهار داشت: «فراخواندن بازرسان به گفتگو فقط یك بازی است.» در عین حال که بوش مأموریت ما را خوش نمی دانست، ولی بی اعتنایی و تحقیرش عمدتاً متوجه صدام بود. حکومت ایالات متحده تمایل نداشت این امید را برانگیزاند که غیر از جنگ راه دیگری هم وجود دارد و ضمناً مایل نبود بازرسان را هم مستقیماً مورد انتقاد قرار دهد.

در فوریه ۲۰۰۳ افزایش حضور نظامی ایالات متحده در منطقه همچنان ادامه داشت و انتظار می‌رفت تعداد نفرات نظامی تا پایان ماه به دویست هزار نفر برسد. کاملاً مشخص بود فقط یك رویداد غیرعادی که ایالات متحده و تمامی جهان را نسبت به خلع سلاح عراق مطمئن کند می‌تواند از هجوم نظامی علیه عراق جلوگیری نماید. ایالات متحده نمی‌توانست تنها به این دلیل که عراق درها را به روی بازرسان گشوده بود و آنها هر جا که می‌خواستند می‌توانستند بروند حضور نظامی خود را کاهش دهد یا عقب نشینی کند. آن کشور و نیز بیش‌تر کشورهای جهان، به این نتیجه رسیده بودند که عراق هنوز مقادیر قابل توجهی سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد. ما هم در کمیسیون بازرسی و نظارت تصور می کردیم این نگرش کاملاً پذیرفتنی است، اما زمانی که تمام شواهد را با دیدی نقادانه بررسی می کردیم نمی توانستیم با وجدانی آسوده بگوییم که مدرك قاطعی دال بر این امر وجود دارد و نیز نمی توانستیم هیچ فوریتی را برای نتیجه گیری احساس کنیم، جز این که ایالات متحده خود می خواست قضیه را هرچه زودتر به پایان برساند.

تنها تحویل عینی و ملموس تسلیحات عراق یا وجود مدرك انکارناپذیر و محکم دال بر انهدام آنها ممکن بود نگرش ایالات متحده را تغییر دهد. قوای نظامی نمی توانستند زمان زیادی در صحرا زمینگیر شوند. در کمیسیون از خودمان می‌پرسیدیم چه مدت می توان نیروها را عاطل و باطل نگه داشت. ما هم مانند دیگران، براین باور بودیم که برهه زمانی قبل از فرارسیدن بهار به عنوان ضرب الاجل تعیین شده است. اگر نفرات نظامی ایالات متحده مجبور بودند لباس‌های ضدسلاح های شیمیایی را بپوشند نبرد در هوای داغ صحرا طاقت فرسا می‌شد. در ماه ژانویه هنگامی که در لندن با بلر دیدار داشتم، وی خاطرنشان کرده بود که در صورت ادامه عدم «همکاری صادقانه» عراقی ها تصمیم جدی در اول ماه مارس اتخاذ خواهد شد. بوش و بلر در دیدار ۳۱ ژانویه خود اظهار داشتند مسأله عراق نه طی چند ماه بلکه طی چند هفته به پایان خواهد رسید.

به نظر می‌رسید در ایالات متحده چشمداشت چندانی وجود نداشت که روند بازرسی ها بتواند نتایج قطعی مورد نیاز را فراهم آورد. آنان این واقعیت را نادیده می گرفتند که فقط دوماه و نیم از آغاز بازرسی ها توسط کمیسیون بازرسی و نظارت می گذشت و در عوض ترجیح می دادند بر این نکته انگشت بگذارند که بازرسی های آنسکام در فاصله سال های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ هیچ نتیجه قطعی به بار نیاورده بود.

از اندیشه و فکر صدام در این برهه هیچ آگاهی نداریم. او قبلاً از موقعیت های دشوار با موفقیت گریخته بود. مخصوصاً در سال ۱۹۹۱ که از شکست عراق در جنگ خلیج [فارس] جان سالم به در برد و خود را بر اریکه قدرت حفظ کرد. شاید اطرافیانش فقط آنچه را که فکر می کردند او می خواهد بشنود به او می گفتند. از جمله این که احساسات ضدجنگ در سراسر جهان در حال اوجگیری است. شایدهم فکر می کرد اگر میزان همکاری عراق را اندکی افزایش دهد، افکار عمومی جهان از اقدام نظامی علیه او جلوگیری خواهد کرد.

ما در کمیسیون بازرسی و نظارت می توانستیم درباره نیات ایالات متحده و عراق گمانه زنی کنیم، اما این گمانه زنی ها تأثیری روی کار ما نداشت. با تحلیل ها و بازرسی ها، بازدید از مکان های بیش تر، تلاش برای انجام مصاحبه های پربار با عراقی های دست اندر کار، جستجو برای آنچه که ممکن بود پنهان کرده باشند یا توجیه و توضیح چرایی نیافتن هیچ چیز در اوج فعالیت خود بودیم.

آیا برای اقدام نظامی قطعنامه شورای امنیت ضروری است؟

دولت ایالات متحده بی علاقه نبود که تأییدیه شورای امنیت سازمان ملل را برای دست یازیدن به اقدام نظامی داشته باشد. نظرسنجی ها آشکارا حکایت از آن داشت که در صورت داشتن چنین تأییدیه‌ای مردم آمریکا از اقدام نظامی قاطعانه تر حمایت خواهند کرد. گرچه در گزارش ۲۷ ژانویه من از روند همکاری جاری

عراق ستایش شده بود، اما ضمناً براین نکته تأکید داشت که عراق هنوز صادقانه مسأله خلع سلاح را نپذیرفته است. به نظر می‌رسید برخی افراد در حلقه دولتمردان ایالات متحده انتظار داشتند به دنبال این گزارش در نشست بعدی شورا به طور طبیعی گزارش مشابهی مطرح شود. این مطلب و نیز امید به تغییر در مواضع کشورهای اروپایی کمك خواهد کرد تا شورا قطعنامه مطلوب را در تأیید اقدام نظامی تصویب کند.

به هرحال گرچه ایالات متحده از تصویب چنین قطعنامه ای استقبال می کرد، اما تمایل نداشت طرح های خود را به تصمیم سازمان ملل متکی سازد. آن کشور خود را آماده کرده بود که از جنبه حقوقی جنگ یکجانبه دفاع کند. موضع رسمی آن بود که برای اقدام نظامی علیه عراق نیازی به تأیید شورای امنیت نیست. ایالات متحده در وهله اول به ماده ۵۱ منشور استناد می کرد که به موجب آن کشورها مجاز هستند در صورتی که در معرض حمله مسلحانه قرار گیرند، به صورت انفرادی یا جمعی از خود دفاع کنند. براین اساس استدلال می کردند لازم نیست ایالات متحده امر دفاع از خود را به تأخیر اندازد و صبر پیشه کند تا عراق آمادگی کامل را برای حمله پیدا نماید. لذا وجود سلاح های کشتارجمعی قرائتی از ماده ۵۱ منشور را ضروری می‌ساخت که حمله پیشگیرانه را مجاز می‌دانست. کاندالیزارایس گفت مجبور نیستیم بنشینیم و منتظر ابر قارچی باشیم و پرزیدنت بوش هم اظهار داشت باید با تهدیدات قبل از آن که به مردم آمریکا آسیب رساند، مقابله کنیم. اصلاً به این نکته اشاره نمی‌شد که دستیابی عراق به توان هسته‌ای، با وجود این که هنوز مجعول بودن قرارداد معروف خرید اورانیوم توسط عراق فاش نشده بود، سال‌ها به طول می انجامد.

در وهله دوم استدلال می‌شد که عراق مفاد چندین وچند قطعنامه شورای امنیت را نقض کرده است وبرخی از این قطعنامه‌ها به ویژه قطعنامه ۱۴۴۱، اجازه مداخله مسلحانه را به ایالات متحده می‌دهد. شاید بر این باور بودند که اتخاذ این

گونه مواضع حقوقی آسانتر از تصویب قطعنامه تازه در شورای امنیت است، کاری که به نظر آنان اصلاً ضرورتی نداشت. اگر اعضای شورا با اصل مسأله قطعنامه مجوز برای اقدام مسلحانه موافق بودند، مسأله مربوط به شورا و اعضای آن می‌شد و آن‌ها می‌توانستند در متن آن تأثیر گذار باشند. اگر هم اصولاً با آن مخالف بودند که دیگر قطعنامه‌ای وجود نمی‌داشت تا به رأی گذاشته شود. اقدام نظامی صورت می‌گرفت و به شورا هم ارتباطی نداشت.

در واقع اگر بنا بود چنین استدلالی دنبال شود، این احتمال که آن گروه از اعضای شورای امنیت که به اقدام نظامی بی‌علاقه بودند ممکن بود تحت تأثیر اوضاع و احوال جاری به خواست ایالات متحده پاسخ مثبت دهند هم از بین می‌رفت، مطمئناً زمانی که شورای وزرای خارجه کشورهای اروپایی در بیانیه ۲۷ ژانویه خود بر نقش شورای امنیت تأکید کرده بودند، این نوع برخورد با شورا را در نظر نداشتند. آنان این مطلب را که ممکن است در برخی مراحل به اقدام نظامی متوسل شد، کنار نگذاشته بودند؛ اما شورای امنیت را به منزله جایگاهی می‌دیدند که جهانیان باید در آن گرد هم آیند، نظریات خود را ابراز دارند و با هم تطبیق دهند و سپس برای اقدام جمعی و زمان آن تصمیم بگیرند.

این دیدگاه حقوقی ایالات متحده که اقدام نظامی نیازی به تأیید شورای امنیت ندارد توسط بسیاری از دولت‌ها و افراد مردود شناخته شد. دیدگاه مزبور به‌ویژه با برداشت فرانسه از مفاد قطعنامه نوامبر مبنی بر این که قبل از مورد بررسی قرار دادن هر گونه اقدام جدی باید گزارشی از بازرسان دال بر عدم همکاری عراق ارائه شود و این که به کارگیری نیروی مسلح تصمیم شورا را می‌طلبد، در تقابل بود.

از نظر دولت بریتانیا که اکثریت افکار عمومی مردم آن کشور با اقدام نظامی مخالف بودند، تأییدیه شورای امنیت از اولویت بالایی برخوردار بود، گرچه بر ضرورت آن هم اشاره‌ای نمی‌شد، لذا تعجبی نداشت وقتی بریتانیا به عنوان یکی از

اعضای دائم شورای امنیت برای ایجاد اجماع و تصویب قطعنامه تأیید اقدام نظامی به شدت تلاش کرد.

در کمیسیون بازرسی و نظارت می‌دانستیم که «جنگ‌های ضروری» باید واکنش به یك تجاوز آشکار باشد، مانند آنچه که در سال ۱۹۹۱ هنگام اشغال کویت توسط عراق اتفاق افتاد. به چنین جنگی می‌توان به صورت فردی یا جمعی بدون تأیید قبلی شورای امنیت دست یازید. آیا ایالات متحده ادعا می‌کرد که به تدریج برای «جنگ ضروری» آماده می‌شود یا بر این نکته انگشت می‌گذاشت که برای دست یازیدن به جنگ علیه تهدیدهای بالقوه، غیرقطعی و دوردست آزادی عمل نامحدود دارد؟ آن ابرقارچی که کاندالیزا رایس درباره‌اش حرف زده بود چقدر می‌توانست بعید و نامشخص باشد؟ بدون تردید تأکید ایالات متحده به داشتن اختیار نامحدود برای اتخاذ تصمیم یك جانبه در مورد انجام حملات پیشگیرانه می‌توانست به دعاوی مشابهی از سوی سایر کشورها بینجامد و محدودیت‌های منشور ملل متحد در باره به کارگیری قوه قهریه را بی‌اثر سازد.

مفهوم «تخلف اساسی» از قطعنامه‌های شورای امنیت چیست؟

صرفنظر از مسائل مهم سیاسی - حقوقی در مورد لزوم تأیید شورای امنیت برای اقدام نظامی علیه عراق، کسانی که در پی انجام چنین اقدامی بودند، نیاز داشتند به شکل هماهنگ افکار عمومی را قانع کنند که عراق از مفاد قطعنامه‌ای که به آن کشور «آخرین فرصت» را می‌داد، تخطی کرده است. خود قطعنامه به دو دسته از «تخطی‌ها» یا «تخلفات اساسی» اشاره داشت: از قلم انداختن‌ها یا اظهارات کذب در باره برنامه‌های تسلیحاتی و قصور در همراهی و عدم همکاری «کامل، فوری، بی‌قید و شرط و فعال» با کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. در هر دو مورد شورا می‌توانست به بازرسان که هر گونه عدم همکاری را به فوریت گزارش می‌کردند، متکی باشد. به هر حال در هیچ مورد کمیسیون یا آژانس

گزارش ویژه‌ای را به شورا ارائه نکرده بودند.

یك بار در یك گفتگوی تلویزیونی از من سؤال شد یك گزارش در خور شامل چه مواردی است؟ با این که برای خودم روشن بود که موارد بی‌اهمیت را گزارش نخواهیم کرد، ولی نمی‌خواستم در پاسخم پیامی برای عراقی‌ها باشد که مطمئن شوند می‌توانند بدون بیم از پیامدها موانع کوچکی ایجاد کنند؛ لذا اظهار داشتم: هنگامی که تیم بازرسی عازم محلی می‌شود، اگر به علت پنچر شدن لاستیك یکی از اتومبیل‌های مراقبین تأخیری به وجود آید، آن را پیشامدی تصادفی خواهیم دانست، اما اگر در طول همین سفر دو یا سه مورد پنچری رخ دهد، طبعاً قضیه را جدّی تلقی خواهیم کرد. مصاحبه‌کننده پرسید: خب؛ این خط را کجا می‌کشید؟ پاسخ دادم: «جایی بین یك تا دو». این یك پاسخ مزاح آمیز به پرسشی بود که جواب کوتاه خوبی، خاصه از آن نوع که عراقی‌ها می‌خواستند بشنوند، نداشت.

البته هر موردی می‌توانست موجب تنظیم و ارائه گزارش از سوی ما شود، اما بر آن نبودیم که پیشاپیش این موارد را تعریف کنیم. علاوه بر آن تصور نمی‌کردیم شورای امنیت علاقمند باشد در باره مشکلات مختلفی که می‌توانست پیش آید و در مواردی هم رخ داد، گزارش ویژه‌ای دریافت کند. در گزارش‌های کلی ما به شورای امنیت، کتبی و شفاهی - رسمی و غیررسمی، به مشکلاتی که در جلب همکاری عراقی‌ها برخورده بودیم، بدون بزرگنمایی و مبالغه اشاره شده بود. اکنون که همه ما تقریباً مطمئن هستیم در عراق تسلیحات پنهان شده وجود نداشت توضیح و تبیین اکراه و بی‌میلی عراقی‌ها در این دو دسته از «تخطی‌ها» را باید جای دیگری غیر از تمایل آنان برای پنهان کردن تسلیحات جستجو کرد. بدون تردید زمانی که ما با چنین اکراه و بی‌میلی مواجه شدیم و آن را گزارش کردیم، این مدعای عراقی‌ها که زمینه‌های همکاری فوری را فراهم آورده‌اند، لطمه خورد. واقعاً این بی‌میلی و اکراه از کجا نشأت می‌گرفت؟ عزت نفس؟ غرور؟

در ماه ژانویه به نظر می آمد ایالات متحده به این نتیجه رسیده است که هر گونه تمرکز روی «شواهد و سرنخ‌ها» مخاطره آمیز است. دیوید کای که چندی بعد در زمان اشغال عراق از طرف سیا به سرپرستی گروه ارزیابی در عراق منصوب شد، در مقاله‌ای در واشنگتن پست به تاریخ نوزدهم ژانویه ۲۰۰۳ نوشت:

وقتی به بازرسی‌های سازمان ملل در عراق بنگریم می‌بینیم جستجو برای «شواهد و سرنخ‌ها» کار احمقانه‌ای است. این کار یازده سال قبل زمانی که من بازرسی‌های سازمان ملل را در آن جا هدایت می کردم درست بود اما امروز دیگر کار صحیحی نیست.

و

پاسخ از قبل روشن است. عراق از خواست‌های سازمان ملل مبنی بر انهدام تسلیحات کشتار جمعی خود سر باز زده است.

و

دیگر نباید فرصت بیش‌تری برای خدعه و نیرنگ داده شود.

بیان این مطالب از سوی کسی که خود در سال ۱۹۹۱ برخی تیم‌های بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را سرپرستی کرد، پرخاشگرانه به جستجو پرداخت و مغرورانه «شواهد و سرنخ» هایی را کشف کرد ـ کامیون‌های حامل تجهیزات هسته‌ای و اسناد قاطع ـ شگفت‌آور بود. البته دیوید کای در ژانویه ۲۰۰۳ نمی‌دانست که خود او چندی بعد در همین سال، با سراسیمگی و بی‌تابانه در جستجوی «شواهد و سرنخ»های بیش‌تری برخواهد آمد.

اندکی بعد پل ولفوویتز هم با بیان این که بازرسان کارآگاهان تحقیق نیستند و فقط می‌توانند بررسی محلی را انجام دهند به این بحث دامن زد. عراق باید همه چیز را اعلام کند و بازرسان هم فقط باید آن را تأیید کنند. این مطلب درست بود که عراق وظیفه داشت تمام مکان‌ها، امکانات و اطلاعات را برای تأیید بازرسان ارائه کند، اما اظهار آن به این شکل حالتی غیر صادقانه و ریاکارانه داشت. در این اظهارات قابلیت

بازرسی‌ها و بازجویی‌های به خوبی سازمند شده توسط گروهی حرفه‌ای که با برخورداری از پیشرفته‌ترین تجهیزات، و حمایت‌های اطلاعاتی حق داشتند به هرگوشه و کناری سرکشی کنند، دست کم گرفته شده بود. با محدود کردن بازرسی‌ها به بررسی محلی دیگر نیازی نبود که بازرسان از قابلیت خود برای اثبات صحت و تکمیل آنچه که از طریق تحلیل تصاویر ماهواره‌ای و سایر تصاویر هوایی، دیدار سرزده از مکان‌های اعلام نشده وبهره گیری از پیشرفته‌ترین روش‌ها برای آزمایش نمونه‌های آب، خاك و سایر مواد می‌یافتند استفاده کنند.

دو زمینه استدلالی دیگر که هم زنجیره با این مبحث بودند، قبل از جلسه ۲۷ ژانویه توسط مقامات ایالات متحده مطرح شده بود: عراق آن «همکاری فوری، بی‌قیدو شرط و فعال» را که خواسته شده بود فراهم نیاورد و عراق آن گونه که آفریقای جنوبی عمل کرده بود آن «تصمیم استراتژیك» سطح بالا را برای خلع سلاح اتخاذ نکرد و «تغییر صمیمانه» را نشان نداد. به عنوان روشنگری هم به اظهارنامه ناقص و به ادعای آنان، ناصحیح هشتم دسامبر استناد می کردند. معهذا ایالات متحده و بریتانیا در عین حال که منکر لزوم یافتن «شواهد و سرنخ‌ها» در عراق برای اثبات «تخلف اساسی» آن کشور بودند، ولی این نکته را هم دریافتند که به منظور قانع کردن افکار عمومی مردم کشورهای خود و مردم جهان در مورد انجام اقدام نظامی برای به راه آوردن عراق نیاز به آن دارند که موارد عینی تخلفات و ترجیحاً «شواهد و سرنخ‌ها» را ارائه کنند.

عرضه یافته‌های اطلاعاتی به شورای امنیت توسط کالین پاول

ارائه موارد عینی تخلفات و تداوم دغل کاری‌های عراق به شورای امنیت و جهان با اظهارات کالین پاول وزیر خارجه ایالات متحده در نشست شورا آغاز شد. در این باب روال و سابقه‌ای هم وجود داشت. تصاویری که در سال ۱۹۶۲ و درخلال بحران موشکی کوبا توسط آدلای استیونسون نماینده آمریکا در سازمان

ملل به شورای امنیت عرضه شد، عامل اساسی توفیق بزرگ آمریکا در مجاب کردن کشورهای دنیا بود. مورد دیگری که شخصاً به طور کامل در جریان آن بودم، در جلسه شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی به سال ۱۹۹۴ بود که ما با ارائه تصاویر برداشته شده توسط ماهواره آمریکایی از تأسیسات مخفی مرکز هسته‌ای کره شمالی در یونگ بیون فعالیت‌های آن کشور را افشاء کردیم.

از قراری که می گفتند کالین پاول چندین روز با مقامات سیا در کشمکش بود تا به توافقی درباب آنچه که باید به شورا عرضه می‌شد برسند و این که وی از پذیرفتن اطلاعات زیادی که به نظرش آن گونه که باید و شاید قانع کننده نبودند، خودداری کرده بود. براین اساس آنچه که او در اختیار داشت باید از بهترین شواهدی می‌بودند که می توانستند فاش کنند. این اطلاعات، بی باکانه توسط مردی ارائه می‌شد که در دوران طولانی و برجسته خدمت نظامی خود به مراتب بیش از سفرا مجال آن را داشت که هنگام سخنرانی برای شنوندگان پرتوقع خود از Power Point[1] بهره بگیرد.

تقریباً یك هفته قبل از تاریخ نشست شورا، کالین پاول لطف کرد و تلفنی مرا در جریان گزارش خود گذاشت. وی گفت آنچه را که نیاز داشتیم ببینیم به ما نشان خواهد داد، اما به هر حال این گزارش «تعیین کننده» نخواهد بود و بازرسی‌ها را هدف نخواهد گرفت، ایالات متحده به حمایت از کار ما ادامه می دهد. آنان واکنش شورای امنیت را خواهند سنجید و از سازمان ملل خواهند خواست یك محدودیت زمانی را در نظر بگیرد. این نکته آخری را به منزله اولتیماتومی برای عراق تلقی کردم. عراق یا باید روشن و آشکار عمل می کرد و یا با مداخله نظامی مواجه می‌شد. سخنان وی به من شبیه همان پیام‌های ارسالی برای عامه مردم بود تا سطح

---

۱. یکی از برنامه‌های کامپیوتری ویندوز که برای بزرگنمایی تصاویر، نقشه‌ها و اسناد بر روی پرده در کنفرانس‌ها استفاده می‌شود. م

انتظارات از گزارش او را پایین آورند؛ اما تمامی این اشارات و پیام‌ها بی ثمر بودند.

روز پنجم فوریه تالار شورا انباشته از دیپلمات‌ها و خبرنگارانی شد که کنجکاوانه به کالین پاول و دو پرده سینمایی بزرگ چشم دوخته و بار دیگر منتظر مشاهده شواهد و مدارك جرم بودند.

همان طور که به سخنان پاول، که جورج تنت رئیس سیا پشت سرش نشسته بود، گوش می کردم، تصاویر روی پرده‌ها را می‌دیدم و نوارهایی را که می گذاشت می‌شنیدم هیچ احساس نگرانی نداشتم و بعداً هم دریافتم این کاملاً طبیعی بود. در این اندیشه بودم مواردی را که وی شرح می‌دهد بسیار جالب هستند، ولی همه آنها باید موشکافانه توسط کارشناسان ما بررسی شوند. نوارهایی از مکالمات ضبط شده منتسب به مقامات عراقی پخش شد که در آنها از چگونگی جا به جایی اقلام ممنوعه و معدوم کردن دستورالعمل‌های کارساز صحبت می‌شد. این نوارها با این هدف پخش شد که حضار مجاب شوند عراق هنوز مقادیری گاز اعصاب در اختیار دارد. در ذهن خود پیرامون اصالت و صحت این گفتگوها کندو کاو می کردم. منبع این نوارها کجا بود؟ ابزارهای شنود الکترونیکی ایالات متحده؟ مخالفان رژیم عراق؟ احساس کردم قبل از پذیرفتن این گونه شواهد دال بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق لازم است هرچه بیش‌تر در باب منابع آنها بدانم. طرفه آن که از هنگام اشغال عراق دیگر هیچ سخنی درباره این نوارها نشنیدم.

بیش‌تر احساس می کردم شبیه قاضی بی طرفی هستم که به مدرك ارائه شده توسط یك دادیار تازه کار، که نتوانسته است مدرك مهمی را که در اختیار ما فوق اوست پیدا کند، می‌نگرم. خوشبختانه آنچه که در خلال سخنان کالین پاول به ذهنم خطور نکرد این بود که گرچه وی به من گفته بود ایالات متحده از بازرسی‌ها حمایت می کند ولی اکنون دولت متبوع وی از شخصیت و اعتبار او هزینه می کرد تا به جهانیان آنچه را که «نیاز داشتند ببینند» و آنچه‌را که گفته شده بود «بازرسان نمی‌بینند» نشان دهد. من قبلاً گفته بودم که عراق هنوز «صادقانه خلع سلاح را

نپذیرفته است» ولی در عین حال خاطر نشان کرده بودم که گزارش‌های ما حاکی از آن نیست که در حال حاضر عراق به طور قطع سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد. اما ایالات متحده اینك بر وجود این گونه سلاح‌ها تأکید می کرد و امید داشت این نکته، همراه با یك فرجه زمانی که پس از آن اقدام نظامی می توانست انجام شود، مورد پذیرش افکار عمومی در ایالات متحده و در سراسر جهان قرار گیرد. اگر مقصود «بی اعتبار کردن» بازرسان بود، مسأله‌ای که دیك چنی هم قبلاً درباره آن با محمد البرادعی و من صحبت کرد، این کار به شکل ضمنی و با رفتاری مؤدبانه انجام می‌شد.

روس ها در تحلیل خود نوشتند اطلاعات آمریکایی با تصویری که آنها از سالها کار بازرسی سازمان ملل و آژانس بین المللی انرژی اتمی در عراق داشتند تطبیق نمی کند. این اطلاعات نیازمند بررسی تفصیلی است که در وهله اول باید توسط کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس انجام شود. در این تحلیل سپس اعتبار تعدادی از نکات مورد اشاره در سخنان کالین پاول، از جمله ادعای وجود امکانات متحرك برای تولید سلاح های بیولوژیکی در عراق، زیر سؤال برده شده بود. روس‌ها با توجه به تجربه های خود به‌خوبی از مشکلات این گونه واحدهای متحرك آگاه بودند. بد نیست یادآوری کنم که پس از جنگ و اشغال عراق، آمریکایی‌ها چند دستگاه کامیون با تجهیزات مشکوك را توقیف کردند. در ابتدا اعلام شد اینها همان واحدهای متحرك تولید تسلیحات بیولوژیکی هستند، اما خیلی زود این ادعا واهی از آب درآمد و اغلب کارشناسان دریافتند کار این کامیون‌ها تولید هیدروژن برای بالن های هواشناسی است. مطلبی که مقامات عراقی هم گفته بودند.

اغلب مواردی را که پاول ارائه کرد قبلاً توسط ایالات متحده و سایر کشورها در اختیار ما گذاشته شده بود. ما تقریباً از تمام مکان های مورد اشاره پاول بازرسی کرده و برای بررسی بیش‌تر نمونه برداری کرده بودیم. در صورت وجود عوامل

شیمیایی یا بیولوژیکی تجزیه و تحلیل نمونه ها می توانست ما را به وجود چنین موادی رهنمون شود. علاوه بر آن تمام مدارك و سوابق موجود در آن محل ها را بررسی کرده و با افراد شاغل در آن مصاحبه داشتیم، اما در هیچ مورد مدرك قانع کننده‌ای دال بر فعالیت‌های ممنوعه پیدا نکرده بودیم. کامیون‌های آلایش‌زدا که ایالات متحده بر اساس پنداشت تحلیلگران خود شناسایی کرده و به نقل و انتقال تسلیحات شیمیایی طی مدت کوتاهی قبل از انجام بازرسی مربوط کرده بود بر مبنای نظر کارشناسان ما کامیون های حامل آب بودند که در آن محل دیده بودیم. به علاوه کامیون های مزبور روزها قبل از رسیدن بازرسان به آن محل در آنجا مستقر بودند و رفت و آمدشان به شروع بازرسی‌ها ارتباط نداشت.

اما آن کامیون اتاقدار مسقف که دو روز قبل از سرگیری بازرسی ها نزدیك «بنای مربوط به تسلیحات بیولوژیکی»! دیده شده بود بنا به تحلیل کارشناسان ما می توانست در ارتباط با بارگیری واکسن برای توزیع فصلی باشد. اطلاع داشتیم که واکسن مصرفی سراسر عراق در آن محل ذخیره و نگهداری می‌شد. این بنا در گذشته هم با موضوع تولید عوامل تسلیحات بیولوژیکی ارتباط نداشت اما مکانی برای انبار کردن بذرهای مختلف بود. در بازرسی های ما از این محل هیچ اثری از تخمیر کننده ها، که برای تولید عوامل بیولوژیکی ضرورت دارد، یافت نشد.

یکی از تصاویر ارائه شده توسط پاول کارخانه ساخت موشك بالستیك را نشان می‌داد. دو روز قبل از آغاز بازرسی‌ها پنج دستگاه کامیون بزرگ باری برای انتقال موشك ها به آن محل رفته بودند. از نوامبر ۲۰۰۲ کمیسیون بازرسی و نظارت چهار بار از آنجا بازدید کرده بودند. در این محل عراقی‌ها قطعات موشك الثمود ۲ را سرهم می کردند. فعالیت گزارش شده توسط ایالات متحده کاملاً با آنچه که خود عراقی‌ها اظهار کرده بودند، همخوانی داشت. بنا به تقاضای ایالات متحده خواستار بازبینی سوابق و مدارك نقل و انتقال ها طی برهه زمانی مربوطه شدیم. کمیسیون بازرسی و نظارت درماه فوریه پی برد که موشك الثمود ۲ بردی

بیش از آنچه که شورای امنیت تعیین کرده بود دارد و لذا دستور انهدام آنها را داد. به هر حال هنگامی که ماهواره‌ها از انتقال موشك‌ها به داخل کامیون عکس گرفته بودند، هنوز ممنوعیت این موشك‌ها اعلام نشده بود.

پرزیدنت بوش چند روز قبل در سخنانی در برابر کنگره مدعی شد که عراق در صدد خرید اورانیوم از آفریقا بوده است، اما پاول در اظهارات خود این اتهام را تکرار نکرد. آیا به او در باب بدگمانی‌های مربوط به جعلی بودن اسناد این معامله، که بعداً هم تأیید شد، هشدار داده شده بود؟ اما به هر حال وی موضوع لوله‌های آلومینیومی که مدعی بود در ساخت سانتریفوژها برای غنی‌سازی اورانیوم در عراق کاربرد دارد، خاطر نشان کرد. پس از انجام بررسی‌ها، هم در ایالات متحده و هم توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باورپذیری این ادعا، اگر اصولاً می‌توانست باورپذیر باشد، بسیار اندك بود.

شواهد ارائه شده توسط وزیر خارجه ایالات متحده برای اثبات این که عراق سلاح‌های کشتارجمعی در اختیار دارد و لذا مرتکب «تخلف اساسی» از قطعنامه شورای امنیت شده است که «پیامدهای جدی» را به دنبال داشت تا چه اندازه مستدل و محکم بودند؟ تقریباً بلافاصله برخی تردیدها ابراز شد و حدود یك سال بعد هم دیگر به دشواری می‌شد از این تفکر که کالین پاول را به انجام تکلیف بی‌مزد و منت و حق‌ناشناسانه ارائه شواهد شبهه‌ناك و بعضاً جعلی متهم می‌کرد، دوری گزید. شواهدی که در ماه ژانویه نامربوط خوانده شدند و اندکی بعد، در ماه مارس، معلوم شد که اصلاً چنین شواهد و سرنخ‌هایی وجود نداشته‌اند.

ارزش، فایده و نقاط ضعف یافته‌های اطلاعاتی

چندین کشور، از جمله ایالات متحده، تعداد قابل توجهی مکان‌های مختلف را برای انجام بازرسی به ما پیشنهاد کرده بودند که در بازرسی‌های انجام شده از آنها حتی یك مورد از فعالیت‌های ممنوعه را پیدا نکرده بودیم. از قرار معلوم این

مکان‌ها بهترین یافته‌هایی می‌بودند که سازمان‌های مختلف اطلاعاتی می‌توانستند به ما ارائه کنند. جداً شوکه شده بودم. اگر اینها بهترین‌ها بودند پس بقیه چه بودند؟ به هر حال نمی‌توانستم این احتمال را کنار بگذارم که غیر از این موارد اطلاعات معتبری می‌تواند وجود داشته باشد که سازمان‌های مربوطه به ما نداده‌اند. اطلاعاتی که به زعم آنان قاطعانه نشان می‌داد سلاح‌های کشتار جمعی هنوز در عراق وجود دارد؛ اما آیا می‌توانستیم درباره وجود چنین سلاح‌هایی صددرصد مطمئن باشیم، در حالی که آگاهی ما از محل آنها صفر درصد بود؟

البته به این نتیجه نرسیده بودم که این تسلیحات در عراق وجود ندارد، اما تجربه‌های حاصل از بازرسی‌ها و بررسی دقیق مواردی که کالین پاول مطرح کرده بود، مرا وادار می‌ساخت تا در شورای امنیت درباره شواهد و مدارك دریافتی از سازمان‌های اطلاعاتی محتاطانه سخن بگویم. متوجه شدم این مخاطره وجود دارد که سازمان‌های اطلاعاتی از یافته‌ها و داده‌ها مطالبی را بیش از آنچه که در آنها هست، استنباط کنند. اگر آنها در گزارش مطلبی که شاید بعدها خطری را برانگیزاند یا به فاجعه‌ای منجر شود کوتاهی کنند، سرزنش خواهند شد. از آن طرف اگر در گزارش خود مبالغه کنند، احتمالاً مورد انتقاد قرار نخواهند گرفت. مخاطره دیگر این که گزارش‌های اطلاعاتی از سوی سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان با دیدی، به اندازه کافی، نقادانه و موشکافانه خوانده نمی‌شود. یك دادگاه قبل از محکوم کردن متهم به کیفر، تمام شواهد ارائه شده توسط دادستان را بادقت بررسی می‌کند. آیا می‌توان اطمینان داشت که دولت‌ها هم قبل از صدور دستور اقدام نظامی علیه کشور هدف، یافته‌های اطلاعاتی را با همین دقت بررسی می‌کنند. اشتباهات دردسرسازی در گذشته رخ داده بود. بمباران سفارت چین در بلگراد توسط ایالات متحده در ماه مه ۱۹۹۹ یکی از آنهاست. مورد دیگر، در آگوست ۱۹۹۸ موشك‌های کروز آمریکایی به سوی یك کارخانه داروسازی در خارطوم شلیك شدند. آمریکایی‌ها به غلط فکر می‌کردند آن کارخانه با سازمان

القاعده ارتباط دارد. در وضع جاری که دولت‌ها، به دلایل غیرقابل پذیرش، در باب وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق متقاعد شده‌اند، آیا اصلاً احتمال چنین اشتباهی را نمی‌دهند؟

با خضوع و فروتنی اذعان کردم در حالی که بازرسان فقط باید موارد مورد نظر را پیدا کنند، آن را تجزیه و تحلیل کرده و براساس واقعیات گزارش کنند، دولت‌ها اغلب مجبور به اقدام هستند و همیشه نمی‌توانند به خود اجازه دهند منتظر بمانند تا واقعیت و مبنای تحلیلی برای تصمیم‌گیری‌ها تکمیل و محقق شود. اگر چنین کنند، همان گونه که کاندالیزا رایس در یك سخنرانی متذکر شد، ممکن است دست یازیدن به اقدام خیلی دیر شده باشد. معهذا هنگامی که تصمیم پیرامون صلح و جنگ است شخص توقع دارد که دولت‌های قدرتمندترین و مجهزترین کشورهای جهان مکانیزم‌ها و رویه‌های مناسب و بجایی برای اطمینان‌یابی از کنترل کیفیت مطالبی که کارشناسان برای آن دولت‌ها فراهم می‌آورند داشته باشند. شخص همچنین متوقع است که این دولت‌ها لااقل خودشان مطالب ارائه شده را باذهنی نقادانه و عقل سلیم بررسی کنند.

نیویورک- لندن- وین

در نامه مشترکی که محمد البرادعی و من برای مقامات عراقی فرستادیم ضمن قبول دعوت سفر به بغداد نوشتیم این دیدار در صورتی سودمند خواهد بود که عراق با استفاده از این فرصت به ما و شورای امنیت نشان دهد که مصمم به حل و فصل موارد باقیمانده از خلع سلاح است. همچنین با صراحت تأکید کردیم که مسائل معوقه روند بازرسی نظیر استفاده بی‌مزاحمت از هواپیماهای یو-۲ و سایر پروازهای نظارتی باید قبل از ورود ما به بغداد حل شده باشد. بهترین شیوه اقدام از سوی عراقی‌ها اجابت سریع خواست‌های ما بود. نه این که با جر و بحث بر سر موارد خواسته شده سرانجام با بی‌میلی و اکراه با آنها موافقت کنند. متأسفانه

عراقی‌ها هرگز به این شیوه عمل نکردند.

یك روز قبل از سخنرانی کالین پاول در شورای امنیت در باشگاه مطبوعات سازمان ملل گفته بودم زمان پنج دقیقه به ساعت صفر است. با انجام سخنرانی پاول تیك‌تیك ساعت بلندتر به گوش می‌رسید. صبح روز پنجم فوریه در حالی که به آوای این ساعت گوش می‌دادم در جوّی آکنده از تنش نیویورك را به مقصد لندن ترك کردم. در این سفر تورکل استیرنلوف دستیار ویژه من، اوین بوخانان مدیر روابط مطبوعاتی ما، و اریك براون ول مأمور امنیتی سازمان ملل مرا همراهی می‌کردند. چون نکات حفاظتی به شدت در مورد ما اجرا می‌شد و در کانون توجه عموم قرار داشتیم، مسئولان هواپیمائی بریتانیا ما را به سالن ویژه کنکورد که هیچ کس در آن نبود، راهنمایی کردند. با استفاده از این فرصت در آنجا شام خوردیم تا در طول پرواز زمان بیش‌تری برای خوابیدن داشته باشیم. تا هنگام رسیدن به فرودگاه هیتروی لندن توانستم حدود پنج ساعت بخوابم. در همان سالن فرودگاه فرصت یافتم صورتم را اصلاح کرده و لباسم را عوض کنم. مأموران وزارت خارجه با سرعت ما را به داونینگ استریت بردند و در آنجا به محمد البرادعی که قبل از ما رسیده بود، ملحق شدیم.

در دیدار با تونی بلر و جك استراو، وزیر خارجه بریتانیا، هیچ نشانه انتقادآمیزی درباره سفرمان به بغداد، آن گونه که در ملاقات اخیر بوش- بلر مشاهده شده بود، ندیدم. همه ما به خوبی می‌دانستیم که عراق برای ارائه سلاح‌های باقیمانده احتمالی و یا فراهم آوردن مدارك حساب و کتاب آنها باید به فوریت اقدام کند. دیگر برای عراقی‌ها خیلی دیر بود که به سیاست بازی با آتش ادامه دهند و چك و چانه بازاری بزنند. فکر کردم دلیل این که تونی بلر از ما دعوت کرد تا در راه سفر به بغداد چند ساعتی در لندن توقف داشته باشیم آن بود که با نشان دادن حمایت سیاسی از ما با دست پر روانه بغداد شویم و نیز این که قبل از اتخاذ راه حل نظامی حالتی از تعادل و میانه‌روی را به مردم بریتانیا افاده کند.

هنگام صرف ناهار با مقامات وزارت خارجه و اطلاعاتی بریتانیا باخبر شدیم که دولت انگلستان در حال تهیه قطعنامه‌ای است که در آن خواستار اقدام عملی عراق قبل از یك تاریخ معین شده بود. در صورت عدم تحقق چنین اقدامی قطعنامه به شکل تلویحی، و نه مستقیم، استفاه از نیروی نظامی را اجازه می‌داد.

بعد از نهار البرادعی مستقیماً راهی قبرس شد در حالی که من عازم وین، اقامتگاه اصلی او، شدم. علی‌رغم کمبود وقت بر آن بودم که برای شرکت کنندگان در هفتمین دوره آموزشی عمومی بازرسان که در آن شهر برگزار می‌شد، سخنرانی کنم. در تمام دوره‌های قبلی سخنرانی داشتم و نمی‌خواستم این یکی را از دست بدهم. در این موقعیت بحرانی با توقف در وین و صرف دو ساعت وقت با کارآموزان خودمان در صدد بودم به آنان خاطر نشان کنم که نقش و عمل هر یك بازرس تا چه حد برای ما اساسی و حیاتی است و چه اندازه مهم است که آنان در این مسیر به شکلی حرفه‌ای، کارآمد و درست عمل کنند. البته طبق معمول تمام سخنرانی‌هایم تأکید کردم که آنان نه برای یك دولت خاص بلکه منحصراً برای شورای امنیت سازمان ملل کار می‌کنند.

در پرواز از لندن به وین تصادفاً با دکتر کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران برخورد کردم. گفتگوی مفصلی با هم داشتیم که عمدتاً پیرامون نظریه خاورمیانه عاری از سلاح های کشتار جمعی بود. وی گفت: ایران مدت ها قبل ایده منطقه عاری از سلاح هسته ای را عرضه کرده و هنوز هم به دنبال آن است. گفتم تصور می کنم چنین منطقه ای که تلویحاً هم در چند قطعنامه مربوط به عراق گنجانده شده بود، باید در دستور کار سیاسی برنامه صلح خاورمیانه قرار گیرد. منطقه نیازمند آن است که به سوی همزیستی و یك رژیم بسیار کارآمد بازرسی حرکت کند. همچنین یادآور شدم به نفع ایران است که هر چه زودتر پروتکل الحاقی به موافقتنامه بازرسی‌های هسته ای را بپذیرد.

از این گفتگوها یك اندیشه درهم و برهم در ذهنم جرقه زد. از عراقی‌ها

خواسته می‌شد «غیر منفعلانه» عمل کنند. آیا به نفع عراقی‌ها نبود که به جای پذیرش خلع سلاح از سر بی‌میلی و اکراه که کمکی هم به آنان نمی‌کرد، با شیوه‌ای پویا و مثبت خلع سلاح را پذیرا باشند؟ البته مهمترین و اصلی‌ترین اقدام عرضه کردن هرگونه تسلیحاتی که امکان داشت موجود باشد و یا ارائه شواهدی دال بر معدوم کردن آنها می‌بود. ولی آیا در زمینه خلع سلاح اقدام های مشهود و آشکار دیگری نمی‌توانست وجود داشته باشد؟ آیا عراق نمی‌توانست با مجموعه‌ای از اقدامات توافق کند؟ مثلاً تصویب و اجرای همان قانون معوقه که اتباع عراق به موجب آن از پرداختن به تولید، ذخیره سازی یا به دست آوردن هرگونه سلاح کشتار جمعی منع می‌شدند، تصویب کنوانسیون سلاح های شیمیایی که عراق هنوز آن را نپذیرفته بود، و پذیرش پروتکل الحاقی به موافقتنامه پادمان هسته‌ای می‌توانستند مواردی از این مجموعه باشند. البته از آنجا که رژیم بازرسی شورای امنیت به مراتب بیش از آن که در باب پروتکل الحاقی و بازرسی‌های منظم کنوانسیون سلاح های شیمیایی سخت گیر باشد درباره سلاح های شیمیایی و هسته‌ای قاطعیت داشت و جدی بود در حال حاضر اقدامات عراقی‌ها هیچ تعهد و الزام تازه‌ای را ایجاد نمی‌کرد. اما آنها با اتخاذ این خط مشی می‌توانستند حُسن نیت خود را نشان داده و پذیرش داوطلبانه توافق های پایدار را آغاز کنند. در این باب با دستیارم، تور کل، صحبت کردم و تصمیم گرفتیم آن را با محمد البرادعی در میان بگذاریم.

وین- لارناکا- بغداد

پس از توقف کوتاهی در وین و دیدار با بازرسانی که دوره آموزشی را طی می‌کردند جمعه شب دیرگاه وارد لارناکا شدم و برای دیدار با محمد البرادعی به هتل محل اقامت او رفتم. آن اندیشه های درهم و برهم را با وی در میان گذاشتم. البرادعی بی‌درنگ تمام آن مجموعه اقدامات را که شرح دادم رد کرد و هشدار داد:

اینها مانند مانورهای گمراه کننده برای انحراف از وظایف اصلی است. شاید حق با او بود. در حال و هوای اتهام برانگیز جاری احتمالاً چنین اقداماتی با تحقیر و تمسخر مواجه می‌شد و ممکن بود گفته شود به بازرسان مربوط نیست که در چنین برنامه ای کندوکاو کنند. آن فکر و اندیشه را به کلی کنار گذاشتم و با البرادعی همراه شدم که به عراقی‌ها بگوییم لازم است کارهای بنیادین و اساسی انجام دهند، نه این که به جای تحقق بخشیدن به تعهدات موجود انجام تعهداتی را در آینده به‌عهده گیرند.

بعدها در دو موقعیت جداگانه به این فکر افتادم که آیا اندیشه ای که در سر داشتم واقعاً نابجا و غلط بود. بار اول در روزهای آغازین ماه مارس و در آستانه جنگ بود که دولت بریتانیا در یك جلسه غیررسمی شورای امنیت صدور قطعنامه‌ای را پیشنهاد کرد که در آن از صدام حسین خواسته می‌شد با انجام یك سخنرانی تلویزیونی از خلع سلاح صمیمانه استقبال کند و موافقت نماید که تکالیف پنج گانه عینی و ملموس خلع سلاح را به سرعت محقق خواهد ساخت. بار دوم در دسامبر سال ۲۰۰۳ و زمانی بود که سرهنگ قذافی رهبر لیبی با سروصدا و هیاهو اعلام کرد که کشورش تمام تلاشها و فعالیت ها برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی را کنار خواهد گذاشت و بازرسی‌ها و الزامات خلع سلاح را که تا آن زمان خود را به آن متعهد نکرده بود، خواهد پذیرفت. گفته می‌شد مذاکره با سرهنگ قذافی پیرامون این مجموعه اقدامات با هدایت و رهبری بریتانیا از ماه مارس آن سال آغاز شده بود. از خود پرسیدم چه می‌شد اگر آن اندیشه در مورد عراق اندکی زودتر به ذهنم می‌رسید و آن را با تونی بلر و جك استراو در سفر به لندن مطرح می کردم. شاید آنان یا شخصی مانند عمروموسی دبیر کل اتحادیه عرب می توانستند از آن استفاده کنند. شاید حق با البرادعی بود که گفت اگر آن را در بغداد مطرح کنم، مورد انتقاد قرار خواهم گرفت. اما به هر حال احتمالاً این مجموعه اقدامات می توانست برنامه‌ای در سطح دولتها باشد. با توجه به اینکه عراق

با ظن قریب به یقین هیچ گونه سلاح ممنوعه ای نداشت و صدام هم که ممکن بود احساس کند انجام یك برنامه چشمگیر می تواند راه شرافتمندانه ای برای خروج از بن بست و مایه مباهات او باشد شاید با این اقدامات موافقت می کرد. کسی چه می دانست؟

مذاکرات بغداد، هشتم و نهم فوریه

اواسط روز یکشنبه هشتم فوریه وارد بغداد شدیم و تمام بعدازظهر آن روز را در محل وزارت خارجه عراق سرگرم مذاکره با دکتر السُعادی و هیأت همراه او بودم. ژنرال حسام امین رئیس کل دایرهٔ مراقبت ملی از جمله افراد هیأت مذاکره کننده عراقی بود. در آغاز جلسه گفتیم عقربه های ساعت قطعنامه ۱۴۴۱ تند و با صدا حرکت می کند. پاسخ «نه» به جنگ باید بر مبنای پاسخ محکم «آری» به بازرسی ها باشد. در عین حال که در شورای امنیت اختلاف نظر وجود دارد، ولی همه اعضای آن خواهان مشاهده همکاری بیش تر عراق هستند. ایالات متحده اطمینان دارد که عراق نه تنها سلاح های شیمیایی بلکه تسلیحات بیولوژیکی نیز در اختیار دارد. با این گمان که عراق ممکن است در زرادخانه خود عوامل میکروبی بیماری آبله را داشته باشد، ایالات متحده سرگرم طراحی برنامه واکسیناسیون کارکنان آمریکایی سازمان بهداشت جهانی در عراق است و فرانسه هم خواستار انجام بازرسی های بنیادین و گسترده شده است.

در ادامه اضافه کردم ما به سهم خود سطح بازرسی ها را با انجام اقدامات، مختلف از جمله تأسیس دفاتر منطقه ای، افزایش داده ایم. یادآور شدیم هنوز هم بر موجود بودن سلاح های کشتار جمعی در عراق تأکید نمی کنیم اما در عین حال این احتمال را هم کنار نگذاشته ایم. عراق باید از برخورد توهین آمیز با موارد حل و فصل ناشده خلع سلاح، آن گونه که در ماه ژانویه رفتار کرده بود، دست بردارد و به طور جدی به آن بپردازد. آنها به خوبی از مهمترین این موارد آگاه هستند و

می‌دانند که ملزم به ارائه شواهد و مدارك و گفتگو با کارشناسان ما پیرامون آنها می‌باشند. این جلسه سطح بالا برای بحث پیرامون چنین مواردی تشکیل نشده است، اما ما کارشناسان طراز اول خود را همراه آورده‌ایم که آماده شنیدن سخنان شما خواهند بود. شاید اظهارنامه دسامبر که چیز زیادی در بر نداشت یك بخش الحاقی هم داشته باشد.

فکر می کنم دکتر السُعادی به خوبی دریافت که در یك موقعیت بحرانی قرار داریم و هر آن چه را که می توانست انجام داد اما به هر حال دستورالعمل‌ها او را محدود کرده بود. وی همچنین شاید تصور می کرد برخورد ما با تیم تحت سرپرستی او منصفانه نبوده است و ما تمام اطلاعاتی را که آنها داده بودند مشاهده نکرده‌ایم. السعادی سخنانش را با ادای توضیحات مفصل شفاهی پیرامون موضوعات اصلی، آنتراکس، وی‌ایکس و موشك‌ها آغاز کرد. وی همچنین مدارکی را با تحلیل‌های جدید، و نه با شواهد تازه، ارائه داد. وی به درستی بر این نکته اصولاً پذیرفته شده از سوی آنسکام اشاره کرد که عراق در تابستان ۱۹۹۱ با دفن عوامل شیمیایی و بیولوژیکی در زمین‌های صحرایی خود را از شر آنها خلاص کرده بود، اما از سر بی‌عقلی انهدام این عوامل بدون حضور بازرسان بین‌المللی انجام شده و تمام سوابق هم از بین برده شده‌اند. به همین علت است که آنسکام و کمیسیون بازرسی و نظارت آن‌ها را «مفقود شده» تلقی می کنند. طبق گفته وی طرف عراقی زمان زیادی را به بررسی و اندیشیدن پیرامون این نکته صرف کرده بود که از نظر علمی چگونه می توان مقادیر عوامل معدوم شده را برآورد کرد. تکنیك‌های مدرنی وجود داشت که می توانست برای این منظور به کار گرفته شود، اما این کار تجهیزات بسیار پیچیده‌ای را طلب می کرد که عراق فاقد آنها بود. معهذا چند بررسی اولیه توسط عراقی‌ها انجام شده بود که نتایج آنها امیدوارکننده بودند. آیا امکان داشت با کمك ما این تجهیزات را به دست آورده و با یکدیگر تلاش مشترکی را آغاز کنیم؟ اعضای تیم او آماده گفتگو باکارشناسان ما در این باب بودند.

این بار درخواست السُعادی همانند تقاضا برای دریافت رادارهای مدرن، که چندی قبل ظاهراً برای تأمین امنیت پروازهای یو-۲ کرده بودند، نبود. این درخواست می توانست با تیم کارشناسان ما که مرکب از متخصص‌های کلیدی شیمیایی بیولوژیکی و موشکی بودند مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. در این جلسه کارشناسان ما در صندلی‌های ردیف عقب نشسته و از نزدیك گفتگوها را تعقیب می کردند.

شامگاه آن روز که تیم اصلی مذاکره کننده از سوی ناجی صبری وزیر خارجه عراق به شام سنتی کباب بغدادی و کباب ماهی دجله دعوت شدند کارشناسان ما به بررسی مدارك جدید پرداختند. آنها صبح روز بعد با همتایان عراقی خود دیدار کردند. از جمله اعضای هیأت عراقی دکتر ریهاب طاهای مشهور، همسر ژنرال عامر محمد رشید وزیر نفت عراق بود که به او لقب «دکتر میکروب» داده بودند. قبل از آغاز جلسه اصلی کارشناسان گزارش نسبتاً مثبتی به ما دادند. گفتگوهای آنها کاملاً حرفه‌ای برگزار شده بود و نکات تازه‌ای را روشن می کرد، اما در واقع با هیچ قرینه تازه‌ای همراه نبود. کارشناسان ما نمی خواستند روش‌های پیشنهادی برای تخمین مقادیر عوامل معدوم شده را رد کنند، اما امیدی هم به آن نداشتند. خود من هم در این باب، تردید داشتم. اگر صد لیتر شیر را روی زمین بریزید آیا ده سال بعد با کمك پیچیده‌ترین ابزارها و تجزیه و تحلیل نمونه‌های برداشته شده از زمین می توان مقدار شیر ریخته شده را تخمین زد؟ آیا عراقی‌ها مأیوسانه تلاش می کردند پاسخی برای موارد باقیمانده پیدا کنند یا فقط می خواستند ما را فریب دهند؟

در دیگر زمینه‌ها مسائل روشن‌تر و سر راست‌تر بودند. به این نحو که گزارش‌های مشروح‌تر و گسترده‌تری از گزارش‌های ماه ژانویه در باره ساخت موشك‌های الثمود-۲ و الفتح به ما داده شده بود. عراق خود پروازهای آزمایشی این موشك‌ها را که از برد تعیین شده توسط شورای امنیت تجاوز می کرد گزارش کرده

بود و ما هم قبلاً دستور توقف این پروازهای آزمایشی را صادر کرده بودیم. عراقی‌ها احتمالاً احساس کردند ممکن است جلوتر رویم و دستور انهدام موشك‌ها را به‌عنوان تخلف از محدودیت‌های مقرر توسط سازمان ملل بدهیم، لذا خواستند بهترین استدلال‌ها را در باره مخالفت با انهدام آنها ارائه کنند. همچنین انجام آزمایش مشترك را پیشنهاد کردند که به آن پاسخ ندادیم.

به ما گفته شد اختیارات کمیسیون ویژه عراقی که مأمور جستجو و یافتن کلاهك‌های باقیمانده سلاح‌های شیمیایی بود، اکنون گسترش یافته و جستجو برای تمامی اقلام ممنوعه در حوزه وظایف آن کمیسیون قرار گرفته بود. به علاوه کمیسیون دیگری هم به ریاست ژنرال رشید با هدف جستجو و یافتن اسناد و مدارك تشکیل داده بودند. اگر این اقدامات ظاهرسازی نبوده و جدی می‌بودند کاری مناسب و بالقوه با اهمیت به شمار می‌رفتند. در بازنگری متذکر شدم این کمیسیون‌ها هیچ یافته‌ای را گزارش نکرده‌اند.

در باب مسائل مربوط به مصاحبه‌ها با شهود و کارشناسان عراقی هم، بحث کردیم. اطمینان‌های تازه‌ای داده شد که مقامات عراقی افراد مورد نظر را «ترغیب» خواهند کرد تا برای انجام مصاحبه بدون حضور مراقب و کارگیری ضبط صوت حاضر شوند. تأکید کردم مصاحبه‌ها در صورتی می‌توانند ارزشمند باشند که در شرایط و اوضاع و احوالی که می‌تواند به آنها اعتبار بخشد، انجام گیرد. در خلال تنفس بین جلسه به دکتر السعادی اطلاع دادم در حال برنامه‌ریزی هستیم که مصاحبه با افراد مورد نظر در خارج از عراق انجام شود و ترتیبی می‌دهم که مصاحبه‌ها در لارناکا صورت گیرد.

با نهایت شگفتی مسأله پروازهای یو-۲ به جای آنکه قبل از ورود ما حل شود در خلال این دیدارها و حتی پس از خروج ما از عراق حل ناشده باقی ماند. این مسأله از ماه اکتبر همواره مطرح بود. معلوم بود دستورالعمل‌ها به دکتر السعادی اجازه حرکت در این مورد را نمی‌دهد.

محمد البرادعی بار دیگر از طریق کانال‌های مختلف پیام فرستاده بود که ما باید با صدام حسین ملاقات کنیم. هیچگاه درباره این کانال‌ها از وی سؤال نکردم. شاید یکی از آنها سفیر عراق در وین بود. من همواره در مورد مفید بودن چنین دیداری احساس تردید می کردم. صدام خود را امپراتور بین‌النهرین می‌پنداشت و احتمالاً ما را به صورت غیر نظامی‌های بی‌اهمیت بین‌المللی می‌دید که تقاضایشان ممکن بود مورد قبول وی قرار گیرد یا با امتناع او مواجه شود. اما ما برای این به بغداد نیامده بودیم که از او خواهش و تمنا کنیم و یا با وی به مذاکره بپردازیم. راستی اگر چنین ملاقاتی صورت می گرفت چه می توانستیم بکنیم؟ قطعنامه‌های شورای امنیت را برای او می‌خواندیم؟ من اصولاً فکر ملاقات با او را که احتمالاً هم از آن دست خالی باز می گشتیم دوست نداشتم. خوشبختانه با نادیده گرفتن مجدد درخواست البرادعی مشکلی پیش نیامد. درعوض طه حسین رمضان معاون رئیس جمهوری ما را در سالن پذیرایی بی‌روح و کسل کننده یك کاخ بزرگ به حضور پذیرفت. مردی کوتاه قد در اونیفورم نظامی که طپانچه‌ای به کمر و کلاه بره بر سر داشت و تصویر یك انقلابی قدیمی را تداعی می کرد. رمضان روشنفکر نبود، اما تیزهوش وخویشتندار بود. او که در تمام مدت لحنی مؤدبانه داشت، فکر می کرد گزارش ۲۷ ژانویه من به شورای امنیت منصفانه نبوده است. گفت: «شما آنچه را که فکر می کنید درست است باید انجام دهید» به نظر می‌رسید بر این باور است که عراق حق دارد درباره دیدار بازرسان ما از یك مسجد شاکی باشد، (مطلب مندرج در بخش چهارم)، و تأکید کرد که بازرسان سؤالات نامناسب و بی‌موردی را مطرح کرده بودند، با وجود این عراق به همکاری ادامه می‌دهد. گفتم: در وضع پر تنشی قرار داریم و نیازمند دستیابی به نتایج فوری هستیم. مقامات عراقی باید بدانند که بازرسان ما جاسوس نیستند.

البرادعی که به زبان عربی سخن می گفت، اظهار داشت: عراق باید اشتیاق خود را درباره بازرسی‌ها که شیوه مسالمت آمیز خلع سلاح است، نشان دهد.

غیر قابل درك است که هنوز قانون داخلی مورد تقاضا تصویب نشده است. رمضان پاسخ داد تصویب قانون نیاز به وقت دارد و البرادعی هم گفت سیزده سال وقت داشته‌اند.

این احساس را نداشتم که با مردی صاحب قدرت گفتگو می کنیم. دکتر السُعادی آشکارا برای دستور العمل و اختیارات خود چشم به دست رمضان داشت، اما معاون رئیس جمهور، هم براساس دستور العمل‌های دریافتی از صدام حسین حرف می‌زد و عمل می کرد. رمضان هیچ قرینه‌ای از این که عراق اقدام تازه‌ای را می تواند یاخواهد توانست انجام دهد، به ما نشان نداد. خلاصه این که سلاح ممنوعه ندارند، ظنین هستند که برخی کارهای بازرسی به امور جاسوسی مرتبط می‌شوند، اما به همکاری خود ادامه خواهند داد و بالاخره اگر مورد حمله قرار گیرند، از خود دفاع خواهند کرد.

ما همچنین با گروهی از مقام‌ها که از سوی دولت آفریقای جنوبی اعزام شده بودند، دیدار کردیم. این گروه به عراق آمده بودند تا درباره تجربه موفقیت آمیزی که در اجرای برنامه خلع سلاح هسته‌ای مورد پذیرش بین‌المللی داشتند، با مقام‌های عراقی گفتگو کنند. این یك ژست دوستانه بود، اما به نظر نمی‌رسید بتواند چیزی را در رفتار عراقی‌ها تغییر دهد.

برای سخن گفتن در کنفرانس مطبوعاتی چه مطلبی داشتیم؟ با عراقی‌ها در مورد صدور بیانیه مشترك مطبوعاتی توافق نکرده بودیم. این امر می توانست به منزله «برطرف شدن بحران» دیده شود که مطمئناً چنین نبود. نمی‌خواستیم ساده‌لوح انگاشته شویم. خیلی کم‌تر از آنچه که تصور می کردیم لازم است به دست آورده بودیم و باید در جمع‌بندی خود بسیار دقیق عمل می کردیم.

برداشت کلی ما از جلسات برگزار شده آن بود که همتایان عراقی ما در آن طرف میز واقعاً عصبی بودند. در واقع اگر هیچ سلاح یا مدرکی نداشتند که ارائه کنند به هر حال دریافته بودند که دنیای خارج فکر می کند که آنها هر دو را دارند و این

که وقتی درباره «موارد به اصطلاح خلع سلاح» صحبت می کنند، نشان از گستاخی آنها دارد. عراقی ها روی مسائل اصلی تمرکز کردند و توضیحات شفاهی و کتبی بیش تری در این باره دادند. هیچ مدرك تازه‌ای ارائه نکردند، اما استفاده از روش‌های علمی جدید را برای تأیید اظهارات قبلی خود مبنی بر معدوم کردن یك جانبه سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی پیشنهاد کردند. کاری که چندان امیدوار کننده به نظر نمی‌رسید. دو کمیسیون تأسیس شده عراق می توانست ارزشمند باشد، چنانچه فقط به قصد ظاهرسازی و خودنمایی ایجاد نشده باشند. پروازهای یو-۲ و تصویب قانون درباره اقلام ممنوعه مدت زمان طولانی در دستور کار بودند و بر این تصور بودیم که عراق قبل از ورود ما آنها را به نتیجه می‌رساند. دراین مورد تنها می توانیم بگوییم که نتیجه‌ای حاصل نشده است و انتظار اقدام فوری را داریم. وضع ناراحت کننده است و عراقی ها همچنان خیلی دیرهنگام گام‌های بسیار کوچکی برمی‌دارند.

جزئیات را آنچنان که بودند به نمایندگان رسانه‌ها گفتیم. همچون بار گذشته صدها خبرنگار در کنفرانس مطبوعاتی حضور داشتند، اما برخلاف مواجهه نامنظم و آشفته قبلی با جماعت روزنامه نگار عراقی این بار همه چیز بانظم و ترتیب بود و به خوبی توسط کارمندان مطبوعاتی ما کنترل می‌شد. به این فکر افتادم سؤالات حاکی از این برداشت نیستند که بازی تمام شده است، بلکه بیش تر هدف آن است که دریابند چه پیشرفتی حاصل شده بود. به برخی از پیشرفت‌ها اشاره کردیم، اما دقت داشتیم خیلی خوش‌بین یا ناامید جلوه نکنیم. هنگامی که البرادعی گفت ما به «تغییر بنیادین» نیاز داریم و در آغاز مشاهده یك «تغییر دیدگاه» هستیم، مطلب را به خوبی بیان کرد. من در گفتگوهایم سعی کردم «خوش‌بینِ محتاط» باشم. اما وقتی در پاسخ به سؤالی گفتم هیچ «پیشرفت تازه‌ای» در کار نبود، از فرصت بعدی برای تصحیح اشتباهی که کرده بودم بهره گرفتم و اظهار داشتم زمانی که دوازده کلاهك خالی سلاح شیمیایی را پیدا کردیم، مطلبی که قبلاً درباره آن بحث شد، گفته بودیم

آنها در زاغه مهماتی که بعد از سال ۱۹۹۱ ساختند، پیدا شدند. لذا برداشت‌ها آن بود که کلاهك‌ها باید پس از اعلام ممنوعیت آنها توسط شورای امنیت به آن محل منتقل شده باشند و بنابراین باید تحویل داده می‌شدند. گفتم بعداً دریافتیم انباری که کلاهك‌ها در آن یافت شده بود، به دوره قبل از جنگ خلیج [فارس] تعلق داشت و این احتمال را نمی‌توان نادیده گرفت که کلاهك‌ها هم از همان زمان در آنجا بودند. براین باور بودم که ضرورت دارد اشتباهات خود را نه تنها برای رعایت انصاف بلکه برای حفظ اعتبار خودمان باید تصحیح کنیم.

صبح دهم فوریه بغداد را به قصد لارناکا ترك کردیم. آخرین ارزیابی‌های مطبوعات را در پرواز از لارناکا به آتن در روزنامه‌ها خواندیم. دیدیم که آری فلیشر سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید، گفته بود زمان به سرعت می گذرد. البرادعی از آتن رهسپار مقر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین شد و من با پرواز مستقیم هواپیمایی دلتا عازم نیویورك شدم. در خلال پروازها از بغداد و آتن متوجه شدم که تبلیغات مطبوعات از من چهره‌ای آشنا برای مردم ساخته است. کارکنان هواپیماها عکس امضا شده مرا می‌خواستند. در طول پرواز با هواپیمای دلتا به کابین خلبان فراخوانده شدم تا به یك تماس تلفنی پاسخ دهم. دراین تماس قرار یك دیدار با کاندالیزا رایس در نیویورك برای روز بعد گذاشته شد.

سر خلبان هواپیما گفت که قبلاً با هواپیمای یو-۲ پرواز کرده است. وی مطمئن بود دفاع هوایی عراق نمی‌تواند به این هواپیماها برسد. اگر این نکته صحت داشت چرا عراقی‌ها در دادن چراغ سبز برای پرواز هواپیماهای یو-۲ تعلل می‌کردند و خود را فاقد حس همکاری نشان می‌دادند؟ آیا برای صدام حسین دشوار بود که پا روی غرور خود بگذارد؟ یا مشاورانش قادر نبودند به او بگویند دیگر برای این دست و آن دست کردن خیلی دیر شده است؟

در آستانه ورود به نیویورك بالاخره چراغ سبز برای پروازهای یو-۲ از بغداد چشمك زد. قرار بود چهار روز بعد گزارش خود را به شورای امنیت بدهم.

یازدهم فوریه، کاندالیزا رایس:
این ماجرا خیلی زود به پایان می‌رسد

روز بعد از ورود به نیویورک ابتدا به هتل پییر رفتم تا با جان هوارد نخست‌وزیر استرالیا دیداری داشته باشم و او را در جریان کارها قرار دهم. او که از واشنگتن می‌آمد ظاهراً با مشی استدلالی دولتمردان آمریکایی در مورد عراق موافق بود. وی با رفتاری محبت‌آمیز به سخنانم که در خلال آن امیدواری خود را برای به انجام رساندن خلع سلاح عراق از طریق بازرسی‌ها بیان کردم، گوش فرا داد، اما معلوم بود بر این باور است که عراق همچنان مشغول نیرنگ بازی و فریب است.

از هتل پییر قدم زنان رهسپار مقر هیأت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل شدم. همچون دفعه قبل دیدار با کاندالیزا رایس در دفتر جان نگروپونته، سفیر آمریکا برگزار شد. در این دیدار علاوه بر وی جان وولف، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور عدم گسترش تسلیحات نیز حضور داشت. گفتگوهای ما که با موضوع پروازهای یو-۲ آغاز شد حدود یك ساعت به طول انجامید. به خانم رایس گفتم برداشت من این است که قبول پروازها بی قید و شرط است و ما مایل هستیم پروازها هر چه زودتر آغاز شود. در مورد گفتگوهای بغداد اشاره کردم که متوجه شدیم تلاش جدی‌تری برای همکاری فعال آغاز شده است، اما نمی‌توانیم این فرض را کنار بگذاریم که همه این‌ها بخشی از یك تاکتیك تأخیری نباشد. گر چه مدارکی که دریافت کردیم جالب بودند، اما هیچ قرینه و نشانه جدیدی در آنها نبود.

در ادامه اظهار داشتم اطلاعات فراهم آورده شده توسط کشورهای عضو تأثیر چندانی برای ما نداشته است. سازمان بازرسی و نظارت تاکنون از مکان‌های متعددی که سازمان‌های اطلاعاتی خاطر نشان کرده بودند، بازدید کرده بود و تنها یك مورد از آنها با موضوع مأموریت کمیسیون ارتباط داشت. گفتم در نظر دارم این واقعیت را در گزارش آخر هفته خود به شورای امنیت ذکر کنم. رایس پاسخ داد:

اطلاعات جاسوسی به سرعت می‌سوزند و از اعتبار ساقط می‌شوند. ایالات متحده هیچ نوع اطلاعاتی را از کمیسیون دریغ نمی‌کند اما اطلاعات جایگزین آنچه که لازم است عراقی‌ها داوطلبانه انجام دهند، نمی‌شود. عراق تحت محاکمه قرار دارد نه سازمان‌های اطلاعاتی. رایس اضافه کرد: هدف از قطعنامه ۱۴۴۱ وادار کردن عراق به اتخاذ یك تصمیم استراتژیك بود، اما صدام هنوز هم به «حقه بازی» ادامه می‌دهد. او نباید اجازه یابد با این کارها نجات پیدا کند. شورای امنیت وظیفه دارد و متعهد است که از قطعنامه‌های خود حمایت کند. متأسفانه شورا نشانه‌هایی از تزلزل در عزم را نشان داده است. ماجرا سریعاً «به پایان خود نزدیك می‌شود»، اکنون سه دقیقه به ساعت صفر باقی است. در پاسخ به سؤال من که آیا قطعنامه جدیدی به شورا ارائه خواهد شد، رایس گفت: این مطلب تحت بررسی است و کاملاً کنار گذاشته نشده است. رایس در خاتمه اظهار داشت: ایالات متحده به خوبی متوجه لزوم حمایت از کارکنان سازمان ملل در عراق است. این نکته نشانه آن بود که گام بعدی می‌تواند توصیه برای فراخوانی بازرسان - یا حداقل بازرسان آمریکایی - باشد.

رایس در صدد برنیامد در مورد گزارشی که قرار بود چهار روز بعد به شورا بدهم روی من تأثیر بگذارد. همچنین اصلاً تلاش نکرد مرا از سخن گفتن درباره نارسایی‌های اطلاعاتی که خاطر نشان کرده بودم، منصرف کند. از این رو روز بعد وقتی در مقاله‌ای که در واشنگتن پست چاپ شده بود مطالب زیر را خواندم، شگفت زده شدم:

بنا به گفته دیپلمات‌های آمریکایی و سازمان ملل کاندالیزا رایس مشاور امنیت ملی دیروز صبح به نیویورك عزیمت کرد تا به هانس بلیکس رئیس بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل فشار وارد آورد تا در گزارش روز جمعه خود به شورای امنیت، تأیید کند که عراق در کنار گذاشتن داوطلبانه سلاح‌های ممنوعه بیولوژیکی و شیمیایی و نیز برنامه‌های تسلیحاتی هسته‌ای قصور کرده است...

دیدار اعلام نشده رایس با بلیکس دلمشغولی دولتمردان آمریکایی را تأیید می کند که گزارش روز جمعه دیپلمات سوئدی به شورای امنیت در حالی که لحن انتقادی نسبت به عراق دارد ممکن است آنچنان قاطع و محکم نباشد که اعضای سست عزم شورای امنیت را به حمایت فوری از جنگ برانگیزاند.

منابع آگاه گفتند گزارش روز جمعه بلیکس خیلی کوتاهتر از گزارش ۲۷ ژانویه او به شوراست و این گزارش برخلاف خواست ایالات متحده حاوی اعلام تخلف آشکار عراق از الزامات و تعهداتش نخواهد بود.

پس از دیدار با رایس من با خبرنگاران گفتگو نکرده بودم، ولی کاملاً محتمل بود برخی افراد در واشنگتن نگران آن باشند که اظهارات سه روز بعد من در شورای امنیت اعضای مردد شورا را به سوی تصویب قطعنامه‌ای که اقدام نظامی را اجازه می‌داد حرکت ندهد. البته در این مقاله صراحتاً گفته نشده بود که رایس به من فشار وارد کرده بود، بلکه متذکر می‌شد وی به نیویورك رفت تا به بلیکس فشار وارد کند. اگر رایس چنین قصدی داشت و یا این که برخی فکر کرده بودند مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری چنین قصدی دارد، وی در گفتگو با من آن را عملی نکرد. آیا این مقاله نظر افرادی را در واشنگتن بیان می کرد که امید داشتند رایس چنین کند؟ آیا مقاله دانسته آنچه را که رخ داده بود نادیده می گرفت و عمداً در صدد آن بود یك برداشت نادرست از آنچه که مورد علاقه بعضی‌ها بود، پدید آورد؟ آیا این مقاله فقط برای به بازی گرفتن افراد بود؟ یا پیچ و تابی بود که توسط کسانی که در حال و هوای جنگ بودند، ایجاد می‌شد؟ چگونه در حالی که من هنوز پیش نویس اولیه سخنرانی خود را ننوشته بودم، یك روزنامه می توانست درباره اندازه و مفاد آن اظهار نظر کند؟ بخش‌هایی از متن سخنرانی خود را بعدازظهر روز دیدار با رایس تهیه کردم، ولی قسمت عمده آن را روز پنج‌شنبه نوشتم و کلاً تا ساعت یازده پنج شنبه شب، دوازده ساعت قبل از موعد انجام سخنرانی در شورای امنیت، آماده نشده بود.

مقاله واشنگتن پست همچنین قسمت‌هایی از اظهارات کالین پاول را در

کمیته بودجه مجلس سنا نقل می کرد. شاید وی آنچه را که در روزنامه به او نسبت داده شده و به نشانه نقل قول داخل گیومه آورده شده بود، گفته بود:

روشن است که لحظه انتخاب در مورد عراق و درباره شوارى امنیت که چگونه با مسئولیت‌های خود مواجه خواهد شد فرا می‌رسد. این تنها یك بحث نظری نیست و ایالات متحده از موضع آزردگی خاطر صحبت نمی‌کند. ما درباره سلاح‌های واقعی، درباره سلاح میکروبی آنتراکس، درباره عوامل شیمیایی مسموم کننده و درباره برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای حرف می‌زنیم.

در ارتباط با این اظهارات، ماهها پس از جنگ هم کسی نمی‌تواند موافق باشد که ماجرا یك بحث نظری بوده است. اما در حالی که موضع «آزردگی خاطر» شاید انگ مناسبی نباشد، ولی واضح است که قاطعیت ایالات متحده در اتخاذ موضع خصمانه علیه عراق به دلیل آنچه که عراق در گذشته انجام داد، نبود بلکه علت اصلی آن جراحات وارد شده توسط القاعده بود. اشاره‌های قاطعانه به «سلاح‌های واقعی»، «آنتراکس»، «تسلیحات مسموم کننده» و «برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای» شاید هنگامی که بیان می‌شد لفاظی مؤثری بودند، امّا امروز ـ پس از «لحظه انتخاب» ـ فقط یادآور تأسف بار اطلاعات ناقص و غلط هستند. هنگامی که اکثریت اعضای شورای امنیت علیرغم فشارهای طاقت فرسای سیاسی نشان دادند شورا با پیش‌نویس قطعنامه‌ای که با هدف نشان دادن چراغ سبز برای دست یازیدن فوری به جنگ فراهم آورده شده بود، مخالف هستند جای تعجب است کسی بگوید که شورا واقعاً با «مسئولیت‌های خود مواجه نشده بود». آنان چنان باصراحت مخالفت خود را اظهار کردند که بانیان قطعنامه ترجیح دادند آن را به رأی نگذارند.

سایر هشدارها

در این لحظات حساس سایر بازیگران صحنه جهانی هشدارهای دیگری

فرستادند. فرانسه یك پیشنهاد غیر رسمی یا به اصطلاح «ثبت نشده» را بین اعضای شورای امنیت توزیع کرد. در مجامع بین‌المللی وقتی کشوری بخواهد دریابد پیشنهادش تا چه اندازه شانس تصویب شدن دارد آن را به صورت «ثبت نشده» مطرح می کند. آقای ویلپن، وزیر خارجه فرانسه، قبلاً بخش عمده‌ای از مفاد این پیشنهاد را در مباحث پیشین شورای امنیت مطرح کرده بود. در این پیشنهاد به عنوان گزینه جایگزین اقدام نظامی از تقویت بیش تر رژیم بازرسی حمایت می‌شد. بر این اساس شمار بازرسان باید دو برابر می‌شدند، واحدهای امنیتی جدید می توانستند مکان‌های مشکوك را زیر نظر بگیرند، اسکورت کاروان کامیون‌ها باید به شکل نظام‌مند متوقف می‌شد و نظارت‌های هوایی افزایش پیدا می کرد، جریان اطلاعات از سوی سازمان‌های اطلاعاتی کشورها به یك مرکز بازرسی جدید باید افزوده می‌شد، کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می توانستند تمام موارد حل و فصل ناشده خلع سلاح را بر اساس اولویت‌بندی فهرست کنند و در بغداد یك هماهنگ کننده مسأله خلع سلاح مستقر می‌شد که موظف بود به البرادعی و من گزارش دهد.

در باب یك نکته، بازرسی ترافیك جاده‌ای، با خلوص و صمیمیت حمایت خود را از پیشنهاد «ثبت نشده» فرانسه اعلام کردم. نهایت ضرورت را داشت که درباره این اتهامات که عراق با استفاده از حمل و نقل زمینی سلاح‌های کشتار جمعی را در کشور جابه‌جا می کند و واحدهای سیّار تولید سلاح‌های بیولوژیکی دارد کاری انجام دهیم. در واقع سعی داشتیم دامنه این گونه بازرسی‌ها را گسترده‌تر کنیم، اما با توجه به توصیه‌هایی که سازمان پلیس عراق به ما کرده بود این کار چندان عملی نبود.

شخصاً این نظریات فرانسه را تلاشی نومیدانه به منظور اجتناب از نه گفتن به تمایل ایالات متحده برای اقدام نظامی و ارائه چیزی که ممکن بود جایگزین مثبت آن به نظر آید، می‌دیدم. ما تشکیلات خود را خیلی سریع به وجود آورده بودیم و

دو ماه قبل هم پیشنهادهای ایالات متحده را برای دو برابر کردن شمار بازرسان نادیده گرفته بودیم. پیشنهادهای فرانسه گرچه در همان سو و جهتی بود که آمریکا قبلاً از آن حمایت می کرد، با واکنش تحقیرآمیز آمریکایی ها مواجه شد. وقت آن سپری شده و از نظر ایالات متحده دوران بازرسی ها پایان یافته بود.

درخواست کوفی انان

روز هشتم فوریه، زمانی که البرادعی و من در بغداد سرگرم گفتگو بودیم، کوفی انان دبیر کل سازمان ملل طی یك درخواست معقول و منطقی خواستار رهیافت مستمر و همه جانبه در باب مسأله عراق شده بود. انان گفت به هر حال همگان و بیش از همه رهبران عراق، وظیفه داریم از بروز جنگ جلوگیری کنیم. بنیانگذاران سازمان ملل به دنبال حفظ صلح به هر قیمتی نبودند. آنان به این سازمان قدرت اجرایی بالایی دادند که هنگام تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۱ بخوبی از آن استفاده شد. این آموزه هنوز هم مطرح است. عراق هنوز شورای امنیت را متقاعد نکرده است که به طور کامل فاقد هر گونه سلاح کشتار جمعی است. به هر حال این مسأله نه تنها برای یك یا چند کشور بلکه برای کل جامعه بین المللی حائز اهمیت است.

انان مثل این که پیش بینی می کرد به زودی بحث درباره «جنگ های ضروری» و «جنگ های اختیاری» مطرح خواهد شد گفت:

زمانی که کشورها نه برای دفاع از خود بلکه برای مقابله با تهدیدهای تمام عیار نسبت به صلح و امنیت بین المللی مصمم به استفاده از قوای نظامی می شوند چیزی جای مشروعیت منحصر به فرد مقرر شده توسط شورای امنیت سازمان ملل را نمی گیرد. دولت ها و مردم سراسر جهان برای چنین مشروعیت و مقررات قانون بین المللی اهمیت اساسی قائل هستند.

او به عنوان شاهد مثال از چنین تهدید گسترده تمام عیاری، وحشت ناشی از

وجود سلاح های کشتار جمعی را خاطر نشان ساخت ـ که منظورش هم تنها عراق نبود ـ و گفت تنها یك رهیافت جمعی و همه جانبه می تواند به طور مؤثر مانع از گسترش این گونه تسلیحات شود. بر اساس مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ آخرین فرصت به عراق داده شده بود. اگر عراق از این فرصت استفاده نکند و به تمرد و سرپیچی ادامه دهد، شورای امنیت ملزم به اتخاذ گزینه ناخوشایند دیگری بر مبنای یافته های بازرسان خواهد بود.

تا جایی که من دریافتم انان از یك خط مشی انفعالی دفاع نمی کرد و حتی با اقدام پیشگیرانه مخالف نبود، بلکه بیش تر در مخالفت با اقدام یك جانبه و در موافقت با اقدام جمعی و نیز اندکی صبر و بردباری سخن می گفت؛ او گفت: «وقتی زمان آن فرا رسد شورای امنیت باید به مسئولیت های خود عمل کند» من به عنوان خدمتگزار شورای امنیت نمی توانستم این حرف ها را بزنم و خوشحال بودم کوفی انان این سخنان را گفت و حق مطلب را به خوبی ادا کرد. من نیز طالب صلح به هر قیمت نبودم و نمی خواستم بازرسی‌ها، آن گونه که در دهه ۱۹۹۰ رخ داده بود، سال‌های متوالی ادامه یابد. اما به نظرم برای رها کردن آن هنوز خیلی زود بود. به همین دلیل وقتی در مصاحبه مطبوعاتی برگزار شده در بغداد خبرنگاری نظرم را درباره این گفته پرزیدنت بوش که «بازی تمام شده است» جویا شد، پاسخ دادم: «هنوز در بازی هستیم» این حقیقت داشت. اما رئیس جمهوری بود که روند کار را تعیین کرد.

تهیه گزارش برای نشست ۱۴ فوریه شورای امنیت

برنامه کاری من در روزهای قبل از جلسه ۱۴ فوریه شورای امنیت آن چنان فشرده و پربود که دیگر فرصت نداشتم از تشدید تنش و افزایش توجه دچار بهت زدگی و وحشت شوم. در فاصله سه روز بازگشت از بغداد در بعدازظهر دوشنبه تا جلسه شورا در صبح جمعه، همان گونه که قبلاً اشاره کردم، روز سه شنبه

با جان هوارد نخست وزیر استرالیا و خانم کاندالیزا رایس دیدار و گفتگو داشتم؛ یك جلسه نصف روزه گروه مشاوران کمیسیون بازرسی و نظارت با ریاست من برگزار شد که طی آن گزارش مذاکرات بغداد را ارائه کردم و نیز جلسه‌ای با حضور کارشناسان خارج از کمیسیون داشتم. این گروه را در نیویورك به منظور مساعدت در زمینه ارزیابی برنامه موشکی عراق تشکیل داده بودیم. براساس ارزیابی ها و توصیه های این گروه بود که از عراق خواستیم موشك های الثمود-۲ را منهدم کند. تهیه و نگارش آنچه که احتمالاً می توانست مهم ترین گزارش دوران کاری من به شورای امنیت باشد. باید در فواصل این گرفتاری های گوناگون و شب ها دیروقت انجام می‌شد. البته همان گونه که جیمز بون، خبرنگار تایمز لندن به درستی گزارش کرده بود، در طول پروازها از بغداد به نیویورك برخی مطالب را به صورت دست نویس روی کاغذ آورده بودم، اما آنها بیش‌تر فهرست نکات مورد نظر و نه متن سخنرانی بودند و برخلاف حدس نادرست وی، به زبان سوئدی هم نبود. کار سنگین و اصلی در همان سه روز فرصتی که در نیویورك داشتم، انجام شد. ضمناً آقای بون به درستی حدس زده بود که من از بیان عبارت «نقض اساسی» اجتناب خواهم کرد. عبارتی که با برداشت او «پایان کار صدام حسین» را رقم می‌زد. وی از آنچه که تا آن زمان به رسانه ها گفته بودم، به خوبی می‌دانست که همواره تأکید داشتم تصمیم در این مورد برعهده شورای امنیت است. در واقع شورای امنیت به من دستور داده بود هرگونه «مداخله و مزاحمت عراق را در امر بازرسی» و «کوتاهی» در تبعیت از الزامات آن کشور برای خلع سلاح را «به فوریت گزارش کنم». شورا طبعاً و به روشنی حق تعیین هم سان بودن مداخله یا کوتاهی گزارش شده با «نقض اساسی» را برای خود حفظ کرده بود.

از آنجا که ما هیچ گزارش خاصی درباره مداخله ها یا کوتاهی‌های عراق ارائه نکرده بودیم، جای شگفتی نبود که با سخت تر شدن مواضع موافق و مخالف اقدام نظامی طرف های اصلی در شورا گزارش های مرا به منظور یافتن تأییدی

برای مواضع خود به دقت مورد کندوکاو قرار دهند. هرچه بیش‌تر این گزارش‌ها گونه‌گون بودند قابلیت پذیرش بیش‌تری داشتند، اما به‌عنوان مستنداتی برای صدور حکم قطعی فاقد اهمیت و اعتبار بودند.

۸

در جستجوی راه میانه:
معیارها؟

نشست روز چهاردهم فوریه ۲۰۰۳ شورای امنیت

در جلسه ویژه روز جمعه چهاردهم فوریه شورای امنیت تقریباً تمامی وزرای خارجه کشورهای عضو از جمله کالین پاول وزیر خارجه آمریکا، جك استراو وزیر خارجه انگلیس، دومینیك دوویلپن وزیر خارجه فرانسه و تانگ جیایوان وزیر خارجه چین شرکت داشتند. یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان ریاست جلسه را برعهده داشت. این یك اجلاس علنی برای رسانه‌ها و تمام مردم بود. به این معنا که سخنان اعضای شورا برای تمام کشورهای جهان از جمله کشور متبوع خود آنان مستقیماً پخش می‌شد. احتمالاً همه نمایندگان دولت‌های حاضر در جلسه می‌دانستند مسیر مطلوب حوادث از نظر آنان در چه جهتی باید باشد و تمایل داشتند مطالبی را که مطرح می‌کنند نه تنها مواضع خود آنان را توجیه کند، بلکه در صورت امکان روی دیگران هم تأثیر بگذارد.

تالار شورا مملو از دیپلمات‌های کشورهای عضو سازمان ملل بود. نمایندگان تمام رسانه‌های مهم جهانی در آنجا حضور داشتند و در پیاده‌روهای خارج از ساختمان سازمان ملل کامیون‌های حامل بشقاب‌های بزرگ مخابراتی مستقر شده بودند تا آنچه را که می گذشت بلافاصله به تمام نقاط جهان مخابره و ارسال کنند.

برای پرهیز از گیر افتادن بین خبرنگاران که در هر گوشه و کنار در کمین من بودند، با اتومبیل به داخل گاراژ ساختمان برده شدم. اوین بوخانان، افسر مطبوعاتی ما، به علت تلفن‌های مداوم خبرنگاران شب گذشته نتوانسته بود بخوابد. او تقریباً در هر دقیقه یك ای میل، فاکس یا تلفن دریافت می کرد و مراقب بود با کشورهای مختلف و رسانه‌های کوچك و بزرگ به شکل یکسان و منصفانه برخورد کند.

در طبقه همکف از میان صفوف خبرنگاران عبور کردم تا به تالار شورا بروم. در پاسخ به سؤالات آنان گفتم فقط در جلسه شورا، و نه قبل از آن، صحبت خواهم کرد. ظاهراً مثل این بود که تصمیم برای آغاز جنگ با عراق طی یك ساعت آینده در شورای امنیت اتخاذ می‌شد و نیز مثل این که گزارش‌های بازرسان درباره همکاری عراق می توانست چراغ سبز یا قرمز برای آن باشد. گرچه هیچ یك از این دو مورد موضوع بحث جلسه نبود ولی به هر حال جلسه بسیار مهمی بود.

رئیس جلسه از محمد البرادعی و من دعوت کرد در صندلی‌های خود در یکی از دو انتهای میز نعلی شکل بنشینیم و بحث را آغاز کنیم. اغلب از من پرسیده‌اند آیا در آن لحظه که تمام جهان به من نگاه می کرد و سخنانم را می شنید عصبی بودم. خیر، نه من و نه البرادعی هیچ یك عصبی نبودیم. در چنین مواقعی شما وجود دوربین‌ها و میکروفن‌هایی را که اندکی دورتر در اطاقك شیشه‌ای قرار داده شده‌اند احساس نمی کنید. تمام تمرکز شما متوجه رئیس جلسه که از شما می‌خواهد رشته سخن را به دست گیرید و حضاری که برای آنان سخنرانی می کنید، است. در جلسات غیررسمی شورا اغلب بدون نوشته سخنرانی کرده‌ام،

امـا این بار یك جلسـه علنی رسـمی بود که در آن همـه چیـز ضـبط می‌شـد و من نمی‌خـواستم از مطلب منحـرف شوم. نوشـتن این سـخنرانی، و نه ایراد آن، دشـوار بود. بعدها در یك مصاحبه رسانه سوئدی از من سؤال شد چرا در آن هنگام که همه دنیـا به من نگاه می‌کـرد لباسم چـروکیـده بود. برای یافتن پاسخ مناسب چند لحظه تأمل کردم: اگر سخنرانی‌ام چروکیده بود که وضع بدتر می‌بود.

سـخنانم را با تشـریح توانایی‌های بازرسی کـه بنا نهـاده بودیم و چگـونگی به‌کـارگیـری آن آغـاز کـردم. فکـر کـردم ضـرورت دارد اعضـای شـورا درباره ابزار بازرسی که در خدمت آنان بود و می‌توانستند در مورد ادامه کار یا برچیدن آن تصمیم بگیرند، بیش‌تر بدانند. سپس خطاب به شورا گفتم کمیسیون بازرسی و نظارت جز تعـداد معـدودی کلاهك‌های خـالی سلاح شیـمیایی، هیچ نوع سلاح کشتار جمعی نیافته است. شـواهد و قـرائنی هم که گـزارش دهیم، نداریم. گفتم نکته دیگر، و به همان اندازه با اهمیت، این است که مقادیر بسیار زیادی از سلاح‌های ممنوعه و اقلام دیگر مفقود شده‌اند که برای آنها هیچ توجیه و توضیحی وجود ندارد و ادامه دادم:

نباید فوراً نتیجه‌گیری کرد که چنین تسلیحاتی موجود است ولی در عین حال این احتـمـال را هم نمی‌شود کنار گذاشت. اگـر مـوجود باشند که باید برای منهدم شـدن عرضـه شـوند و اگـر هم قـبلاً از بین برده شـده باشند، باید مدرك و سند معتبری در این باب ارائه شود.

اظـهـار داشـتم بسـیاری از سـازمـان‌های اطلاعـاتی کـشـورهـای مـخـتلف بر این باور هسـتند کـه عـراق هـنوز دارای تسلیـحـات مـمنوعـه و برنامـه‌های مـربوط به آن است، ولی من داخـل بحث نتیـجـه گیـری‌های آنان نمی‌شـوم. آنان منابع اطلاعـاتی بسیار زیادی داشتند که ما به آنها دسترسی نداشتیم. به این مطلب اشاره کـردم که کـمیسیون بازرسی و نظارت رابطه کاری خوبی با سرویس‌های اطلاعاتی مختلف داشته و دارد، ولی جالب این که کـمیسیون در هیچ یك از مکان‌های پیشنهاد شده توسط این سـرویس‌ها نشـانه‌ای از اقـلام مـمنوعـه پیـدا نکرده است. به عنوان نهاد

بازرسی شورای امنیت ما گزارش‌های خود را تنها برمبنای شواهدی قرار می‌دهیم که آشکارا ارائه شوند و خودمان بتوانیم آنها را بررسی کنیم. گفتم «بدون سند و مدرك» هیچ «اطمینان و اعتمادی نمی‌تواند به وجود آید». این اشاره در درجه اول متوجه عراقی‌ها بود که نتوانسته بودند هیچ مدرك معتبری برای تأیید این ادعای خود که اقلام مفقودی منهدم شده یا اصلاً وجود نداشتند، ارائه کنند و به همان اندازه هم متوجه ایالات متحده، بریتانیا و دیگر کشورهائی می‌شد که به‌طور قطع و یقین گفته بودند عراق هنوز این گونه تسلیحات را در اختیار دارد. تصریحات و باورهایی که موضوع اصلی یك فرآیند احساساتی بودند که مدت‌ها قبل از این نشست شورا آغاز شده بود و هنوز هم ادامه داشت.

سخنان خود را با اظهار نظر درباره یکی از مواردی که کالین پاول طی سخنرانی خود در شورای امنیت بیان کرده بود، ادامه دادم. در آن سخنرانی درباره یکی از مکان‌هایی اظهار نگرانی شده بود که برای ما بسیار آشنا بود، همان‌طور که قبلاً گفتم از اطلاعات داده شده به این نتیجه نرسیده بودیم که درست تا قبل از ورود بازرسان به آن محل در آنجا سلاح‌های شیمیایی وجود داشته است. به کاندالیزا رایس گفته بودم که تردیدهای خود را درباره اطلاعات جاسوسی بیان خواهم کرد و او هم تلاش نکرد مرا از این کار منصرف کند. با کالین پاول در خلال تنفس وقت ناهار صحبت کردم. به نظر نمی‌آمد اصلاً از اظهار نظر من آزرده خاطر شده باشد. اما به هر حال با توجه به واکنش‌های مطبوعاتی ظاهراً مثل این که ایالات متحده را ناراحت کرده بودم. آنها می‌خواستند به دلایل مربوط به آغاز جنگ بپردازم، اما من به جای آن روی مدعای ایالات متحده آب سرد ریخته بودم.

پیام اصلی من به شورا آن بود که عراق قدم‌هایی را برداشته است که می‌تواند آغاز همکاری فعال برای حل و فصل مسائل اساسی باقیمانده خلع سلاح باشد. به رغم این که زبان بسیار محتاطانه‌ای را به کار گرفته بودم، اما نسبت به سخنرانی ۲۷ ژانویه لحن انتقادی کمتری در مورد همکاری داشتم. بعدها اغلب از من سؤال شد

نود روز فرصت داده شده بود. در این یازده سال و هفت ماه و دوازده روز آن کشور چه کرده است؟ روند دیپلماتیك باید با یك تهدید نظامی باور کردنی همراه باشد. شرمندگی از به کارگیری نیروی نظامی و دادن زمان نامحدود برای همکاری اندك خلع سلاح را در عراق و در هر کشور دیگری دشوارتر خواهد کرد. آقای استراو با بیان این نکته بحثی را برمی‌انگیخت که احتمالاً در واشنگتن هم حامیان زیادی داشت. اقدام در عراق به سایر کشورهایی هم که بالقوه در صدد گسترش تسلیحات بودند هشدار می‌داد. آیا او ایران، کره شمالی، لیبی و سوریه را در نظر داشت؟

استراو با این نظریه ایالات متحده همراهی کرد که اتخاذ یك «تصمیم استراتژیك» توسط عراق مسأله اصلی است، اما بیش از آن که در باب فقدان چنین تصمیمی سخن بگوید، پیرامون ملاك‌های الزام به آن صحبت کرد:

بر این امید و باور هستم که دستیابی به یك راه‌حل مسالمت‌آمیز برای این بحران هنوز هم امکان دارد. اما این امر یك تغییر و تحول فوری و چشمگیر را توسط صدام طلب می‌کند.

استراو شاید تصور کرده بود این تغییر چشمگیر در نتیجه در هم شکستن عراق در برابر قاطعیت نظامی ایالات متحده و بریتانیا و یك اولتیماتوم تهدیدآمیز جنگ، ترجیحاً در قالب یك قطعنامه شورای امنیت و یا حداقل با تصدیق شورا، حاصل خواهد شد. در دیدار چند روز قبل من با کاندالیزا رایس، وی تأیید کرده بود چنین قطعنامه‌ای در دست بررسی است. اگر نتیجه این قطعنامه تغییر چشمگیر در عراق نمی‌بود، حداقل به شکل ضمنی، اقدام نظامی را که مقدمات آن فراهم شده بود اجازه می‌داد. اکثریت اعضای شورا با آگاهی از این امر و تردید در این که قطعنامه مزبور «تغییر چشمگیر» را به بار آورد و نیز رضایت قابل قبول از روند بازرسی تمایلی به حمایت از این نوع قطعنامه مورد انتظار را نداشتند.

اظهارات البرادعی و من در شورای امنیت نه تنها کمکی به تلاش‌های مربوط به ارائه چنین قطعنامه‌ای نکرده بود بلکه کاملاً بر عکس، سخنان ما احتمالاً

باعث تقویت بیزاری از اقدام نظامی علیه تهدیداتی که ادعا می‌شد از سوی عراق وجود دارد، چیزی که برای بیش‌تر کشورها آشکار و قریب‌الوقوع نبود، شده بود.

دومینیك دوویلپن وزیر خارجه فرانسه اظهار داشت: بازرسی‌ها هنوز به بن‌بست نرسیده‌اند. برعکس ما پیشرفت‌هایی را در آن می‌بینیم و فرانسه خواهان تقویت بیش‌تر رژیم بازرسی است. گزینه جنگ شاید راه سریع‌تری باشد، اما هنگامی که جنگ برده شد، صلح باید بنا شود و هیچ کس نمی‌تواند مطمئن باشد که راه جنگ کوتاهتر از راه بازرسی خواهد بود. فرانسه این احتمال را کنار نمی‌گذارد که اعمال زور روزی ممکن است آخرین علاج باشد، معهذا ارزیابی این که آیا اعمال زور توجیه‌پذیر است و تضمین مؤثر بودن آن بر عهده جامعه بین‌المللی و عملکرد جمعی است.

دوویلپن در پایان سخنان خود گفت که او نماینده یك «کشور کهنه» است و تمام حضار در این تالار به خاطر دارند که دونالد رامسفلد اخیراً با لحنی تحقیرآمیز از «اروپای کهنه» که با اقدام نظامی در عراق موافق نیستند، یاد کرده بود، در حالی که «اروپای نو» ـ که منظور وی کشورهای اروپای شرقی هستند ـ از چنین اقدامی حمایت می کنند. با این نکته گویی دوویلپن، صدای خنده فضای تالار را پر کرد و سخنان او با دست زدن‌های حضار به پایان رسید.

بذله گویی دوویلپن چند وزیر خارجه دیگر را بر آن داشت که مشی او را دنبال کرده و در باب قدمت کشورهای خود مطالبی بگویند. وزیر خارجه چین یادآور شد که کشورش دارای یك «تمدن باستانی» است. جك استراو اظهار داشت که او از طرف یك «کشور بسیار کهن که در سال ۱۰۶۶ توسط فرانسویان ایجاد شد» سخن می گوید. پاول پذیرفت که ایالات متحده «یك کشور نسبتاً جدید» است، اما یادآوری کرد که نمایندگی «قدیمی‌ترین دموکراسی» را بر عهده دارد. اینها همه اشاراتی ظریف و نشاط برانگیز در میان تبادل سخنانی نسبتاً تشنج آفرین بود.

وزیر خارجه چین گفت که او مانند اکثریت اعضای شورا بر این باور است که

روند بازرسی کارآیی دارد و باید فرصت مورد نیاز برای اجرای قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ داده شود. وزیر خارجه آلمان پرسید: چرا باید اکنون بازرسی‌ها را متوقف کنیم؟او که با نظریات فرانسه درباره تقویت رژیم بازرسی موافق بود، گفت: برای جلوگیری از هر گونه تجدید حیات برنامه‌های تسلیحاتی عراق رژیم مراقبت و نظارت بلندمدت باید ایجاد شود و بازدارندگی هم باید یك مبنای دائمی داشته باشد.

ایوانف، وزیر خارجه روسیه نیز به کسانی که در شورا موافق ادامه کار بازرسی بودند پیوست و گفت: اکثریت قاطع کشورهای جهان بر این نظر هستند. او سپس نظریه‌ای را مطرح کرد که در هفته‌های بعد از این جلسه محوریت یافت. وی به شورا یادآور شد: قطعنامه ۱۲۸۴، (۱۹۹۹)، کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را موظف کرده است برنامه کاری خود را که از جمله شامل فهرست‌های «موارد کلیدی باقیمانده خلع سلاح» است، به شورا ارائه دهند. ایوانف ظاهراً با خرده گیری از جر و بحث‌های نامشخص و غیردقیق مبنی بر این که عراق در اجرای قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ کوتاهی کرده و تمایل به خلع سلاح نشان نمی‌دهد، گفت: تصویب یك برنامه کاری برای بازرسی‌ها، معیارهای عینی و مشخصی را فراهم خواهد آورد که در قبال آن می‌توان همکاری بغداد را سنجید.

تحقق معیارهای خلع سلاح از سوی عراق می‌توانست تأییدی بر تغییر و تحول باشد

نظریه سنجیدن اقدامات عراق در قبال خواست‌های مشخص، به جای گفتن این که تغییری از خود نشان نداده و یا «تصمیم استراتژیك» اتخاذ نکرده است، گیرایی و جاذبه زیادی داشت. ولی به هر حال همه می‌دانستند موکول کردن این سنجش به اواخر جولای، آن گونه که در قطعنامه سال ۱۹۹۹ آمده بود، برای ایالات متحده اصلاً قابل قبول نبود. به عنوان نوعی راه حل پس از نشست شورا به نظر آمد ممکن است از عراق خواسته شود برخی موارد مشخص را، به نشانه تحقق برخی معیارها، در مدت محدودی حل و فصل کند.

پس از پایان جلسه چهاردهم فوریه شورای امنیت هنگام ترک تالار شورا به جك استراو گفتم: کمیسیون بازرسی و نظارت به عنوان مبنای گزینش تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح برای برنامه کاری سندی را فراهم آورده است. این سند حاوی «خوشه‌هایی» از موارد حل و فصل ناشده می‌باشد و در هر مورد آن چه را که باید از عراق خواسته شود دقیقاً ذکر گردیده است. ممکن است این سند بتواند در پیشنهاد «معیارها» مورد استفاده واقع شود. استراو علاقه زیادی به این موضوع نشان داد. با کالین پاول هم پس از پایان جلسه در سرسرای تالار شورا در این باب صحبت کردم. او هم به مسأله علاقمند شد و از من خواست طی تعطیلات پایان هفته تلفنی با او در این مورد گفتگو کنم.

به نظر می‌رسید بررسی و پژوهشی آغاز شده بود که دریابند آیا امکان دارد خواسته «تغییر و تحول» یا «تصمیم استراتژیك» را، که ظاهراً براساس قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ بود، با این خواسته که عراق «معیارهای» مشخص را به عنوان نشانه چنین تصمیمی محقق کند که ریشه‌های آن در قطعنامه دسامبر ۱۹۹۹ بود، تطبیق دهند. احتمالاً تحقق این «معیارها» خود می توانست دلیلی برای اتخاذ تصمیم استراتژیك باشد. ایده درخواست تحقق معیارهای مشخص در شورا به طور شفاهی مطرح شد و به صورت کتبی ارائه نگردید.

نتایج نشست شورا و اظهارات البرادعی و من در این جلسه نارضایتی واشنگتن را برانگیخت. هیچ کمکی به تلاش‌های ایالات متحده برای ارائه قطعنامه‌ای که حاوی اولتیماتوم و مجوز ضمنی به کارگیری نیروی نظامی باشد نشده بود. این نارضایی نه تنها در گفته‌های مقاماتی در سطوح رسمی بلکه در برخی رسانه‌ها هم بازتاب داشت. در چنین شرایطی، آن گونه که انتظار می‌رفت، علاقه‌ای لااقل نسبت به بررسی ایده «معیارها» ایجاد شده بود.

فرانسه و اغلب کشورهای دیگر این خط مشی را داشتند که برای اقدام نظامی اجازه صریح شورای امنیت لازم است. گرچه این مبحث اصولاً برای ایالات

متحده قابل قبول نبود، اما مسلماً اگر گزارش‌های بازرسی به رفتار عراق به گونه‌ای اشاره داشت که منطقاً می‌توانست یك «تخلف اساسی» یا عدم تحقق برخی معیارهای وضع شده توسط شورای امنیت از آن استخراج شود، کار چندان دشواری نبود. در حال حاضر گزارش‌های بازرسی رفتار عراق را نه سیاه که خاکستری نشان می‌دادند. آنچه که در پرونده ایالات متحده درباره عراق وجود داشت، بیش‌تر قرائن ضمنی بود که به سابقه دغلکاری عراق و به کارگیری تسلیحات شیمیایی و موشك‌های دوربرد گذشته اشاره می‌کرد. از شواهد و سرنخ‌هایی که بر عامه مردم تأثیرگذار باشد، چیزی دیده نمی‌شد. در دفاع از بسندگی چنین قرائنی برای مجرم دانستن عراق، جان وولف، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور عدم گسترش تسلیحات گفت اگر چیزی مثل اردك راه برود، مثل اردك شنا کند و مثل اردك از خود صدا درآورد، آن چیز احتمالاً یك اردك است. اما همان طور که برخی خاطرنشان کردند، مشکل آن بود که مردم می‌خواستند خود «اردك» را ببینند. حتماً به همین دلیل بود که کالین پاول موارد اطلاعاتی خود را به شورای امنیت ارائه داد. شاید گزینه عدم تحقق معیارهای مشخص می‌توانست سودمند باشد.

بریتانیایی‌ها که پرشورترین طرفدار قطعنامه دربردارنده اولتیماتوم بودند و احساس کردند مقاومت‌ها در مخالفت با آن سخت‌تر می‌شود، به این فکر افتادند که شاید تغییری در نقطه تمرکز قطعنامه به تصویب آن کمك کند. لذا بر آن شدند که قطعنامه تازه خواهان صدور بیانیه‌ای از سوی صدام باشد که دلالت بر تغییر و تحول کند. برای احراز صداقت صدام در گام بعدی از عراق خواسته می‌شد برخی از معیارها را در زمان محدودی محقق سازد.

در کمیسیون بازرسی و نظارت یك دفترچه کاملاً مستند از موارد حل و فصل ناشده خلع سلاح داشتیم که برای هر مورد آنچه را که عراق می‌توانست برای حل آن انجام دهد، به طور روشن و دقیق ذکر شده بود و موارد مرتبط با هم

دسته‌بندی شده بودند. به این دفترچه «سند خوشه‌ای» نام داده بودیم. این همان سندی بود که درباره آن پس از پایان جلسه ۱۴ فوریه شورای امنیت با جك استراو و کالین پاول صحبت کرده بودم و اظهار علاقه فوری آن دو را به خاطر داشتم. در پس مواضع صریح و قاطعی که ایالات متحده و بریتانیا در شورا اتخاذ کردند معلوم شد هر دو کشور علاقمند به یافتن راهی هستند که شورا را به اجماع برساند.

روز شنبه پانزدهم فوریه، یعنی روز پس از گفتگو با کالین پاول در شورا، کاندالیزا رایس به محل اقامتم در نیویورك تلفن کرد و از موضوع سند جویا شد. درهمان لحظه تظاهرات عظیم ضدجنگ، در خیابان ها جریان داشت. علاقمندی رایس اندکی مرا دلگرم کرد. توضیح دادم که کار روی سند را تقریباً به پایان برده‌ایم و به زودی آن را برای بحث به هیأت کمیساریای عالی خود ارائه خواهیم کرد. در قبال درخواست رایس قول دادم هفته بعد پیش نویس آن را به جان وولف که یکی از اعضای این هیأت بود، نشان دهم.

روز یکشنبه همان طور که کالین پاول خواسته بود، به او تلفن کردم و بار دیگر پیرامون ماهیت و چگونگی تدوین سند خوشه‌ای توضیح دادم. این سند حاوی مطالبات مشخص درباره آنچه که عراق باید برای حل موارد گوناگون خلع سلاح انجام دهد می‌بود. اگر شورای امنیت بخواهد معیارها را وضع کند این سند می تواند مورد استفاده باشد. محمد البرادعی به من گفته بود تصور می کند اگر عراق به‌طور کامل همکاری کند، مسائل باقیمانده در زمینه هسته‌ای تا پانزدهم آوریل به کلی حل خواهد شد. با این که مشکلات در زمینه سلاح های شیمیایی، بیولوژیکی و موشك‌ها بسیار بزرگتر بودند، از پاول پرسیدم آیا ایالات متحده برای این‌ها می تواند تاریخ ۱۵ آوریل را به عنوان ضرب الاجل بپذیرد. وی پاسخ داد: خیلی دیر است.

افکارعمومی علیه جنگ برخی دولت‌ها را به فکر یافتن راه‌حل میانه می اندازد

جلسه ۱۴ فوریه شورای امنیت تظاهرات پرسروصدای جنگ را در روز

بعد به دنبال داشت. نظریات عمومی گسترده و روشن علیه جنگ میلیون‌ها تن از مردم را در سراسر جهان از جمله در ایالات متحده به خیابان‌ها کشاند. در نیویورك تظاهر کنندگان در خیابان‌های دوم و سوم، نزدیك محل سکونت من، راهپیمایی کردند و هنگامی که برای خرید شیر از آپارتمان خارج شدم خود را در میان آنها یافتم. در واقع اندکی وحشت داشتم مبادا مرا بشناسند و دریابند سرپرست گروه بازرسی هستم. چون در این صورت ریسك آن وجود داشت که دست از سرم برندارند و به عنوان خوش‌شانسی مرا بالای یکی از کامیون‌های بزرگ خود که پلاکاردها و گروه نوازندگان را حمل می کرد بکشند. (بعداً سفیر سوئد که در همین منطقه زندگی می کرد پوستری را که پس از تظاهرات از کف خیابان برداشته بود، به من داد. در یك طرف آن نوشته شده بود بلیکس آری - جنگ نه. هنوز آن را به دیوار اتاقم آویخته‌ام).

در واشنگتن به نظر می‌رسید دولت به کلی نسبت به افکار ضدجنگ بی‌اعتناست. نیویورك تایمز در گزارشی آورده بود که پرزیدنت بوش می گوید برخی اوقات رهبری کردن متضمن «طفره رفتن از فشار افکار عمومی» است و این که «نقش یك رهبر اتخاذ خط مشی مبتنی بر امنیت است». به علاوه در گزارش گفته می‌شد رئیس جمهوری این استراتژی را ادامه می‌دهد که «متحدان مردد خود را متقاعد کند خلع سلاح از طریق بازرسی‌های سازمان ملل حاصل نخواهد شد» و این که او درصدد است «تصمیم برای استفاده از نیروی نظامی علیه عراق را ظرف یکی دو هفته آینده اتخاذ کند، صرفنظر از هر کاری که شورای امنیت انجام دهد».

این نکته قابل درك است که اتخاذ موضع خشن علنی توسط ایالات متحده با این هدف بود که عراق را وادار کند عقب بنشیند و ضمناً هر گونه اندیشه از این دست را بزداید که دولت بوش ممکن است به علت وجود نظریات ضدجنگ کوتاه بیاید. به هر حال من بیش‌تر مایلم فکر کنم که رهبری ایالات متحده باتمام قوا برای جنگ برنامه‌ریزی می کرد با این گزینه که در صورت وقوع رخداد غیرمحتمل تسلیم شدن

عراق برنامه‌ها را لغو کند.

سایر کشورها و دولت‌ها از راه‌های مختلف به نظریات ضدجنگ پاسخ دادند. تظاهرات ضدجنگ در انگلستان بزرگترین تظاهرات در تاریخ آن کشور بود. ایتالیا و اسپانیا شاهد حضور اکثریت کلان افراد ضدجنگ در مراکز نظرسنجی‌ها بودند، اما دولت‌هایشان استوار در کنار ایالات متحده ایستادند. دولت فرانسه درحالی که استفاده از نیروی نظامی را به عنوان آخرین علاج کنار نگذاشته بود از نظریه غالب ضدجنگ حمایت، و آن را نمایندگی کرد. جین کرتین نخست‌وزیر کانادا به پارلمان کشورش گفت که او با اقدام نظامی که صراحتاً توسط شورای امنیت مجاز دانسته نشده باشد، مخالف خواهد بود. دراین مورد بسیاری از کشورها، ازجمله کشور خودم سوئد، نظر مشابهی داشتند. در آلمان یك نظرسنجی حاکی از مخالفت ۸۶ درصدی مردم با جنگ بود و یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان گفت: جنگ راهی برای دستیابی به خلع‌سلاح نیست.

چند کشور عضو شورای امنیت مانند مکزیك و شیلی فعالانه به دنبال راه میانه بودند. واشنگتن به شدت به این کشورها فشار وارد می‌آورد تا به صف موافقان جنگ بپیوندند، اما افکار عمومی در داخل این کشورها با مداخله نظامی مخالفت می‌کرد. در مکزیك وضع به همان اندازه که متناقض بود، دردناك هم به نظر می‌رسید. مکزیك سال‌های بسیار خود خواسته به دنبال داشتن کرسی در شورای امنیت نبود و تنها اخیراً با هدف پرداختن به مسئولیت‌های خود به عنوان یك کشور مهم آمریکای لاتین تصمیم گرفته بود چنین جایگاهی به دست آورد. این کشور اکنون بین دو تیغه نیاز و تمایل برای برقراری و حفظ روابط بسیار خوب با همسایه بزرگ و افکار عمومی مردم کشور که صراحتاً مخالف جنگ بودند به شدت فشرده می‌شد و این گونه پاداش بلندپروازی خود را برای شهروند جهانی شدن دریافت می‌کرد. در شیلی هم وضع به همین گونه بود.

نمی‌توانستم اثر مستقیم تظاهرات مردم را در صحنه بین‌المللی مشاهده کنم،

اما به هر حال پافشاری بسیاری از کشورها بر ادامه بازرسی‌ها و جستجو برای یافتن راه میانه و رهیافت معیارها با بالا گرفتن افکار ضدجنگ که به صورت تظاهرات در خیابان‌های شهرهای جهان خود را نشان می‌داد مقارن و همزمان شده بود.

نظریات شخصی من درباره استفاده از خواست‌های مشخص مندرج در سند خوشه‌ای به عنوان معیارها

دوشنبه ۱۷ فوریه به مناسبت روز جمهوری در ایالات متحده تعطیل عمومی و سازمان ملل هم تعطیل بود. با توجه به این که نیویورك تازه از شر یك کولاك برف و بوران خلاص می‌شد تعطیلی خوبی بود. من که از استکهلم -جایی که برف‌روبی استاندارد و اغلب سریع و پرسروصداست- می آمدم از عدم فعالیت آرامی که با بارش برف بر منهتن حاکم شده بود، لذت می‌بردم. با همسرم اندکی در خیابان دوم که لایه ضخیم سفید برف سطح آن را پوشانده و از اتومبیل خالی بود، قدم زدیم. تك و توك اسکی‌سواران با حرکت در سطح خیابان از مزیتی که بر پیاده‌ها و اتومبیل‌ها پیدا کرده بودند، شاد و مسرور می‌شدند.

روز خوبی برای کار کردن در دفترم در ساختمان خلوت دبیرخانه سازمان ملل بود. در آن جا نظریاتم را درباره این که چگونه کار ما روی سند خوشه‌ای ممکن بود مورد استفاده قرار گیرد، جمع‌بندی کردم. نظریات خود را به شکل پیش‌نویس یك قطعنامه برای شورای امنیت روی کاغذ آوردم و یادداشتی هم حاوی اطلاعات و سوابق مربوط به آن تهیه کردم. تصمیم گرفتم آن را به سِرجرمی گرین استاك، نماینده دائم بریتانیا در سازمان ملل، که قرار بود کمی بعد در همین روز به دیدنم بیاید تا درباره سند خوشه‌ای صحبت کنیم نشان دهم. سِرجرمی را به خوبی می‌شناختم. به شخص او علاقمند بودم و کاردانی و قوه تشخیص او را ارج می‌نهادم. اگر من به چیزی رسیده بودم که می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد، او متوجه می‌شد و چون برخلاف من که در استخدام شورای امنیت بودم او در شورا

صاحب کرسی بود، می توانست موضوع را پیش ببرد. اگر هم فکر می کرد که به درد نخور است سطل آشغال همان نزدیکی ها بود. سرجرمی هیچ واکنش فوری از خود نشان نداد و من پیش نویس قطعنامه و یادداشت ضمیمه را فقط به عنوان مواد خامی برای اندیشیدن روی آن و نه بیش تر، به او دادم. در هفته‌های بعد بریتانیایی ها متوجه اهمیت بهره گیری از ایده معیارها شدند. در حالی که آمریکایی ها پس از مدت کوتاهی اظهار علاقه به کلی نسبت به آن بی تفاوتی نشان دادند. شاید ایالات متحده چنین استدلال می کرد که تحقق معیارهای مشخص و رسیدگی و تأیید آنها وقت می گیرد و ممکن است راهگشای طریق اجماع برای تصویب خلع سلاح نباشد. اعلام این که عراق هیچ تغییر و تحولی نشان نداده است می توانست سریع تر باشد و اگر لازم بود این کار به صورت یك طرفه هم می توانست انجام شود.

پیش نویس قطعنامه و یادداشت بلیکس، ۱۷ فوریه ۲۰۰۳

در یادداشت منضم به پیش نویس قطعنامه سعی کردم فروض موجود را مورد شناسایی قرار دهم: فشار نظامی برای به اطاعت وادار کردن عراق ضروری بوده و هست، اغلب کشورهای عضو احساس می کنند هنوز فرصت کافی برای بازرسی ها داده نشده است، و بالاخره یازده هفته زمان کوتاهی برای صحه گذاشتن براین نتیجه نهایی است که از مسیر بازرسی ها نمی توان به خلع سلاح رسید و باید آن را کنار گذاشت. سپس پیشنهاد کردم غیرمنطقی نخواهد بود چنانچه یك «زمان‌بندی روشن» تعیین و مشخص گردد که طی آن همکاری رضایت بخش، حل و فصل موارد حل ناشده خلع سلاح و انجام تکالیف باقیمانده خلع سلاح خواسته شود. ضمناً خاطرنشان کردم که تصمیم گیری در مورد مقدار زمانی که باید داده شود یك مسأله سیاسی است.

برعهده شورای امنیت خواهد بود، که پس از دریافت گزارش های بازرسی درباره حصول همکاری رضایت بخش و نتایج خلع سلاح داوری کند. به جای

مطالبه حل تمامی مجموعه موارد باقیمانده می توان تعدادی از معیارها را بر گزید و خواستار تحقق آنها از سوی عراق طی مهلت داده شده گردید. اگر شورا ضروری بداند سند خوشه‌ای کمیسیون بازرسی و نظارت که در آن خواسته‌های روشن از عراق ذکر شده است به زودی در دسترس قرار خواهد گرفت.

در پیش نویس قطعنامه‌ام درخواست می‌شد که کمیسیون و آژانس تا اول ماه مارس فهرستی از نکات کلیدی را (موارد و سؤالات باقیمانده خلع سلاح)، همراه با آنچه که عراق باید برای حل آنها انجام دهد، (معیارها)، ارائه کنند. سپس پیش نویس قطعنامه به شرح برخی اقدامات که باید از سوی عراق انجام می‌شد، می‌پرداخت. از جمله آنها انهدام موشك‌هایی بودند که توسط کمیسیون بازرسی و نظارت ممنوع شناخته شده بود. قطعنامه از کمیسیون و آژانس می‌خواست که قبل از یك موعد معین (این تاریخ باز گذاشته شده بود) به شورا گزارش دهند که آیا عراق همه آنچه را که از آن کشور خواسته شده بود انجام داده است یا خیر. در پایان تصریح شده بود اگر شورای امنیت به این نتیجه برسد که عراق تمام خواست ها را اجرا نکرده است و بنابراین از «فرآیند بازرسی سود نبرده است» بازرسی ها خاتمه خواهد یافت و شورا «سایر اقدامات را برای حل مسأله خلع سلاح» مورد بررسی قرار خواهد داد. تهیه و تدارك این پیش نویس بازتابی از این اعتقاد من بود که بازرسی‌ها فرصتی را برای عراق فراهم آورده است که نمی تواند دائمی و پایان ناپذیر باشد و این که برعهده کلیّت شورا و نه فقط یك عضو آن است که گزینه جایگزین بازرسی را بررسی کرده و درباره آن تصمیم بگیرد.

درخواست انهدام موشک های الثمود - ۲

موضوع انهدام موشك ها را در پیش‌نویس خود آورده بودم، زیرا کمیسیون بازرسی و نظارت در آستانه آن بود که از عراق بخواهد بیش از یکصد فروند موشك الثمود - ۲ خود را منهدم کند. یك گروه ویژه از کارشناسان بین‌المللی که توسط

کمیسیون فراخوانده شده بودند، به اتفاق به این نتیجه رسیدند که این موشک ها می توانند بردی بیش از ۱۵۰ کیلومتر، که توسط شورای امنیت مجاز دانسته شده بود، داشته باشند. ما هم موضوع را در جلسه هیأت کمیساریای عالی خود به بحث گذاشته بودیم و همان طور که در نشست ۱۴ فوریه شورای امنیت خاطر نشان کردم، به این نتیجه رسیده بودیم که داشتن چنین موشک هایی برای عراق ممنوع است. به هر حال من کاملاً مطمئن نبودم که عراق با درخواست برای چنین تخریب وسیعی موافقت کند. در واقع این می توانست آزمایشی از آمادگی عراق برای همکاری در یك مورد بسیار بزرگ از موارد خلع سلاح باشد که مانند موارد برجسته همکاری در قضایای روند بازرسی، نظیر دسترسی نامحدود، می بود. با این برداشت کاملاً بجا بود که این موضوع در قطعنامه ای که معیارها را برمی شمرد آورده شود.

نمی توانم بگویم از این که عراقی ها به نوعی از برد مجاز تجاوز کرده بودند، خشمگین بودم. بیش تر دلواپس آن بودم که عراق مبادا موشك هایی به مراتب با برد بیش تر را طراحی کرده باشد که ما هنوز نتوانسته بودیم آنها را پیدا کنیم. پس از گفتگو با یکی از مشاوران کارشناس خارج از کمیسیون همچنین نگران شده بودم که شاید عراق هم، مانند هند، آمادگی آن را پیدا کرده باشد که با نصب دو موتور، به جای یك موتور، برروی موشك های الثمود-۲ به میزان چشمگیری برد آنها را طولانی تر کند.

فکر کردم ارائه گزارش در مورد انهدام تعداد بسیار زیاد موشك ها دولت ها و جهان را تحت تأثیر قرار خواهد داد و نشان می دهد که خلع سلاح از طریق بازرسی بسی فراتر ازیافتن مقادیر اندکی از گاز خردل یا نادیده گرفتن تعدادی کلاهك خالی سلاح شیمیایی می رود. به آرامی با خود گفتم اگر جنگ به این دلیل که روند بازرسی نویدبخش و امیدوار کننده از کار در آید اجتناب پذیر شود، انهدام موشك ها بهترین استفاده ای است که می توان از آنها به دست آورد و این امید و نوید را عملی

ساخت. خیلی زود از این چشمداشت و توقع خود سرخورده و نومید شدم.

در بازنگری اشاره می کنم که عراق با درخواست ما کاملاً همراهی کرد اگر چه اولین واکنش صدام حسین در مصاحبه تلویزیونی با دن راتر به تاریخ ۲۴ فوریه تحریك آمیز و گستاخانه به نظر رسیده بود. انهدام این ماشین های عظیم کار کوچکی نبود. در بغداد طرف عراقی تقاضا کرد از عملیات عکسی منتشر نشود زیرا برای آنها دردناك است. این نکته می توانست حقیقت داشته باشد. مسلماً مایه غرور و مباهات آنان بود که موفق شده بودند این موشك ها را طراحی و تولید کنند و به همین اندازه هم انهدام آنها برایشان دردآور می بود. به احتمال زیاد این امر می توانست دلیلی برای آن باشد که چرا عراقی ها سلاح های بیولوژیکی و شیمیایی خود را در سال ۱۹۹۱، آن گونه که ادعا می کردند، بدون حضور بازرسان معدوم کرده بودند. شاید احساس می کردند غرورشان جریحه دار می شود و نمی خواستند کسی شاهد آن باشد؛ اما ما همواره فرض را بر آن گذاشته بودیم که این اقدام یکطرفه بدون نظارت انجام شده بود تا عراق بتواند برخی تسلیحات را مخفیانه حفظ کند. معدوم کردن موشك های الثمود در حضور بازرسان ما انجام شد و ما هیچ تصویری از آن را منتشر نکردیم.

این تخریب توجه بین المللی زیادی را به خود جلب نکرد و رفتار ایالات متحده در قبال آن حاکی از وجود نوعی شك و تردید بود. جان وولف دستیار وزیر خارجه آمریکا در نامه ای به تاریخ سوم ژانویه ۲۰۰۳ از من خواسته بود در مورد اقلام ممنوعه محکم و استوار عمل کنم: انهدام بهتر از جابه جایی یا بی خطر کردن آنهاست. روز ۲۸ فوریه کاندالیزا رایس در مکالمه تلفنی گفت: نگران آن است که عراق در عملیات انهدام این دست و آن دست کند. معهذا وی روز پنجم مارس که عملیات تخریب در حال انجام بود گفت: این کار تنها برای گمراه کردن است. از او پرسیدم آیا ترجیح می دهد عراقی ها از این دستور سرپیچی کنند؟ وی پاسخی نداد، ولی بعداً به خاطرم خطور کرد که او در واقع ترجیح می داد یك

سرپیچی صورت می گرفت که این امر می توانست برابر با نقض آشکار قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ باشد.

در حالی که اظهار نظر رایس را به خاطر داشتم دو روز بعد، هفتم مارس، با استفاده از فرصت گزارش تخریب را به عنوان «یك اقدام چشمگیر خلع سلاح» به شورای امنیت عرضه کردم. در سخنانم گفتم: «ما نظاره گر شکسته شدن خلال دندان‌ها نیستیم. سلاح‌های مرگبار منهدم شده‌اند». کالین پاول به این گفته با عصبانیت پاسخ داد: «می‌دانم که آنها خلال دندان نیستند و موشك‌های واقعی هستند، اما مشکل این است که نمی‌دانیم چه تعداد موشك و چه تعداد خلال دندان در آنجا وجود دارد. نمی‌دانیم که تأسیسات زیربنایی تولید این موشك‌ها شناخته شده و از بین‌برده شده‌اند یا خیر».

روی هم رفته هفتاد فروند موشك الثمود-۲ تحت نظارت ما منهدم شده بود و بر اساس محاسبات ما هنوز سی فروند دیگر از آنها موجود بود. بر مبنای اظهارنامه‌های عراق و بازرسی‌های زمینی اطلاعات نسبتاً خوبی در باره تأسیسات زیربنایی داشتیم. اندکی تردید دارم در آن حال که ایالات متحده برای حمله به عراق آماده می‌شد واقعاً نمی‌توانست به انهدام این موشك‌ها علاقمند نباشد و نیز حقیر شمردن عملیات ما هم تنها بخشی از تلاش‌های اصلی برای تصویر کردن عراق به عنوان سر باز زننده از خلع سلاح می‌بود.

گام‌های بعدی در مسیر معیارها

روز بعد از گفتگو با سر جرمی گرین استاك یك جلسه گفتگو و ناهار با جان نگروپونته سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، جان وولف دستیار وزیر خارجه آمریکا و نیز رئیس بخش مقابله با گسترش تسلیحات در شورای امنیت ملی آمریکا داشتیم. دیمیتری پریکوس، معاون من هم حضور داشت. در این جلسه پیرامون رهیافت سند خوشه‌ای توضیحاتی دادم و گفتم وظیفه من نیست که به شورا فشار

بیاورم اما فقط می توانم توجه اعضای شورا را به استفاده‌هایی که می توان از این سند کسب کرد، جلب کنم. بعد از ناهار جان وولف به دفترم آمد و اجازه دادم به پیش نویس سند خوشه‌ای، به همان شکل که بود، نگاهی بیندازد. احساس روشنی داشتم که او علاقه‌ای به آن ندارد.

در حالی که نیویورک تایمز پیش‌نویس‌های مرا اصلاً ندیده بود و ایده معیارها هم هنوز پا در هوا بود، روز ۱۸ فوریه سرمقاله‌ای داشت که در آن گفته شده بود که پرزیدنت بوش لازم است با شورای امنیت کار کند و این که واشنگتن اقداماتی را که بغداد مجبور است انجام دهد تا تهدید جنگ را به تعویق اندازد، باید با دقت توضیح دهد ـ به طور خلاصه معیارها! ـ در صفحه خبرهای همین شماره گزارشی درج شده بود مبنی بر این که مقامات ایالات متحده و بریتانیا امیدوارند که بیانیه اتحادیه اروپا موضوع به کارگیری نیروی نظامی علیه عراق را منتفی نداند که این «همراه با اظهارات انتقادی محتمل هانس بلیکس طی چند هفته آینده درباره همکاری عراق... می تواند نهایتاً اساس حمایت از اقدام نظامی را توسط اعضای شورای امنیت، از جمله فرانسه فراهم آورد.» گزارش با مطلب عجیب و دور از ذهن ذیل ادامه می یافت:

> *دولت آمریکا انتظار دارد که آقای بلیکس تا اوایل مارس آمادگی پیدا کند تا درباره همکاری عراق ارزیابی منفی تری از آن چه که روز جمعه در شورای امنیت عرضه کرد، ارائه کند. مقامات آگاه گفتند آقای بلیکس به طور خصوصی در این باره به آنها اطمینان داده است. بلیکس از سوی ایالات متحده تحت فشار قرار دارد تا طی چند هفته بعد «معیارها» را اعمال کند و از عراق بخواهد تعهدات خود را حداقل در سه مورد خاص به طور کامل اجرا کند: اجازه انجام مصاحبه‌های آزادانه با دانشمندان، انهدام تمام راکت‌های ممنوعه و اجازه پروازهای بی‌قید و شرط توسط هواپیماهای اکتشافی.*

این مطالب نمی توانست از سوی مهمانان جلسه ناهار من گفته شده باشد،

چون در شماره همان روز درج شده بود. من هم اصلاً چیزی نگفته بودم که توجیه کننده این اظهار نظر، و به طور کلی هر نظریه‌ای، درباره ارزیابی‌های آتی بتواند باشد. شاید برخی معماران سیاسی در واشنگتن فکر می کردند بتوانند بر من تأثیر بگذارند تا در دور بعد ارزیابی منفی تری در مورد عراق عرضه کنم. تاریخ این دور بعد هم هفتم مارس، تقریباً سه هفته دیگر، تعیین شده بود. آیا واشنگتن واقعاً می‌خواست از ایده معیارها استفاده کند؟ سه مورد ذکر شده هم که کاملاً انجام شده بود. به هر حال روی هم رفته مطلب گیج کننده‌ای بود و نشان از آن داشت که در آن پایتخت بزرگ خطوط فکری متفاوتی وجود دارد.

تلاش کانادا برای یافتن راه میانه

تعداد زیادی از کشورها و دولت‌ها به دنبال یافتن راه میانه بودند. در جلسه‌ای به تاریخ ۱۹ فوریه که در آن تمام اعضای سازمان ملل می توانستند در باره مسأله عراق سخن بگویند، پل هایل بِکِر سفیر کانادا در عین حال که از موضع آمریکا حمایت کرد، ولی تأکید داشت که کمیسیون بازرسی و نظارت باید الزاماتی را که پذیرش عراق در مورد آنها بیش ترین ضرورت و فوریت را دارد متمایز و مشخص کند. این در واقع همان تعیین معیارها بود. به گفته او «یك ضرب الاجل زود هنگام»، نه ۱۲۰ روزه، باید تعیین می‌شد که قبل از فرا رسیدن آن عراق باید با ارائه شواهد تبعیت خود را از مصوبات شورا اثبات می کرد. سفیر کانادا گفت: چنین روندی برای شورا مبنای ارزیابی تبعیت عراق را فراهم خواهد آورد. وی در پایان سخنانش با درخواست از صدام حسین که در این آخرین ساعات دست به اقدام بزند بار را بر دوش او گذاشت، اما دو نکته را اضافه کرد که احساس دولت در اوتاوا را منعکس می کرد. به این معنا که اظهار داشت اعتقاد داریم که دستیابی به راه حل مسالمت آمیز هنوز هم امکان دارد و برای اداره دنیای بیش از همیشه یکپارچه ما نهادهای جمعی کاملاً ضروری هستند. البته واشنگتن اصلاً بر این باور نبود.

گفتگو با تونی بلر، ۲۰ فوریه

روز بیستم فوریه با استفاده از خط تلفن اَمن در دفتر سفیر گرین استاك یك گفتگوی طولانی با تونی بلر نخست وزیر بریتانیا پیرامون ابتکار عمل او داشتم. نخست وزیر گفت: آمریکایی‌ها از گزارش ۱۴ فوریه من ناخرسند شده‌اند و این امر اعتقاد آنان را به فرآیند کار سازمان ملل متزلزل کرده است. با خود فکر کردم خب، حتماً همین طور است. اعتقاد آنان به این که فرآیند کار سازمان ملل به تصویب اقدام نظامی منتهی خواهد شد، باید متزلزل شده باشد. وی گفت: آمریکایی‌ها تا حدی به یك قطعنامه ثانوی شورای امنیت گرایش پیدا کرده بودند، اما احساس نمی کنند حتماً به آن نیاز داشته باشند. این مخاطره وجود دارد که سازمان ملل به حاشیه رانده شده و جامعه بین‌المللی چندپاره شود. بلر می خواست یك استراتژی جایگزین را به آمریکایی‌ها پیشنهاد کند. نوعی اولتیماتوم که یك مهلت زمانی در آن منظور می‌شد تا عراق طی آن حل‌وفصل برخی مسائل خلع سلاح را باید محقق می‌ساخت و وظیفه همکاری فعالانه را هم به صدام تحمیل می کرد. کوتاهی در انجام این تکالیف به معنای نقض قطعنامه نوامبر می‌بود.

این گفتگو برای من دلالت بر آن داشت که بلر نسبت به هر دو موضع نگرش مثبت دارد:

الف، تغییر مشی صادقانه و آشکار تنها راه صدام برای اجتناب از اقدام نظامی است.

ب، معیارهایی می توانند تعیین شوند که تحقق آنها این تغییر را نشان خواهد داد.

او گفت: نیاز داریم همکاری را مشخص کنیم، تا شاید با تهیه فهرستی از موارد بتوان این همکاری را ارزیابی کرد. آمریکایی‌ها از این حرف می‌زنند که تا آخر ماه دست به اقدام خواهند زد گفتم مفهوم زمان‌بندی ـ اولتیماتوم ـ مورد توجه من است. در مدارکی که به سفیر بریتانیا داده بودم، این مفهوم گنجانده شده بود. به بلر

گفتم همکاری کامل را می‌توان مشخص کرد. نمونه‌هایی از مواردی که قبلاً حل‌وفصل شده بود را خاطر نشان کردم: انجام مصاحبه‌های خارج از عراق، عدم مداخله در امر پروازهای نظارتی یو-۲ و سایر هواپیماها و انهدام موشک‌های الثمود-۲ نمونه‌های خوبی بودند. به علاوه اظهار داشتم تا هفته آینده کمیسیون بازرسی و نظارت دفترچه کاملی حاوی اقدامات خواسته شده از عراق-سند خوشه‌ای-خواهد داشت و اضافه کردم عراقی‌ها بسیار فعال‌تر شده‌اند. من یک حالت نیمه امیدبخش را احساس می کنم. شاید احساس ترس و وحشت در عراقی‌ها آغاز شده باشد. گفتم به وقت بیش‌تری نیاز دارم. کاندالیزا رایس به من اطمینان داده است که وضع هوا فاکتوری در برنامه‌ریزی آمریکا نیست.[۱] گفتم آمریکایی‌ها باید در مواضع خود جایی هم برای سازش و حد وسط در نظر بگیرند. آنها خیلی سریع جلو می‌روند.

تونی بلر گفت: عراقی‌ها می توانستند در اظهارنامه هشتم دسامبر نشانه‌ای از تغییر و تحول‌را ارائه کنند، اما چنین نکردند. ایالات متحده فکر نمی کند صدام همکاری کند و من هم تصور نمی کنم، اما نیاز داریم جامعه بین‌المللی را یکپارچه نگهداریم.

گفتم تعیین ضرب‌الاجل پانزدهم آوریل را از کالین پاول خواستار شدم، اما او پاسخ داد خیلی دیر خواهد بود. در حالی که من تصور می کنم آن موعد خیلی هم زود باشد. بلر گفت که راه اولتیماتوم / ضرب‌الاجل را دنبال خواهد کرد و تلاش می کند هر مقدار وقت که ممکن باشد به من داده شود. باید امکان ارزیابی همکاری صدام فراهم شود. پاسخ دادم درخواست‌های همکاری باید به آنچه که به صورت واقع گرایانه انجام نشدنی است مرتبط شود. منظورم از ذکر این نکته آن بود که معیارها باید چیزهایی باشند که عراقی‌ها، اگر تلاش کنند، بتوانند آنها را محقق

---

۱. اشاره بر این که نزدیک‌شدن فصل گرما عاملی برای تسریع در اقدامات نظامی آمریکا نخواهد بود. م

سازند. انهدام سریع موشك‌های الثمود-۲ نمونه بسیار خوبی بود.

بخشی از گفتگوی من با بلر به نقش و قابلیت سازمان‌های اطلاعاتی اختصاص یافت. همانطور که به کاندالیزا رایس گفته بودم، اظهار داشتم در عین حال که قدردان اطلاعات دریافتی هستم، باید بگویم که آنچنان هم جالب و قطعی نبوده‌اند. به استثنای سه مورد، در هیچ یك از مکان‌های متعددی که بر اساس این اطلاعات بازدید کردیم، اصلاً نتیجه‌ای به دست نیاورده‌ایم.

شخصاً مایلم فکر کنم که عراق هنوز سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد، اما به مدرك و دلیل نیاز دارم. شاید هم اصلاً اقلام زیادی از این گونه سلاح‌ها در عراق وجود نداشته باشد. بلر گفت سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه و آلمان، و نیز مصر از وجود چنین تسلیحاتی مطمئن هستند. گفتم به نظر می‌رسد آنها، به عنوان مثال، در مورد وجود امکانات سیّار تولید سلاح بیولوژیکی اطمینان نداشته باشند و اضافه کردم: اگر ۲۵۰ هزار نیروی نظامی به عراق حمله کنند و چیز زیادی پیدا نکنند، پوچی، بیهودگی و تناقض نشان داده خواهد شد.

بلر آشکارا به سازمان‌های اطلاعاتی تکیه می‌کرد و متقاعد می‌شد در حالی که اعتقاد من به این سازمان‌ها به کلی متزلزل شده بود.

۹

بن بست

جمعه ۲۱ فوریه، روز بعد از گفتگو با بلر، کاندالیزا رایس تلفن کرد و گفتگوی کوتاهی باهم داشتیم. او با این نکته شروع کرد که شنیده است از این که داستان‌های دور از واقعیت و گمراه کننده پیرامون گفتگوهای ۱۱ فوریه ما در جراید منتشر شده بود و از جمله تأکید بر این که او به من «تذکّر» داده بود چه بگویم و چه نگویم، خشمگین و مکدر شده بودم. رایس می‌خواست بدانم که او هم آزرده خاطر و دلگیر شده بود. احساس کردم در این گفته‌اش صداقت دارد. اگر آن گونه که حدس می‌زدم، بدون توجه و دقت در آنچه که او عملاً گفت و فقط بر مبنای آنچه که برخی قطب‌های سیاسی در واشنگتن می‌خواستند و یا انتظار داشتند او بگوید به رسانه‌ها اطلاع رسانی شده بود، می‌توانستم دریابم چرا وی باید آزرده خاطر شده باشد. آنها واقعیت مجازی خودشان را خلق می‌کردند. تنها مدت‌ها بعد به ذهنم رسید که این یك قطعه بسیار کوچك از واقعیت مجازی در مقایسه با قصه کلان و تهدیدآمیز تسلیحات عراق بود که با تار و پودهای سست اظهارات مقامات سطح بالا به هم بافته شده بود.

از این اظهارنظر رایس سپاسگزاری کردم و او را در جریان آنچه که انجام می‌دادیم گذاشتم. به وی اطلاع دادم که با ارسال نامه‌ای به عراق خواستار انهدام تمام موشك‌های الثمود ـ۲ شده‌ایم.

شاید هدف اصلی رایس از این تلفن همان اظهارنظر آغاز گفتگو بود، ولی او صحبت را در این جهت ادامه داد که به من خاطر نشان کند هر چه درباره همکاری عراق بگوییم نمی‌توانیم بگوییم که این همکاری «فوری» بوده است. بلافاصله دریافتم او به دنبال زمینه‌ای برای توجیه تخلف عراق از مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ است که خواستار همکاری «بی‌درنگ» عراق می‌بود. نکته با ارزشی بود. در عین حال که عراقی‌ها در هفته‌های اخیر بسیار زیاد، و حتی می‌توان گفت به شکل عنان گسیخته‌ای، در همکاری‌هایشان فعالتر شده بودند اما آغاز آن «بی‌درنگ» نبود. گفتم این نکته را فراموش نخواهم کرد و واقعاً هم در خلال سخنانم در جلسه هفتم مارس شورای امنیت آن را بیان کردم. فکر می‌کنم این مطلب خیلی فراتر از آن بود که گفته شود رایس اندیشه خود در باره این که من چه باید بگویم را دیکته می‌کرد و تصور نمی‌کنم این امر استقلالی را که من باید می‌داشتم مخدوش کرده باشد. گفتگوهای ما دو نفر همواره سرراست و صادقانه بود. رایس از یك محیط دانشگاهی که دانش عملی، تفکر نقادانه و مباحثه منطقی را طلب می‌کند، بیرون آمد و به ظرف داغ و در حال جوشش دنیای سیاست با آمیزه‌ای از کشش احساساتی، بحث و جدل، نامجویی فردی، مدیریت رسانه‌ای و تب و تاب‌ها وارد شد. همواره احساس می‌کردم او اندکی از حال و هوای غیر احساساتی و منطقی دنیای آکادمیك را در اطراف خود حفظ می‌کند. این امر بحث و گفتگو با او را برای من آسان‌تر می‌کرد.

روز ۲۴ فوریه ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا پیش نویس قطعنامه‌ای را به شکل «سند آبی» توزیع کردند. «سند آبی» به پیشنهادی می‌گویند که هنوز به ثبت نرسیده و در آن درخواست اقدام یا رأی گیری نشده باشد. در این پیش‌نویس تأکید

شده بود که عراق چون از همکاری کامل خودداری کرده و اظهارنامه هشتم دسامبر آن کشور هم حاوی مطالب کذب و از قلم انداختن‌ها بود، لذا در اطاعت از مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ نوامبر تخلف کرده است و این عدم اطاعت تهدیدی برای صلح و امنیت جهان است. بخش اجرایی این پیش نویس کوتاه بود و ممکن نبود برای خواننده غیر حرفه‌ای خیلی «غیر قابل اجرا» به نظر آید. کاملاً ساده «تعیین تکلیف» می کرد که عراق فرصت نهایی را که قطعنامه ۱۴۴۱ به آن کشور داده بود، مغتنم ندانسته و شورا باید «در فکر این مسأله باشد». هیچ اشاره‌ای به مداخله نظامی نداشت. این مانند آن بود که هیأت منصفه به مجرمیت متهم رأی دهد، اما اتخاذ تصمیم در باره مجازات را به تعویق اندازد. گرین استاك، نماینده بریتانیا هنگام ارائه سند گفت بانیان پیش نویس هیچ حکم و نظر فوری را درخواست نمی کنند. شورا در قطعنامه نظر خواهد داد که عراق تاکنون راه اشتباهی را پیموده است، ولی هنوز هم فرصت برای انتخاب مسیر درست به منظور نشان دادن «تغییر و تحول» وجود دارد. بدون شك توجه داشتم در عین حال که اظهارات او محکم و استوار بود و به ۸۵۰۰ لیتر ماده آنتراکس (سیاه زخم)، ۲۱۰۰ کیلوگرم مواد باکتریایی، ۱/۵ تن گاز اعصاب وی ایکس و ۶۵۰۰ عدد بمب شیمیایی اشاره داشت، ولی از تأکید بر موجود بودن قطعی این اقلام خودداری کرد و عاقلانه بر این نکته انگشت گذاشت که ما «نمی دانیم» این اقلام چه شده‌اند.

بنابر این عراق نه برای داشتن آن اقلام که برای نبود توجیه و توضیح و حساب و کتاب آنها متهم می‌شد. این ریزه کاری و تمایز ظریف را ارج نهادم.

با این که تونی بلر به من گفته بود او هم مانند آمریکایی‌ها فکر نمی کند عراقی‌ها بتوانند همکاری کنند، اما احتمالاً می خواست شکیبایی بیش‌تری نشان دهد. چیزی که برای آمریکایی‌ها اهمیتی نداشت. نیویورك تایمز یك هفته قبل (۱۸ فوریه) نوشته بود که قطعنامه بعدی صریح و بی‌پرده خواهد بود و تصریح می‌شود که عراق با «عواقب جدّی» مواجه خواهد شد. این به خوبی ناشکیبایی

ایالات متحده را بازتاب می‌داد. در همین نوشته از پرزیدنت بوش نقل قول می‌شد که با لحنی تحقیر آمیز به دادن یك فرصت دیگر به صدام حسین اشاره کرده بود. معهذا متنی که روز ۲۴ فوریه توسط بریتانیا به عنوان بانی اصلی، با همکاری ایالات متحده و اسپانیا، برای بررسی ارائه شد، آشکارا این فرصت را می‌داد. شاید نبود هر گونه اشاره‌ای به «عواقب جدی» یك کار تاکتیکی بود. احتمالاً این بیم وجود داشت که چنین اشاره‌ای به جای آن که مخالفت‌ها با مداخله نظامی را تعدیل کند اختلاف بین بریتانیا و اروپایی‌های مخالف جنگ را شدت خواهد بخشید.

فرانسه، آلمان و روسیه مواضع خود را در شکل یك پیش نویس قطعنامه ارائه نکردند. در عوض طی یادداشتی خطاب به رئیس شورای امنیت گفتند دستیابی به خلع سلاح کامل و مؤثر عراق از راه‌های مسالمت آمیز باید در اولویت قرار گیرد و این که شرایط به کارگیری نیروی نظامی هنوز تحقق نیافته است. در یادداشت اضافه شده بود؛ در عین حال که سوء ظن‌ها همچنان باقی است، ولی هیچ گونه مدرك و دلیلی دال بر این که عراق سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد، یا حتی قابلیت‌های تولید آنها را دارد، وجود ندارد. بازرسی اکنون به حداکثر شتاب خود رسیده و بدون هیچ مانع تراشی و مزاحمتی پیش می‌رود.

در این یادداشت پیشنهاد می‌شد کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برنامه کاری خود را به جای قبل از ۲۷ مارس، در تاریخ اول مارس تسلیم کنند. این برنامه کاری باید حاوی فهرست تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح به ترتیب اولویت آنها بوده و نیز آنچه را هم که عراق باید انجام دهد صراحتاً مشخص کند. هر زمان که عراق در بازرسی‌ها مداخله کرده یا در انجام الزامات خود کوتاهی کند بازرسان باید بلافاصله موضوع را به شورای امنیت گزارش دهند. به علاوه بازرسان هر سه هفته یکبار چگونگی اجرای کار را گزارش داده و ارزیابی کلی را هم بعد از ۱۲۰ روز ارائه خواهند کرد.

درحالی که در پیش نویس تهیه شده توسط بریتانیا/ ایالات متحده/ اسپانیا

اساس کار بر «ناشکیبایی» قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ گذاشته شده بود، پیشنهادهای آلمان، فرانسه، روسیه بیش‌تر در راستای «شکیبایی» قطعنامه دسامبر ۱۹۹۹ قرار داشت. آنها مصرانه می‌خواستند که زمان بیش‌تر و منابع بیش‌تری به بازرسی‌ها اختصاص داده شود و البته مهم این بود که تأکید می‌کردند بازرسی‌ها «نمی‌تواند به مدت نامحدود ادامه یابد».

برخورد در هیأت کمیساریای کمیسیون بازرسی و نظارت، ۲۴ فوریه

هیأت کمیساریای عالی روزهای ۲۳ و ۲۴ فوریه جلسات معمولی خود را تشکیل داد تا پیرامون گزارش سه ماهه که باید روز اول مارس به شورای امنیت تسلیم می‌شد، مشورت‌های لازم را بدهد و نیز در جریان آخرین کارهای انجام شده قرار گیرد. گردهم‌آیی معمولاً آرام گروهی اهل فن این بار شاهد مبادله سخنان نسبتاً تندی بود که در ارتباط با نقش و محتوای سند خوشه‌ای عمدتاً بین من و آقای جان وولف رد و بدل شد. از آنجا که این جلسات غیررسمی و محرمانه بودند، گفت و شنود رك و بی‌پرده و عنان گسیخته بود.

پیش‌نویس گزارش سه ماهه به شورای امنیت حاوی چکیده نسبتاً تفصیلی کار کمیسیون بازرسی و نظارت در عراق از اول دسامبر ۲۰۰۲ تا ۲۸ فوریه ۲۰۰۳ بود. همچنین اشاراتی هم به نکات کلی‌تر و این مسأله حاد سیاسی که آیا عراق «فعالانه، بی‌درنگ و بی‌قید و شرط» همکاری کرده بود، می‌کرد. ـ مسأله‌ای که در سند آبی توزیع شده توسط ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا به آن پاسخ منفی داده شده بود ـ ارزیابی کمیسیون بازرسی و نظارت مانند اظهارات خود من در جلسه ۱۴ فوریه شورا متفاوت‌تر بود. با وجود برخی برخوردهای کوچك، عراق در روند کار مساعدت کرده بود، متذکر شدیم در «اساس کار» عراق برای یافتن هر نوع اقلام ممنوعه باقیمانده یا فراهم آوردن شواهد معتبری که روشن کننده فقدان آنها باشد، می‌توانست تلاش بیش‌تری به عمل آورد. از این رو با ملاك‌های خلع سلاح، نتایج

حاصله تا این لحظه محدود بوده است. اضافه کردیم درك این نکته دشوار است که چرا برخی اقداماتی را که عراق در حال حاضر انجام می‌دهد، زودتر از این انجام نشده‌اند که اگر چنین شده بود، شاید اکنون شاهد ثمرات آن بودیم. در پایان متذکر شدیم:

تنها از اواسط ژانویه و پس از آن عراق اقداماتی را به عمل آورده است که امکان دارد به یافتن ذخایر اقلام ممنوعه برای معدوم کردن و یا ارائه شواهدی در ارتباط با حل و فصل موارد دیرینه حل ناشده خلع سلاح بینجامد.

گزارش سه ماهه به شورا حاوی توصیفی از سند خوشه‌ای هم بود که پیش‌نویس آن برای اظهار نظر در همین جلسه به هیأت ارائه شد. گزارش اشاره به آن داشت که سند خوشه‌ای صرفنظر از مناسب بودن آن به عنوان مبنایی برای گزینش «تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح» ضوابطی را فراهم می‌آورد که براساس آنها فعالیت‌های مربوط به خلع سلاح عراق را می‌توان سنجید- به عبارت دیگر همان «معیارها».

در این مقطع اعضای شورای امنیت از وجود سند خوشه‌ای آگاه بودند، ولی از محتوای آن هیچ اطلاعی نداشتند. روسیه و آلمان علاقه داشتند این سند هرچه زودتر از حالت محرمانه بودن خارج شود، تا روشن گردد که به جای خواست‌های مبهم و گنگ نظیر «تصمیم استراتژیك» و یا «تغییر و تحول» چه مطالبات مشخصی را می‌توان برعراق بار کرد. از آن طرف هم نه ایالات متحده و نه بریتانیا با غیرمحرمانه اعلام کردن آنچه که هنوز یك سند داخلی بود، مخالفتی نداشتند.

آن طور که بعداً معلوم شد، رونوشتی از پیش‌نویس، هنوز محرمانه، سند خوشه‌ای احتمالاً توسط اعضای آمریکایی و انگلیسی هیأت به وزرای خارجه آمریکا و انگلیس داده شده بود. وزرای خارجه روسیه و آلمان که بی‌صبرانه می‌خواستند از مفاد این سند در جهت پیشبرد مواضع خود بهره بگیرند، ولی از داشتند چنین کانالی برای دستیابی سریع به آن بی‌نصیب بودند، تنها در جلسه هفتم

چرا چنین تغییر لحنی در دو سخنرانی وجود داشت و من هم عادت کردم پاسخ دهم اگر از شما خواسته شود گزارش وضع هوا را بدهید با تغییر وضع جوّی گزارش شما هم باید تغییر کند.

سخنرانی خود را با پاسخ به این سؤال به پایان بردم که برای تکمیل و اتمام وظایف خود در عراق به چه اندازه وقت بیش‌تر نیاز داریم. گفتم قطعنامه‌ها دو وظیفه عمده را برای کمیسیون تعیین کرده است: اول، بازرسی با هدف معدوم کردن تمامی سلاح‌های احتمالی موجود و برنامه‌هایی که از سال ۱۹۹۱ ممنوع اعلام شده‌اند، دوم، مراقبت و نظارت به عنوان ابزارهایی برای شناسایی و ممانعت از احیای مجدد برنامه‌های تسلیحاتی. برای این مراقبت و نظارت پایانی در نظر گرفته نشده است. اگر عراق در سال ۱۹۹۱ به طور کامل همکاری کرده بود، برنامه خلع سلاح از طریق روند بازرسی می‌توانست طی زمان کوتاهی به انجام برسد، تحریم‌ها می‌توانستند برداشته شوند ولی مراقبت و نظارت همچنان باقی می‌ماند. متأسفانه این رخدادها حادث نشده بودند. گفتم در این مقطع، سه ماه پس از پذیرش قطعنامه نوامبر، دوره خلع سلاح هنوز می‌توانست کوتاه باشد، اگر فوراً همکاری فعال و بی‌قید و شرط با کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی صورت گرفته بود.

سخنان محمد البرادعی کمتر از من احتیاط آمیز بود. او گفت برای آژانس برخی سؤالات فنی - ولی نه «مسائل حل ناشده خلع سلاح» - هنوز وجود دارد. او گزارش خود را با بیان این که آژانس هیچ نشانه‌ای از برنامه هسته‌ای در دست اجرا یا فعالیت‌های هسته‌ای مربوطه در عراق پیدا نکرده است، به پایان برد. این اظهار نظر او در تضاد آشکار با تأکیدات چند روز قبل کالین پاول بود که گفت: «برنامه هسته‌ای» عراق یك واقعیت است.

مباحثه‌ای که پس از گزارش‌های البرادعی و من در نشست شورا آغاز شد، همانند یك جنگ منظم به نظر می‌رسید که شرکت کنندگان در آن هر یك فقط هفت

دقیقه فرصت داشتند تا سخنان و استدلال‌های خود را همچون گلوله‌های رسّام رنگین در فضای تالار شلیك كنند، یك ویژگی نادر میزان بدیهه گویی‌ها بود.

معمولاً در مباحث مهم علنی سفرا اغلب سخنرانی خویش را با وزرای متبوع خود هماهنگ می کنند و سعی بر آن دارند که از دستور العمل‌های دریافتی منحرف نشوند و از شاخه‌ای به شاخه دیگر نپرند. در اینجا گو این که شخصیت‌هایی که خود دستورالعمل‌ها را می دادند حضور داشتند و به آنچه که به خود می توانستند اجازه دهند بیان کنند واقف بودند گرچه خط مشی دولت‌های خود را تغییر ندادند، ولی خارج شدن آنها از متن نوشته شده قبلی برانگیختن یك مباحثه غیرعادی را موجب می‌شد. با حضور وزرای خارجه در این تالار مواضع کشورها و نگرش‌های متفاوتشان به خوبی نشان داده می‌شد. از یك طرف ایالات متحده، بریتانیا و اسپانیا این موضع را داشتند که عراق هیچ تحول و دگرگونی را از خود نشان نداده بود و زمان برای اتخاذ یك تصمیم جدی - اشاره به لزوم تصویب اقدام نظامی - فرا می‌رسد. در طرف دیگر کشورهایی بودند که باور داشتند روند بازرسی‌ها بد نبوده است و مطرح شدن ایده به کارگیری نیروی نظامی را شتابزده و زود هنگام می‌دانستند. به رغم این تضاد و دودستگی - و یا شاید هم به علت آن - خواستی برای اتخاذ یك راه میانه وجود داشت که شکل گیری آن در روزهای پس از این نشست آغاز شد.

کالین پاول گفت: عراق از مفاد قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ تبعیت نکرده است، اظهارنامه هشتم دسامبر آن کشور «محك اولیه جدی بودن» عراق بود و عراق این اظهارنامه را داده بود تا دریابد چگونه می تواند از مجازات در امان بماند. روند بازرسی‌ها هم نمی تواند به شکل پایان‌ناپذیر ادامه یابد. پاول خواستار اقدام فوری یا اتخاذ تصمیمی نشد، اما تأکید کرد که شورا باید «در آینده بسیار نزدیك» مسأله «پیامدهای جدّی» را بررسی کند.

جك استراو به شورا یادآور شد که در سال ۱۹۹۱ برای خلع سلاح به عراق

مارس شورای امنیت متن نهایی سند را دریافت کردند و نتوانستند از آن برای نشان دادن آنچه که ممکن بود معیارهای عینی و ملموس باشد، استفاده کنند. اما همتایان انگلیسی و آمریکایی آنان برعکس توانستند استفاده پیش‌دستانه و همه جانبه‌ای از متنی که در اختیار داشتند بکنند و نشان دهند گفتار و کردار عراق در گذشته چه اندازه غیر قابل اعتماد و بی‌پایه و اساس بوده است. کالین پاول ضمن استقبال از تدوین سند گفت که این سند «تصمیم استراتژیك عراق را برای تأخیر و اغفال» نشان می‌دهد. جك استراو گفت که تمام ۱۶۷ صفحه سند را در طول پرواز لندن ـ نیویورك خوانده و آن را بسیار تکان دهنده یافته است. او نسخه خود را که زیر تقریباً تمامی سطور صفحات آن خط کشیده بود، بالا گرفت تا همکارانش آن را ببینند و کار شاقی را که روی آن انجام شده بود، تحسین کنند. البته این‌ها همه به قضایای روز هفتم مارس مربوط می‌شود.

سند خوشه‌ای یك تحلیل به روز شده مبتنی بر واقعیت از تمامی موارد شناخته شده تسلیحاتی عراق بود. با گزارش‌های تهیه شده توسط آنسکام در سال ۱۹۹۹ آغاز می‌شد و تمام آنچه را هم که از آن پس به آن پی برده شده بود، مثلاً از طریق اسناد و مدارکی که خود عراقی‌ها داده بودند، تصاویر ماهواره‌ای و مهم‌تر از همه نتایج بازرسی‌های خود ما، در آن منظور شده بود. در این سند سلاح‌های ممنوعه بر اساس طبقه بندی آنها بررسی می‌شد، موارد حل ناشده مرتبط با هم شناسایی شده و در یك خوشه دسته‌بندی می‌گردید. در هر مورد هم آنچه را که عراق باید برای حل آن انجام می‌داد با ذکر جزئیات اقدامات مورد انتظار، و هر جا هم که ضرور و مربوط بود، ارائه محتمل سلاح‌های موجود یا سایر اقلام ممنوعه خاطر نشان شده بود.

پس از بحث و تبادل نظر اعضای هیأت موافقت کردند نظریات شفاهی ابراز شده خود را تا روز دوشنبه سوم مارس به صورت کتبی ارائه کنند و نظرشان را در مورد این که کدام مورد باید اولویت داشته باشد، اعلام نمایند. با داشتن این

صلاحدیدها در موقعیتی بودیم که می‌توانستیم انتخاب خود را درباره «تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح» با رعایت اولویت آنها به شورای امنیت تسلیم کنیم. برخی اعضای شورا هم اصرار داشتند این کار هر چه زودتر انجام شود تا کمکی برای گزینش معیارها باشد.

مشکل جان وولف با سند خوشه‌ای ارتباط چندانی با محتوا و تحلیل آن نداشت بلکه مربوط به نکاتی می‌شد که در سند نیامده بود و این که اصلاً مناسبت این سند در مقطع کنونی چیست؟ به اعتقاد وی قطعنامه ۱۴۴۱ خواستار خلع سلاح فوری شده بود، (در واقع همکاری فوری)، که این امر اتخاذ یك «تصمیم استراتژیك» را طلب می‌کرد. او گفت ما یك کارنامه لازم داریم. این سند یك روایت تاریخی قابل خواندن به دست می‌دهد که شاهدی بر اغفالگری و نیرنگ بازی عراق است. به علاوه در این سند فقط چند صفحه به رویدادهای بعد از سال ۱۹۹۸ اختصاص داده شده است، عراقی‌ها از آن هنگام تا به حال چه کرده‌اند؟ همچنین در آن هیچ مطلبی در مورد هواپیماهای بدون خلبان، (کنترل از راه دور)، که کالین پاول درباره آن صحبت کرده بود، دیده نمی‌شود، هیچ نشانه‌ای از تغییر در طرز تفکر و دیدگاه‌های عراق، نکته‌ای که بیش‌ترین اهمیت را دارد، به چشم نمی‌خورد.

احساس کردم جان وولف و احتمالاً دولت ایالات متحده، دیگر از راهبردی که شورای امنیت پیگیری آن را از ما خواسته بود و در واقع چند سال با تأیید شورا توسط آنسکام و سپس توسط کمیسیون بازرسی و نظارت دنبال می‌شد، حمایت نمی‌کند. علیرغم اشاره وولف به مسأله هواپیماهای بدون خلبان او آشکارا این نظر را برگزید که موارد خاص خلع سلاح در درجه دوم توجه و اهمیت قرار دارد. از این که آمریکایی‌ها حتی وجود کوچکترین روزنه‌ای را به سوی رهیافت معیارها تحمل نمی‌کردند، گیج و منگ شده بودم. نمی‌توانستم تصور کنم وولف بدون داشتن دستور مستقیم از واشنگتن بتواند این گونه قاطعانه سخن بگوید. حتی اگر چنین هم

بود، لحن سخنان وی می توانست مؤدبانه تر باشد.

سایر اعضای هیأت از این تحقیر و کوچك شماری تکان خوردند و شگفت‌زده شدند. من نیز خشمگین شدم و خشم خود را هم پنهان نکردم. مدت زمانی طولانی در خطی که حمایت و تأیید کامل اعضای شورای امنیت، از جمله ایالات متحده، را به همراه داشت، به سختی کار کرده بودیم. اکنون به نظر می‌رسید آن دولت تمامی آن خط مشی را کنار گذاشته بود. بسیار خوب، اما آیا منصفانه بود کنار گذاشتن خط مشی را با انتقاد از کار ما آن هم با دستاویز بی کفایتی و نامربوط بودن در هم آمیزد؟

تبادل سخنان تند یك طرف قضیه بود، ولی نکات ملموس مطرح شده توسط وولف درباره هواپیماهای بدون خلبان و دوره پس از سال ۱۹۹۸ مطالب دیگری بودند. شکاف تقریباً چهار ساله از پایان سال ۱۹۹۸ تا بازگشت مجدد بازرسان به عراق واقعاً مشکل بزرگی بود. از رخدادهای احتمالی این دوره اطلاع موثقی نداشتیم. البته به استثنای تصاویر ماهواره‌ای که نوسازی بناهای قدیمی و برپایی ساختمان‌های جدیدی را نشان می‌دادند که ما هم طی روند بازرسی‌ها اغلب آنها را بازبینی کرده و هیچ مورد ممنوعه‌ای پیدا نکرده بودیم. لذا باید این گفته بجا را می‌پذیرفتیم که «آنچه را نمی‌دانید، نمی‌دانید».

جان وولف هم مانند دیگر اعضای هیأت نظر شفاهی خود را طی نامه‌ای تسلیم کرد. او در نامه خود متذکر شد که سند خوشه‌ای یك جمع‌بندی عالی از مسائل معوقه در پایان دوره آنسکام است که با داده‌های بعدی، به روز شده‌اند ولی به هر حال یك مبنای بسنده را برای حل و فصل کلیت مسائل باقیمانده، آن گونه که در قطعنامه ۱۴۴۱ تصریح شد، فراهم نمی‌آورد. تکیه بر «منابع فرعی» مانند اسناد و مدارك یا مصاحبه‌های داخل کشور نمی‌تواند اطمینان قاطعی را تأمین کند. و در ادامه:

......بلکه «تغییر چشمگیر واقعی» توسط عراق مستلزم آن خواهد بود که آن کشور صراحتاً و نه تحت فشار، بپذیرد سلاح های کشتار جمعی و برنامه‌های

این گونه تسلیحات را داشته و دارد.

این تغییر عراق را بر آن خواهد داشت که داوطلبانه بازرسان را به مکان‌های سرّی و مخفیانه هدایت کند. به این ترتیب عراق از امکاناتی که برای تولید استفاده شده و می‌شود پرده برخواهد داشت. اینها را عراق انجام نداده و در حال انجام آن هم نیست... تلاش برای تمیز و تبیین مجموعه‌ای از معیارها یا تکالیف تنها خلع سلاح کامل را که در قطعنامه ۱۴۴۱ ذکر شده است، از پایه سست خواهد کرد.

همچنان که صورت‌بندی‌های او را بررسی می‌کردم، نتیجه گرفتم که بگویم:

ساحره‌ها وجود دارند، شما را گذاشته‌اند با این ساحره‌ها درگیر شوید، اما پرداختن به این که آیا در آنجا ساحره‌ای وجود دارد یا خیر، تنها باعث سستی در امر تعقیب و شکار ساحره‌ها می‌شود.

مقاله‌ای در شماره دوم مارس نشریه نیویورك تایمز، ناخرسندی برخی محافل سیاسی در واشنگتن را از این که من در شورای امنیت کمکی برای مقصود آنان نبودم، آشکار می‌کرد و ضمناً دیدگاه همین محافل را نسبت به موضوع معیارها نشان می‌داد. مقاله، به غلط، ادعا می‌کرد در مورد رهیافت معیارها بین من و مقامات دولت ایالات‌متحده مباحثات گسترده‌ای صورت گرفته بود. در واقع همان‌طور که قبلاً گفتم گفتگوهای وسیع در این باب فقط با بریتانیایی‌ها انجام شده بود. مقاله در ادامه توضیح می‌داد:

برخی مقامات رسمی گفتند امیدوارند که این مساعی روشنگر کوتاهی‌های بسیار عراق در امر خلع سلاح باشد. برخی دیگر هم اظهار داشتند آرزو می‌کردند ایده معیارها هرگز مطرح نمی‌شد. یك مقام وزارت خارجه گفت: «معیارها باعث انحراف از پرداختن به این مسأله کلیدی که آیا صدام حسین الزامات و تکالیف خود را انجام می‌دهد، شده است».

از قرار معلوم جان وولف همین نگرش را در نامه‌اش که روز بعد از انتشار این مقاله دریافت کردم، تشریح و بیان کرده بود.

وولف همچنین در نامه‌اش نظریاتی را در باب موضوعات خاص که در سند خوشه‌ای آمده بود، متذکر می‌شد. در مورد سلاح‌های بیولوژیکی اشاره می‌کرد که در سند از مخفی نگهداشتن «اطلاعات سهیم شده» درباره فعالیت‌های پس از سال ۱۹۹۶ غفلت شده است. درباره لابراتوارهای سیار مخصوصاً اشاره داشت که: «ما اطلاعات لازم را نه فقط در مورد وجود چنین تجهیزاتی در عراق بلکه درباره تولیدات عوامل شیمیایی به وسیله آنها داده‌ایم». در باب سلاح‌های شیمیایی هم به همین ترتیب اظهار می‌داشت که سند خوشه‌ای از «اطلاعات سهیم شده که تداوم برنامه را پس از جنگ خلیج [فارس] اثبات می‌کرد» بهره نگرفته است.

تردید ندارم که جان وولف خود به خوبی از اعتبار یافته‌های سازمان اطلاعاتی ایالات متحده که با لطف ما را در آن «سهیم» کرده بودند آگاهی داشت. طی فعالیت‌های بازرسی خود سعی بر آن داشتیم که این یافته‌ها را اثبات کنیم. به هر حال ما ادعاهای سازمان‌های اطلاعاتی را به عنوان یافته‌های خود ارائه نمی‌کردیم مگر این که خود ما شواهد معتبر برای تأیید آنها پیدا می‌کردیم. به عنوان مثال ادعای وجود لابراتوارهای متحرك در عراق برای تولید عوامل شیمیایی توسط چند سازمان اطلاعاتی مختلف عنوان شده بود. این ادعاها را جدی گرفتیم و در جستجوی آنها برآمدیم، مکان‌های گوناگونی را که ممکن بود محل تأمین آب و برق این واحدها باشد به دقت بررسی کردیم؛ اما به هر حال بدون یافتن دلیل و مدرك نمی‌توانستیم، آن گونه که ظاهراً وولف از ما می‌خواست، موجودیت آنها را تأیید کنیم. دیدیم که ماه‌ها پس از اشغال عراق این ادعاها که برخی کامیون‌های یافت شده همان لابراتوارهای متحرك معروف بودند، چه اندازه «آزاردهنده» از آب در آمدند. هیچ اطلاعات «سهیم شده» دیگری را هم که با سند و مدرك معتبر اثبات شده باشند سراغ ندارم.

کاندالیزا رایس، ۲۸ فوریه و ۵ مارس: به نقطه عطف نزدیک می‌شویم

روز ۲۸ فوریه کاندالیزا رایس در گفتگوی تلفنی با من درباره معیارها حرفی نزد. احتمالاً این کار را برعهده جان وولف گذاشته بود که مخالفت سرسختانه خود را همان‌طور که اشاره شد، ابراز کرد. رایس می‌خواست نگرانی خود را در باب این که ممکن است عراقی‌ها از وجود سپرهای انسانی مخصوصاً شهروندان آمریکایی و انگلیسی برای ممانعت از حمله نظامی استفاده کنند، بیان کند. این مخاطره در صورتی که به مرحلهٔ رأی گیری برای قطعنامه تازه نزدیك می‌شدیم، بیش‌تر می‌شد. پاسخ دادم اگر پیش‌نویس توزیع شده توسط بریتانیا / ایالات متحده / اسپانیا متضمن آن باشد که بازرسی‌ها متوقف شود ـ متن توزیع شده فقط می گفت که عراق «فرصت نهایی» را غنیمت ندانسته بود ـ آن‌وقت باید عبارتی هم برای خروج بازرسان در آن گنجانیده شود. من مسئولیت عملیات را برعهده دارم، اما مسئولیت سیاسی برعهده شورای امنیت است.

رایس گفت: هنوز به آنجا نرسیده‌ایم، ولی در حال رسیدن به یك نقطه عطف هستیم، قطعنامه ۱۴۴۱ خواهان همکاری، فوری، فعالانه و بی قید و شرط بوده و عراق هم این فرصت را از دست داده است. اظهار داشتم در گزارش سه ماهه کمیسیون بازرسی و نظارت که در هیأت به بحث گذاشته شده بود، گفته خواهد شد که عراقی‌ها می توانستند کارها را زودتر انجام دهند؛ آن‌ها اکنون خیلی فعال شده‌اند و شاید تا زمان تسلیم گزارش مزبور به شورا، حرف‌های بیش‌تری برای گفتن باشد، مثلاً درباره انهدام موشك‌های الثمود ـ ۲. رایس گفت از آن نگران است که عراقی‌ها برای معدوم کردن موشك‌ها تعلل کنند، ولی اگر تمام آنها هم منهدم شوند، این فقط جزیی از قضیه است. هر دو بر این نکته توافق کردیم به نفع عراق خواهد بود که عملیات انهدام موشك‌ها را بی‌درنگ آغاز کرده و بدون تأخیر به انجام برساند.

رایس دشواری‌های عاطل و باطل نگهداشتن نیروهای نظامی را نیز یادآور شد. او از آن نگران بود که مبادا من آن مقدار وقتی را که کمیسیون بازرسی و نظارت

برای بازرسی‌ها به آن نیاز داشت با ذکر دقیق مدت از شورای امنیت درخواست کنم. دلیلی برای این نگرانی نبود. چگونه صریح و صادقانه می‌توانستم بگویم برای حل و فصل موارد باقیمانده خلع سلاح به چه مقدار زمان بیش‌تر نیاز داریم؟ به رایس گفتم به شورا خواهم گفت اگر عراق به طور کامل همکاری کند، در مدت چندماه ـ نه چند سال و نه چند هفته ـ به نتیجه خواهیم رسید. بعداً هم دقیقاً همین را گفتم.

روز پنجم مارس رایس بار دیگر تلفن کرد و بازهم نگرانی خود را در مورد امنیت بازرسان آمریکایی و انگلیسی، که اگر اقدام نظامی آغاز می‌شد مخصوصاً ممکن بود در معرض خطر قرار گیرند، ابراز داشت. به گرین استاك سفیر بریتانیا که دو روز قبل این نکته را خاطر نشان کرده بود گفته بودم در حالی که تلاش‌های شدیدی به عمل می‌آید که راه مسالمت آمیزی برای پیشرفت کارها یافته شود خارج کردن هریك از بازرسان به منزله تصدیق اجتناب ناپذیری جنگ خواهد بود. به رایس گفتم تمام بازرسان کارکنان غیرنظامی سازمان ملل هستند و نمی‌توانیم بین آنها تمایز قایل شویم.

چند روز بعد پی بردیم از سوی مقامات ایالات متحده به برخی افراد آمریکایی استخدام شده و آموزش دیده که به عنوان بازرسان جدید در آستانه عزیمت به بغداد بودند، توصیه شده بود از سفر به عراق خودداری کنند. ما به هیچ یك از کارکنان خود توصیه نکردیم به علت تابعیتی که دارند بغداد را ترك کنند. (همه آنها در پایان با مساعدت فعالانه طرف عراقی از بغداد خارج شدند) از طرف دیگر هیچ گاه برای کارکنانی که می‌خواستند قبل از خاتمه قراردادشان بغداد را ترك کنند مانع ایجاد نکردیم. چند نفری چنین کردند، اما اغلب کارکنان آمریکایی و انگلیسی برخلاف توصیه‌های مقامات کشورشان برای رفتن به بغداد یا ادامه اقامت در آنجا پافشاری کردند.

نکته اصلی که رایس در گفتگوی تلفنی پنجم مارس می‌خواست بگوید آن بود که امید داشت در سنجش اطاعت و تبعیت عراق مفاد قطعنامه را ۱۴۴۱

به‌عنوان چراغ راهنمای خود در نظر داشته باشم: «بی درنگ، فعالانه و بدون قید و شرط». گفتم همه این‌ها مربوط به همکاری است و نه خلع سلاح که هیچگاه نمی‌تواند بی درنگ باشد و اضافه کردم نه تنها به قطعنامه ۱۴۴۱ که به قطعنامه ۱۲۸۴ هم اشاره خواهم کرد، زیرا براساس این قطعنامه گزارش سه ماهه از ما خواسته شده بود، سند خوشه‌ای هم براساس این قطعنامه تهیه شده و براساس همین قطعنامه منتشر خواهد شد.

این بار گفتگوی ما با اشاره من به این نکته پایان یافت که یك ژنرال آمریکایی گفته بود هدف ایالات متحده سرنگونی صدام نیست، بلکه خلع سلاح عراق است و پرسیدم: آیا آنها از محل سلاحهای کشتار جمعی اطلاع دارند؟ رایس پاسخ داد: خیر اما مصاحبه‌های پس از آزادسازی آن را فاش خواهد ساخت. اطمینان دارم که با حُسن نیت سخن می‌گفت. فقط گفتم: عجیب است هیچ توصیه‌ای که ما را به محل سلاح‌های کشتار جمعی رهنمون شود، به ما نشده است.

از هنگام گفتگوی من با کالین پاول در تاریخ ۱۶ فوریه، در واشنگتن همه چیز به صورت قابل ملاحظه‌ای متحول شده بود. آیا فقط علاقمندی بریتانیایی‌ها به ایده معیارها باعث شده بود ایالات متحده به این مسیر هم نگاهی بیندازد؟ علت هرچه باشد اکنون برای من روشن بود که دولت ایالات متحده احساس می‌کرد اعلام عدم همکاری عراق ساده‌ترین و کوتاه‌ترین راه است. با رهیافت معیارها جریان کار به درازا می‌کشید و وقت بیش‌تری می‌گرفت. فقط در این فکر فرو رفته بودم که مذاکرات آنها با انگلیسی‌ها که به شدت تلاش می‌کردند ایده معیارها را دنبال کنند، چگونه انجام شده بود. علی‌رغم نگرش منفی ایالات متحده، بریتانیایی‌ها به کار روی این ایده ادامه دادند.

تشدید فعالیت‌های دیپلماتیک قبل از جلسه هفتم مارس شورای امنیت

ایالات متحده برای کنار کشیدن از مسیر بازرسی روز به روز مصمم‌تر

می‌شد. بیش از ۲۵۰ هزار نفر نیروی نظامی در آستانه دروازه‌های عراق منتظر نشسته بودند و تنها مشکل عمده‌ای که تأخیر در آغاز عملیات نظامی را سبب می‌شد، عدم دریافت اجازه برای انتقال نفرات از طریق ترکیه بود. علی‌رغم وعده میلیاردها دلار کمك به ترکیه به منظور کسب این اجازه که دولت ترکیه هم با آن نظر موافق داشت، پارلمان ترکیه با مسأله مخالفت می‌کرد. این هم تناقض دیگری بود که برخی سیاستگزاران ایالات متحده درباره مواهب آینده دموکراسی در عراق داد سخن می‌دادند درحالی که نسبت به تردیدها و نظریات پارلمان منتخب ترکیه که نمایندگانش با شیوه دموکراتیك برگزیده شده بودند، تفاهم چندانی نشان نمی‌دادند.

همان اندازه که ایالات متحده به حمله نظامی تمایل داشت، آلمان و فرانسه و روسیه هم علاقمند به ادامه کار بازرسی بودند. وزرای خارجه این سه کشور روز پنجم مارس در پاریس گرد آمدند و اعلام کردند که خلع سلاح عراق از طریق بازرسی امکان‌پذیر است، بازرسی‌ها درحال «دستیابی به نتایج فزاینده دلگرم‌کننده‌ای» است و در عین حال تصریح کردند: «این بازرسی‌ها نمی‌تواند برای مدت نامحدودی ادامه یابد» به نظر می‌رسید بیانیه مشترك سه کشور، رهیافت معیارها را مدنظر داشت: برنامه کاری کمیسیون بازرسی و نظارت باید بدون تأخیر ارائه شود، موارد باقیمانده خلع سلاح با زمان‌بندی تفصیلی برای هر مورد باید اولویت‌بندی شود و نیز گزارش‌های تسلیمی به شورای امنیت درباره پیشرفت کار شورا را قادر به ارزش‌یابی نتایج خواهد کرد.

از قبل حدس و گمان‌هایی وجود داشت که اگر قطعنامه‌ای دال براعلام عدم تبعیت عراق از مصوبات شورای امنیت در شورا مطرح شود، آیا می‌تواند ۹ رأی لازم برای تصویب را کسب کند. کشورهای آنگولا، کامرون، شیلی، گینه، مکزیك و پاکستان هدف بیش‌ترین توجه قدرت‌های بزرگ عضو شورا بودند. گزارش‌ها حاکی از اعمال فشارهای شدید اقتصادی و دیپلماتیك براین کشورها بود و حتی گفته می‌شد ایالات متحده عملیات شنود پنهانی را در محل نمایندگی‌های این

کشورها انجام می‌دهد. بلغارستان از مزایای موقعیت اقتصادی «اقتصاد بازار» برخوردار شد، در حالی که موافقتنامه تجارت آزاد شیلی با ایالات متحده به تعویق افتاد. آن داستان قدیمی که در سال ۱۹۹۱ به علت مخالفت یمن با قطعنامه‌ای که جنگ خلیج [فارس] را اجازه می‌داد ایالات متحده کمك سالانه ۲۴ میلیون دلاری خود به آن کشور را متوقف کرد، نقل زبان‌ها بود. دیپلمات‌های آمریکایی گفته بودند سفیر یمن گران‌ترین رأی دوران حیات خود را داده است.

نکته‌ای که در بیانیه پاریس بیش‌ترین توجه را به خود جلب کرد آن بود که سه کشور اعلام می‌کردند «اجازه تصویب قطعنامه‌ای که استفاده از زور را مجاز بداند، نخواهند داد». گرچه موضوع استناده از حق وتو صراحتاً به رخ کشیده نشده بود، ولی با کنایه به آن اشاره می‌شد: «روسیه و فرانسه به عنوان اعضای دائم شورای امنیت به تمام مسئولیت‌های خود در این مورد عمل خواهند کرد».

در همین روز کالین پاول در مصاحبه با تلویزیون روسیه گفت؛ گرچه تردید دارد، اما برای صلح هنوز فرصت باقی است چنانچه صدام تمام آنچه را که از او خواسته شده انجام دهد و یك «تصمیم استراتژیك» را برای خلع سلاح داوطلبانه اتخاذ کند. وی گفت عراقی‌ها فقط حداقل کار را انجام می‌دهند تا از فشارها برخود بکاهند، ایالات متحده منتظر گزارش‌های بازرسان در روز هفتم مارس است و پس از آن همراه با هم اندیشان خود در مورد پافشاری برای رأی گیری قطعنامه جدید تصمیم خواهد گرفت. تایمز لندن گزارش داد که پاول می‌گوید انهدام موشك‌ها فقط یك ظاهرسازی بود و این که در اوایل فوریه هر دوازده یا چهارده ساعت یکبار مقادیری از اقلام حساس را جابه جا کرده بود. البته توضیحی هم داده نمی‌شد که آیا این اقلام در ارتباط با تسلیحات کشتار جمعی بوده یا فقط سلاح‌های متعارف بودند که برای مقابله با خطر جنگ جا به جا می‌شدند. رویتر گزارش کرد که ایالات متحده و بریتانیا هنوز ۹ رأی لازم برای تصویب قطعنامه را در اختیار ندارند و این که بریتانیا برای جلب آرای بیش‌تر به دنبال جرح و تعدیل

در پیش نویس موجود است.

این حال و هوای سیاسی روزهای نزدیك به برگزاری نشست شورا بود. روز قبل از جلسه شورا (ششم مارس) هیأتی از سوی اتحادیه عرب با کوفی انان، دبیر کل سازمان ملل دیدار کرد. از البرادعی و من هم دعوت شد در این ملاقات حضور داشته باشیم. آنها که برنامه‌ریزی کرده بودند به بغداد بروند می‌خواستند نظریات ما را بشنوند. انان با شفافیت معمول خود وضع را تشریح کرد. شقوق مختلفی وجود دارد: قطعنامه بریتانیا/ ایالات متحده/ اسپانیا عدم تبعیت عراق را تصریح می کند، فرانسه/ روسیه/ آلمان به دنبال متمایز کردن الزامات کلیدی خلع سلاح، داشتن گزارش‌های متعدد از بازرسان و انجام ارزیابی پس از ۱۲۰ روز هستند، کانادا هم خواستار ایده معیارها همراه با تعیین ضرب الاجل پایان مارس برای متابعت عراق از مفاد قطعنامه‌هاست.

انان گفت: ضرورت ایجاب میٔ کند عراقی‌ها غیر منفعل و پیشتاز باشند، تغییر و تحول خود را نشان دهند، اجازه انجام مصاحبه‌ها در خارج از عراق را بدهند. ووو. من هم که با اظهارات انان موافق بودم گفتم صدام می تواند با ایراد یك نطق تلویزیونی آن «تصمیم استراتژیك» خواسته شده را اعلام کند. البرادعی گفت: ما چهار سال وقفه و فقط چهار ماه بازرسی داشته‌ایم، «تغییر و تحول» یك ضابطه ذهنی و درونی است، ولی شناخت الزامات باقی مانده خلع سلاح ضوابط عینی و واقعی را به‌دست می دهد، عقربه‌های ساعت ایالات متحده به سرعت جلو می‌روند، ولی صدام آن را نادیده می انگارد و از جاسوس بودن بازرسان حرف می‌زند.

جمعه هفتم مارس: جلسه شورای امنیت در سطح وزرای خارجه، گزارش‌های البرادعی و من در روزی طولانی

پنج‌شنبه ششم مارس همراه با مشاورینم تا ساعت یازده شب در دفترم به کار پرداختم تا متن نهایی سخنرانی خود را که با آن دوازدهمین گزارش کمیسیون

بازرسی و نظارت را به شورای امنیت تسلیم می کردم، تکمیل کنم. اینك یك مهره حساس در صفحه شطرنج بودم و باید تحت محافظت حرکت می کردم. به ویژه از دست خبرنگارانی که علاقمند بودند مرا در هر گوشه و کناری به دام اندازند. صبح روز جمعه هفتم مارس همراه با اریك براون ول، مأمور امنیتی سازمان ملل با اتومبیل به داخل پارکینگ ساختمان سازمان ملل برده شدیم. پس از خروج از اتومبیل و عبور از محل صندوق‌های نگهداری زباله به جلو در آسانسورهای طبقه تحتانی زیرزمین، که تا آن هنگام ندیده بودم، رسیدیم. در آنجا یك آسانسور را برای ما آماده نگهداشته بودند. به هر حال با رسیدن به طبقه سی و یکم خلوت ما هم به سر آمد. راهرو از خبرنگاران رسانه‌ها و دوربین‌ها انباشته بود. حضور آنها در آنجا بیش‌تر به خاطر یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان بود که برای انجام یك دیدار تشریفاتی قبل از جلسه به دفترم می آمد. البرادعی هم قبلاً رسیده بود. سه نفری زیر برق فلاش دوربین‌ها و سر و صدای آنها گفتگوی مختصری انجام دادیم. البرادعی پرسید که آیا در سخنرانی خود به این نکته اشاره خواهم داشت که اوج فعالیت بازرسی‌ها در جریان است و می تواند نتایجی در بر داشته باشد؟ گفتم قصد و نیتم همین است.

به اتفاق البرادعی به دفتر دبیر کل در طبقه سی و هشتم رفتیم و هر سه با هم عازم تالار شورای امنیت که مملو از جمعیت بود، شدیم. وزیر خارجه گینه که ردای دیدنی آفریقایی پوشیده بود، ریاست جلسه را بر عهده داشت. اغلب اعضای شورا در سطح وزیر خارجه حضور داشتند: کالین پاول، جك استراو، ایگور ایوانف، دومینیك دوویلپن، یوشکا فیشر و . . . دوربین‌های تلویزیونی و میکروفون‌های رادیویی آماده بودند تا سخنرانی‌ها را به گوشه و کنار جهان مخابره کنند. از البرادعی و من دعوت شد تا در صندلی‌های خود کنار میز نعلی شکل بنشینیم و از من خواسته شد تا اولین سخنران باشم. سخنرانی من خیلی طولانی نبود. قبلاً به طور مرتب گزارش‌های زیادی به شورا داده بودم و اکنون گزارش سه ماهه کمیسیون

بازرسی و نظارت را به طور رسمی تسلیم می کردم. نسخه‌های گزارش که در آن فعالیت بازرسی در دوره اول دسامبر تا ۲۸ فوریه تشریح شده بود در برابر هریك از اعضای شورا قرار داشت. فقط لازم بود اطلاعاتی را پیرامون آنچه که از هنگام تهیه پیش نویس رخ داده بود به آن اضافه کنم.

دوستانم در واشنگتن بعداً به من گفتند آنچه که دولتمردان ایالات متحده علاقمند به شنیدنش در سخنرانی من بودند ـ و نشنیدند ـ یك اظهار نظر کلی درباره عدم همکاری عراق بود. به هرحال موقعیت کنونی به مراتب پیچیده‌تر از زمان ارائه گزارش من در ۲۷ ژانویه بود. اکنون پروازهای نظارتی هواپیماهای یو ـ ۲ آمریکایی و میراژ فرانسوی بر فراز عراق انجام می‌شد و به زودی هواپیماهای روسی و آلمانی هم می‌رسیدند. کمبود نومید کننده شواهد مستند هنوز وجود داشت. با اظهار تأسف گفتم: «هنگامی که اقلام ممنوعه مفقود انگاشته می‌شوند، بالاتر از هرچیز وجود حساب و کتاب موثق برای آنها و یا عین آن اقلام، اگر وجود داشته باشند، لازم و ضروری است». به این مطلب پرداختم که تلاش کردیم مسأله وجود لابراتوارهای متحرك ادعایی را شفاف کنیم و کار بازرسی را در ارتباط با وسایط نقلیه کنترل از راه دور ادامه می‌دهیم. موضوع انهدام موشك‌های الثمود ـ ۲ را برجسته کردم. در مقابله با کوچك شماری این عملیات که مشاهده کرده بودیم، همان جمله پیشین خود را تکرار کردم که «شاهد شکسته شدن خلال دندان‌ها نیستیم» و «این در واقع یك اقدام بنیادین در امر خلع سلاح و از اواسط دهه ۱۹۹۰ اولین در نوع خود بود.» همچنین یادآور شدم که در زمینه مصاحبه‌ها پیشرفت حاصل شده است. در هفته گذشته هفت مصاحبه براساس شرایط خودمان، بدون حضور مراقب و بدون دستگاه ضبط صوت، انجام داده بودیم. گفتم عراق تلاش عمده‌ای به عمل آورد تا یك ارزیابی ملموس را از میزان تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی که در سال ۱۹۹۱ یکجانبه و بدون حضور بازرسان معدوم شده بودند، امکانپذیر سازد. در این مورد، مانند سایر موارد، اظهار داشتم: «کار بازرسی

پیشرفت می کند و ممکن است نتایجی به بار آورد». (این همان نکته‌ای بود که دوستم البرادعی فکر می کرد اساسی است) با گفتن جملات زیر این نکته را اندکی واضح تر کردم:

از این فعالیت ها چه می فهمیم؟ به دشواری می توان این برداشت را نادیده گرفت که پس از یك دوره همکاری تعلل آمیز از اواخر ژانویه ابتکار عمل عراقی ها شتاب گرفته است که به خودی خود مطلب خوشایندی است. اما ارزش این اقدامات باید با تعداد مسائلی که آنها واقعاً موفق به حل آن شده‌اند، به شکلی معقول سنجیده شود. این مطلب هنوز روشن نیست.

در مقابله با اظهارات مبالغه آمیز و نه چندان کم مبنی بر این که کلید جنگ و صلح در دست بازرسان است، تأکید کردم براساس تحلیل و بررسی های مبتنی بر واقعیت که ارائه شده است، ارزیابی همکاری «فوری، فعالانه و بی قید و شرط»، آن گونه که در قطعنامه ۱۴۴۱ آمده است، برعهده شوراست. معهذا گفتم گرچه عراق «فعال» و یا حتی «پیشتاز» شده است، ولی این ابتکار عمل های سه چهار ماه پس از قطعنامه جدید را نمی توان برابر با همکاری «فوری» دانست. ولی در این مورد نه من بلکه شوراست که باید نظر جامع و همه جانبه را بدهد.

[چندی بعد به یك دوست سیاست باز کهنه کار آمریکایی گفتم اگر خودم آن نظر را می‌دادم نشان از جسارت من داشت و او گفت: «هانس! آنها ـ آمریکایی ها ـ می خواستند چنین جسارتی داشته باشی». بله، درست است، البته در صورتی که نظر و رأی من با نظریات آنان هم سو می بود.].

در پایان سخنانم به طور رسمی شورا را از وجود سند خوشه‌ای آگاه کردم و گفتم: سند دیگر حالت محرمانه ندارد و در صورت درخواست به اعضای شورا داده خواهد شد.

بسیار علاقمند بودم دقیقاً بگویم به چندماه وقت برای حل و فصل موارد خلع سلاح نیاز دارم. البرادعی هم این را گفته بود، ولی برای او فقط چند علامت

سؤال باقی مانده بود. اظهار داشتم حتی در صورت ادامه رفتار پیشتازانه عراق و «تداوم فشار از خارج» محقق کردن خلع سلاح نه چند سال و نه چند هفته، لااقل چندماه وقت خواهد گرفت و اضافه کردم: «نه دولت‌ها و نه بازرسان می‌خواهند که بازرسی خلع سلاح برای همیشه ادامه داشته باشد» اما به شورا یادآور شدم که پس از تحقق خلع سلاح باید یك سیستم مراقبت و بازرسی مستمر در محل ایجاد شود تا چنانچه نشانه‌ای از تجدید فعالیت برنامه‌های تسلیحات ممنوعه مشاهده شد، اعلام خطر کند.

البرادعی که بعد از من سخن گفت، اظهار داشت: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از سه ماه بازرسی اضافی هیچ قرینه یا نشانه قابل قبولی از تجدید برنامه تسلیحات هسته‌ای در عراق پیدا نکرده است. او دو خبر ناخوشایند را هم درباره مطالبی که اخیراً بر سر زبانها افتاده بود ارائه کرد: یك، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از انجام تحقیقات و بررسی‌های عمیق و همه جانبه به این نتیجه رسیده است آن لوله‌های آلومینیومی که درباره‌اش جار و جنجال شده بود و عراق می‌خواست وارد کند، ارتباطی با ساخت سانتریفوژها برای غنی کردن اورانیوم نداشتند. دو، قرارداد ادعایی منعقد شده بین نیجر و عراق برای وارد کردن اورانیوم خام - کیك زرد - صحت و اصالت ندارد.

اگر تعبیر درستی باشد، این در واقع انفجار یك بمب پر سر و صدا بود. دولتمردان ایالات متحده در تب و تاب غیرقابل کنترل برای نشان دادن تداوم برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای عراق، علیرغم آن که در محفل درونی خود می‌دانستند این یك مدرك مشکوك و سؤال برانگیز است، رئیس جمهوری را بر آن داشتند تا در سخنرانی سالانه‌اش در برابر کنگره موضوع قرارداد کیك زرد را عنوان کند. آنها اکنون باید افشاگری البرادعی را تحمل می‌کردند و از ضعف سیستم کنترل اطلاعاتی خود عذاب می‌کشیدند.

البرادعی در پایان گفت: آژانس باید این امکان را پیدا کند که در آینده نزدیك

یك ارزیابی ملموس و تمام عیار از قابلیتهای مرتبط هسته‌ای عراق به شورا عرضه کند. وی همچنین مانند من، به استقرار یك سیستم مراقبت درازمدت به عنوان تأمین کننده تضمین‌های مداوم و همزمان در آینده برای جامعه بین‌المللی اشاره کرد.

بحث‌های متعاقب گزارش در شورا و سپس در جریان صرف ناهار دیدگاه‌های طرف‌های گفتگو را به یکدیگر نزدیکتر نکرد. یك نکته مهم و اساسی که توسط وزرای خارجه آلمان و روسیه مطرح شد آن بود که در هدف، جلوگیری از گسترش تسلیحات، اختلاف نظر وجود ندارد، بلکه اختلاف در چگونگی تحقق این امر است. آنها با یکدیگر برخورد و درگیری نداشتند، بلکه جر و بحث آنها برسر چگونگی برخورد با طرف سوم بود. در حالی که برخی وزرای خارجه با موضع ایالات متحده و کالین پاول مبنی بر این که اتخاذ یك «تصمیم استراتژیك» ملاك برای تحقق مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ است موافقت داشتند، وزیر خارجه مکزیك پرسید: چنین تصمیمی را چگونه می‌توان تشخیص و تمیز داد؛ وزرای خارجه آلمان و شیلی هم گفتند اتخاذ تصمیم استراتژیك توسط کسی که غیرقابل اعتماد است، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

وزیران خارجه فرانسه، آلمان و روسیه از آنچه که چند روز قبل در پاریس اعلام کرده بودند، دفاع کردند. وزیر خارجه آلمان پرسید: این که دو سال و نیم در تدارك بازرسی‌ها باشیم ولی فقط دو ماه و نیم به بازرسان فرصت کار بدهیم، چه معنایی دارد؟ وزیر خارجه فرانسه گفت: تعیین ضرب‌الاجل چند روزه برای بازرسی صرفاً بهانه‌ای برای جنگ ایجاد خواهد کرد، اما با این حال آماده است که ضرب‌الاجل پیشنهادی ۱۲۰ روزه خود را کوتاهتر کند. او همچنین پیشنهاد تشکیل اجلاس سران کشورها را مطرح کرد. پیشنهادی در جریان صرف ناهار به شدت با آن مخالفت شد. دو تن از وزرای خارجه گفتند آشکار شدن شکاف و دودستگی موجود در سطح وزرای خارجه به اندازه کافی زننده و ناخوشایند است.

جك استراو وزیر خارجه بریتانیا به خاطر سخنرانی مؤثر و فی البداهه خود با تحسین و تشویق حضار مواجه شد و به این ترتیب امتیازش با همتای فرانسوی او که در جلسه ۱۴ فوریه شورا با تشویق و تحسین مشابهی مواجه شده بود، برابر شد. آقای استراو از اصلاحیه‌ای برای پیش‌نویس قطعنامه ۲۴ فوریه بریتانیا / ایالات متحده / اسپانیا خبر داد. مقدمه پیش‌نویس قبلی تغییر نمی کرد، اما پاراگراف‌های قابل اجرا عوض می‌شدند. در پیش‌نویس قبلی به راحتی «تعیین تکلیف شده بود» که عراق از فرصت نهایی که توسط قطعنامه ۱۴۴۱ به آن کشور داده شد، استفاده نکرده است و شورا باید موضوع را در نظر داشته باشد. همان طور که قبلاً گفتم این همانند مجرم دانستن متهم بدون تعیین مجازات بود. در متن جدید از عراق خواسته می‌شد به فوریت «تصمیم‌های ضروری را برای منافع مردم خود و منطقه اتخاذ کند» ـ بدون تردید تصمیم‌های استراتژیك ـ در پاراگراف عملیاتی دیگر اعلام می‌شد «نادیده انگاشتن فرصت نهایی» توسط عراق محرز خواهد بود، مگر این که شورا روز ۱۷ مارس ۲۰۰۳ یا قبل از آن به این نتیجه برسد که عراق همکاری فوری، کامل، فعال و بی‌قید و شرط را به عمل آورده و در حال تسلیم تمام سلاح‌ها و سایر اقلام ممنوعه‌ای که در اختیار دارد و نیز اطلاعات مربوط به نابودسازی پیشین است. نشانه‌ای از معیارها در کار نبود. تمامی سلاح‌ها باید تحویل می‌شد، محدودیت زمانی هم که وجود داشت. اصلاً واقع بینانه به نظر نمی‌رسید. البته از لحاظ تئوری بخشش در قبال توبه فوری امکان‌پذیر بود.

کالین پاول آنچه را که از جان وولف شنیده بودیم، تأیید کرد: تعاریف موارد حل و فصل ناشده، چه به شکل خوشه‌ای یا غیر آن، اهمیتی ندارد. آنچه که مهم است همان تصمیم استراتژیك است و این را هم می توان با شور و شوقی که در قضایای آفریقای جنوبی و اوکراین دیده شده بود، تشخیص داد.

به این نحو چنین گفته‌ای تأیید می کرد ایالات متحده بر این باور است که شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ شیوه اتخاذ شده در خلال دهه ۱۹۹۰ را

کنار گذاشته بود. پاول گام‌های برداشته شده توسط عراق را کم اهمیت جلوه داد، ـمثلاً انهدام موشك‌ها ـو در صدد برآمد از قابلیت اعتماد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بکاهد. او گفت که موضع آژانس را در قبال لوله‌های آلومینیومی نمی‌پذیرد ـموضعی که در واقع توسط کارشناسان وزارت انرژی ایالات متحده که تأسیسات غنی‌سازی را اداره می‌کند، پذیرفته شده بود.

وی همچنین گفت: «همان‌طور که همه ما می‌دانیم آژانس در سال ۱۹۹۱ تنها چند روز مانده بود اعلام کند عراق هیچ گونه برنامه هسته‌ای ندارد». به طوری که نشان خواهم داد نه این ادعا و نه ادعاهای متعاقب آن توسط سایر مقامات عالیرتبه ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر این که آژانس در پی بردن به برنامه‌های هسته‌ای عراق در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۸ ناکام مانده بود، هیچ توضیح و مدرکی را به‌همراه نداشت. پاول سخنان خود را با پافشاری برای رأی‌گیری هرچه زودتر درباره قطعنامه جدید پایان داد.

مشکل‌سازتر از همه، پاراگراف ششم مقدمه پیش‌نویس قطعنامه بود. مانند گذشته، در آن گفته می‌شد که اظهارنامه هشتم دسامبر عراق حاوی «مطالب خلاف واقع و از قلم انداختن‌ها» بود و این که عراق «در اطاعت و همکاری کامل برای اجرای قطعنامه ۱۴۴۱» کوتاهی کرده است. جای شگفتی نبود وقتی فرانسویان پچ‌پچ کنان گفتند که خود «مقدمه» قطعنامه اعلام جنگ است.

معهذا به این فکر افتادم که اینجا در روز هفتم مارس چیز تازه‌ای به چشم می‌خورد: یك امکان تئوریکی برای اجتناب از جنگ. صدام می‌توانست یك سخنرانی انجام دهد، عراق می‌توانست اقلام ممنوعه را تحویل دهد. فقط اندکی بعد در این فرآیند، وقتی بالاخره مفهوم معیارها آشکار شد، به خاطرم خطور کرد اگر عراقی‌ها، آن گونه که بارها گفته بودند واقعاً سلاحی در اختیار نداشته باشند که بتوانند تحویل دهند، در دشواری بزرگتری قرار خواهند گرفت. چه کسی حرف آنها را باور خواهد کرد؟ مسلماً نه دولتمردان ایالات متحده که در مورد وجود

تسلیحات کشتار جمعی در عراق بیش‌تر و بیش‌تر مطمئن به نظر می‌رسیدند و بازرسان را که در این باور ـ البته غلط ـ با آنها همراه نشده بودند بیش‌تر و بیش‌تر آزرده خاطر می‌کردند.

۱۰

بلیکس و البرادعی زیر آتش انتقاد

روز هفتم مارس به این پرسش که آیا عراق فاقد سلاح غیرمجاز است، پاسخ روشنی ندادم، زیرا دقیقاً نمی‌دانستم. در عوض تصویری چندوجهی بر اساس بازرسی‌های خودمان ارائه کردم. همکاری عراق رو به افزایش بود، اما یادآور شدم این همکاری در عین حال که به فوریت انجام نشده بود، به انهدام موشك‌هایی که غیرمجاز می‌دانستیم، انجامید، ولی هنوز هیچ کدام از علامت‌های سؤال را پاك نکرده است. اکنون برعهده شورای امنیت است تا برمبنای گزارش تفصیلی مبتنی بر واقعیت که تسلیم کرده‌ام، میزان تبعیت یا عدم تبعیت عراق را از مفاد قطعنامه ۱۴۴۱ ارزیابی کرده و در مورد آنچه که باید انجام شود، تصمیم گیری کند.

اکنون، چندین ماه پس از اقدام نظامی ایالات متحده و متحدینش از خود می‌پرسم اگر بازرسان اعلام کرده بودند برداشت‌های ایالات متحده را در مورد لوله‌های آلومینیومی، قرارداد خرید اورانیوم، لابراتوارهای متحرك، هواپیماهای بدون خلبان و غیره ـ که بعداً مشخص شد همه آنها بی‌پایه و یا به شدت قابل تردید هستند ـ قبول دارند دنیا چه واکنشی نشان می‌داد. اگر شورای امنیت اقدام نظامی و

اشغال را تصویب می کرد، ولی در پایان به نتیجه‌ای جز عاری بودن عراق از سلاح‌های غیر مجاز نمی‌رسید ـ آنچه که اکنون رخ داده است ـ چه وضعی پیش می‌آمد.

آیا بازرسی لازم است؟

خودداری از بیان این فرضیه در سخنرانی هفتم مارس که «اقلام مفقوده» شاید موجود باشند برخی مقامات را در واشنگتن آزرده خاطر کرده بود. روز دوم مارس نیویورك تایمز از قول یك مقام عالیرتبه در دولت ایالات متحده نوشت: «بازرسی‌ها به یك تله تبدیل شده‌اند... روی این مطلب که بلیکس بتواند کاری برای ما انجام دهد، حساب نمی کنیم» و «بلیکس تاکنون به شکلی جسورانه اظهاراتی دوپهلو و مبهم داشته است و اکنون هم بیش‌تر علاقمند به خشنود ساختن همه طرف‌هاست تا بیان واقعیت و این که عراق سلاح‌های غیر مجاز در اختیار دارد» و بالاخره این که «او نمی‌خواهد در حالی که مسبب جنگ شده باشد، به سوئد بازگردد» از قرار معلوم انتقاد مزبور بر مبنای این باور بود که شواهد و مستندات ایالات متحده / بریتانیا قطعی و مسلم هستند و تنها دلیل من برای عدم پذیرش آنها به طور کلی این بود که نمی‌خواستم راهگشای مصوبه شورای امنیت برای جنگ باشم.

در ادامه همین گزارش آمده بود که دولت ایالات متحده امید زیادی دارد که بتواند آرای لازم را برای تصویب قطعنامه به دست آورد، اما «این امید را که آقای بلیکس بتواند کمکی برای این کار باشد از دست می‌دهد». کسب آرای لازم برای تصویب اقدام نظامی اصلی‌ترین دلمشغولی ایالات متحده بود، اما این نکته که بازرسان حرفه‌ای تا آن هنگام صدها مکان و تأسیسات مختلف، از جمله مکان‌های توصیه شده توسط سازمان‌های اطلاعاتی، را بازدید کرده و هزاران سند و مدرك را تجزیه و تحلیل کرده بودند ولی به برداشت‌های ایالات متحده / بریتانیا نرسیده

بودند، ظاهراً زیاد مورد علاقه دولتمردان ایالات متحده نبود.

شاید انگلیسی‌ها هنوز امید داشتند که صدام حسین تسلیم شود و با اجرای برخی از معیارها در خلال ده روز باقیمانده تا ضرب‌الاجل ۱۷ مارس نشانه‌ای از تغییر و تحول خود را عرضه کند، ولی از نظر ایالات متحده تعیین معیارها یك عامل بازدارنده و یا در بهترین حالت، (اگر عراق از پذیرش آنها سرباز می‌زد)، وسیله‌ای برای مشخص کردن قصور عراق در همکاری و برای خلع سلاح بود. در مخالفت با پیشنهاد فرانسه برای شدت بخشیدن به بازرسی‌ها با سه برابر کردن شمار بازرسان، روزنامه هرالدتریبون به نقل از دونالد رامسفلد نوشت: اگر برای تأیید اطاعت و تبعیت عراق به وجود بازرسان نیاز باشد، یك یا دو نفر از آنها کافی است. به عبارت دیگر آنچه لازم است بازرسی نیست، بلکه داوری و تشخیص تبعیت عراق است.

جنگ اکنون قطعی به نظر می‌رسید و تصویب قطعنامه برای تصدیق آن گرچه مطلوب بود، ولی ضرورتی هم نداشت.

متقاعد کردن اعضای شورای امنیت به رأی دادن برای تصویب قطعنامه

دولت ایالات متحده وظیفه آسانی در مقابل خود نداشت. باید اعضای شورای امنیت را به اندازه کافی مجاب می‌کرد که بتواند نه رأی لازم برای تصویب قطعنامه را به دست آورد. نظرسنجی‌ها حاکی از آن بود که ۸۶ درصد مردم آلمان با جنگ مخالف هستند. بنابراین احتمال نداشت که نظر دولت آلمان تغییر کند. افکار عمومی در شیلی و مکزیك هم با جنگ مخالف بودند. دولت‌های آفریقایی عضو شورا نه تنها توسط ایالات متحده، بلکه توسط فرانسه مخالف جنگ هم تحت فشار قرار داشتند. سفیر آنگولا در شورای امنیت گفت که کشورش با تجربیاتی که دارد، می‌داند جنگ چیست.

از فشارهای اعمال شده در این تلاش‌ها توسط ایالات متحده به دولت‌ها و

سفرا مدرك مستندی در دست ندارم، اما در این مقطع مشاهده ناراحتی و آشفتگی خاطر در سیمای آن دسته از اعضای شورا که عمیقاً با اقدام نظامی مخالف بودند، بسیار آسان بود. این نکته مرا بر آن داشت تا در باب دلایلی که دولت‌ها می‌توانند درستی رأی خود را در شورای امنیت بر آن متکی کنند، اندیشه کنم.

منشور ملل متحد، اعضای شورا را به بررسی و تشخیص وجود «تهدید برای صلح، نقض صلح یا عمل تجاوزکارانه» ملزم می‌کند. بدون تردید آنها حق دارند مشخص کنند آیا یك کشور عضو مانند عراق به قطعنامه‌های شورای امنیت که الزام‌آور هستند سر نهاده است یا خیر؟ یك کشور عضو شورا باید از این حق مشروع و قانونی برخوردار باشد که بدون تأثیرپذیری از رخدادها و شرایطی که هیچ ارتباطی با مسأله تهدید برای صلح یا عدم تبعیت از قطعنامه‌ها ندارند، ارزیابی و رأی خود را به طور مستقل ابراز کند. آیا وعده اعطای کمك هنگفت از سوی یك کشور یا قول تسریع در نهایی کردن موافقتنامه بازرگانی می‌تواند مبنای درستی و حقانیت چنین رأیی باشد؟

در کنگره آمریکا و شاید در پارلمان‌های برخی کشورهای دیگر، اعضای پارلمان و حتی گروه‌های پارلمانی رأی خود را درباره یك موضوع منوط به دریافت امتیازی درباره یك موضوع به کلی متفاوت می‌کنند. البته وقتی چنین زد و بندی از پرده بیرون افتد مردم واکنش نشان می‌دهند. آیا معامله‌هایی از این دست در شورای امنیت جایز و موجه است؟

اعضای سازمان ملل متحد ـ در حال حاضر ۱۹۱ عضو ـ «مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت» را به شورای امنیت داده‌اند. علاوه بر آن موافقت کرده‌اند که شورا در اجرای این مسئولیت به نمایندگی از سوی همه آنان اقدام می‌کند. حال اگر فلان کشور که از سوی کشورهای عضو سازمان ملل به عضویت شورای امنیت برگزیده شده است، تحت تأثیر وعده اعطای کمك خارجی به قطعنامه‌ای که اعلام

می کند عـراق به الزامـات و تکالیف خـود عـمل نکرده است، رأی مـوافق دهد آیا به مفهوم واقعی می توان گفت از سوی کشورهای عضو سازمان ملل عمل کرده است؟ پاسخ من منفی است و توصیـه من این است کـه این کـشـور باید با آن گـروه از کـشـورها کـه به آن تعلق دارد و از سوی آنان نامزد عـضـویت در شـورای امنیت شـده است، مـشـورت کند تا دریابد آیا نگرش مـشـتـرکی درباره مـسـأله مـورد بحث وجـود دارد؟ اگـر چنین باشـد، نادیده گـرفـتن فـشـارهای خـارجی آسـان تر خواهد بود و اگر خواست مشترك گروه پی گرفته شود، وزن و معنای رأی نهایی بیش تر است.

اگر قاضی دادگاهی در یك مورد رسیدگی برای مجازات مرگ اجازه دهد رأیش تحت تأثیر پیشنهاد مساعدت قاضی دیگری در یك قضیه دیگر قرار گیرد، به درستی واکنش نشان خواهیم داد. آیا این مورد با مورد کشوری که کشور دیگری را، به هر نحو، وادار می کند برای تصویب به کارگیری نیروی نظامی که ناگزیر به مرگ و ویرانی خواهد انجامید، رأی مثبت دهد متفاوت است؟

هنگامی کـه ایالات متحده و بریتـانیا نهایتاً تصـمیم گرفتند کـه پیش نویس قطعنامه را به رأی نگذارند چون دریافته بودند که تصویب نخواهد شد، این خود گواه مخالفت قاطع مردم و دولت ها در سراسر جهان (شاید به استثنای کویت)، با اقدام نظامی در این مـرحله بود. رأی گـیـری رسـمی انجـام نشـد، ولی نتـیـجـه گـیـری غیررسمی در شورا به روشنی منفی بود. معدودی افراد این نظر را داشتند که شورا به این ترتیب ارتباط خود را با قضیه قطع می کند و چنین استدلال کردند که تنها با حـمـایت از پیش نویس قطعنامـه ایالات مـتـحـده/ بریتـانیـا شـورا می توانست در سیاستگذاری شرکت داشته باشد. نتیجه گیری من برعکس بود: شورا با امتناع از دادن مجوزی که گرچه رسماً درخواست نشده بود سازمان ملل را از یك اقدام نظامی که اغلب کشـورهای عضو فکر می کردند به هرحال در این مرحله توجیـه ناپذیر است، دور نگه‌داشت.

بازرسی مستقل مانع رأی گیری برای مداخله می‌شود

تردید ندارم که برای مخالفان با اقدام نظامی موضع بازرسان اهمیت ویژه ای داشت. برخلاف نظر ایالات متحده و بریتانیا بازرسان معتقد نبودند که به مدرک قاطعی دال بروجود سلاح های کشتارجمعی در عراق دست یافته اند. این موضع نظریه وسیعی را که معتقد بود عراق در هرصورت چنان تهدیدی نیست که به‌فوریت باید توسط نیروی مسلح با آن مقابله شود، تقویت می کرد. اگر اقدام نظامی ضرورت پیدا می کرد می توانست بعداً تصویب شود. از دیدگاه مخالفان اقدام نظامی بازرسان افرادی نبودند که «دوپهلو کاری و نامشخص» عمل کنند، بلکه بازرسی معتبر و مستقلی را در محل انجام می دادند، بانگاهی نقادانه به اطلاعات می نگریستند و سعی داشتند با بی نظری گزارش دهند.

دولت های ایالات متحده و بریتانیا درحالی که حتی برای یك لحظه از ارزیابی های هشیارانه و محتاطانه بازرسان به خود نیامدند، دریافتند که موضع بازرسان به مانعی در راه دریافت مجوز از شورای امنیت برای اقدام نظامی تبدیل شده است. خبری از واشنگتن در روز نهم مارس حاکی از آن بود که «دیپلمات‌های آمریکایی اذعان دارند بزرگ ترین چالش آنان این است که دنیا، و به ویژه اعضای شورای امنیت، را متقاعد کنند وقتی بلیکس و البرادعی گفتند بازرسی ها به‌خوبی انجام می شود و برای پیشبرد آن به زمان بیش تری نیاز دارند، اشتباه می کردند». این چالش چگونه به راه انداخته شد؟

اولاً باید یادآوری کنم تا آنجا که من می دانم فقط دولت ایالات متحده بود که سعی کرد ادعا کند بازرسان در ارزیابی های خود به خطا رفته اند. سایر دولت‌های بانی قطعنامه ـ بریتانیا، اسپانیا و بلغارستان ـ در این مورد هیچ اظهارنظری نکردند. ثانیاً علاوه براین باید خاطرنشان کنم که بند ۲ از اصل ۱۰۰ منشور ملل متحد کشورهای عضو را ملزم می کند «ویژگی منحصراً بین المللی مسئولیت‌های دبیرکل و کارکنان را رعایت کرده و درپی آن نباشد دراجرای مسئولیت‌هایشان

بر آنان تأثیر بگذارند». منظور از این تصریح ایجاد یك سرویس غیر نظامی بین‌المللی قابل اعتماد است که دستورالعمل‌های خود را از بخش های سیاسی سازمان ملل و نه از کشورهای عضو، می گیرد. به این ترتیب کشورهای عضو در اعمال «فشار» بر بازرسان سازمان ملل آزادی عمل نخواهند داشت.

کشورهای عضو در انتقاد از کار کارکنان سازمان ملل ظاهراً آزاد هستند و در قطعنامه های گوناگون مربوط به عراق هم از آنان خواسته شد به بازرسان کمك کنند، اما مرز بین تأثیر گذاری بی جا از یك طرف و انتقاد بجا و توصیه های مطلوب از طرف دیگر، کجا قرار دارد؟ دولتمردان ایالات متحده چه مستقیم و چه به صورت تغذیه اطلاعاتی رسانه ها فریاد انتقاد علیه بازرسان را سر داده بودند. همان‌طور که نشان خواهم داد این انتقادها عموماً بی پایه و غیر منصفانه بودند. معهذا، تنها با یك مورد استثنا، هیچ گاه احساس نکردم که شخصاً در معرض فشار ناروای دولت ایالات متحده یا دولت دیگری قرار دارم. آیا چنان پوست کلفت بودم که آن را احساس نمی کردم؟ علی‌رغم انتقاداتی که در گرماگرم فعالیت برای رأی گیری‌ها به‌عمل آمد، ترجیح می دهم فکر کنم در تشکیلات مختلف دولت ایالات متحده ـ شاید به استثنای پنتاگون ـ کاردانی ما مورد احترام بود و این آگاهی نیز وجود داشت که برای صلاحدیدها گوش شنوا داریم، ولی فشارها را نادیده می گیریم.

گرچه دیك چنی معاون رئیس جمهوری در ماه اکتبر گذشته به من و البرادعی گفته بود که ایالات متحده در «بی اعتبار» دانستن بازرسی‌ها تعلل نخواهد کرد احتمالاً دولت به این نتیجه رسیده بود که اعمال فشار بر بازرسان پسندیده نیست و این که انتقاد مستقیم و سطح بالا از کار بازرسان هم مناسب نیست. در نتیجهٔ یك تأمل دسته جمعی یا بر اساس انتخاب شخصی، اظهارات علنی کالین پاول، کاندالیزا رایس و جان نگروپونته درباره مواضع بازرسان اغلب ملایم و تمام برخوردها کاملاً متمدنانه بود.

به هر حال درك چگونگی تغییر نگرش دولت ایالات متحده از موضع تلقی

گزارش های بازرسی به عنوان ابزاری مفید در شالوده ریزی درخواست بعدی برای اقدام نظامی به موضع سد و مانع دانستن آنها برای این اقدام دشوار نیست. همین تغییر نگرش بود که ایالات متحده را به تضعیف روند بازرسی واداشت.

گرچه منظور از عرضه اطلاعات جاسوسی ایالات متحده در جلسه پنجم فوریه ۲۰۰۳ شورای امنیت توسط کالین پاول آن بود که آنچه را سازمان اطلاعاتی ایالات متحده و نه بازرسان یافته بود به دنیا نشان دهند، ولی در سخنرانی وی هیچ انتقاد صریحی نسبت به کار بازرسان وجود نداشت. در واقع وی قبل از آن سخنرانی در روزنامه وال استریت در مقاله ای نوشت: «ارائه این اطلاعات آنچه را که بازرسان به شورای امنیت گفتند تقویت خواهد کرد» و این که: «باید حقایقی را که توسط بازرسان سازمان ملل و منابع اطلاعاتی قابل اعتماد به ما عرضه می شود، با هم بپذیریم». بر این اساس به نظر می رسید وی با بازرسان موافق است فقط اندکی جلوتر رفت و تأکید کرد: «صدام در حالی که سلاح های کشتار جمعی خود را حفظ می کند شواهد و مدارك مربوط به آنها را هم کتمان می نماید.»

انتقاد از کمیسیون بازرسی و نظارت

وقتی در اجلاس ۲۴ ـ ۲۳ فوریه هیأت کمیساریا، جان وولف پرسید چرا در سند خوشه ای هیچ اشاره‌ای به اطلاعاتی که سازمان جاسوسی ایالات متحده به ما داده بود نشده است مسلماً منظورش انتقاد ضمنی از کار ما بود. حتی قبل از آن هم از این که ما اصلاً اطلاعات جاسوسی را که به ما داده شده بود نپذیرفته و گزارش نکرده بودیم ـ مثلاً درباره مقادیری آنتراکس احتمالاً مخفی شده ـ ناخرسندی هایی وجود داشت. با تشدید فعالیت‌ها برای کسب آرا در شورای امنیت حرف و حدیث‌ها هم داغ تر شد. از گزارش‌های سازمان های اطلاعاتی بهره برداری شد تا کشورها را متقاعد کنند که برای انهدام سلاح های کشتار جمعی عراق چاره ای جز مداخله نظامی وجود ندارد. ما قبلاً به خاطر تعلل در خارج کردن دانشمندان از

عراق برای انجام مصاحبه مورد انتقاد قرار گرفته بودیم. در این اوضاع و احوال بیش‌تر تهمت‌برانگیز کمیسیون بازرسی و نظارت و من هدف حملات انتقادی قرار گرفتیم که چرا، مانند سازمان اطلاعاتی ایالات متحده، به این نتیجه نرسیدیم که یك فروند هواپیمای بدون خلبان عراقی و یك عدد بمب خوشه‌ای را که بازرسی کرده بودیم به پراکندن عوامل شیمیایی و بیولوژیکی اختصاص داشتند.

بمب خوشه‌ای و هواپیمای بدون خلبان

روز قبل از سخنرانی در شورای امنیت یعنی روز ششم مارس جان وولف دستیار وزیر خارجه آمریکا به دیدنم آمد و با لحنی نسبتاً گستاخانه پرسید چرا کمیسیون بازرسی و نظارت درنیافته است که پیدا شدن یك فروند هواپیمای بدون خلبان عراقی و یك عدد بمب خوشه‌ای برای پرتاب تسلیحات شیمیایی شاهد بر تخلفات عراق از الزاماتش است. وی تصاویری از هواپیما و بمب مورد بحث را روی میزم پرت کرد.

قضیه هواپیمای بدون خلبان مطلب تازه ای نبود. بازرسان ما چند فروند از آنها را بررسی کرده بودند و در عین حال که توضیحات عراقی ها خیلی رضایت‌بخش نبود هنوز به این نتیجه نرسیده بودیم که آیا این هواپیماها مجاز یا غیر مجاز هستند. آیا هیچ یك از آنها بردی فراتر از ۱۵۰ کیلومتر برد مجاز موشك ها داشتند؟ گرچه آمریکایی ها مدعی بودند یك پرواز ۵۰۰ کیلومتری آنها را شناسایی کرده اند اما به نظر می آمد این مورد خاص در یك میدان کورس بود تا نشان دهند سوخت آن برای چنین مسافتی کافی است. به هر حال برد مؤثر این نوع هواپیما با طول برد سیگنال‌های هدایت کننده آن محدود می‌شود. آیا بدنه مخزن این هواپیما برای حمل و فرو ریختن سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی طراحی شده بود یا فقط تجهیزات عکسبرداری را در خود جای می‌داد؟ هنوز درباره این سؤالات مرتبط آن‌طور که باید و شاید کند و کاو نشده بود از این رو ما هم به نتیجه‌ای نرسیده بودیم.

درباره بمب خوشه ای توجیه نشده بودم، لذا به وولف گفتم می تواند با یکی از کارشناسان ما صحبت کند. وولف پرسید اصلاً می دانم کارمندانم چه می کنند؟ و من پاسخ دادم هر وقت مطلب مهمی باشد آنها به من می گویند. مطمئن بودم که معاونم، دیمیتری پریکوس، در گزارش یافته های مهم به من کوتاهی نمی کند. در بازنگری مایلم تصور کنم که بخشی از گستاخی در برخورد وولف می توانست ناشی از ناآگاهی وی از نقطه ضعف دعاوی خود و بدین سبب ضعف در قدرت مانور او باشد.

از وولف پرسیدم عکس ها را از کجا به دست آورده است. پاسخ داد به من نخواهد گفت. گفتم امیدوارم از طریق کارکنان کمیسیون نباشد چون در این صورت به شدت خشمگین شده و با آن برخورد خواهم کرد.

عکس ها چیزی نداشتند که ضرورتی برای محرمانه نگهداشتن آنها وجود داشته باشد و اگر شورای امنیت می خواست آنها را ببیند در اختیار اعضای شورا قرار می دادم. ولی به هرحال در دسترس عموم قرار نداشت. نمی توانستم این احتمال را نادیده بگیرم که یکی از کارکنان کمیسیون آنها را به آمریکایی ها داده باشد که به هرحال یك تخلف نابخشودنی محسوب می شد. در هر صورت از این که آمریکایی ها با چنین روش هایی به دنبال کسب اطلاعات از ما بودند آزرده خاطر شدم. همچنین نمی توانستم این احتمال را هم کنار بگذارم که آمریکایی ها رمز فاکس امن ما را گشوده و از آن طریق عکس ها را دریافت کرده باشند. در مقالاتی که در روزنامه آبزرور چاپ شده بود گفته می شد که آمریکایی ها در دفاتر و تلفن‌های دیپلمات‌های کشورهای عضو شورای امنیت میکروفن مخفی کار گذاشته‌اند. توضیح و توجیه چگونگی دستیابی وولف به عکس ها هرچه باشد پاسخ او توی ذوق زد.

در آن بخش از اطلاعاتی که برای من گردآوری شده و باید به طور شفاهی در سخنانم در جلسه هفتم مارس شورای امنیت ارائه می کردم به بازرسی های ما از

هواپیماهای کنترل از دور با ذکر این نکته که در حال بررسی برد و قابلیت مدل‌های مختلف آنها هستیم به طور خلاصه اشاره می شد، ولی در مورد بمب خوشه‌ای و بمب های خالی کروی شکل که پیدا شده بودند مطلبی نیامده بود.

یکشنبه بعد، نهم مارس، نیویورك تایمز مقاله مفصلی داشت که در آن گفته شده بود مقامات واشنگتن فاش کردند که اخیراً در بازرسی‌ها «نوع جدیدی از راکت [بمب خوشه‌ای] پیدا شده است که ظاهراً برای پراکندن بمب‌های کوچك پر شده از عوامل شیمیایی یا بیولوژیکی برروی مناطق وسیع طراحی شده اند» مقامات مربوطه پیش‌بینی کردند این اطلاعات نظریات ایالات متحده مبنی بر این که بازرسان «شواهدی دال بر مجرمیت عراق» پیدا کرده بودند را تقویت می کند. مقامات مورد بحث عکس‌هایی از این سلاح ها را هم نشان داده بودند، اما طبق مندرجات مقاله نگفتند عکس ها را چگونه به دست آورده اند. روزنامه در یك اظهار نظر ملاحظه کارانه اضافه می کرد معلوم نیست این سلاح خوشه ای به تازگی تولیدشده یا تولید آن به قبل از سال ۱۹۹۸ باز می گردد.

از طریق کارشناسان کمیسیون بازرسی و نظارت که متعاقباً مرا در جریان گذاشتند فهمیدم که این بمب و بمب های کوچك آن- کپی شده از مهمات وارداتی عراق از آفریقای جنوبی در سال ها قبل- در انبار یك کارخانه قدیمی یافت شده بود و به نظر می رسید بیش تر قراضه اسقاطی های کهنه هستند نه چیزی که در حال حاضر مورد توجه و استفاده باشد. هیچ آثاری هم از عوامل شیمیایی در محل وجود نداشت. عمر سیاسی این سلاح بسیار کوتاه بود، از پنج شنبه تا دوشنبه که در جلسات مشورتی غیررسمی شورای امنیت نگروپونته، سفیر ایالات متحده از این نوع سلاح نام برد. پس از آن دیگر هیچگاه در این باره چه از طرف ایالات متحده و چه از دیگران، چیزی شنیده نشد. محتملاً در همان انبار به صورت مهمات قدیمی و خارج از رده باقی ماندند مگر این که به خاطر ارزش فلزاتش آن را ذوب کرده باشند.

در همین روز یکشنبه نهم مارس، کالین پاول در مصاحبه با تلویزیون فاکس

گفت: بلیکس مردی شایسته، نجیب و درستکار است ـ این اظهار لطف او در این مقطع بود ـ اما او فکر می کند من باید چیزهای بیش تری را در سند خوشه ای که در اختیار شورای امنیت گذاشته بودم، می آوردم. پاول همان گونه که در جلسه شورا گفته بود بار دیگر تأکید کرد که سند مبین دغلکاری عراق است. وی بر تمرکز روی مسأله هواپیمای بدون خلبان گفت: «ایالات متحده در خلال یك هفته خبرهایی در این باره خواهد داد»، و چنین هم کردند.

این اولین بار نبود که از مسأله هواپیماهای بدون خلبان برای مقاصد سیاسی بهره برداری می شد. قبلاً در تاریخ هفتم اکتبر ۲۰۰۲ ـ پیش از رأی گیری قطعنامه جنگ در کنگره آمریکا ـ پرزیدنت بوش طی یك سخنرانی گفته بود عراقی‌ها ممکن است از هواپیماهای بدون سرنشین خود برای مأموریت‌هایی که هدف آن ایالات متحده است، استفاده کنند. کالین پاول هم در سخنرانی پنجم فوریه ۲۰۰۳ خود در شورای امنیت مشابه همین سخنان را گفته بود.

تردیدی نبود که این بار مقامات ایالات متحده عزم خود را جزم کرده اند از داستان هواپیمای بدون خلبان و بمب خوشه ای به عنوان مواردی ـ و در واقع حتی به عنوان شواهد و سرنخ هایی ـ که بازرسان «به طور عمد بی اهمیت جلوه داده بودند» بهره برداری کنند. دوشنبه دهم مارس رویترز گزارش داد کاخ سفید از امکان عدم تصویب قطعنامه آگاه است. بوش و پاول به منظور جلب آرای موافق با رهبران کشورهای عضو شورا نظیر چین، پاکستان، آنگولا و مکزیك گفتگو کرده‌اند. این خبرگزاری همچنین گزارش داد کاخ سفید از این که هانس بلیکس در مورد «هواپیمای بدون خلبان عراقی که موجودیت آن در سند غیرمحرمانه منتشر شده توسط بازرسان افشا شد» در شورای امنیت سخنی نگفته بود اظهار «ناخرسندی» کرده است. آری فلیشر منشی مطبوعاتی کاخ سفید کمی بعد در همین روز دوشنبه اظهار داشت هیأت نمایندگی ایالات متحده در جلسه غیرعلنی شورای امنیت خواهند پرسید چرا هواپیماهای بدون خلبان بخشی از گزارش

بلیکس نبود. کالین پاول به صورتی کاملاً ملایم فقط گلایه کرده بود که بلیکس می‌توانست از هواپیماها بیش‌تر بگوید. ولی اکنون گفته می‌شد ـ البته به خطا ـ که من در سخن گفتن از آن به کلی قصور کرده بودم.

ماجرا ساعت به ساعت بالا می‌گرفت و قضیه بدتر می‌شد. وزارت خارجه ایالات متحده یك «اطلاع‌نامه» منتشر کرد که ادعا می‌شد خلاصه‌ای از سند خوشه‌ای / معیارهای کمیسیون بازرسی و نظارت است و در آن بار دیگر به خطا، بر آن بودند که استنتاجات ما را در مورد هواپیماهای بدون خلبان و چند مورد دیگر به منزله مجرمیت قطعی عراق نشان دهند.

جیمز بون، خبرنگار تایمز لندن در سازمان ملل به راحتی از واشنگتن سبقت گرفت. او ضمن تکرار ادعای نادرست واشنگتن که من هنگام ارائه اطلاعات به شورای امنیت از هواپیماهای بدون خلبان سخن نگفته بودم، آن را به عنوان «تلاش مشهود دکتر بلیکس برای پنهان نگهداشتن فاش‌سازی‌ها به منظور اجتناب از شعله‌ور شدن آتش جنگ» توصیف کرد. او ـ به غلط ـ پیش‌بینی کرد که یافته‌ها کار پذیرش خط مشی ایالات متحده / بریتانیا را برای مرددها آسانتر خواهد کرد و از قول یك دیپلمات عالیرتبه مردد در رأی نقل کرد که «این خیلی مهم است». وی نوشت: از نظر مقامات آمریکایی و بریتانیایی هواپیماهای بدون خلبان یك «سند و سرنخ» هستند و ایالات متحده و بریتانیا اکنون بلیکس را تحت فشار قرار خواهند داد که اذعان کند آنها از جمله یافته‌های بازرسی‌ها هستند.

در این اندیشه بودم که آیا در نشست مشورتی پشت درهای بسته شورای امنیت برای اولین بار با اعضای شورا برخورد خواهم داشت. در نظر داشتم از کمیسیون بازرسی و نظارت و از خودم در قبال هر گونه انتقاد بی‌پایه و غیر منصفانه دفاع کنم. ولی نگرانی من بی‌مورد بود. طبق یادداشت‌هایی که شخصاً برداشتم ـ از این نشست‌ها هیچ صورت جلسه رسمی وجود ندارد ـ گرین استاك، سفیر بریتانیا که نکات زیادی را درباره یك قطعنامه قابل قبول محتمل بیان کرد هیچ اشاره‌ای به

دو مورد سلاح‌ها نداشت. موضوع هواپیماهای بدون خلبان و بمب، خوشه‌ای با اندکی تفصیل، ولی بدون هیچ گونه انتقاد مستقیمی از کمیسیون بازرسی و نظارت و یا شخص من، توسط نگروپونته، سفیر ایالات متحده مطرح شد. او گفت: پیدا شدن هواپیمای بدون خلبان اعلام نشده و این یك سهل انگاری جدی است. وی اضافه کرد: این هواپیما برد قابل توجهی دارد و می تواند برای حمل سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی مورد استفاده قرار گیرد. این امر می تواند یك تخلف اساسی عراق از تکالیف و الزاماتش باشد. استراتژی کمیسیون بازرسی و نظارت چیست؟

وقتی در پایان یك سلسله مذاکرات طولانی سرانجام نوبت سخن به من رسید، گفتم: ما به طور مداوم اطلاعاتی را دریافت می کنیم، اما تمام آنها دارای چنان ارزشی نیستند که ضرورت داشته باشد فوراً گزارش شوند. برای آگاهی از آنها می توان منتظر گزارش ادواری ماند. یافته‌های خود درباره کلاهك برای سلاح شیمیایی و مدارك مرتبط هسته‌ای را جداگانه و علنی گزارش کرده بودیم، اما در مورد پیدا شدن پس مانده بمب خوشه‌ای و خرده مهماتی که شاید زمانی به عنوان یك سلاح شیمیایی در نظر گرفته می شد، گزارشی ندادیم، زیرا به این نتیجه رسیده بودیم که این یافته‌ها اهمیت چندانی ندارند. با اشاره به هواپیمای بدون خلبان اظهار داشتم، در یکی از جلسات شورا بدون ذکر جزئیات از آن سخن گفتم و اکنون گزارش می دهم که طول بال این هواپیما ۷/۴۵ متر است. و بر اساس آنچه که عراقی‌ها از آزمایش این نوع هواپیما اعلام کرده‌اند دارای ۵۵ کیلومتر برد با ظرفیت مفید بار ۳۰ کیلوگرم و زمان پرواز ۳۰ دقیقه هستند. اضافه کردم البته این مورد توسط عراقی‌ها اظهار نشده بود که باید اظهار می شد (عراقی‌ها بعداً ادعا کردند که یك اظهارنامه مغلوط داده بودند). گفتم ما کار جمع آوری داده‌ها را درباره این مدل و سایر مدل‌های هواپیماهای بدون خلبان ادامه می دهیم. تا این لحظه هیچ ارتباطی بین آنها با سلاح‌های کشتار جمعی پیدا نکرده‌ایم، ولی برای تصدیق صحت بردهای پروازی اعلام شده باید کار بیش‌تری انجام شود. عراق مدعی است که این وسیله

برای مقاصد متعارف مانند شناسایی، نظارت و ارتباطات الکترونیکی کاربرد دارد. البته اگر مشخص شود که بیش از ۱۵۰ کیلومتر برد دارند و یا برای حمل سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی طراحی شده‌اند مسلماً غیرمجاز خواهند بود. کمیسیون بازرسی و نظارت در حال بررسی و تحقیق پیرامون این نکات است. توضیحات من در شورا هیچ اظهارنظری را به دنبال نداشت.

از آنجا که دوستم البرادعی در این جلسه غیررسمی شرکت نکرده بود، از فرصت استفاده کردم و به اختصار گفتم: اظهار نظرهای علنی مبنی بر این که آژانس بین المللی انرژی اتمی خود اذعان دارد که پس از خاتمه جنگ خلیج [فارس] توسط عراقی ها گمراه شده بود مستند نبوده و به نظر من توجیه ناپذیر است.

گرچه رایزنی های غیررسمی بدون سخنرانی‌های مکتوب و صورت جلسات که از هر نظر بخش اعظم کار شورای امنیت است در اصل محرمانه هستند، ولی اصلاً محرمانه باقی نمی‌مانند. همانطور که در «حوامال»، کتاب قدیمی ایسلندی خرد وایکینگ، آمده است آنچه را سه نفر بدانند، تمام دنیا می داند. درواقع اغلب یك ضرورت سیاسی اعضای شورا را بر آن می دارد به دنیای خارج بگویند به دنبال انجام چه کاری هستند و رسانه ها هم البته برای پوشش فرآیند سیاسی احساس وظیفه می کنند. بعداز خاتمه جلسه مشورتی غیررسمی در تالار شورای امنیت اغلب خبرنگاران در سازمان ملل بهترین فرصت را پیدا می کنند تا از شرکت کنندگان در جلسه که به دشواری می توانند از برابر محلی که برای استقرار نمایندگان مطبوعات اختصاص داده شده عبور نکنند، سؤالاتی را که می خواهند بپرسند. از آنجا که این بار تنش شدیدی برفضا حاکم بود و کمیسیون بازرسی و نظارت هم نقش اصلی را داشت، همه آنها خواهان شنیدن نظریات من بودند.

با استفاده از موقعیت این واقعیت بجا را خاطرنشان کردم که در هیچ جای سند خوشه ای کمیسیون بازرسی و نظارت که اکنون دیگر محرمانه نبود، نیامده است که عراق سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد اما مغایرت ها و نواقص متعدد در

صورت وضعیت ها و اظهارنامه های عراق را در ارتباط با چنین تسلیحاتی نشان می دهد. گفتم گردآوری اطلاعات کاری دشوار و ضروری است در عین حال که برای این گونه اطلاعات ارج و ارزش زیادی قائل هستیم، نتایج را سنجیده و هشیارانه باید ارزیابی کنیم. در تهیه و تدارك سند خوشه ای هم به همین نحو عمل کرده ایم. خبرنگار تایمز لندن با طرح این سؤال که چرا درباره هواپیمای بدون خلبان گزارش نداده بودیم، سعی داشت از گزارش خبری، خود بهره برداری کند. پاسخ من فقط این بود که در گزارش ما مطالب زیادی درباره مخازن پرتابی آمده است. هنگامی که مستقیماً در مورد انتقادات آمریکایی ها مورد سؤال قرار گرفتم، پاسخ دادم: «هر کسی سعی دارد ما را تحت فشار قرار دهد تا هر چه می تواند بیش تر استفاده کند».

اگر مقامات واشنگتن برای مشتعل نگهداشتن گسترده تر مسأله ناکام مانده بودند، ولی با هر حساب در تحریك و برانگیختن آقای بون کاملاً موفقیت آمیز عمل کردند. روز بعد (۱۲ مارس) در تایمز لندن مقاله به قلم بون با عنوان «بلیکس باید ریگ را در کفش خودش جستجو کند» چاپ شده بود. او در مقاله خود توصیه می کرد وقتش رسیده است که استعفا کنم. آن گونه که او می گفت من خود را بی اعتبار ساخته بودم و «امید میلیون ها نفر را که در سراسر جهان به سازمان ملل اعتماد کرده بودند به باد داده ام» و ادامه می داد: «دکتر بلیکس ظاهراً مصمم است مردی نباشد که آتش جنگ را بر می افروزد... گرچه او مصرانه تکذیب می کند که اطلاعات را از شورای امنیت مخفی نگاه می دارد، ولی درواقع آنها را دفن می کند». وی مقاله خود را با این جمله به پایان می برد: «زمانی که تاریخ این دوران پرآشوب نوشته شود از دکتر بلیکس به عنوان فردی که تلاش کرد (شواهد و سرنخ ها) را پنهان نگه دارد نام برده خواهد شد».

واقعیت ماجرای هواپیمای بدون خلبان چه بود؟

مسلماً ما هیچ چیزی را پنهان نمی کردیم. در بازنگری مطلب ساده به نظر

می‌رسد: دولت ایالات متحده نتیجه گرفته بود که وجود هواپیمای بدون خلبان از موارد نقض قطعنامه شورای امنیت است. استنتاجی که اکنون روشن شده است به کلی نادرست و بی‌پایه بود. در کمیسیون بازرسی و نظارت ما حاضر نبودیم چنین برداشتی داشته باشیم. این موضوع واشنگتن را خشمگین ساخت. علی‌رغم این واقعیت که باید دانسته باشند نیروی هوایی ایالات متحده خود اعتقاد نداشت از هواپیماهای بدون خلبان عراقی برای حمل و پراکندن عوامل شیمیایی و بیولوژیکی استفاده می‌شود.

در این خلال عراقی ها ظاهراً از حملات و جار و جنجال رسانه های آمریکایی نگران شدند. ژنرال امین رئیس بخش مراقبت ملی روز یازدهم مارس یك کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد و طی آن یك فروند هواپیمای بدون خلبان را به خبرنگاران نشان داد. وی توضیح داد: نیروی محرکه این هواپیما توسط یك موتور دو زمانه موتوسیکلت تأمین می‌شود، برد کنترل زمینی آن هشت کیلومتر و ظرفیت بار آن بیست کیلوگرم است. این هواپیما برای حمل یك دوربین ویدیویی و نه تسلیحات بیولوژیکی طراحی شده و تنها برای پروازهای شناسایی به کار گرفته می‌شود. او همچنین مدعی شد که وجود این هواپیما را اعلام کرده اند، اما یك اشتباه نوشتاری رخ داده بود. به این معنا که فاصله دو سر بال آن به جای ۲۴/۵ فوت ۱۴/۵ فوت ذکر شده بود. خبرنگار آسوشیتدپرس که در آن جلسه حضور داشت روز دوازدهم مارس نوشت که بال هواپیما از چوب بالزا[1] بود که به وسیله نوعی نوارچسب به بدنه متصل می‌شد. خبرنگار نیویورك تایمز در بغداد گزارش داد: «خنده‌دار» است که این را یك چیز جدی تلقی کنیم.

حتی وقتی واشنگتن افشا نشدن مسأله هواپیمای بدون خلبان و بمب خوشه ای را برای انتقاد از من و کمیسیون بازرسی و نظارت غنیمت دانست

---

۱. نوعی چوب بسیار سبك از درختی به همین نام در کشورهای آمریکای جنوبی. م

نیویورك تایمز گزارش داد که برخی مقامات آمریکایی درباره این که سند خوشه‌ای کمیسیون بازرسی و نظارت باید به تخلف های عراق اشاره کند، تردید دارند. یك مقام وزارت دفاع نیز گفت: هواپیماهای بدون خلبان آن گونه که توصیف شده‌اند نمی توانند وسیله مؤثری برای حمل عوامل بیولوژیکی یا شیمیایی باشند. چند ماه بعد، در ماه جولای، معلوم شد که نیروی هوایی ایالات متحده، بزرگترین منبع تخصصی هواپیماهای بدون خلبان، همواره تردید داشت که هواپیماهای بدون خلبان عراقی برای حمله طراحی شده باشند و بر این باور بود که از آنها برای گشت شناسایی استفاده می‌شود. این نظریه پس از بررسی‌های صورت گرفته روی مدل‌های مختلف این نوع هواپیما که بعد از اشغال امکان پذیر شد، تأیید گردید. معهذا به نظر می‌رسد سیا هنوز به نتیجه گیری خود چسبیده باشد. امکان دارد تلاش شود قضیه به علت جروبحث‌برانگیز بودن و نه به عنوان مسأله‌ای اشتباهی از صحنه ناپدید گردد.

تضعیف آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و البرادعی

هیچ چیز بیش از شواهد قانع کننده مبنی بر این که عراق سلاح هسته ای در اختیار دارد و یا در آستانه دستیابی به آن است، نمی توانست حمایت سیاسی بیش‌تری را برای یك حمله پیشگیرانه برانگیزاند. آژانس بین المللی انرژی اتمی که مسئول بازرسی‌های هسته‌ای در عراق بود، چنین شواهدی را پیدا نکرد و شواهدی را هم که ایالات متحده بریتانیا در سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ بر آن تکیه کردند، علناً زیر سؤال برد. دولت ایالات متحده به منظور دفاع و حمایت از مدعای خود درصدد برآمد اعتبار آژانس بین المللی انرژی اتمی را خدشه‌دار کند. گرچه رخدادهای پس از جنگ نشان از آن دارد که آژانس در زیر سؤال بردن برخی شواهد ایالات متحده / بریتانیا محق بود متأسفانه آن مطالب انتقادی بی‌پایه علیه آژانس ـ که برای اولین بار توسط یك دولت مطرح شد ـ پس گرفته نشد و این امر

ممکن است باعث خساراتی شود که در راستای منافع هیچ کس نخواهد بود. علل این اختلاف نظر که ریشه های آن احتمالاً به سال ۱۹۹۱ بازمی گردد، از این قرار است:

در آن زمان من به عنوان مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی، مسئول گزارش سال ۱۹۹۷ آژانس به شورای امنیت درباره بازرسی هسته ای در عراق بودم. دکتر البرادعی که جانشین من شد مسئول گزارش سال ۱۹۹۸ بود. نتیجه گیری‌های هر دو گزارش به طور اصولی مشابه بودند. آژانس یك شناخت کامل از برنامه های تسلیحات هسته ای عراق به دست آورده بود، تمامی تأسیسات زیربنایی مربوطه را منهدم کرده و تمام مواد قابل شکسته شدن را هم از عراق بیرون برده بود. عراق دیگر عملاً توان فیزیکی تولید میزان قابل توجهی از مواد هسته‌ای قابل استفاده تسلیحاتی را نداشت. هیچ دلیل و نشانه ای هم در کار نبود که در زمینه هسته ای اقدامات بیش تری باید صورت گیرد، اما مسائل مختلف دیگری باقی مانده بود که باید روشن می شد.

دولت عراق از این که آژانس در این اوضاع و احوال پرونده هسته ای آن کشور را مختومه اعلام نکرد و گواهی سلامت به عراق نداد، خشمگین بود. هنگامی که من و البرادعی در ماه مه ۲۰۰۲ با دکتر ضیاء جعفر، فرد اصلی برنامه هسته‌ای عراق، در نیویورك ملاقات کردیم، وی آنچنان در این مورد عصبانی بود و جاروجنجال به راه انداخت که دکتر امیر السُعادی مجبور شد او را آرام کند.

در این نکته که پرونده هسته‌ای عراق در پایان سال ۱۹۹۸ کم و بیش بسته شده بود، تمام اعضای شورای امنیت از جمله ایالات متحده دیدگاه مشترکی داشتند و آغاز به کار دولت جورج بوش هم در این خصوص تغییری ایجاد نکرد. در واقع روز ۲۴ فوریه ۲۰۰۱ به نقل از کالین پاول گفته شد که صدام حسین «هیچگونه توانایی قابل توجهی در زمینه سلاح های کشتار جمعی ندارد». در این گفته وی از حوزه هسته ای فراتر رفته بود.

تأثیر حادثه یازدهم سپتامبر بر ارزیابی ایالات متحده در مورد عراق

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر دیدگاه دولت بوش را عوض کرد. گرچه هیچ مدرك تازه ای پیدا نشده بود، ولی پیشینه گذشته صدام در به کارگیری سلاح های شیمیایی و موشکی، بلندپروازی‌های هسته ای قبلی وی و مشکلاتی را که رژیم او برای روند بازرسی‌ها در سراسر دهه ۱۹۹۰ به وجود آورده بود، در قالبی تهدیدآمیزتر و مجرمانه دیده شدند. روز چهاردهم نوامبر ۲۰۰۱ ریچارد پِرل، ابرجنگ‌طلب نامتعارف که با پنتاگون ارتباط داشت، گفت: قاطع ترین دلیل برای آغاز جنگ با عراق آن است که صدام در مدت زمان کافی قادر خواهد شد با سلاح هسته ای به ایالات متحده حمله کند. او پرسید: «آیا باید منتظر صدام باشیم، یا باید به اقدام بازدارنده دست زنیم؟» شش ماه پس از آغاز جنگ، در سپتامبر ۲۰۰۳، پرزیدنت بوش تأیید کرد که دولت وی هنوز به طور اساسی این نظریه را می‌پذیرد. وی گفت حملات یازدهم سپتامبر به ما نشان داد که باید با تهدیدها قبل از این که به سواحل ما برسند، مقابله کنیم.

با نگریستن از این زاویه تازه، رخدادها و گزارش های گوناگون دلیل و قرینه‌ای بر حرکت عراق به سمت و سوی توان تسلیحات هسته ای دیده می‌شد که قبلاً بر آن گمان نرفته بود. در اوایل سپتامبر ۲۰۰۲ پرزیدنت بوش اعلام کرد که تصاویر ماهواره ای از ساختمان تازه در الفُرات، سایت پیشین عراق برای غنی‌سازی اورانیوم با سانتریفوژ، نشان می‌دهد که برنامه بمب هسته ای عراق مجدداً از سر گرفته شده است. او گفت: «نمی‌دانم چه دلیل بیش‌تری لازم داریم»، اما در واقع وی به دلایل بیش‌تری نیاز داشت. عراقی‌ها به فوریت نمایندگان رسانه ها را به سایت الفرات دعوت کردند و دهها خبرنگاری که از آن سایت بازدید کردند، هیچ نوع دستگاه سانتریفوژی در آنجا ندیدند. گزارشهای بعدی ایالات متحده/ بریتانیا هم هیچ اشاره‌ای به آن تصاویر ماهواره ای نداشت.

گزارش های ایالات متحده و بریتانیا درباره عراق، سپتامبر ۲۰۰۲

در همان ماهی که تصاویر ماهواره ای الفرات منتشر شد، ایالات متحده و بریتانیا هر یك جداگانه جزوه ای حاوی گزارش هایی را انتشار دادند که دلایل و مستندات هر دو کشور پیرامون تخلفات عراق از مقررات تحریم تسلیحاتی در آنها فهرست شده بود. فهرست موارد هسته ای در گزارشهای ایالات متحده به شکل مشهودی کوتاه تر از آنِ بریتانیا بود و در آن هیچ اشاره ای به مورد ادعایی واردات اورانیوم طبیعی (کیك زرد) از آفریقا که پرزیدنت بوش بعداً در سخنرانی روز ۲۸ژانویه ۲۰۰۳ خود در برابر کنگره عنوان کرد، نمی شد. هر دو جزوه تلاش عراق را برای واردات لوله های آلومینیومی مخصوص خاطر نشان می کردند، اما در متن آمریکایی ها هشیارانه گفته می شد که «مقامات آگاه بر این باورند این لوله ها اجزای دستگاه سانتریفوژ برای غنی سازی اورانیوم هستند». این شیوه بیان راهی برای سلب مسئولیت از خود یا لااقل کاهش مسئولیت در آنچه که گفته یا نوشته می شود، است.

در برآوردهای دو گزارش پیرامون مدت زمانی که عراق برای تولید سلاح هسته ای به آن نیاز داشت، اختلاف نظر حیرت انگیزی به چشم می خورد. سند بریتانیایی در این مورد با ذکر جزییات بیش تری همراه بود و توضیح می داد تا زمانی که تحریم ها کارآمد باقی بماند عراق قادر به تولید سلاح هسته ای نخواهد بود. این مورد با ارزیابی های آژانس بین المللی انرژی اتمی تفاوتی نداشت. این گزارش اضافه می کرد اگر تحریم ها برداشته شوند، یا ناکارآمد از آب درآیند، عراق حداقل پنج سال وقت لازم دارد تا بتواند مواد شکسته شدنی لازم برای یك بمب را تولید کند. اگر عراق بتواند این مواد و سایر اجزای مورد نیاز را از یك منبع خارجی تأمین نماید، زمان مورد نیاز فقط یك تا دو سال خواهد بود. گزارش ایالات متحده خود هیچ برآورد مستقیمی را به دست نمی داد، اما استنتاج انستیتوی بین المللی مطالعات استراتژیك را آورده بود که اگر عراق بتواند مواد شکسته شدنی را از خارج

وارد کند در خلال چند ماه صاحب بمب اتمی خواهد شد. باز هم شیوه ای برای اشاعه یك پیام هشدار دهنده به مردم بدون آن که مسئولیتی برای صحت و سقم آن در کار باشد.

در گزارش ایالات متحده همچنین آمده بود که صدام حسین در دو سال گذشته دیدارهای مکرری با دانشمندان هسته ای خود داشت. تهیه کنندگان گزارش با ذکر این مورد «علامت» علاقمندی او را به تولید سلاح هسته ای نشان می دادند. در اینجا دیگر برای گذاشتن مسئولیت بر عهده دیگران تلاش نشده بود. به هر حال شخص ممکن است از خود بپرسد این «علامت» تا چه اندازه می تواند موثق و معتبر باشد.

پس از جنگ درباره شرایط دشوار و اسفناك حاکم بر کار و فعالیت دانشمندان هسته ای عراق در آن دوران اطلاعات قابل توجهی به دست آمد. در آن شرایط مطلقاً هیچگونه امکان و احتمالی برای پیشبرد یك برنامه تسلیحات هسته ای نمی توانست وجود داشته باشد. آیا صدام عملاً علائمی را برای دنیای خارج می فرستاد تا این تصور غلط را ایجاد کند که بر خلاف اظهارنامه های داده شده به سازمان ملل، عراق هنوز هم به تلاش های هسته ای خود ادامه می دهد؟ یا این که صرفاً سعی بر آن داشت تا روحیه دانشمندان هسته ای را تقویت کند و به عراقی ها و همسایگان عرب وانمود سازد که پیشرفت علمی طبق معمول ادامه دارد؟ اما گزارش های متعدد این نکته را تأئید کردند که دانشمندان هسته ای سعی داشتند روحیه صدام را بالا نگه دارند و در عین حال از استمرار دریافت های مالی خود مطمئن شوند.

لوله های آلومینیومی

لوله‌های آلومینیومی به عنوان مدرك سابقه‌ای بسیار طولانی تر از تأسیسات الفرات، که با انتشار تصاویر ماهواره‌ای آن پرزیدنت بوش تصور کرده بود مسائل

دیگر ضرورتی ندارند، داشتند. این داستان هم به جای خود تعجب برانگیز است. انستیتو علوم و امنیت بین‌المللی دیوید آلبرایت، گروه تحقیقاتی صاحب نام و معروف در واشنگتن، چندی قبل اعلام کرده بود تردید جدی دارد این لوله ها به سانتریفوژها اختصاص داشته باشند. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم که عملاً لوله‌ها را بررسی کرده و آگاهی قابل توجهی در این باب داشت نیز به همین گونه اظهارنظر کرد. درست است که لوله‌ها را به طور غیرقانونی وارد کرده بود، ولی تمام واردات غیرقانونی با سلاح‌های کشتار جمعی مرتبط نبودند. بعداً فاش شد وزارت انرژی ایالات متحده که مسئولیت غنی سازی سانتریفوژی را در آمریکا به عهده دارد، با این استنتاج که لوله‌های مورد بحث برای استفاده در سانتریفوژها بودند مخالفت کرده بود؛ اما به هر حال مقاماتی که مسئولیت سیاسی داشتند خواستار نتیجه گیری دیگری بودند.

علی‌رغم نشانه‌های آگاهی دهنده پل ولفوویتز، معاون وزارت دفاع همچنان بر وجود لوله‌ها به عنوان یك نشانه با اهمیت استناد می کرد. او کم و بیش پذیرفت ایالات متحده ممکن است اشتباه کند، اما در عین حال گفت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم می تواند اشتباه کرده باشد. این لفاظی و عبارت‌پردازی مسخره نشان می داد او به چه کسی می تواند اعتماد کند.

پاول هم در جریان سخنرانی پنجم فوریه در شورای امنیت به لوله‌های آلومینیومی به عنوان مدرکی برای برنامه تسلیحات هسته‌ای عراق استناد کرد، اما این قید را هم اضافه نمود که در این باره اتفاق نظر وجود ندارد. یك ماه بعد البرادعی به شورای امنیت گزارش داد که عراق تأکید دارد لوله‌های ۸۱ میلیمتری برای استفاده در ساخت راکت اختصاص داشتند. تیم آژانس با انجام یك بررسی دقیق و همه‌جانبه به این نتیجه رسیده بود که لوله‌ها «ارتباطی بر ساخت سانتریفوژها نداشتند» گرچه کالین پاول سعی وافر داشت تا مسأله حل ناشده باقی بماند، ولی نظریه آژانس از حمایت بیش‌تری برخوردار شده بود. بارتون گلمان در گزارشی در

شماره ۲۶ اکتبر ۲۰۰۳ واشنگتن پست فاش کرد: گرچه برخی افراد در واشنگتن حتی در آخرین مراحل از تئوری سانتریفوژها صرفنظر نکرده بودند، اما پس از جنگ کارشناسان به کلی آن را کنار گذاشتند و هیچ علاقه‌ای به مسأله لوله‌های آلومینیومی نشان ندادند. یکی از کارشناسان گفت ممکن است لوله‌ها را برای استفاده در مجاری فاضلاب به تاراج برده باشند.

کیک زرد

داستان کیك زرد که سروکله‌اش با انتشار گزارش سپتامبر ۲۰۰۲ بریتانیا، (در آن زمان برای اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد)، پیدا شد به اندازه همان ادعای تونی بلر که گفت: «بر اساس برنامه‌ریزی صدام، سلاح‌های کنتار جمعی عراق ظرف ۴۵ دقیقه پس از صدور دستور وارد عمل می‌شوند» مورد توجه قرار گرفت. البته اگر نگوییم به همان اندازه هم باعث بی‌آبرویی شد.

در آن گزارش آمده بود که: «عراق با این که هیچ نوع برنامه‌ای برای استفاده غیرنظامی از نیروی هسته‌ای ندارد مقادیر قابل توجهی اورانیوم از آفریقا خریداری کرده است» همان‌طور که قبلاً اشاره کردم در گزارش ایالات متحده که در همین ماه منتشر شد، این مورد اصلاً ذکر نشده بود، اما در ژانویه ۲۰۰۳ کاندالیزا رایس در این باره نوشت و کالین پاول هم در اجلاس مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوییس، از هیأت‌های نمایندگی حاضر در اجلاس پرسید: «چرا عراق هنوز هم در تلاش برای تهیه اورانیوم است؟»

مدرك شماره یك در برانگیختن کنجکاوی‌ها پیرامون این ماجرا سندی بود که ادعا می‌شد قرارداد منعقده بین دولت نیجر و دولت عراق برای تحویل کیك زرد یا اورانیوم طبیعی است. نقطه اوج ماجرای کیك زرد زمانی بود که پرزیدنت بوش در سخنرانی سالانه خود برابر کنگره ایالات متحده، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۳، گفت: «دولت بریتانیا مطلع شده است که صدام حسین اخیراً مقادیر قابل توجهی اورانیوم از آفریقا

خریداری کرده است» از آنجا که این مورد با صراحت و آشکارا در گزارش بریتانیا آمده بود، اظهارات رئیس جمهوری می توانست بی چون و چرا و غیر قابل بحث تلقی شود. اما از طرف دیگر، این حقیقت که در همین وقت در دستگاه حکومتی بوش آگاهی وجود داشت که مدرك اصلی در این باب دستکاری شده بود، یا به عبارت بهتر جعلی و قلابی بود، باعث چنان رسوایی و ننگی می شود که کفاره‌ای آن را پاك نمی کند.

نقطه افول ماجرای کیك زرد هم روز هفتم مارس و زمانی بود که البرادعی به شورای امنیت گزارش داد قرارداد مورد بحث جعلی است. گر چه در آن لحظه ابروهایم را از تعجب بالا نبردم امّا واقعاً حیرت‌زده شده بودم. البرادعی قبلاً چیزی به من نگفته بود و بنابراین نمی دانستم چنین مطلبی را مطرح می کند. چند ماهی در این فکر بودم که خرید اورانیوم توسط عراق بعید و دور از ذهن است. به محض این که فردی کلمه «اورانیوم» را به زبان می آورد اذهان اغلب مردم متوجه بمب اتمی می‌شود. در هر صورت اورانیومی را که از معدن استخراج می کنند و پس از تغلیظ به صورت کیك زرد در می آید قبل از آن که به ماده منفجره برای بمب هسته‌ای تبدیل گردد باید فرآیندهای طولانی و بسیار دشوار صنعتی و شیمیائی را طی کند. با توجه به این که تمام تأسیسات مرتبط با این فرآیندها در عراق منهدم شده بود چرا عراقی‌ها باید به دنبال خرید کیك زرد می بودند؟ آنها اگر روزی از شر تحریم‌ها خلاص می شدند می توانستند در سرزمین خودشان اورانیوم استخراج کنند همان کاری که قبل از جنگ خلیج [فارس] هم می کردند. به نظرم نمی‌رسید داستان کیك زرد در دیدگاه عامه اعتبار و اساس محکمی داشته باشد. البته در آن زمان این تنها مورد نبود که با برداشت عامه سازگاری نداشت. من هم هیچگاه تردیدهایم را علناً به زبان نیاوردم.

در حالی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مدت زیادی منتظر ماند تا بتواند یك نسخه از اسناد مربوط به کیك زرد را از سازمان سیا دریافت کند و بررسی و نهایتاً

پی بردن به جعلی بودن آنها هم وقت گرفته بود سیا برای اثبات جعلی بودن قرارداد مورد بحث به وقت زیادی نیاز نداشت. فقط به یك دلیل ساده: اسناد به نام یکی از وزرای دولت نیجر امضاء شده بود که در تاریخ ذکر شده در اسناد عضو دولت نبود.

انتقاد غیر منصفانه از آژانس بین المللی انرژی اتمی

به دنبال سخنان هفتم مارس البرادعی در شورای امنیت کالین پاول از اظهارنظر پیرامون افشای جعل اسناد خودداری کرد گرچه این کار برای او باید شاق و دردناك می‌بود. اما به هرحال با گفتن این جملات که «همانطور که همه ما می‌دانیم در سال ۱۹۹۱ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تنها چند روز مانده بود اعلام کند عراق هیچ گونه برنامه هسته‌ای ندارد. در حالی که ما خیلی زود به عکس این مطلب پی‌بردیم. اکنون هم آژانس به نتیجه مشابهی رسیده است ولی ما باید کاملاً هشیار باشیم» سعی کرد از قابلیت اعتماد آژانس بکاهد.

شاید خط مشی پاول ناشی از مباحثی بود که درون هیأت حاکمه ایالات متحده با هدف مقابله با نفوذ آژانس در رأی گیری آتی صورت می گرفت. در تاریخ نهم مارس کاندالیزا رایس در مصاحبه با تلویزیون ابی سی گفت «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مسلماً در سال ۱۹۹۱ متوجه برنامه هسته‌ای عراق نشد، در سال ۱۹۹۵ هم متوجه این برنامه نشد، در سال ۱۹۹۸ هم متوجه آن نشد». این اظهارنظر و گفته‌های متعاقب آن به نحو چشمگیری مشابه گفته‌های پاول بود که «درباره این نتیجه گیری‌ها، به ویژه در کشوری با رژیم خودکامه نظیر عراق باید کاملاً مراقب باشیم.»

اظهارات البرادعی در روز هفتم مارس شامل این نکته بود که «تا این تاریخ هیچ مدرك یا دلیل قابل قبولی در مورد ازسرگیری برنامه تسلیحات هسته‌ای عراق پیدا نکرده‌ایم». روز شانزدهم مارس، کمتر از یك هفته قبل از آغاز جنگ، دیك چنی معاون رئیس جمهور در برنامه تلویزیونی «دیدار مطبوعات» البرادعی را نشانه

گرفت و گفت: «تصور می کنم آقای البرادعی آشکارا به خطا می‌رود... و فکر می کنم اگر به پیشینه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در این گونه مسائل، به‌ویژه جایی که عراق مطرح است، نگاه کنید خواهید دید آنها همواره کارهایی را که صدام انجام می‌داد دست کم گرفته‌اند یا اصلاً توجه نکرده‌اند. دلیلی ندارم باور کنم آنها این بار بیش‌تر از گذشته اعتبار دارند».

بیش از دو ماه بعد پل ولفوویتز معاون وزیر دفاع در نوعی مدافعه عجیب و غریب از این که نیروهای اشغالگر آمریکایی هنوز هیچ گونه سلاح غیرمجاز را در عراق پیدا نکرده بودند به شکلی ناشیانه تلویحاً از آژانس انتقاد کرد: «منظورم این است که اگر به خاطر بیاورید در سال ۱۹۹۱ سه ماه پس از جنگ آژانس آماده شده بود اعلام کند برنامه هسته‌ای در عراق وجود ندارد اما سه تا شش ماه بعد آژانس دریافت که عراق نه تنها یك راه بلکه، فکر می کنم، چهار طریق مختلف را برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای دنبال می کند».

این انتقادات اولین و تنها انتقاداتی بود که یك دولت علیه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ارتباط با بازرسی‌هایش در عراق به عمل آورد. این انتقادات را به‌عنوان یك خصیصه برای تلاش‌های مداومی که ایالات‌متحده در بهار سال ۲۰۰۳ به عمل می آورد تا دنیا را متقاعد کند عراق کندوکاوهای خودرا برای تسلیحات هسته‌ای از سر گرفته بود شاید می شد نادیده گرفت اما به نظر من انتقادات مزبور ریشه‌های عمیق‌تری، عمدتاً در جناح نظامی دولت ایالات متحده داشتند. وزارت خارجه و وزارت انرژی که تجربیات قابل ملاحظه‌ای در کار کردن با آژانس داشتند در این انتقادات زیاد دخیل نبودند. در فصل دوم این کتاب پافشاری دولت بوش [پدر] را در شورای امنیت به سال ۱۹۹۱ برای دادن اختیارات به آژانس برای بازرسی در عراق بعد از جنگ خلیج [فارس] شرح دادم.

در اواخر سال ۲۰۰۳ برخی مقامات دولت ایالات متحده به این علت از آژانس انتقاد می کردند که دبیرخانه آژانس حاضر نبود تنها به خاطر مخفی کاری

ایرانی‌ها در برنامه غنی‌سازی به این نتیجه برسد که ایران در تلاش برای ساخت اسلحه هسته‌ای می‌باشد. در ارتباط با بیانیه‌ای که چندی بعد لیبی صادر کرد و اعلام آمادگی نمود که از تمام تلاش‌هایش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای صرفنظر می‌کند مقامات دولت ایالات متحده از این که کارشناسان آژانس، پس از بازدید از آن کشور، اظهارنظر کردند لیبی برای دستیابی به توان هسته‌ای راهی دراز در پیش داشت آزرده خاطر شدند. در هر دو مورد می‌توان دریافت که یالات متحده سعی می‌کرد ارزیابی‌های آژانس را بسیار آسان گیرانه و مداراگونه به تصویر بکشد. شاید بررسی این نکنه که آیا این مشکل بر عکس نیست مفید باشد: برخی اوقات اظهارات و ارزیابی‌های آمریکایی‌ها به شدت مبالغه‌آمیز بود و همگان را به‌وحشت می‌انداخت. دعاوی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ درباره عراق و تسلیحات هسته‌ای آن کشور شاهد مثالی بر این توصیف‌اند. به هر حال برداشتی که در فصل دوم کتاب پیرامون بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در عراق ارائه کرده‌ام بدون تردید روشن می‌کند در همان هنگام که آژانس، به قول مقامات آمریکایی «متوجه» برنامه غنی‌سازی و تسلیحات هسته‌ای عراق نشده بود با توجه به این که بر اساس سیستم پادمان قدیمی پیمان منع گسترش هسته‌ای قبل از آوریل ۱۹۹۱ عمل می‌کرد به عنوان ابزار بازرسی شورای امنیت کاری در خور تحسین و ستایش انجام داد.

مطالب را باید صادقانه، روشن و بدون ابهام بیان کرد.

۱۱

دیپلماسی بر لبه پرتگاه

دستور جلسه رسمی نشست هفتم مارس شورای امنیت ارائه دوازدهمین گزارش سه ماهه کمیسیون بازرسی و نظارت درمورد روند بازرسی‌ها در ماه‌های دسامبر، ژانویه و فوریه بود. قطعنامه ۱۲۸۴ که رژیم بازرسی براساس آن شکل گرفت نه تنها کمیسیون را به ارائه گزارش‌های سه‌ماهه ملزم می‌کرد، بلکه مقرر می‌داشت پس از انجام یك دوره بازرسی‌های اولیه طرح «برنامه کاری» خود را هم برای تصویب به شورای امنیت تسلیم کند. آخرین تاریخ تعیین شده برای تسلیم این طرح بیست و هفتم مارس بود که هنوز تا آن تاریخ بیست روز وقت داشتیم.

در طرح برنامه کاری باید آنچه را که به عنوان «تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح» در نظر گرفته بودیم، فهرست می‌شد. اگر طی یك مدت ۱۲۰ روزه در حل و فصل این موارد پیشرفتی حاصل می‌شد، راه تعلیق ـ نه برداشتن ـ تحریم‌ها برای شورای امنیت باز می‌شد؛ بنابراین در صورت همکاری کامل عراق این تعلیق می‌توانست در پایان ماه جولای عملی شود. به اعتقاد روسیه، فرانسه و آلمان این چشم‌انداز هیچ عیب و ایرادی نداشت. سه کشور بر این باور بودند که بازرسی‌ها

به‌شکل قابل قبول و منطقی در حال انجام است، در مسیر تماس‌ها و راه‌های دسترسی بازرسان موانعی ایجاد نمی‌شود و تعداد زیادی از موشک‌ها هم منهدم شده بودند.

اما برای دولت ایالات متحده چشم‌انداز برنامه کاری که به چهار ماه بعد کشیده می‌شد به کلی غیر قابل قبول بود. آن دولت به اشتباه ـ و با برخی اختلاف نظرهای جزیی ـ به این نتیجه رسیده بود که عراق سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی دارد و حتی در لابراتوارهای سیار آنها را تولید می کند، هواپیماهای بی‌سرنشین دوربرد برای حمل و پراکندن این عوامل می‌سازد و بالاخره در حال احیای برنامه هسته‌ای پیشین خود است. به نظر مقامات آمریکایی، اقلامی را که بازرسان مفقود شده قلمداد کرده بودند هم مطمئناً هنوز موجود بود. نتیجه منطقی این تفکر آن که اظهارنامه تسلیمی عراق در دسامبر ۲۰۰۲ عمدتاً دروغین و گمراه‌کننده بود و یا حذف و قلم‌افتادگی‌های زیادی در آن وجود داشت. بنابراین عراق مرتکب تخلفات اساسی بیش‌تری در انجام تعهدات و الزامات خود شده بود که می توانست توجیه کننده مداخله نظامی باشد. گرچه عراق در مسیر دستیابی و تماس‌های بازرسان هیچ مانعی ایجاد نکرده بود، اما از نظر ایالات متحده آن گونه که باید و شاید در مواردی نظیر مصاحبه‌ها، پروازهای یو-۲ و تصویب ممنوعیت تولید و نگهداری سلاح‌های غیر مجاز همکاری نکرده بود که این‌ها هم از مصادیق تخلف‌های اساسی به شمار می آمدند و نیز، همان گونه که انتظار می‌رفت، عراق از آخرین فرصتی که قطعنامه ۱۴۴۱ به آن کشور می‌داد استفاده نکرده و با ادامه دغلکاری حداقل کاری را که فکر می کند با انجام آن می تواند در امان بماند انجام می‌دهد. به باور ایالات متحده زمان آن رسیده بود که اقدام عملی، یا به عبارت دیگر مداخله نظامی، مورد توجه قرار گیرد.

موضع رسمی ایالات متحده آن بود که نیازی به مصوبه خاص توسط شورای امنیت نیست. در عین حال احساس می کردند داشتن تأیید سازمان ملل امتیاز مهمی

است و نیز دریافته بودند که برای انگلیس، متحد اصلی واشنگتن، حمایت شورای امنیت اهمیت سیاسی فوق‌العاده‌ای دارد.

دلایلی برای جنگ

وجود «شواهد و مدارك» یا نبود «تصمیم استراتژیك» اگرچه کالین پاول، پل ولفوویتز و دیوید کای به طرق مختلف استدلال می کردند که بودن «شواهد و مدارك» اصلاً ضروری نیست، اما تردیدی نبود که دولت ایالات متحده به شدت می‌خواست حتی شده یك مدرك پیدا کند تا در صورت دست یازیدن به جنگ آن را به عنوان دلیل اصلی اقدام خود نشان دهد. در روزهای پس از نشست شورا، هیأت حاکمه ایالات متحده از طریق رسانه‌های جمعی ناخرسندی و آزردگی خاطر خود را ابراز کرد که چرا کمیسیون بازرسی و نظارت مسأله هواپیمای بدون خلبان یا بمب خوشه‌ای را به عنوان مدرك تخلفات عراق اعلام نکرده بود. احتمالاً منظور از این کار، راه انداختن جارو جنجال و تبلیغات پیرامون شواهد و سرنخ‌های ادعایی و نیز تضعیف اعتماد به نفس در بازرسان بود که در باره این اقلام هشدار نداده بودند.

تلاش دسته‌جمعی اطلاع‌رسانی آخر هفته دولت ایالات متحده در اولین روزهای ماه مارس بازتاب مطلوب مورد انتظار را، حداقل در مطبوعات محافظه‌کار، داشت. خبردار شدم که به من بهتان زده شده بود، مورد توهین قرار گرفته بودم و مرا به صورت مردی کودن و احمق تصویر کرده بودند. دریافتم که با ندیدن یا به‌ندرت دیدن برنامه‌های تلویزیونی و محدود کردن مطالعه جراید به چند نشریه واقعاً سطح بالا میزان زیادی از آدرنالین بدنم را حفظ می کنم. به هر حال هم پیام‌های مستهجن و هم پیام‌های خنده دار و با مزه آرامش خاطرم را درهم ریخت. یکی از ای میل‌ها توصیه می کرد اگر نمی توانم شواهد و مدارك را ببینم، باید به چشم پزشك مراجعه کنم. در پاسخ ضمن تشکر از توصیه ای که شده بود گفتم عینکی می گیرم که شیشه‌هایش بی‌رنگ باشد. این پاسخ ای میل دیگری را در پی داشت که در آن

قصدم را برای خلاص شدن از دست عینك صورتی رنگی که معمولاً به چشم می‌زدم، تحسین می کرد. هنوز به طرف مربوطه اطلاع نداده ام که چشم پزشك فرضی من بعداً یك عینك ذره‌بینی تجویز کرده است که تصور می کنم باید دو عدد از آن بخرم و یکی را به پنتاگون هدیه کنم... در ای میل دیگری گفته می شد من سگ نگهبان نیستم، بلکه پودل فرانسوی هستم.[1]

عنوان مقاله یك روزنامه جنجالی چنین بود: «ترفندهای بلیکس ایالات متحده را از کوره به در می‌برد» نتوانستم آن را تحسین نکنم. طراح آن را به یك نوشیدنی مهمان خواهم کرد.

روی هم رفته مشوش و پریشان خاطر نشدم. ما را به عنوان بازرس، و نه میانجی، برگزیده بودند. لذا بر آن نبودیم که خود را جایی بین ایالات متحده/ بریتانیا و عراق، و درواقع بین مواضع دولت‌ها، قرار دهیم. اما در هر صورت این واقعیت که رژیم صدام حسین یکی از ددمنشانه‌ترین رژیم‌هایی بود که جهان به خود دیده بود و مدت زمانی طولانی خطری بزرگ برای تمام منطقه به شمار می‌رفت نمی توانست توجیه کننده و مخدوش کننده مشاهده‌ها و یافته‌ها و یا دلیل پذیرش چشم بسته و بی‌چون و چرای شواهد و مدارك باشد. می‌دانستم که بازرسی‌ها و گزارش‌های ما حرفه ای، صادقانه و بدون هیچ گونه برنامه پنهانی برای تبرئه کردن یا مجرم شناختن بودند. هیچ چیز کامل نیست. امکان داشت در این یا آن مورد اشتباه کرده باشیم، اما اطمینان داشتم که واقع بین هستیم و واقعیات را با صحت و درستی قابل قبولی ارزیابی و ارائه می کنیم. در یکی از موارد به خبرنگاران گفته بودم ممکن است ما زرنگ‌ترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها در دنیا نباشیم. اما به هیچ وجه تحت سلطه و

---

۱. نویسنده نوعی جناس و بازی با کلمات را به کار برده است: Watchdog غیر از سگ نگهبان که معمولاً سگ تنومندی است، به معنای ناظر و مراقب هم می‌باشد و پودل نوعی سگ کوچك و ریزنقش است. م

جیره‌خوار کسی نیستیم.

دولت ایالات متحده در همان حال که رسماً اعلام می‌کرد وجود شواهد و مدارك ضرورتی ندارد تأکید داشت که عراق تصمیم استراتژیك را هم برای خلع سلاح اتخاذ نکرده است. این دستاویز نسبت به میزان تأثیرگذاری و توان قانع‌کنندگی نشان دادن مدرك و دلیل، قدرت اقناع و تأثیر کم‌تری داشت، ولی رد کردن آن دشوارتر می‌بود.

نگاهی مجدد به این مسأله در بازنگری و آگاهی از این که در واقع ممکن است تصمیم‌های استراتژیك در سال ۱۹۹۱ گرفته شده باشند (در تمام زمینه‌ها به استثنای موشك‌ها) نمی‌توانم از خود نپرسم چرا طرف عراقی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ تلاش نکرد مارا مجاب کند. آنها می‌توانستند به همان اظهارات حسین کامل داماد صدام حسین، در زمانی که به اردن پناهنده شده بود، اشاره کنند. آیا واقعاً در سال ۱۹۹۱ هیچ گونه دستور مکتوبی صادر نشده بود؟ اگر بود چرا آن را ارائه نکردند؟ چرا عراقی‌ها در تسلیم صورت اسامی افرادی که مدعی بودند به سال ۱۹۹۱ در جریان معدوم کردن اقلام غیرمجاز شرکت داشتند به کمیسیون بازرسی و نظارت تعلل کردند؟ چرا این افراد را در دسامبر ۲۰۰۲ برای انجام مصاحبه به کمیسیون معرفی نکردند؟

تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح: معیارها

ایده تعیین معیارهایی که عراق باید به آنها دست می‌یافت تا دنیا را متقاعد کند در حال تحقق امر خلع سلاح است مدت‌ها قبل از نشست هفتم مارس شورای امنیت شایع و بر سر زبان‌ها بود. همانند «شواهد و سرنخ‌ها» این هم تقریباً نقطه مقابل مفهوم نسبتاً گنگ «تصمیم استراتژیك» می‌بود، زیرا اهداف دقیق، ملموس و عینی را که لازم بود عراق به آنها برسد مشخص و معین می‌کرد. دولتمردان ایالات متحده نسبت به ایده معیارها موضعی تا حدی دو وجهی داشتند. به نظر آنان این امر

از یك طرف ممکن بود به رژیم عراق کمك کند تا با اجرایی کردن نسبی برخی معیارهای ابتدایی این دوره بحرانی را از سر بگذراند و سپس بار دیگر به وقت کشی و فریبکاری معمول خود ادامه دهد. از طرف دیگر می توانست گفته شود ارائه مجموعه‌های پیاپی از معیارها به عراق برای اجرا و با نشان دادن معقولانه آنچه که دلیل قابل قبول برای وجود تصمیم استراتژیك بود، نقاط ضعف مفهوم چنین تصمیمی بر طرف می‌شد. همچنین به نظر می‌رسید این آگاهی هم وجود دارد که اگر معیارهای دشواری پیش پای عراق گذاشته شود و برای تحقق آنها هم فرصت کمی داده شود، عدم توفیق حاصل از آن می‌تواند کسب مجوز به کارگیری نیروی نظامی را از شورای امنیت آسان‌تر کند. نتیجه نهایی این برداشت‌ها، حمایت نه‌چندان گرم ایالات متحده از تلاش بریتانیا برای استفاده از مفهوم معیارها به عنوان یك آزمایش سریع از تمایل عراق برای همکاری بود.

می توان گفت خواست مندرج در قطعنامه ۱۲۸۴ مبنی بر این که در حل و فصل «تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح» باید پیشرفت حاصل شود با رویکرد معیارها همسنگ بود ولو این که می‌توانست ۱۲۰ روز یا بیش‌تر به طول انجامد. تکالیف کلیدی انتخاب شده می‌توانستند همان معیارها باشند که تحقق آنها شاهد و قرینه‌ای برای همکاری می‌بود. روسیه، فرانسه و آلمان بر آن بودند که رویکرد معیارها در قطعنامه ۱۲۸۴ موجود است و در حالی که کمیسیون بازرسی و نظارت به زودی در برنامه کاری خود فهرستی را پیشنهاد می کند، چرا باید در اندیشه معیارهای جدید ـ «تکالیف کلیدی» جدید ـ بود. آنها می‌دانستند که «تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح» توسط کمیسیون بازرسی و نظارت از سند خوشه ای، که در حال نهایی شدن بود، برگزیده می‌شود و به همین دلیل هم اصرار داشتند کمیسیون در ارائه آن سند و نیز برنامه کاری خود تسریع کند. البته بدون تردید با این نظر که ایده معیارها را تقویت کنند و آن را به روند پیش بینی شده در قطعنامه ۱۲۸۴ مرتبط کنند. ایالات متحده و بریتانیا هم با خواست این سه کشور برای علنی شدن

سند خوشه ای مخالفت نکردند.

کالین پاول و جك استراو که قبلاً با استفاده از فرصت، پیش‌نویس اولیه سند خوشه ای را که به هیأت کمیسیاریا داده شده بود بررسی کرده بودند در جلسه شورای امنیت از آن بهره برداری گسترده ای کردند تا نشان دهند عراق تا چه اندازه دغلکاری و مخفی کاری کرده بود - اشاره ضمنی به این که بازرسی کارآیی نداشت. در آن جلسه هیچ نشانه ای از آن ناخرسندی‌های ابراز شده بعدی ایالات متحده مبنی بر این که سند به «شواهد و سرنخ‌ها» اشاره نمی کرد یا از بازتاب سخنان نیش‌دار و گزنده جان وولف در جلسه هیأت کمیسیاریای کمیسیون بازرسی و نظارت مبنی بر بی‌اهمیت بودن سند و مهم بودن عدم اتخاذ تصمیم استراتژیك، به‌چشم نمی خورد.

دومینیك دوویلپن، وزیر خارجه فرانسه که بر خلاف همتایان آمریکایی و انگلیسی خود از مضمون سند ارائه شده به هیأت کمیسیاریا بی‌خبر بود اصرار داشت که بازرسان برنامه کاری خود و فهرست تکالیف کلیدی باقیمانده خلع سلاح را هر چه زودتر ارائه کنند. او مانند همتایان آلمانی و روسی خود احساس می کرد ضرورت دارد شورا از این تکالیف حمایت کرده و آنها را تأیید کند. وی اعلام کرد آماده است درخواست کند بازرسان گزارش پیشرفت کار خود را در مورد اجرای تکالیف کلیدی هر سه هفته یك بار تسلیم کنند و از شورا هم بخواهد ارزیابی اجرای برنامه کاری توسط عراق را در زمان کوتاه‌تری از ۱۲۰ روز تعیین شده در قطعنامه ۱۲۸۴ انجام دهد.

درخواست اعلام «تصمیم استراتژیک» در سخنرانی صدام حسین

جك استراو در سخنان روز هفتم مارس خود در شورای امنیت روشن کرد که خلع سلاح عراق را نمی توان در مدت زمان کوتاهی که در پیش‌نویس قطعنامه برای اعلام پذیرش و تبعیت عراق در نظر گرفته شده انتظار داشت (یعنی تا

۱۷ مارس) وی نگفت که صدام حسین باید تصمیم استراتژیك را اعلام کند؛ اما در نشست مشورتی شامگاه همان روز جلسه علنی سرجرمی گرین استاك سفیر بریتانیا گفت: عراق به اندازه کافی وقت داشت تا برای متقاعد کردن همگان از یك تصمیم استراتژیك در مورد خلع سلاح داوطلبانه حرف بزند و عمل کند. احتمالاً آنچه که در مخیله گرین استاك می گذشت، انجام یك سخنرانی توسط صدام حسین و نیز مجموعه ای از اقدامات، (معیارها) بود که به زودی توسط کمیسیون بازرسی و نظارت فهرست می‌شد و کوتاه‌تر از تکالیف، کلیدی باقیمانده خلع سلاح می‌بود.

روز بعد از جلسه شورای امنیت با عمروموسی، دبیر کل اتحادیه عرب و وزیر خارجه پیشین مصر ملاقات کردیم. ما دوستانی قدیمی بودیم و یکدیگر را از سال‌ها قبل زمانی که هر دو عضو کمیته حقوقی مجمع عمومی بودیم، می‌شناختیم. وی در نظر داشت همراه با هیأتی زیر نظر اتحادیه به بغداد سفر کرده و با صدام حسین ملاقات کند. به‌وی گفتم گرچه در این مرحله تأثیر اعلام تصمیم استراتژیك توسط صدام نامعلوم است، ولی تنها راه گشوده موجود همین است که هر چه زودتر امتحان شود بهتر است. نکاتی را که فکر می‌کردم می‌تواند در نطق تلویزیونی صدام لحاظ شود، برشمردم. مثلاً:

* او می‌خواهد به دنیا اطمینان کامل دهد که هرگونه حمله به عراق را نمی‌توان با این دستاویز که عراق سلاح‌های کشتار جمعی دارد، توجیه کرد.

* بازرسی‌های سازمان ملل انهدام بسیاری از این گونه تسلیحات را در گذشته تأیید کرده است، اما از آن‌جا که هنوز تردیدهایی وجود دارد، وی اعلام می‌کند که هرگونه سلاح ممنوعه یا سایر اقلام غیرمجاز که ممکن است هنوز موجود باشند، در اختیار نهاد بازرسی سازمان ملل قرار خواهد گرفت.

* از تمام مقامات عراقی، نظامی و غیرنظامی، دانشمندان، مهندسین و غیره می‌خواهد تمامی اطلاعاتی را که دارند، به طور کامل و با فاش سازی واقعی در اختیار ارگان بازرسی سازمان ملل قرار دهند. از شهروندان به جدّ خواسته می‌شود

در مصاحبه‌ها چه در داخل عراق و چه در خارج از کشور حقایق را به بازرسان سازمان ملل بگویند.

به عمروموسی گفتم این گونه اظهارات ممکن است برای به تعویق افتادن خطر حمله در شرف وقوع کافی نباشد. سال گذشته شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که صدام در اندیشه کناره‌گیری از قدرت بود. در این سخنرانی خوب است اعلام کند زمان این کار فرا رسیده است و مسئول بعدی حکومت را هم معرفی کند. اضافه کردم او می‌تواند از البرادعی و من دعوت کند به عراق برویم و ضمن ملاقات با او، اطمینان‌های لازم را در مورد نکات گفته شده دریافت کنیم. و بالاخره اظهار داشتم شاید رساندن این پیام هم به صدام مفید باشد که اگر، علی‌رغم تمام این‌ها، کار به اقدام نظامی کشیده شد، عراق جداً باید از گروگان‌گیری و نیز به‌کارگیری هر گونه سلاح شیمیایی و بیولوژیکی خودداری کند. اگر چنین نشود مردم دنیا که اکنون با اقدام نظامی مخالف هستند، آن را توجیه‌پذیر خواهند دانست.

مأموریت هیأت اعزامی عرب سرانجام لغو شد و صدام هرگز موفق به شنیدن سخنان عمروموسی و نکاتی که پرورانده بودم نشد.

فعالیت بریتانیا در آستانه جنگ

در جلسات مشورتی شورای امنیت بریتانیا در ابتدا اندکی محتاط بود که آیا «فهرستی از تکالیف تعریف شده» ـ معیارها ـ سودمند است؟ در یادداشت‌های شخصی‌ام نوشتم سرجرمی گرین استاك می‌گوید اگر عراق یك تصمیم استراتژیك اتخاذ کند «همه چیز روشن و بدیهی خواهد شد.» تصور می‌کنم منظور ضمنی وی آن بود که واقعاً ضرورتی ندارد آنچه که باید به عنوان قرینه برای چنین تصمیمی دیده شود، مشخصاً ذکر گردد. معهذا با آگاهی از این که دیگران فکر نمی‌کردند این امر غیر ضروری باشد و نیز دلواپسی برای جلب حمایت از قطعنامه، بریتانیایی‌ها

قدری کوتاه آمدند و کار کردن روی سندی را که دلیل و قرینه قابل قبول برای تصمیم استراتژیك را تعریف می کرد، آغاز کردند. گرین استاك در یك اقدام انفرادی سعی کرد سایرین را به همراهی با خود ترغیب کند. از آن جا که هیأت نمایندگی ایالات متحده در صدد بر نیامدند سد راه او شوند، می شد احساس کرد آنان دستور داشتند رفتار بریتانیایی ها را برای چند روز و نه بیش تر، تحمّل کنند. آیا امکان داشت واشنگتن نگران باشد؟ شاید گرین استاك موفق شود نظر موافق اکثریت را برای قطعنامه معیارها جلب کند و عراقی ها هم تسلیم آن شوند. این یك موقعیت جالب از اختلاف بالقوه بین متحدین آنگلوساکسون بود.

آن گونه که معلوم شد، سند مورد نظر بریتانیایی ها به دنبال دو نوع قرینه و مدرك برای تصمیم استراتژیك بود. ۱ ـ صدام حسین باید در یك سخنرانی تلویزیونی تصمیم مزبور را اعلام می کرد. سند در شکلی کاملاً سودمند شامل نکات ویژه‌ای بود که در این سخنرانی باید به کار برده می شد. ۲ ـ عراق قبل از هفدهم مارس باید پنج مورد از معیارها را محقق می ساخت تا قرینه لازم را برای صحت و اصالت تصمیم خود فراهم آورد.

نکاتی که در این سند آورده شده بود و صدام باید در سخنرانی خود لحاظ می کرد، تفاوت چندانی با آنچه که من در گفتگو با عمرو موسی مطرح کرده بودم، نداشت. اما به هر حال من فکر کرده بودم این توصیه را به صورت محرمانه و شفاهی توسط یك مقام عالیرتبه عرب به صدام منتقل کنم. ولی سند بریتانیا حاوی دستورالعمل های علنی درباره آنچه که صدام باید می گفت بود. همچنین او را وادار می کرد علناً اعتراف کند عراق در گذشته به دنبال پنهان کردن سلاح های کشتار جمعی خود بوده است. فکر کردم الزام به تحقیر مطمئن ترین راه خواهد بود که امپراتور بین النهرین را به رد ایده اعلام تصمیم وا دارد. نماینده سوریه در شورا تنها فردی بود که درباره محتوای این نکات اظهار نظر کرد. وی گفت: این نکات نه فقط صدام بلکه تمامی مردم عراق را تحقیر می کند. سایر نمایندگان فقط

پرسیدند از درخواست اعلام تصمیم توسط فردی که به دروغگویی عادت دارد چه منظوری متصور است؟

گفتگو با تونی بلر درباره معیارهایی که عراق باید محقق می کرد

ساعت هشت صبح روز دهم مارس یکی از اعضای هیأت نمایندگی بریتانیا تلفن کرد و ضمن عذرخواهی از ایجاد مزاحمت در این ساعت غیرمتعارف، از من خواست چنانچه ممکن باشد نیم ساعت بعد به محل نمایندگی بریتانیا بروم و تلفنی با نخست وزیر بریتانیا صحبت کنم. برای اولین‌بار از مرتب کردن تختخوابم صرفنظر کردم، یك فنجان چای سر کشیدم و با عجله عازم خیابان چهل و هفتم شدم تا از طریق تلفن امن دفتر سر جرمی گرین استاك با نخست وزیر حرف بزنم.

تونی‌بلر گفت: دولت بریتانیا پنج یا شش مورد را در نظر دارد که عراقی‌ها با تحقق آنها می توانند تبعیت خود را با برنامه کاری کمیسیون بازرسی و نظارت نشان دهند. همراه با سخنرانی صدام حسین، روشن شدن وضع و حساب و کتاب آنتراکس، عوامل شیمیایی وی‌ایکس و خردل، موشك‌های اسکاد، هواپیماهای کنترل از دور و نیز قول همکاری واقعی با کمیسیون بازرسی و نظارت در انجام طرح بردن دانشمندان، همراه با خانواده‌هایشان، به خارج از عراق برای انجام مصاحبه از موارد مورد نظر دولت انگلستان بود. انجام این موارد هم نمی توانست تا ماه آوریل یا مه به درازا بکشد، ولی ضرب‌الاجل ۱۷ مارس را ممکن بود چند روزی تمدید کرد. احساس کردم نخست وزیر دریافته است متقاعد کردن ایالات متحده برای همگامی دشوار است. او گفت آمریکایی‌ها تردید دارند کمیسیون بازرسی و نظارت با آنان همدل و همفکر باشد. چیزی نگفتم.

در بازنگری، فکر می کنم این دیدگاه احتمالاً زمانی توسط ایالات متحده اتخاذ شد که کمیسیون بازرسی و نظارت حاضر نشد برچسب «مدرك جرم» را به هواپیماهای بدون خلبان و بمب خوشه‌ای بزند. در این مورد آنها سر و صدای

زیادی به راه انداخته بودند. این که ما درباره ماهیت این اقلام نقطه‌نظرهای متفاوتی داشتیم، مایه نگرانی من نبوده و نیست، اما هنوز برای من اهانت آمیز است اگر آنها معتقد بوده و باشند که انگیزه ارزیابی‌های ما پرهیز از یافتن دلیل و مدرك مجرمانه بود. به تونی بلر گفتم هیچ یك از مواردی را که ذکر کردید از فهرست ما درباره موارد حل و فصل ناشده خلع سلاح خارج نخواهد بود، اما در حال حاضر با قطعیت نمی‌توانم بگویم تمام آنها از مسائل کلیدی هستند که انتخاب خواهیم کرد.

فهرست نهایی معیارها که بریتانیا درباره آن به توافق رسید، شامل تمام موارد ذکر شده توسط تونی‌بلر بود؛ تنها با این جرح و تعدیل که به جای حساب و کتاب گاز خردل عراق باید درباره امکانات سیار برای تولید عوامل شیمیایی و بیولوژیکی توضیح می‌داد و آنها را تسلیم می‌کرد. مدت زمانی طولانی بدون نتیجه در جستجوی این امکانات که سازمان‌های اطلاعاتی غرب از وجود آنها کاملاً مطمئن بودند، بودیم.

سایر اعضای شورای امنیت

با این که کمیسیون بازرسی و نظارت در آستانه ارائه فهرستی از تکالیف کلیدی بود که پس از ماه‌ها تحلیل و بررسی منسجم و فشرده برگزیده شده بودند، روسیه و آلمان و فرانسه ضرورتی را برای ارائه مجموعه جدیدی از معیارها احساس نمی‌کردند. به هر حال همگان این نکته را دریافته بودند در شرایطی که از عزم یك فرد غیرقابل اعتماد مدرك و مستند بموقعی دال بر اجرای تمامی تکالیف او خواسته می‌شد رهیافت معیارها امکان بالقوه نوعی راهبرد «پرداخت اقساطی» را در اختیار می‌گذاشت، با اقساط پیاپی در فواصل مناسب که سررسید اولین قسط می‌توانست ده روز بعد از پذیرش قطعنامه باشد. به تدریج این اعتماد هم به وجود می‌آمد که «تصمیم استراتژیك» اعلام شده واقعی است و اصالت دارد.

سفیر فرانسه به من گفت که کشورش برای تحقق تکالیف کلیدی باقیمانده

به سرعت سپری می‌شود و احساس می کردند درخواست تحقق معیارها قبل از هفدهم مارس نمی تواند یك طرح و پیشنهاد جدی باشد، در جستجوی نوعی سازش و تعدیل بر آمدند. برای مدت کوتاهی با سایر اعضای شورا درباره پیش نویس قطعنامه‌ای مشورت کردند که در آن فهرستی از معیارها مشابه آنچه که بریتانیایی‌ها فراهم کرده بودند آمده بود، اما به جای سخنرانی توسط صدام، ارسال نامه‌ای کم‌تر حقارت‌آمیز را گذاشتند و فرصت داده شده برای تحقق معیارها را هم سه هفته یا سی روز ذکر کردند (هر دو مدت در پیش نویسی که با عجله تهیه کردند، آمده بود). این سند به روشنی و آشکارا از سند بریتانیایی‌ها «واقع‌بینانه»تر بود به جز این نکته که زمان داده شده فراتر از آن بود که ایالات متحده تحمل کند. یك نکته مهم دیگری هم وجود داشت که پرزیدنت ریکاردو لاگوس، رئیس جمهوری شیلی درحالی که سفیر بسیار لایق آن کشور کنار میزم نشسته بود، تلفنی برای من توضیح داد. همان گونه که از پیش نویس تهیه شده توسط شیلی هم آشکار بود، شش عضو انتخابی شورا بر این نظر بودند که ارزیابی تحقق معیارها توسط عراق و اتخاذ تصمیم برای اقدام بعدی برعهده کلیت شورا است. آنها نمی خواستند اجازه دهند این حق قانونی از شورا سلب شود. از طرف دیگر ایالات متحده هم حاضر نبود از مدعای خود مبنی بر داشتن حق انفرادی صرفنظر کند.

فرجام کار

در جلسه مشورتی غیررسمی پنج شنبه سیزدهم مارس شورای امنیت سرجرمی گرین استاك نومیدانه تلاش کرد حمایت سایر اعضا را برای سند معیارهای بریتانیا جلب کند. البته اگر می خواست «کششی» را نسبت به آن جلب کند، می توانست درباره نکاتی چند از آن انعطاف نشان دهد، حتی بخش اجرایی مندرج در پاراگراف ۳ را یکسره حذف کند و یا در واقع کل پیش نویس قطعنامه را که مانند یك اولتیماتوم به نظر می‌رسید کنار بگذارد. گرچه این اقدام آخرین فرصت را

برای سازش عرضه می کرد هشدار سیاسی معیارهای ثابت و غیرقابل تغییر هم احتمالاً به منزله یك اولتیماتوم دیده می‌شد. مسلم بود که در صورت عدم صدور بیانیه و یا عدم تحقق معیارها عواقب جدی را باید انتظار می داشت.

روز جمعه چهاردهم مارس تمام تلاش‌ها در شورا برای رسیدن به یك توافق با شکست مواجه شد. پیش نویس تهیه شده توسط شیلی و پنج عضو انتخابی دیگر پس گرفته شد، جلسه سفرای اتحادیه اروپا بدون دستیابی به هرگونه تفاهم و نزدیکی خاتمه یافت و دیدار پنج عضو دائم شورا هم لغو شد. جز در زیر چرخ‌های تانك‌های مستقر در کویت در هیچ جا «کشش» وجود نداشت.

با خبر شدیم که صاحبان هلیکوپترهای کرایه ای ما در عراق تصمیم دارند هلیکوپترهای خود را از آن کشور خارج کنند. آنان نمی‌خواستند شاهد زمینگیر شدن و احتمالاً از بین رفتن تجهیزات خود در بغداد باشند. همان بلایی که در سال ۱۹۹۸ بر سر هلیکوپترهای شیلیایی آمد. یك سیستم هشدار دهنده در محل نصب کرده بودیم که کارکنان ما را قادر می‌ساخت به محض ابلاغ از عراق خارج شوند. طبعاً نگران آن بودیم مبادا عراق از بین کارکنان ما گروگان بگیرد و یا با بالا گرفتن دشمنی و مخاصمه آنها در آن جا گیر بیفتند. به اندازه کافی آب آشامیدنی، مواد غذایی و سایر مواد مورد نیاز را در قرارگاه‌های خود ذخیره کرده بودیم. در گفتگوی کوتاهی که با کوفی انان داشتم، وی گفت هرگاه لازم باشد برای خارج کردن افراد از عراق هشدار داده شود این هشدار را برای تمام کارکنان سازمان ملل از جمله بازرسان خواهد داد.

برنامه کاری که با خارج کردن بازرسان بر جای ماند

با آگاهی از این که ایالات متحده حتی پنج روز هم برای تحقق فهرست کوتاه پنج مورد از معیارها به عراق فرصت نخواهد داد، نهایی کردن برنامه کاری کمیسیون بازرسی و نظارت که با نگاهی امیدوارانه برای تحقق تکالیف کلیدی چهار ماه وقت

تعیین می کرد، کاری موهوم و عبث بود. معهذا این کار را همان گونه که قطعنامه ۱۲۸۴ ما را ملزم می کرد انجام دادیم. با توجه به نظریات اعضای هیأت کمیسیاریا مبنی بر این که کدام یك از تکالیف بیش ترین اولویت را داشتند، برنامه را روی کاغذ آوردیم و روز دوشنبه هفدهم مارس آن را به پایان رساندیم.

تصور می کنم واشنگتن همه کُنش‌های پر دردسری را که به چاره‌جویی می‌پرداخت و به روندی منتهی می‌شد که آن را منسوخ شده می‌دانست، کاری بیهوده تلقی می کرد. اما به هر حال نظر روسیه، آلمان و فرانسه غیر از این بود. روز شنبه پانزدهم مارس این سه کشور در بیانیهای خواستند کمیسیون بازرسی و نظارت برنامه کاری خود را تا روز سه شنبه هیجدهم مارس ارائه کند تا در نشست شورای امنیت که در سطح وزیران برگزار می‌شد تأیید شود. آنها ضمن اشاره به این که در تکالیف کلیدی اولویت بندی باید در نظر گرفته شود، تأکید کردند: عراق برای تحقق این تکالیف باید نهایت همکاری را به عمل آورد. سه کشور همچنین نظر قبلی خود را مبنی بر این که هیچ چیز نمی‌تواند صرفنظر کردن از روند بازرسی را توجیه کند و اعمال زور را هم فقط باید به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفت، تکرار کردند.

حتی روز دوشنبه هفدهم مارس پس از آن که ایالات متحده از ما خواسته بود بازرسان را از عراق خارج کنیم در شورای امنیت خواسته شد که برنامه کاری برای تأیید رسمی شورا تسلیم شود، به بازرسان مهلت زمانی داده شود و شورا هم برای ارزیابی نتیجه تشکیل جلسه دهد.

روز چهارشنبه نوزدهم مارس، یك روز پس از آن که بازرسان ما از عراق خارج شده بودند، برنامه کاری را به شورای امنیت تسلیم کردم و به این ترتیب توهم و خیالبافی کامل شد. دلیل این که چرا اغلب اعضای شورا می خواستند برنامه کاری در شورا بررسی شود، آن بود که علاقمند بودند دنیا ببینند که بازرسی‌ها در آن شکل مطلوب تعیین شده توسط شورا ادامه داشت و قطع آن نه حاصل نقص و فتور

در رژیم بازرسی که نتیجه اقدام نظامی توجیه ناشدنی توسط ایالات متحده / بریتانیا بود.

دعوت بلیکس و البرادعی به بغداد

در وضعیت‌های بحرانی ابتکارهای آخرین لحظه طبیعی هستند. یکی از این گونه ابتکارها طرح معیارهای جانبدارانه انگلیسی‌ها بود که با ارائه آن درصدد ایجاد پل بین دو سو، یك سو ناشکیبایی ایالات متحده برای دستیابی به نتایج سریع و عینی از «تصمیم استراتژیك» و سوی دیگر آهنگ سنجیده یك برنامه کاری، بودند. سایر ابتکارها که در آن هنگام محرمانه ماندند، ظاهراً از سوی افراد صاحب نفوذ در داخل رژیم بغداد به عمل آمد که به منظور ارائه انجام اقداماتی برای به تعویق انداختن هجوم نظامی، مذبوحانه در صدد برقراری تماس مستقیم سطح بالا با ایالات متحده بودند.

یکی دیگر از این ابتکارهای آخرین لحظه ارسال نامه‌ای از سوی دکتر السُعادی برای البرادعی و من بود. در این نامه که روز شنبه پانزدهم مارس رسید از ما دعوت شده بود تا در اسرع وقت به منظور شتاب بخشیدن به روند بازرسی و نیز بررسی پیشرفت‌های حاصله به بغداد سفر کنیم. بلافاصله با البرادعی تماس گرفتم. به نظرم رسید به این سفر تمایل دارد و آن را مفید می داند. به هر حال آنچه السعادی پیشنهاد کرده بود به مراتب کمتر از خواسته‌های شورا در مورد انجام سخنرانی تلویزیونی توسط صدام بود که در آن باید فریب کاری گذشته را می‌پذیرفت و تصمیم استراتژیك را برای تحقق بخشیدن به اقدامات ذکر شده در فهرست معیارها اعلام می کرد تا به این ترتیب شواهدی را درباره جدی بودن عراق فراهم آورد. البرادعی و من قبلاً به این نتیجه رسیده بودیم که پیش نیاز دیدار آتی ما با صدام صدور بیانیه از سوی اوست. پس از آن بود که می توانستیم برای بحث پیرامون چگونگی اجرای موارد مورد نظر به بغداد برویم. امپراتور بزرگ

بین‌النهرین به دشواری خود را آن اندازه کوچك می کرد که با موجودات حقیری چون ما مذاکره کند! ما هم نمی توانستیم، حداقل در این مقطع بسیار حساس، به خود اجازه دهیم به بغداد برویم و فقط یك مشت حرف‌های کلیشه‌ای و شعارگونه را بشنویم. بهترین دستاوردی که می توانستیم از چنین دیدار رو در رو داشته باشیم، بیان حقایق و واقعیت‌های موجود یعنی آنچه که اطرافیان وی شاید جرأت نمی کردند به او بگویند، می‌بود.

در همین حال اعلام شد بوش، بلر و آزنار (نخست وزیر اسپانیا) روز بعد در جزیره آزورر باهم دیدار خواهند کرد. چون احساس کردم لازم است مشاوران بوش وبلر از دعوت ما به بغداد اطلاع داشته باشند نه تنها کوفی انان، بلکه سفرای آمریکا و انگلیس در سازمان ملل را هم در جریان گذاشتم. گرین استاك خیلی زود پاسخ داد: وزارت خارجه بریتانیا بر احتیاط کاری تأکید دارد؛ نباید به صدام مجال داد که به حیله و ترفند دست یازد و نباید آب به آسیاب او ریخت، برای سفر ما به بغداد باید شرایط سنگینی تعیین شود، نه تنها صدور بیانیه بلکه برخی «پیش‌پرداخت»ها هم لازم است. در واقع لندن با کنایه به معیارها اشاره می کرد. جان نگروپونته هم گفت: ایالات متحده امیدی به این سفر ندارد. هیچ کدام قاطع و صریح نبودند.

در گذشته هیچ گاه برای سفر به بغداد از شورا اجازه نگرفته بودیم و این بار هم قصد نداشتیم چنین کنیم. با وجود این در خلأ عمل نمی کردیم. نمی توانستیم قبل از دانستن آنچه که ممکن بود در اجلاس آزورر اعلام شود دعوت سفر به بغداد را بپذیریم. کوفی انان توصیه کرد به جای آن که خواستار صدور بیانیه قبل از انجام سفر شویم، از السعادی بخواهیم مواردی را که تصور می کند عراق می تواند محقق کند، به شکل مشخص‌تری روشن کند. ضمناً ما هم باید رئیس شورای امنیت را از آن آگاه کنیم. نتیجه اجلاس آزورر نشان داد این ابتکار خیلی دیرهنگام صورت گرفته بود. سخنرانی ناگهانی صدام حسین هم که بنابر ابتکار شخصی خود او، در همین روز اجلاس آزورر، انجام شد نیز همین حالت را داشت.

شاید منظور از این سخنرانی که از شبکه تلویزیونی متعلق به پسرش پخش شد، نوعی پاسخ به درخواست برای اعلام یك تصمیم استراتژیك بود. صدام گفت عراق در گذشته سلاح‌های کشتار جمعی را داشت، ولی در حال حاضر هیچ نوع از این تسلیحات را ندارد. در این سخنرانی هیچ اشاره‌ای به معیارها و این که او آنها را عملی می کند، نشد.

اجلاس سران در آزورر، یکشنبه شانزدهم مارس

اجلاس آزورر حرکتی نسبتاً غیر عادی بود. احتمالاً با این هدف که همبستگی سه کشور بانی قطعنامه‌ای که هنوز در شورای امنیت معطل مانده بود، نشان داده شود. روز قبل از اجلاس در گفتگویی که با سرجرمی گرین استاك داشتم هر دو نفر به خود جرأت داده بودیم بگوییم در اجلاس به جای گفتگو درباره جنگ راجع به صلح مذاکره خواهد شد. به هر حال بیانیه پایانی اجلاس، گرچه نامشخص و گنگ، به نظرم بیش‌تر ستیزه‌جویانه آمد تا صلح‌جویانه. بیانیه مزبور به بی‌اعتنایی‌های دوازده ساله صدام حسین به قطعنامه‌های سازمان ملل اشاره داشت و این که در صورت بروز جنگ که البته مسئولیت آن متوجه صدام است، آمریکا و متحدینش تمامیت ارضی عراق را مورد تأکید قرار می‌دهند و هر گونه «حضور نظامی» موقتی خواهد بود.

در حالی که در استودیوی تلویزیونی ABC در منهتن منتظر انجام مصاحبه با تلویزیون سوئد بودم، پخش مستقیم اجلاس آزورر را مشاهده کردم.

اندکی بعد که در برابر دوربین نشستم و با گوشی پرسش‌های مصاحبه کننده را از استکهلم می‌شنیدم در پاسخ به پرسشی گفتم: به نظرم در لحن سخنان بوش و بلر تفاوت وجود داشت. بوش درباره دیکتاتور و رژیم ددمنش و این که اگر صدام کنار گذاشته شود عراق چه آینده درخشانی خواهد داشت، حرف زد، در حالی که بلر پیرامون آخرین تلاش برای صلح و ازوم توقف گسترش تسلیحات توسط

سازمان ملل صحبت کرد. شاید بلر هنوز امید داشت که اگر صدام با عزم و قاطعیت یکپارچه و منسجم شورای امنیت مواجه گردد تسلیم می‌شود، به گناهان گذشته خود اعتراف کرده و تعهد می کند روش‌های خود را اصلاح نماید.

مشکل اصلی فرانسه و سایرین با این روند آن بود که وقتی توسط شورا تصویب می‌شد ایالات متحده و بریتانیا هیچ الزامی احساس نمی کردند برای ارزیابی جمعی از عملکرد عراق به شورای امنیت مراجعه کنند و برای اقدام بعدی یك تصمیم جمعی بگیرند، بلکه اگر تشخیص می دادند پاسخ عراق کافی و بسنده نیست، خود را مختار می‌دانستند که منفرداً به اقدام نظامی و جنگ دست زنند.

به نظر بلر نمی‌شد قطعنامه‌ای داشت که فقط گفتگوهای بیش‌تر را شرط کند. اما از آن طرف به نظر ژاك شیراك رئیس جمهوری فرانسه، عراق یك تهدید فوری نبود که آغاز یك جنگ فوری را توجیه کند. فرانسه به هیچ قطعنامه‌ای که نشانه توافق با نظر ایالات متحده و بریتانیا مبنی بر آزادی عمل برای به کارگیری نیروی نظامی باشد، رأی نخواهد داد. از آن جا که فرانسه اعلام کرده بود اگر چنین قطعنامه‌ای به رأی گذاشته شود با آن مخالفت خواهد کرد آماج خشم ایالات متحده/بریتانیا قرار گرفت. به هر حال نه تنها روسیه و آلمان و چین بلکه اکثریت اعضای شورا در این برداشت با فرانسه سهیم بودند.

به هر صورت در انتظارات و توقعات بوش و بلر چه اختلاف نبود و یا اگر بود آن را پنهان نگه‌داشتند، بیانیه پایانی اجلاس یك ساعته آزورر در این واپسین مرحله بیش از آن که برای صدام حسین اولتیماتوم باشد اولتیماتومی برای اعضای شورای امنیت بود که از قطعنامه حمایت کنند وگرنه نادیده گرفته می‌شوند.

بازی تمام شده بود. آخرین هشدار بعد از ظهر همان روز یکشنبه که به دفترم بازگشتم فرا رسید. با برخی کارکنان عالیرتبه کمیسیون دور میز نشسته بودیم و حرف می‌زدیم که جان وولف از واشنگتن تلفن کرد و گفت: وقت آن است که بازرسان را هر چه زودتر از عراق خارج کنیم.

در مصاحبه‌ای که ساعتی قبل با تلویزیون سوئد داشتم، در پاسخ به سؤال مجری که پرسید آیا مشتاق بازگشت به خانه هستم، گفتم: شنیده‌ام برف خوبی در آن‌جا می‌بارد، البته که در آرزوی بازگشت به وطن هستم.....

۱۲

پس از جنگ: سلاح های ناپیدای جمعی

اقدام نظامی در عراق پس از آغاز با سرعت و ماهرانه پی گرفته شد به نحوی که در مدتی کمتر از یك ماه به پیروزی و اشغال کامل عراق منجر شد و یکی از خونخوارترین رژیم‌های جهان از صحنه روزگار محو گردید. صدام حسین برای چندین ماه توانست از اسارت بگریزد. اما مجسمه غول پیکر او که در یکی از میادین شهر بغداد نصب شده بود، در اوایل آوریل ۲۰۰۳ برابر چشمان ناباور عراقی‌های آسوده خاطر و دوربین‌های تلویزیونی به زیر کشیده شد. مورد بعدی که جهانیان انتظار دیدن آن را داشتند، سلاح‌های کشتار جمعی بود.

برای همگان بسیار شگفت انگیز بود که نیروهای نظامی عراق آن اندازه کم مقاومت کردند. شگفتی خوشایند دیگر آن بود که نیروهای عراقی اصلاً از سلاح‌های شیمیایی یا بیولوژیکی استفاده نکردند. در جنگ هشت ساله با ایران آنها از این گونه سلاح‌ها به شکلی گسترده استفاده کرده بودند و آخرین بار هم آن را علیه شهروندان کرد عراقی در حلبچه به کار بردند. اما در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج [فارس] پس از اخطارهای تند و قاطع آمریکا از به کارگیری آن خودداری کردند.

در این جنگ هم بیم آن می‌رفت وقتی عراقی‌ها احساس کنند در تنگنا قرار گرفته‌اند، شاید از این سلاح‌ها استفاده کنند.

به نظر می‌رسید رهبری نظامی ایالات متحده بر این باور است که عراق ذخیره فراوانی از سلاح‌های غیر متعارف را دارد و با این باور لباس‌های محافظ در برابر این گونه سلاح‌ها را بین افراد نظامی خود توزیع کردند و آنها هم در اولین بخش از عملیات نظامی به دفعات آن را پوشیدند. این دوراندیشی و احتیاط قابل درك بود. اما نکته حیرت آور دیگر آن که از قرار معلوم در بودجه جنگ چند صد میلیون دلار برای انهدام تسلیحات کشتار جمعی که قرار بود پیدا شود، در نظر گرفته بودند. این مبلغ به مراتب بیش از تمام بودجه‌های چندساله کمیسیون بازرسی و نظارت بود. آیا اصلاً تصور نکرده بودند که بازرسان کمیسیون بازرسی و نظارت و نیز قبل از آنها بازرسان نهاد قبلی بازرسی سازمان ملل (آنسکام) چندین سال متوالی سراسر عراق را برای یافتن سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی جستجو کرده و کوچك‌ترین اثری از آنها نیافته بودند؟ بدون تردید وزارت خارجه و وزارت دفاع ایالات متحده و نیز سیا از گزارش‌های این دو نهاد بازرسی آگاهی کامل داشتند.

اندکی قبل از جنگ زمانی که پرزیدنت بوش و کالین پاول وزیر خارجه از «لحظه انتخاب» سخن گفته بودند، لابد منظورشان آن بود که اشغال عراق تأیید عینی و ملموس را از وجود سلاح‌های کشتار جمعی و ددمنشی رژیم آن کشور به بار خواهد آورد. با گشوده شدن گورهای جمعی و رهایی عراقی‌های بازداشت شده در بند زندان‌های مخوف رژیم که از آنچه بر سرشان آمده بود حکایت‌ها گفتند، مطلب دوم پیش گویی‌های آن دو درست از آب درآمد، اما وجود سلاح‌های ممنوعه که با آنچنان اطمینان از آن سخن گفته شده بود و نیز شاخص‌ترین بهانه برای توسل به جنگ بود، اصلاً تأیید نشد و خلاصه این که هیچ جا چیزی پیدا نشد.

گمانه‌زنی کردند که شاید سلاح‌ها را به سوریه برده باشند. البته هیچ دلیل و مدرکی هم برای این فرض ارائه نشد. انسان در فکر فرو می‌رود که آیا دولت سوریه

با آن فشار فزاینده ایالات متحده اصلاً می‌توانست چنین جام زهری را بپذیرد؟ به‌علاوه مگر چنین نقل و انتقالی می‌توانست از دید دوربین‌های ماهواره‌ای و دیگر ابزارهای نظاره‌گر مخفی بماند؟ توجیه تازه دیگر آن بود که ممکن است رژیم عراق سلاح‌ها را قبل از ورود نیروهای آمریکایی به آن کشور منهدم کرده باشد. باز هم هیچ مدرکی ارائه نشد و این سؤال پیش می‌آید که با وجود گشتزنی بازرسان در روی زمین و ابزارهای دقیق نظارتی در آسمان، آیا این کار اصولاً می‌توانست امکان پذیر باشد. توجیهات دیگر، البته باز هم بدون دلیل و مدرك از این قرار بودند که شاید سلاح‌ها به غارت رفته باشند و یا مدفون شده باشند.

شگفت آن که به نظر نمی‌آمد کسی مایل باشد این نظریه که شاید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی مفقوده در سال ۱۹۹۱ معدوم شده باشند را بیازماید. این نظریه‌ای بود که مقامات عراقی دائماً بر آن تأکید می‌کردند و بازرسان سازمان ملل هم در صدد یافتن راهی برای تأیید آن بودند. آیا خیلی احمقانه و بی‌معنی نبود اگر معلوم می‌شد سلاح‌هایی که بیش از ده سال ردیابی می‌شدند و اینك هم دستاویز اصلی برای برافروخته شدن آتش جنگ بودند، در تمام این مدت اصلاً وجود نداشتند؟

دکتر امیر السعادی که در سال ۲۰۰۲ و سه ماهه اول سال ۲۰۰۳ نمایندگی دولت عراق را در مذاکرات با ما به عهده داشت، پس از آن که با خبر شد از جمله افرادی است که نیروهای ائتلاف به دنبال آنها هستند، اولین مقام عالیرتبه عراقی بود که خود را تسلیم کرد. او زمانی که تسلیم می‌شد به خبرنگار تلویزیون آلمان، (که توسط همسر آلمانی‌اش خبردار شده بود) گفت: «سلاح‌های کشتار جمعی در عراق وجود ندارد و گذشت زمان گفته مرا تأیید خواهد کرد». وی در این لحظه نگفت تسلیحات مزبور کی و چگونه نابود شده‌اند، اما در گفتگوهایی که قبلاً با من و همکارانم داشت همواره تأکید کرده بود که زمان انهدام آنها تابستان سال ۱۹۹۱ و بعد از صدور دستور از سوی حسین کامل داماد صدام‌حسین بود.

این همان چیزی بود که شخص حسین کامل هم بعد از پناهندگی به اردن در سال ۱۹۹۵ به رالف اکیوز، سرپرست اولین سازمان بازرسی (آنسکام) گفته بود. تعدادی از دانشمندان و مقامات نظامی عراقی نیز از هنگام اشغال عراق این مطلب را تکرار کرده‌اند.

این نکته که انهدام مقادیر قابل توجهی از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی در تابستان سال ۱۹۹۱ انجام شده بود، مدت‌ها بعد هم توسط آنسکام و هم توسط کمیسیون بازرسی و نظارت تأیید شد، اما مشکل اساسی که دکتر السعادی هم به آن اذعان داشت، آن بود که کوچك‌ترین مدرکی درباره کمیت و میزان مواد معدوم شده وجود نداشت. ادعا می‌شد که تمامی مدارك همراه با تمام مواد شیمیایی و بیولوژیکی موجود یکجا از بین برده شده بودند. تمام این‌ها می‌توانست حقیقت داشته باشد، اما در عین حال ممکن بود مدارك را پنهان کرده و مقادیری از مواد شیمیایی و بیولوژیکی را هم گوشه و کنار مخفی کرده باشند که نگرانی ما هم از همین امر بود. مقدار معتنابهی از مواد شیمیایی و بیولوژیکی مدت‌ها بعد از تابستان سال ۱۹۹۱ توسط آنسکام پیدا و معدوم شد. البته آنها را جایی پنهان نکرده بودند، بلکه در مکانی که خود عراقی‌ها اعلام کرده بودند، یافت شده بود.

تا جایی که توانسته‌ام بررسی کنم، نه آنسکام و نه کمیسیون بازرسی و نظارت در مکان‌هایی که اعلام نشده بود، هیچ سلاحی پیدا نکردند. البته این خاطرجمعی به معنای این نتیجه‌گیری نیست که این‌گونه مکان‌ها نمی‌توانست وجود داشته باشد، امّا به هر تقدیر مدعای عراق با قرائن و شواهد مباینت نداشت. مطلب دیگر این است که در بسیاری موارد عراقی‌ها سعی کردند تأسیسات و امکاناتی را که از آنها برای تولید یا نگهداری سلاح‌های ممنوعه یا فعالیت‌های غیرمجاز استفاده شده بود، پنهان نگه‌دارند. شاید منظورشان آن بود که ساختمان‌های ارزشمندی را که می‌توانستند برای مقاصد دیگری مورد استفاده قرار گیرند یا تأسیسات زیربنایی را که ممکن بود ازسرگیری مجدد برنامه‌های

تسلیحاتی را در آینده تسهیل کند، حفظ کنند. منظور آنها هرچه بود این ساختمان‌ها و تأسیسات ضبط و منهدم شده بودند.

زمانی که دستنوشته این کتاب در ژانویه ۲۰۰۴ پایان می‌یافت بیش از یک سال از آغاز مجدد جستجو برای تسلیحات در عراق می گذشت ـ چند ماه توسط کمیسیون بازرسی و نظارت قبل از اشغال و سپس توسط تیم‌های متعدد آمریکایی و عمدتاً هیأت ارزیابی عراق پس از اشغال ـ در عین حال که هر دو گروه فعالیت‌های مرتبط موشکی از جمله تولید موشک‌هایی که برد آنها از محدوده تعیین شده توسط سازمان ملل فراتر می‌رفت را شناسایی کرده‌اند، ولی کاملاً بعید به نظر می‌رسد که محموله‌ها و ذخایر چشمگیری از سلاح‌ها یا اقلام غیرمجاز دیگری که یافت نشده باشند وجود داشته باشد. با توجه به وضع فلاکت بار اقتصادی و موقعیت اجتماعی دانشمندان عراقی، مقامات نظامی و کارشناسان فنی آن کشور پاداش‌های وعده داده شده برای افرادی که به فاش‌سازی محل اختفای این سلاح‌ها کمک کنند بدون تردید تا به حال باید نتایجی را به بار می آورد. این پاداش‌ها همچنین باید باعث فاش‌سازی انواع برنامه‌های احتیاطی که هدف آن حفظ توانمندی‌ها در زمینه تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی می‌بود نیز می‌شد. وجود چنین برنامه‌هایی به خودی خود، لااقل برای حفظ توانایی آغاز بدون معطلی برای روزی در آینده، زمانی که دیگر شورای امنیت محدودیتی را اعمال نمی کرد، معقول و پذیرفتنی بودند. درحالی که بازرسان کمیسیون بازرسی و نظارت هیچ گونه نشانه‌ای از این برنامه‌ها پیدا نکردند دیوید کای سرپرست گروه ارزیابی عراق در بیانیه‌ای پیرامون گزارش میان‌دوره‌ای مورخ دوم اکتبر ۲۰۰۳ خود مدعی شد این گروه «تعداد زیادی از برنامه فعالیت‌های مرتبط با تسلیحات کشتار جمعی و نیز مقادیر قابل توجهی تجهیزات را که عراق طی بازرسی‌های آغاز شده در اواخر سال ۲۰۰۲ از دید بازرسان سازمان ملل پنهان کرده بود» یافته است.

در نبود هیچ نشانه‌ای از وجود سلاح‌های ممنوعه غیرمنتظره نبود که

دولت‌های ایالات متحده و بریتانیا ادعای وجود این برنامه‌ها را بزرگ کرده و در بوق و کرنا بدمند. با توجه به تعداد زیادی از ادعاهای قبلی از این دست که پس از بررسی دقیق واهی از آب درآمدند، بیانیه مربوط به گزارش گروه کای باید با ارائه شواهدی آشکار که قابل بررسی باشند مورد تأیید قرار گیرد. گفته می‌شود لابراتوارها، مواد شیمیایی و تجهیزاتی مانند دستگاه‌های تخمیر کننده یافت شده‌اند که همه این‌ها می‌توانند کاربری‌های دوگانه داشته باشند. یعنی هم برای مقاصد مسالمت آمیز مشروع و هم برای مقاصد غیرمجاز به کار برده شوند. به هر حال اصلاً کافی نیست نتیجه‌گیری شود که از اینها برای مقاصد غیرمجاز استفاده شده یا در نظر بود استفاده شود. سؤال حقوقی دیگری که بیش‌تر جنبه فنی دارد این است که آیا به استناد قطعنامه نوامبر ۲۰۰۲ ممکن بود از عراق خواسته شود وجود این گونه تجهیزات را اعلام کند.

شاید با دستگیری صدام حسین در اواسط دسامبر ۲۰۰۳ بتوان اطلاعات موثقی درباره زمانی که آخرین مجموعه سلاح‌های ممنوعه معدوم شدند و نیز پیرامون هر گونه برنامه احتیاطی که ممکن بود حفظ شده باشد، کسب کرد. اکنون همه ما می‌دانیم در عین حال که عملیات مسلحانه در عراق موفقیت آمیز بود، ولی دستاویز اصلی تجویز این عملیات ـ وجود سلاح‌های کشتار جمعی ـ ظاهراً بی‌اساس از آب درآمده است. این عملیات، در حقیقت مانند انجام یك عمل جراحی برای برداشتن یك غده بدخیم بود که معلوم شد اصلاً در موضع جراحی شده هیچ غده بدخیمی وجود نداشته است. علاوه بر این، فقدان اقلام ممنوعه عمدتاً نتیجه تحمیل رژیم بازرسی، معدوم‌سازی و اعمال مراقبت توسط سازمان ملل که با فشار نظامی ایالات متحده و بریتانیا حمایت می‌شد، بود. سازمان ملل و دنیا بدون آن که بدانند موفق شده بودند عراق را خلع سلاح کنند. در ترمینولوژی آمریکایی قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ این امر «نگهداشتن صدام در قفس» خوانده شده بود. گزارش شد کالین پاول گفته است: «فکر می کنم باید اعلام کنیم سیاست ما برای مهار کردن

او موفقیت آمیز بود. او را در قفسش نگه‌داشته‌ایم» حتی پنج روز پس از حادثه یازدهم سپتامبر از قول دیك چنی معاون رئیس جمهوری نقل شد که گفته بود: «صدام حسین زمینگیر شده است». از آن پس روال کاملاً متفاوتی در پیش گرفته شد، ولی روش های اوّلین، ریشه‌های بهتری در واقعیت داشتند.

مبنا و اساس محاسبه‌های غلط

اگر به این نتیجه برسیم که هیچ ذخیره‌ای از سلاح های ممنوعه وجود ندارد و آن گونه که طرف عراقی ادعا می کرد عمده آنها در سال ۱۹۹۱ یا پس از آن معدوم شده‌اند بازهم مسأله تأیید آن به جای خود باقی می‌ماند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، یك راه آن می تواند انجام مصاحبه با تعداد زیادی از عراقی‌هایی باشد که گفته می‌شد در برنامه معدوم‌سازی شرکت داشتند. مطلب دیگری که باید روشن شود آن است که چگونه در ارزیابی‌های ایالات متحده و بریتانیا، به خصوص درباره مهم‌ترین بخش سلاح های کشتار جمعی یعنی سلاح های هسته‌ای، آن اندازه خطا و اشتباه وجود داشت.

وقتی سلاح های هسته‌ای به طور معمول با سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی جمع شده و با اصطلاح «سلاح های کشتار جمعی» تعریف می‌شوند، بدیهی است که جایگاه خاص خود را خواهند داشت. اگر فعالیت‌های عراق برای کسب توان تسلیحات هسته‌ای و نیز موفقیت‌هایی که در زمینه غنی‌سازی اورانیوم از سال ۱۹۹۰ به بعد به دست آورده بود، در کار نبود هیچ گاه نگرانی دنیای خارج درباره تسلیحات عراق به یك مسأله بسیار بزرگ تبدیل نمی‌شد. بنابراین جای نگرانی بیش‌تری وجود دارد وقتی دیده می شود بحث‌های کلیدی و قاطع پیرامون تلاش مستمر هسته‌ای عراق و دستاوردهای آن که از سال ۲۰۰۰ به بعد در عالی‌ترین سطوح در دولت‌های ایالات متحده و بریتانیا انجام شد همگی صرفاً غلط و اشتباه بود که با اندکی دوراندیشی و خردورزی می‌شد از آن اجتناب کرد.

ادعا نمی کنم که بوش و بلر از سر سوءنیت حرف زدند، اما سخنم این است که چه خود آنان و چه مشاوران نزدیکشان برای جلوگیری از اظهاراتی که عامه مردم را گمراه کرد تأمل و تعمق زیادی به کار نبردند. چرا آنها اندك توجهی به ارزیابی‌ها و تحلیل‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نکردند و در مواردی هم افرادی مانند دیك چنی و ولفوویتز اصلاً آنها را تحقیر کرده و بی‌ارزش می‌شمردند؟ حتی اگر روزی شواهد محکمی یافت شود که عراق برخی برنامه‌های غیرقانونی احتیاطی را حفظ کرده است، این نتیجه‌گیری تغییر نمی‌کند که پافشاری و تأکید درباره وجود سلاح‌های کشتار جمعی و نادیده انگاشتن هرگونه تردیدی در این باره همه یکسره خطا و اشتباه بوده است.

خبرنگاران کنجکاو و جستجوگر، به خصوص در ایالات متحده و بریتانیا، تا به حال کارهای برجسته‌ای در مورد بررسی این ادعاها، برملا کردن خطاها و دستیابی به واقعیت انجام داده‌اند.

دلایل خطا کردن سازمان‌های اطلاعاتی

دیکتاتورهایی مانند صدام با شاخه‌های زیتون ترغیب و برانگیخته نمی‌شوند. منشور ملل متحد که پس از شکست دیکتاتورها تدوین شد استفاده از فشار نظامی، به کارگیری نیروی مسلح و یا فعالیت‌های اطلاعاتی را نادیده نمی‌گیرد، ولی در هر صورت راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز را ترجیح می‌دهد.

برای دفاع از منافع ملّی و مبارزه با خرابکاری و تروریسم داشتن اطلاعات امری حیاتی است و نهایت اهمیت را دارد. شخصاً با افراد زیادی که در این حرفه دشوار فعالیت می‌کنند برخورد کرده‌ام و برای آنها احترام فراوانی قایل هستم. برخی از آنان با مخاطراتی کاملاً متفاوت از آنچه که ما گرد میزهای کنفرانس با آن مواجه می‌شویم زندگی می‌کنند. اما با وجود همه آن میلیون‌ها دلاری که برای ماهواره‌های جاسوسی و دیگر ابزارهای نظاره‌گر آسمانی، شنودهای الکترونیکی،

اعمال کنترل بر صادرات، تخلیه اطلاعاتی پناه‌جویان و فعالیت‌های جاسوسی انسانی هزینه شد، مجبورم نتیجه گیری کنم که شکست‌ها و ناکامی‌های اطلاعاتی در مورد عراق، بزرگ و چشمگیر بودند. عراق تحت رژیم صدام‌حسین سرزمینی وحشی بود که انجام کارهای جاسوسی زمینی در آن بدون تردید دشوار و خطرناك می‌بود. چنین به نظر می آید که پس از پایان دوران جنگ سرد ایالات متحده و نه الزاماً متحدین آن کشور، شبکه عوامل انسانی خود را در صحنه کاملاً محدود کرده بود و هیچ عامل زنده‌ای در داخل عراق نداشت. در پرونده اطلاعاتی ایالات متحده برای عراق ظاهراً پناهجویان برجسته‌ترین نقش را داشتند. به عنوان نمونه رامسفلد زمانی گفت خیلی چیزها از طریق پناهجویان پیدا شده است که بازرسان به آنها پی نبرده‌اند. به این ترتیب خیلی بیش از آن‌چه که شاید و باید به این افراد اتکا شده بود.

در درون دولت بوش به گزارش‌های محتاطانه بازرسان سازمان ملل که بر اساس بازدید از مکان‌های مختلف انجام مصاحبه‌ها و بررسی دقیق مدارك و سوابق در داخل عراق تنظیم می‌شد، کم‌تر توجه می‌شد. زمانی که می‌خواستند از این گزارش‌ها با دید سیاسی بهره بگیرند تمایل غالب بر آن بود که با سوء تعبیر از آنها برای تأیید و در جهت باورهای از پیش انگاشته خود استفاده کنند. بی‌اعتنایی و تحقیر اعمال شده از سوی دیك‌چنی معاون رئیس جمهوری و نیز کادر رهبری وزارت دفاع ایالات متحده نسبت به بازرسی‌های بین‌المللی در واقع خود آنان را از یك منبع ارزشمند اطلاعاتی محروم کرد.

اگر رهبری ایالات متحده و بریتانیا به جای تحریف و وارونه جلوه دادن آنچه که وجود داشت، با دقت و خلوص نیت مطالبی را که کمیسیون‌های بازرسی در گزارش‌های خود نوشته بودند، ارائه می کردند از بسیاری نکات نادرست و اشتباهی که علناً ابراز کردند، جلوگیری می‌شد. به عنوان مثال پل ولفوویتز روز ۲۳ ژانویه ۲۰۰۳ ارقام و اعدادی را نقل کرد که آنسکام در سال ۱۹۹۷ عرضه کرده بود و در

آن میزان و مقدار عوامل مختلف بیولوژیکی و شیمیایی را که بازرسان محاسبه کرده بودند عراق تولید کرده یا می تواند تولید کرده باشد آورده شده بود. اما معنایی که او به این ارقام و اعداد داد کاملاً با برداشت و مفهوم مورد نظر آنسکام متفاوت بود. در نبود اطلاعات قابل اعتماد پیرامون آنچه که بر سر این مقدار عوامل احتمالاً تولید شده آمده بود آنسکام نتیجه می گرفت که اینها «مفقودالاثر یا نامشخص» هستند. این نتیجه گیری دال بر آن نبود که این مواد هنوز وجود دارند و در عین حال احتمال موجود بودن آن هم کنار گذاشته نمی‌شد. در هر صورت آقای ولفوویتز پس از نقل ارقام تناژها و لیترها از گزارش آنسکام نتیجه گرفت که: «علی‌رغم یازده سال بازرسی و تحریم، مهار و بازدارندگی و واکنش نظامی، عراق هنوز سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی را حفظ کرده و به تولید بیش‌تر آنها نیز ادامه می‌دهد».

یک نمونه دیگر: در سال ۲۰۰۲ زمانی که «ارزیابی سازمان ملی اطلاعات» درباره سلاح‌های کشتار جمعی عراق منتشر شد، استوارت کوهن، سرپرست شورای سازمان ملی اطلاعات بود. وی در مقاله‌ای که روز ۳۰ نوامبر ۲۰۰۳ به چاپ رسید، خاطرنشان کرد: آن ارزیابی «با ضریب اطمینان بالایی نظر داد که عراق سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی دارد» و در ادامه افزود: «اینها اساساً همان نتایجی است که سازمان ملل متحد و طیف گسترده‌ای از سازمان‌های اطلاعاتی، اعم از دوستان و غیردوستان، به آن رسیده‌اند». آنچه را که آقای کوهن درباره سایر سازمان‌های اطلاعاتی بیان کرد اگر با برداشت‌هایی که شخصاً در ملاقات با برخی مقامات آنها داشتم سنجیده شود ممکن است کاملاً درست باشد، ولی در عین حال او هم همان سوءتعبیرها و تحریف‌هایی را از گزارش‌های سازمان ملل عرضه کرد که ولفوویتز نیز ارائه کرده بود. اگر این امر یک سوءتعبیر آگاهانه نباشد، وضع بدتر می‌شود، زیرا به این معنا خواهد بود که این مقام عالیرتبه اطلاعاتی هر آنچه را که «مفقودالاثر» بود «موجود» انگاشته است و به این ترتیب تهیه و تدارک یک ارزیابی در سازمان ملی اطلاعات با این گونه نگرش می توانست به نتایجی کاملاً دهشت‌زا

منتهی شود.

این ظن و گمان که چنین نتایجی حقیقتاً به‌دست آمده بود با انتشار گزارشی در روزنامه هرالد تریبون مورخ ۱۹ نوامبر ۲۰۰۳ تقویت شد. در آن گزارش آمده بود که ارزیابی گسترده دو باره‌ای در ایالات متحده پیرامون اطلاعات جاسوسی درباره برنامه‌های تسلیحاتی غیرمجاز در حال انجام است و از قول یك مقام رسمی نقل شده بود که با اشاره به نحوه برخورد با مورد عراق بر لزوم چنین اقدامی تأکید می کرد، زیرا «نبود مدرك و دلیل بر این که عراق سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی خود را معدوم کرده بود، از سوی سازمان‌های اطلاعاتی به‌عنوان قرینه‌ای مبنی بر این که این سلاح‌ها هنوز در آن کشور وجود دارند تفسیر شده است.»

چند نکته دیگر در ارتباط با عدم توفیق سازمان‌های اطلاعاتی

وجود اعتقاد راسخ و محکم در سطح مقامات دولتی ایالات متحده و بریتانیا مبنی بر این که عراق هنوز تسلیحات غیرمجاز را در اختیار دارد و وجود این امید و چشمداشت در آن سطوح که سرانجام شواهد و قرائن لازم برای تأیید صحت این اعتقاد فراهم خواهد آمد همان گونه که بر توده مردم و رسانه‌ها اثر گذاشت، احتمالاً بر جوامع اطلاعاتی هم تأثیر گذاشته بود. جورج تیلمان سرپرست پیشین بخش امور نظامی، استراتژیك و گسترش تسلیحات در وزارت خارجه ایالات متحده در جولای ۲۰۰۳ اظهار داشت: «حکومت کنونی ایالات متحده در سلسله مراتب دیوانی به کار گرفتن سازمان اطلاعاتی اعتقاد به نگرش اطلاعاتی خاصی دارد: پاسخ‌ها را می‌دانیم، اطلاعاتی به ما بدهید که این پاسخ‌ها را تأیید کند!»

مجله «اکونومیست» در شماره مورخ چهارم اکتبر ۲۰۰۳ به این نکته اشاره کرد که برخی تفکرات شبیه اندیشه‌های مأموران تفتیش عقاید قرون وسطی است که به وجود جادوگران اعتقاد داشتند: صدام حسین نقش فردی شیطان‌صفت و

اهریمنی را به خوبی ایفا می کند و عراق هم کشوری یاغی است که از گشودن صندوق خانه‌های خود که مملو از جام‌های زهر و شیشه‌های پر شده از میکروب‌هاست سر باز می‌زند. به این ترتیب هر خس و خاشاکی هم به عنوان قرینه‌ای دال بر تأیید نظریه وجود سلاح های غیر مجاز در آنجا دیده شده است. دیوید کای در مصاحبه‌ای که در شماره مورخ ۲۳ نوامبر ۲۰۰۳ ساندی تلگراف نقل شده گفت: حضور در داخل عراق مزیت بزرگی را فراهم آورده است، به این معنا که دیگر «مجبور نیستیم به هر خس و خاشاکی به عنوان دلیل و مدرك چنگ بزنیم».

به نظر می‌رسد ویژگی مشترك در تمام ناکامی‌ها و عدم موفقیت‌ها کمبود تفکر انتقادی بوده است. دادگاه‌ها برای دستیابی به واقعیت از بازجویی و سؤال‌پیچ کردن برای بیرون کشیدن ملاحظات موشکافانه از شواهد استفاده می کنند. در دنیای علمی و آکادمیك هم برای حصول اطمینان از بررسی دقیق نقادانه کارهای علمی اغلب از بازنگری آنها توسط هم‌ترازها و هم‌سنخ‌ها بهره گرفته می‌شود. تأکید بر وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق آنقدر به دفعات تکرار شد که بیش‌تر مردم دنیا آن را امری بدیهی می‌دانستند.

در واقع جوامع اطلاعاتی خودشان باید دیدگاه و اندیشه نقادانه‌ای را فراهم می‌آوردند، اما به نظر می‌رسد آنها هم مانند دیگران تا حدّی تحت تأثیر قرار گرفته بودند. همانطور که قبلاً گفتم در مواضع جنجال‌برانگیز سازمان‌های اطلاعاتی ترجیح می‌دهند اشتباه کنند، زیرا به طور معمول برای بزرگنمایی تهدیدها سرزنش نمی‌شوند، اما برای کوچك انگاشتن خطرات و یا تشخیص ندادن آنها به سختی مورد انتقاد قرار می گیرند. چنین وضعی قبل از جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج [فارس] که سازمان‌های اطلاعاتی همانند آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از برنامه تسلیحات هسته‌ای عراق آگاهی پیدا نکردند، به وجود آمد.

قضیه اسف‌انگیز دیوید کلی، دانشمند بریتانیایی و مشاور دولت انگلستان که

خودکشی کرد تصور می کنم به خوبی نشان می دهد که چگونه تفکر انتقادی کاملاً ضروری تحت فشارهای سیاسی قرار گرفت و در هم فشرده شد. هنگام بررسی پرونده عراق ذهن علمی نقاد کلی به خوبی او را یاری کرد، اما به کار گرفتن همین حساسیت نقادانه هنگام بررسی گزارش‌های دولت بریتانیا و واکنش نشان دادن علیه ادعاهای مبالغه آمیز مسأله ساز و مشکل آفرین شد.

امّا چرا کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین المللی انرژی اتمی تحت تأثیر قرار نگرفتند؟ در مقایسه با برخی سازمان‌های اطلاعاتی ما از این مزیت برخوردار بودیم که کم‌تر تحت فشارهای خارج و از بالا قرار می گرفتیم. ما تنها تابع و وابسته به شورای امنیت بودیم که اعضای متعدد آن دیدگاه‌های مختلفی داشتند. برای رعایت انصاف و بی طرفی باید بگویم هنگامی که سرگرم بررسی پرونده عراق یا سایر پرونده‌ها بودیم، هیچ یك از دولت‌های درگیر علی‌رغم خواست‌ها و انتظاراتی که داشتند، از ما نخواستند تفکر انتقادی را نادیده بگیریم. مزیت دیگر، اهمیت عرف خدمات غیرنظامی بین‌المللی است که معمولاً در سیستم سازمان ملل حکمفرماست. در هیچ موردی ندیدیم که کارکنان ما اعم از آمریکایی، انگلیسی، روسی، فرانسوی و دیگر ملیت‌ها تحت تأثیر مواضعی که دولت‌های متبوع آنان اتخاذ می کردند، قرار گیرند.

بر این باورم که اعمال داوری نقادانه و مستقل کمیسیون بازرسی و نظارت دلیل اصلی احترام و پذیرش تحلیل ها و ارزیابی‌های ما بود. ما نیز در کمیسیون، مانند بسیاری دیگر، مطمئناً ظنین بودیم که عراق ممکن است هنوز هم انبارهای مخفی از سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی داشته باشد. اما به هر حال شورای امنیت از ما نخواسته بود که ظن و گمان های خود را ارائه کنیم و یا به راحتی شهادت پناهجویان را منتقل نمائیم. ارزیابی‌ها و داوری‌ها در گزارشهای ما باید براساس شواهدی می‌بود که حتی پس از اعمال بررسی نقادانه بین المللی همچنان قانع کننده باقی بمانند. به همین دلیل بود که علیرغم یأس و سرخوردگی برخی

مقامات دولت‌ها گزارشهای ما حاوی آن نتایج مطلق و قاطعی که این مقامات می‌خواستند استنتاج کنند، نبودند. اگر ما راحت و آسان بسیاری از آن بگومگوها و اظهارنظرها را که ادعا می‌شد مدرك و دلیل هستند و بعد هم چون خانه های پوشالی فرو ریختند پذیرفته بودیم، امروز اعتبار و وجهه بازرسی بین المللی چگونه می‌بود؟

رفتار عراق به سوءظن‌ها مبنی بر وجود سلاح های کشتار جمعی در آن کشور دامن زد

تمام دنیا هنوز موش و گربه بازی بین عراق و بازرسان را در دهه ۱۹۹۰ به یاد دارند. برداشت ها آن بود که عراق تلاش می کند، سلاح های ممنوعه را پنهان نگه‌دارد. این برداشت همچنین زمانی که عراق حدود چهار سال مانع از ورود بازرسان شد نیز به وجود آمد. اگر آن گونه که اکنون کاملاً محتمل به نظر می‌رسد تسلیحاتی مخفی نشده بود و آنچه که «مفقودالاثر» انگاشته می‌شد یا اصلاً وجود نداشت و یا عمدتاً در سال ۱۹۹۱ منهدم شده بود، پس ما باید به دنبال دلایل دیگری باشیم که چرا عراق اجازه داد این برداشت که تسلیحات ممنوعه را پنهان می کند، به وجود آید. برداشتی که سالها تحریم را که باعث فلج شدن اقتصاد کشور و تباه شدن سطح زندگی مردم شد، بر آن کشور تحمیل کرد. به عقیده من عوامل زیر ممکن است با این قضیه مربوط باشد:

* همکاری بیش‌تر با بازرسان نمی‌توانست به لغو تحریم ها منجر شود. صدام حسین بارها و بارها از مقامات آمریکایی شنیده بود که حذف او از قدرت تنها راه دستیابی به لغو تحریم هاست؛ بنابراین چرا او باید برای همکاری بیش‌تر تلاش می کرد؟

* شاید احساس تحقیر عراقی‌ها را بر آن داشته بود که مانع از دسترسی بازرسان به برخی مکان ها، به ویژه مکان های گوناگونی که به نحوی با حاکمیت کشورشان مربوط می‌شد، بشوند. صدام حسین خود را یك

نبوکدنصر [بخت‌النصر][۱] مدرن می‌دید که غرور فوق‌العاده‌ای هم برای خویش و هم برای عراق داشت. گزارش شده است پس از دستگیری صدام از او سؤال شد اگر سلاح ممنوعه‌ای نداشت، چرا به بازرسان اجازه ورود به ساختمان‌های خود را نمی‌داد. وی در پاسخ گفت: «نمی‌خواستیم آنها به حوزه‌های خاص ریاست جمهوری بروند و در زندگی خصوصی ما دخالت کنند». بازرسان فکر می‌کردند بازی موش و گربه است، ولی برای صدام و رژیم او این کارها فضولی و دیدزدن دزدکی بود. بعد از جنگ از سرتیپ علاء‌سعید، یکی از سرپرستان برنامه تسلیحات شیمیایی سؤال شد چرا صدام کمك نکرد تا سازمان ملل صدها پرسش بی‌پاسخ مانده درباره سلاح‌های شیمیایی و ممنوعه را حل کند. طبق نوشته لوس‌آنجلس تایمز وی پاسخ داد: «نمی‌دانم، شاید او زیاده از حد مغرور بود».

* رژیم عراق با این ادعا که تمامی سلاح‌های ممنوعه را منهدم کرده و تمام تعهدات خود را اجرا کرده است، اعتقاد داشت که سازمان ملل باید تحریم‌ها را لغو کند. با وجود این مانند کسی که سگ ندارد ولی تابلوی «مواظب سگ باشید» را بالای درخانه اش نصب می‌کند، حکومت عراق بدش نمی‌آمد این فکر را در دیگران القا کند که سلاح‌های کشتار جمعی دارد و هنوز خطرناك است.

* رژیم عراق شاید می‌خواست پنهان‌کاری در مورد تأسیسات دربردارنده نیروهای نظامی و تسلیحات متعارف را حفظ کند، در حالی که می‌دانست این گونه تأسیسات از اهداف اصلی بازرسی هستند. به علت روابط نزدیکی که تا پایان سال ۱۹۹۸ بین برخی بازرسان آنسکام و مقامات نظامی کشورهایی که اهدافی را در خاك عراق بمباران می‌کردند وجود داشت، احتمالاً رژیم بر آن شده بود که مانع بازدیدها از چنین مکان‌ها و تأسیسات شود.

---

۱. پادشاه قدرتمند بابل که در جریان پیروزی خود در فلسطین پنجاه هزار تن از یهودیان را به اسارت گرفت و به بابل کوچاند و به کار گِل واداشت. کورش کبیر در جنگ با «بنونید» جانشین وی پس از شکست او و فتح بابل یهودیان مزبور را آزاد کرد و به فلسطین بازگرداند.م

وجود سلاح های کشتار جمعی دستاویز حمله به عراق بود

پل ولفوویتز، معاون وقت وزیر دفاع ایالات متحده در یك مصاحبه پرسروصدا گفت: به دلایل «اداری و دیوانی» دستاویز وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق به عنوان دلیل منطقی برای جنگ برگزیده شد. او به طور ضمنی بر این نکته اشاره کرد که با وجود دلایل فراوان دیگر، این مسأله تنها دلیل منطقی بود که توانست حمایت گسترده افکار عمومی را در ایالات متحده برانگیزاند و خارج از ایالات متحده و در داخل سازمان ملل هم گیرایی و جاذبه داشت.

حتی با وجود نگرانی‌های شدید در سراسر جهان و به ویژه در ایالات متحده، پیرامون گسترش سلاح های کشتار جمعی اگر حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در کار نبود اتخاذ یك خط مشی سیاسی دربردارنده احتمال جنگ با عراق به دشواری ممکن می‌شد. قبل از این حادثه در ایالات متحده و یا جاهای دیگر نگرانی جدی درباره پرداختن عراق به برنامه تسلیحات هسته ای به چشم نمی‌خورد. همچنین هیچ ادعای جدی درباره رابطه قابل توجه رژیم عراق با کسانی که مسئول حملات تروریستی بودند، مطرح نشده بود. با وجود این نوعی پیوند تئوریك بین تروریست ها و سلاح های کشتار جمعی - حتی سلاح های هسته ای - و نیز یك پیوند واقعی بین عراق و این گونه تسلیحات وجود داشت. این امر با وحشت ناشی از حملات تروریستی یازده سپتامبر درهم آمیخت و به این تفکر در دولت ایالات متحده انجامید که حذف القاعده و رژیم طالبان در افغانستان نیازمند آن است که با حذف صدام حسین و انهدام سلاح های کشتار جمعی ادعایی عراق، به عنوان دیگر منبع بالقوه تجاوز علیه ایالات متحده، تکمیل شود.

این نظریه فراگیر که عراق مانع انهدام سلاح های کشتار جمعی خود توسط سازمان ملل شده بود دلیل منطقی و بدیهی برای پیشبرد چنین اقدامی شد و نیز تنها دلیلی بود که به عنوان توجیه به سازمان ملل ارائه شد و به مراتب مهمترین دلیل عرضه شده به کنگره ایالات متحده و مردم آمریکا هم بود. دولت های ایالات متحده

و بریتانیا احتمالاً هیچ کدام نمی توانستند تنها به بهانه سرنگون کردن رژیم ترور و وحشت صدام حسین از قوه مقننه کشورهای خود اجازه مداخله نظامی را بگیرند. همچنین این احتمال نیز وجود نداشت که با این دستاویز شورای امنیت هم به آنان چنین اجازه ای بدهد.

ممکن است در روزی نه چندان دور سازمان ملل اقدام نظامی را برای رهانیدن کشورهای کوچك و متوسط از شر رژیم های ددمنش حاکم بر آنها ـ مانند صدام حسین و پل‌پوت ـ مجاز بداند البته در صورتی که مردم آن کشورها خود از انجام چنین کاری عاجز باشند. شخصاً چنین تحولی را مطلوب و پسندیده می‌دانم. به هر حال به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین مانع در تحقق این امر بیش از آن که ناشی از محدودیت های مندرج در منشور سازمان ملل باشد، معلول عدم تمایل کشورها در پرداخت هزینه های جانی و مالی چنین اقدامی است.

جنگ عراق کاری است گذشته و سبویی است شکسته. هزینه های جنگ و اشغال ـ در قالب جان ها و مال های از دست رفته، میلیاردها دلار مخارج، لطمه به سازمان ملل و ناتو، اعتبارهای بر باد رفته رهبران سیاسی، تشدید نفرت و دشمنی و نظایر اینها ـ همه در ستون زیان نوشته شده است. آن‌چه که ما می توانیم انجام دهیم این است که ببینیم آیا چیزهای دیگری وجود دارند که بتوان در ستون سود نوشت. همچنین باید ببینیم آیا از این حادثه درس های مهمی استنتاج می‌شود.

اولین نکته روشنی که باید با حروف بزرگ در ستون سود نوشته شود، نابودی یکی از سفاك ترین رژیم ها و بی‌رحم ترین رهبرانی بود که دنیا پس از جنگ دوم جهانی به خود دیده است. در عین حال که این امر نتیجه مطبوع و خوشایند جنگ بود، ولی هدف اعلام شده نبود و توجیهی هم برای آن داده نشده بود.

نکته دومی که باید در ستون سود نوشت این است که جنگ احتمالاً پیدایش دموکراسی را در عراق تسریع می کند و باعث ارتقای آن در سایر کشورهای خاورمیانه می‌شود. با دستگیری صدام حسین و انهدام قطعی رژیم او مردم عراق

متوجه شدند که بازگشت به نظم دیروزین یك گزینه نیست. مطمئناً هر کسی بر این آرزو خواهد بود که پس از دهها سال ستمگری و جنگ و خونریزی، مردم عراق امکانات قابل ملاحظه عقلانی و معنوی خود را بسیج خواهند کرد و دنیا هم حداکثر کمك را می کند تا این کشور به سوی یك دموکراسی حرکت کند که در آن مذاهب گوناگون و گروه های نژادی مختلف همکاری با یکدیگر را خواهند آموخت.

نکته سوم در این راستا آن خواهد بود که آیا به سبب این اقدام نظامی تروریسم یك ضربه کاری خورده است؟ برخی به این سؤال پاسخ مثبت می دهند و آن را در ستون سود می نویسند. آنها چنین استدلال می کنند که تمام حرکت های تروریستی اینك می‌دانند که ایالات متحده پس از تجربه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به‌دنبال هر حرکتی که آن را تهدیدی برای خود تلقی کند، می‌باشد. برخی هم آن را در ستون زیان می نویسند و استدلال می کنند این خطر وجود دارد، مخصوصاً اگر اشتباهات بیش تری صورت گیرد، که اغلب کشورها و مردم در سراسر جهان ایالات متحده را به صورت یك قلدر جهانی ببینند و این که بیش تر مسلمانان و اعراب اشغال عراق را تحقیر و خفت تلقی می کنند و این احساس قطعاً نفرت و نهایتاً تروریسم بیش تری را دامن خواهد زد.

نکته چهار می هم هست که کاندالیزا رایس آن را یك امتیاز و مزیت می داند، ولی من با آن موافق نیستم. در اکتبر ۲۰۰۳ او، فکر می کنم تا حدی شجاعانه، سعی کرد استدلال کند که اگر قطعنامه های سازمان ملل «به اجرا گذاشته نشده بود وجهه و اعتبارات سازمان ملل درهم شکسته می‌شد و کارآیی شورای امنیت به عنوان ابزار اجرای خواست های جهانی و حفظ صلح نیز تضعیف می‌شد». شورای امنیت هیچگاه خود را مخالف با اجرای تصمیمات توسط به کارگیری نیروی نظامی قلمداد نکرد. اکثریت اعضای شورا احساس کردند هنوز خیلی زود است از حرکت در مسیر بازرسی که فقط سه ماه و نیم از شروع آن می گذشت دست برداشته شود. این بحث که اقتدار شورای امنیت به‌وسیله اقلیتی از اعضای شورا که نظریات

اکثریت را نادیده انگاشتند توانست حفظ شود نکته ای ناراحت کننده و شگفت انگیز است. آیا خواست جهانی می تواند با اقدام، (در این مورد بازدارنده)، توسط یك یا چند کشور به اجرا درآید حتی زمانی که این اقدام برخلاف خواست اعلام شده جهانیان باشد؟

در حمایت از جنگ در عراق نکات دیگری هم ابراز شده است. از جمله این که بدون توجه به فقدان هرگونه یافته ای از سلاح های ممنوعه، جنگ را به عنوان ابزاری برای مقابله با گسترش سلاح های کشتار جمعی سودمند دانسته اند. در این نظریه گفته می‌شود که جنگ پیامی را برای کشورها و حرکت هایی که علاقمند به داشتن سلاح های کشتار جمعی هستند فرستاد که در صورت دستیابی به چنین سلاح هایی بیش از آن که امنیت برای آنان تأمین شود مخاطرات گسترده‌ای را به جان خواهند خرید. تصمیم سرهنگ قذافی برای دست برداشتن از آنچه مراحل اولیه برنامه های تسلیحات کشتار جمعی لیبی می توانست باشد، ممکن است به عنوان دلیلی در این راستا دیده شود.

به هر حال تعمیم این مسأله خطرناك است. فقط کافی است به وضع ایران و کره شمالی فکر کنیم. از طرف دیگر ممکن است گفته شود مورد لیبی نشان داد ترغیب ثمربخش بدون اقدام نظامی هم دستاورد دارد. اکنون همه ما می‌دانیم که عراق در سالهای پایانی حکومت صدام حسین هیچگونه سلاح کشتار جمعی در اختیار نداشت و رژیم آن کشور در واقع به علت حضور بازرسان سازمان ملل و تهدیدهای حمایتی ایالات متحده / بریتانیا از نگهداری یا احیای برنامه های تسلیحات ممنوعه منصرف شده بود. سیاست نسبتاً کم هزینه بازدارندگی به خوبی کار کرده و نیازی به اتخاذ خط مشی پرهزینه مقابله با گسترش تسلیحات نبود.

در قبال این پیش زمینه (یعنی احتمال قریب به یقین که عراق فاقد سلاح های کشتارجمعی بود)، به نظر نمی‌رسد بتوان این احتمال را کنار گذاشت که رژیم عراق هم می توانست آنچه را که سرهنگ قذافی کرد، انجام دهد. در واقع این همان

چیزی بود که بریتانیایی‌ها تقریباً همزمان با شروع گفتگوهایشان با لیبی و قبل از آن که مذاکرات در شورای امنیت به بن بست برسد و جنگ در عراق آغاز شود، در پیش نویس قطعنامه ارائه شده به شورای امنیت تأکید داشتند که صدام حسین آن را عملی کند. در دسامبر سال ۲۰۰۳ پرزیدنت بوش طی مصاحبه ای گفت واقعاً تفاوت نمی کرد که صدام حسین سلاح های کشتار جمعی را داشت یا صرفاً به دنبال آن بود که چنین سلاح هایی را به دست آورد، در هر دو صورت دنیای بدون صدام حسین بهتر است.

به هر حال باید امیدوار بود که سطر اول اظهارات پرزیدنت بوش تنها عدم تمایل کاملاً عادی یك رهبر سیاسی را در قبول اشتباه و خطایی که صورت گرفته باز تاب می‌دهد. این گفته پرزیدنت بوش درست است که تروریست ها و دیکتاتورهای مستبد قبل از اقدام به حمله هیچ هشداری نمی‌دهند. ظاهراً اگر رئیس جمهوری ایالات متحده به طور قطع و یقین می‌دانست که سلاح های کشتار جمعی در عراق وجود ندارد و تنها برخی اشارات و نشانه ها حاکی است که صدام حسین به دنبال آن است که در آینده این سلاح ها را به دست آورد حتماً در موافقت با جنگ تصمیم نمی گرفت و از کنگره ایالات متحده می‌خواست که آن را تصویب کند.

در واقع وجود یا عدم وجود سلاح ها باید در ارتباط با واکنشی که اتخاذ شد تفاوت ایجاد می کرد. شاید استدلال شود که تهدید روشن توان به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی در خلال چهل‌وپنج دقیقه ـ یا حتی در خلال چهار ماه‌ونیم ـ می‌تواند اقدام نظامی بازدارنده فوری را توجیه کند. اما دفاع از این نظریه که بالقوه امکان دارد این نوع تسلیحات در مدت چهل وپنج ماه تولید شود و سپس معادل چیزی که پرزیدنت بوش آن را «خطر فزاینده که در راه است» خواند گردد که اقدام فوری نظامی و اشغال را مجاز می کند، باید دشوارتر باشد. اگر آن گونه که ظاهراً همگان می گویند از نیروی نظامی فقط باید به عنوان آخرین چاره کار استفاده شود

پس با این تهدیدها باید با اقداماتی کم خشونت تر از حمله نظامی مقابله شود.

ممکن است اعتراض شود که این اظهارنظرها ناشی از اطلاعاتی است که در ماه مارس ۲۰۰۳ در دسترس نبودند که اعتراض درستی هم هست. در آن زمان هیچ کس - از جمله بازرسان سازمان ملل و شخص من - نمی توانست تضمین دهد که عراق فاقد سلاح های کشتار جمعی است. در مقابل آیا می توان استدلال کرد که این عدم اطمینان قابل تحمل نبود و نابودسازی کامل را به وسیله اقدام نظامی طلب می کرد؟ این استدلال جای خود را دارد اما فکر می کنم بعید بود چنین استدلالی مورد تأیید قوه مقننه ایالات متحده و بریتانیا - شورای امنیت سازمان ملل به کنار - قرار می گرفت. احتمالاً آگاهی از همین وضع بود که دولت های ایالات متحده و بریتانیا را بر آن داشت تا با اطمینان اعلام کنند سلاح های کشتار جمعی در عراق وجود دارد.

در توجیه اقدام نظامی ممکن است گفته شود متقاعد شدن بر این نکته - حتی گرچه به اشتباه - که صدام حسین سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد و یك خطر قریب الوقوع را موجب می شود دولت های ایالات متحده و بریتانیا را وادار کرد به اقدام نظامی پیشگیرانه دست زنند. در پاسخ باید گفت به هر حال آنها نمی توانستند توجه نداشته باشند که در مارس سال ۲۰۰۳ از آن قدرت نظامی درهم شکسته عراق در جنگ ۱۹۹۱ خلیج [فارس] تنها شبحی باقی مانده بود.

به علاوه اگر یك حوزه تسلیحاتی بود که همگان از جمله ایالات متحده می دانستند صدام حسین در آن خلع سلاح شده است، حوزه تسلیحات هسته ای بود، اما به منظور مجسم کردن احیای مجدد تهدید هسته ای عراق، حتی تهدیدی که مبهم و دور بود، شواهدی بسیار مخدوش و تحریف شده از جمله همان قرارداد کذایی جعلی خرید اورانیوم از آفریقا به کار گرفته شد.

تصور می کنم اکثریت مردم جهان به این نتیجه رسیده اند که دولت ها معمولاً خطراتی را که می بینند آگاهانه بزرگ جلوه می دهند تا حمایت سیاسی لازم را

کسب کنند چون در غیر این صورت از حمایت مورد نظر برخوردار نخواهند شد. پیامد این امر چیزی جز لطمه خوردن به اعتبار و اعتماد دولت ها نیست. در کشورهای آزاد و دموکرات این نکته درك و پذیرفته شده است که برای توضیح مسائل پیچیده بین المللی به توده مردم دولت ها باید آنها را به شکلی ساده و قابل فهم درآورند. دولتمردان فروشندگان کالا نیستند بلکه رهبرانی هستند که وقتی به مسئولیت خود برای جنگ و صلح در جهان عمل می کنند باید از آنان توقع صداقت و راستگویی را داشت.

نقش بازرسی در تلاش برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و تضمین خلع سلاح کشورها

در مناظره‌ها و بحث‌های علنی پیرامون جنگ عراق بیش‌تر به توجیهات سیاسی، اقدام پیشگیرانه یك‌جانبه، نقش شورای امنیت و فعالیت‌های اطلاعاتی پرداخته شده و مسأله بازرسی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این نقش و نتایج بازرسی‌ها کانون اصلی این ماجرا بودند. برای بازها در ایالات متحده صورت مسأله چندان دشوار نبود: آنها بر این باور بودند که سلاح‌های کشتار جمعی در عراق وجود دارد، دونالد رامسفلد وزیر دفاع می‌دانست که پناهجویان منابع اطلاعاتی خوبی هستند و بازرسان این گونه نیستند و از نظر دیك‌چنی معاون رئیس جمهوری هم بازرسی‌ها در بهترین حالت آن بی‌فایده بودند. اما آلمانی‌ها، فرانسویان، روس‌ها، چینی‌ها و بسیاری دیگر اعتقاد داشتند که در ماه مارس ۲۰۰۳ بازرسی‌ها به خوبی و به شکلی قابل قبول در حال انجام بود و لااقل باید برای مدت زمان بیش‌تری ادامه می‌یافت. در شورای امنیت ایالات متحده و بریتانیا، مانند تمامی دیگر اعضا، قدردانی و سپاس خود را برای آنچه که به عنوان کار و خدمت حرفه‌ای، مستقل و مؤثر توسط سازمان‌های تشکیلات بازرسی می‌دیدند، ابراز کردند. با وجود این درحالی که گزارش‌های بازرسان عامل مهمی در تصمیم گیری

اکثریت اعضای شورا برای خودداری از اعطای اجازه جنگ بود، دولت‌های ایالات متحده و بریتانیا به گزارش‌های خطاآمیز سازمان‌های اطلاعاتی خود بیش از گزارش‌های بازرسی که وجود سلاح‌های کشتار جمعی را تأیید نمی کرد، اعتماد کردند.

پس از جنگ به خوبی روشن شد که بازرسی و مراقبت توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و کمیسیون بازرسی و نظارت و قبل از آن توسط آنسکام که با فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی تقویت می‌شد، درواقع برای سال‌ها کارآیی داشت، خلع سلاح عراق را محقق ساخته و مانع از تقویت قدرت تسلیحاتی عراق شده بود. به عبارت دیگر سیاست بازدارندگی و مهار به خوبی کار کرده بود. همچنین روشن شد که سازمان‌های اطلاعاتی و بازها در درون دولت‌ها در ارزیابی‌های خود دچار اشتباه شده بودند. در این‌جا با خوشوقتی قسمتی از بیانیه‌ای را نقل می کنم که در تاریخ نهم جولای ۲۰۰۳ توسط ژوزف کرینکیون، مدیر پروژه منع گسترش تسلیحات اتمی و شیمیایی بنیاد کارنگی در واشنگتن صادر شد:

با توجه به جستجوی بی حاصل سه ماه گذشته توسط کارشناسان آمریکایی، انگلیسی و استرالیایی در عراق اکنون روند بازرسی‌های کمیسیون بازرسی و نظارت به مراتب بهتر از آنچه که منتقدان در زمان فعالیت آن ادعا می کردند، دیده می‌شود. به نظر می‌رسد روند بازرسی‌ها کارآیی داشت و اگر وقت کافی و امکانات کافی داده می‌شد، می‌توانست ادامه یابد و به شکلی مؤثر مانع تلاش‌های تازه عراق در زمینه دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی شود...

هیچگاه چنین گروه انگشت‌شماری توسط این همه افراد با چنین اندک بهانه‌هایی مورد انتقاد و خرده‌گیری قرار نگرفته‌اند.

این ارزیابی با نتایج پژوهش بعدی بنیاد کارنگی پیرامون تهدیدهای عراق تحت رژیم صدام که در ژانویه ۲۰۰۴ منتشر گردید، تقویت شد. در این پژوهش کرینکیون و همکارانش به این نتیجه کاملاً قاطع و محکوم کننده رسیده‌اند که دولت

بوش این تهدیدات را به شکلی کاملاً مبالغه آمیز و تحریف شده ارائه کرده بود.

پرسش مهم این است که در تلاش‌های آتی به منظور جلوگیری از گسترش تسلیحات کشتار جمعی و اطمینان از خلع سلاح، بازرسی‌ها به عنوان یك عامل اصلی چگونه شکل خواهند گرفت و به کاربرده خواهند شد.

عوامل مهم در این تلاش‌ها از این قرارند:

* سیاست‌های خارجی که امنیت کافی را برای کشورهای خاص فراهم می آورد و انگیزه دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی را کاهش می‌دهد. این سیاست‌ها از جمله شامل اقدامات جهانی و منطقه‌ای برای همزیستی، اتحادیه‌های دفاعی و تضمین‌های امنیتی است.

* الزامات قراردادی نظیر معاهده عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای و کنوانسیون تسلیحات شیمیایی و نیز معاهده‌های منطقه‌ای که نواحی عاری از تسلیحات هسته‌ای را ایجاد می کند.

* برنامه‌های بازرسی و مراقبت برای ایجاد اطمینان از مراعات کردن و محترم شمردن الزامات و نیز اطمینان یافتن از عدم وقوع تقلب و دغلکاری.

* اعمال کنترل‌های صادراتی و حمل و نقل که تحصیل، جابه‌جایی یا تولید سلاح‌های کشتار جمعی را دشوار تر می کند.

این ابزارها که برای ایجاد اطمینان و بازدارندگی بدون به کارگیری نیروی نظامی طراحی شده‌اند را می توان با فشارهای گوناگون و نیز محرك‌های مثبت نظیر کمك اقتصادی تکمیل کرد.

از طرف دیگر مقابله با گسترش تسلیحات شامل اقدامات فعالانه فراوانتری برای جلوگیری از گسترش بیش تر سلاح‌های کشتار جمعی یا توقف فعالیت‌های گسترش دهنده جاری است. عملیات هدفمند علیه لابراتوارها، کارخانه‌ها یا تأسیسات هسته‌ای و نیز حمله تمام و کمال و جنگ از جمله گزینه‌های این کار هستند.

در عراق قبل از جنگ خلیج [فارس] هیچ یك از اقدامات بازدارنده برای متوقف کردن فعالیت‌های آن کشور در زمینه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی کارآیی نداشت. سازمان‌های اطلاعاتی خارجی در کشف برنامه‌های تسلیحاتی عراق ناکام ماندند و سیستم به کار گرفته شده توسط آژانس بین المللی انرژی اتمی هم در عراق قبل از جنگ خلیج [فارس] متوجه برنامه تسلیحات هسته‌ای آن کشور که در حال توسعه بود، نشد. لذا پس از جنگ خلیج [فارس] براساس قطعنامه‌های ۶۸۷، ۱۲۸۴ و ۱۴۴۱ سیستم بسیار سختگیرانه بازرسی و مراقبت تحت اختیار شورای امنیت جایگزین سیستم پادمان شد. آنچه که به طور کلی تصور می‌شد و پذیرفته شده بود، اکنون تأیید می‌گردید: این سیستم با برخورداری از پشتیبانی فشار نظامی و نیز تحریم‌ها که کنترل بر صادرات را فراهم می‌آورد به خوبی کارکرد و بازدارندگی مؤثری را تأمین نمود. از این سیستم و کاربرد آن چیزهای زیادی می‌توان آموخت. تجربه کمیسیون بازرسی و نظارت نشان داد که امکان دارد یك سیستم بازرسی مؤثر و حرفه‌ای سازمان ملل را ایجاد کرد که مورد حمایت، اما نه تحت کنترل، دولت‌ها باشد و به این ترتیب مشروعیت بین المللی داشته باشد.

به هر حال در مارس ۲۰۰۳ سیاست بازدارندگی در مورد عراق کنار گذاشته شد و خط مشی مقابله مستقیم با گسترش تسلیحات به کار آمد. قوای مشترك بازرسی کمیسیون بازرسی و نظارت و آژانس بین المللی انرژی اتمی که کم‌تر از ۲۰۰ نفر بازرس در اختیار داشتند و هزینه آن در سال شاید به ۸۰ میلیون دلار می‌رسید بیرون رانده شدند و یك تهاجم نظامی با ۳۰۰ هزار پرسنل و هزینه سالانه‌ای بالغ بر هشتاد میلیارد دلار جایگزین آن شد. این تجربه نشان داد که عملیات قدرتمند مقابله با گسترش تسلیحات در زمان بسیار کوتاهی می‌تواند موفقیت آمیز باشد، اما مسائل ناراحت کننده، و عذاب دهنده و دشواری هم به وجود می‌آورد.

هرگز منطقی نیست بر این نکته پافشاری شود که وقتی اکثریت اعضای شورای امنیت هنوز انجام اقدام نظامی را مجاز ندانسته‌اند، هر یك از اعضا به تنهایی حق دارد برای حمایت از تصمیم‌های شورای امنیت از نیروی نظامی استفاده کند.

حق دفاع از خود در صورت انجام حمله نظامی امری شناخته شده و ضروری است همان گونه که هنگام حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ این چنین شد. بعد از حادثه یازدهم سپتامبر دولت بوش اصرار داشت که در برخی شرایط و اوضاع و احوال یك دولت باید حق استفاده از نیروی نظامی را در پیشگیری از یك حمله نظامی داشته باشد و می تواند به اقدام پیشگیرانه دست زند. مسأله‌ای که چنین برداشتی مطرح می کند این است که یك فرد (دولت) چگونه می تواند تشخیص دهد واقعاً حمله‌ای در راه است. در برخی شرایط تشخیص چنین امری ممکن است بدیهی و آشکار باشد که به طور کلی پذیرفته شده است؛ اما در دیگر شرایط و وضعیت‌ها، به ویژه هنگامی که تهدید فوری به چشم نمی‌خورد، این حق زیر سؤال می‌رود و اگر اطلاعات کسب شده به شکلی مؤثر متقاعد کننده نباشند در صورت دست یازیدن به حمله می توان چنین انگاشت که دولت مورد نظر از حق مشروع دفاع از خود سوء استفاده کرده است.

برای دولت‌هایی که در بهار ۲۰۰۳ به اقدام نظامی علیه عراق دست زدند گزینه دیگری هم وجود داشت. آنها می توانستند به درخواست‌های شورای امنیت برای دادن زمان بیش‌تری به بازرسی‌ها توجه کنند در آن صورت حمایت شورای امنیت از اقدام نظامی پیشگیرانه به اقدام نظامی آنان مشروعیت می‌بخشید. ولی به جای همه اینها هزینه‌های بسیار زیادی برای این اقدام پرداخت کردند که عدم مشروعیت اقدام نظامی، لطمه به وجهه و اعتبار دولت‌های انجام دهنده آن و تضعیف اقتدار سازمان ملل بخشی از هزینه‌های گزاف این اقدام بود.

خلع سلاح آماده پذیرفتن زمان کوتاه‌تری از ۱۲۰ روز تعیین شده در قطعنامه ۱۲۸۴ است. او هنوز هم درباره این مطلب بحث می کرد که بهتر است به جای فکر کردن درباره فهرست کوتاهتر معیارها به صورت انتخابی از تمام موارد که ممکن بود در زمان کوتاه‌تری به اجرا درآید فهرست تمام و کمال تمامی موارد را ارائه کنیم. وی پرسید: کمیسیون بازرسی و نظارت برای عملی شدن موارد ذکر شده در فهرست خود به چه مدت زمان نیاز دارد؟ توضیح دادم که حدود هفده مورد کلیدی را برخواهیم گزید و تحقق آنها هم بیش از هر چیز به خود عراقی‌ها بستگی دارد. حتی با بالاترین شکل همکاری از سوی آنان چند ماه وقت خواهد گرفت. شاید اول ژوئن را بتوان به عنوان محدوده زمانی تعیین کرد. در هر صورت در آن تاریخ باید گزارش سه ماهه خود را تسلیم کنیم.

به هر حال مشکل اصلی فرانسویان فهرست کوتاه یا بلند و یا حتی فرصت داده شده برای تحقق آن نبود؛ بلکه مشکل موضع ایالات متحده بود که نیازی نمی‌دید شورا به عنوان یك مجموعه درباره حل و فصل مسائل باقیمانده یا تحقق معیارها ارزیابی کند.

ایالات متحده اعتقاد داشت که حق دارد خود به تنهایی ارزیابی کرده و بر اساس همان ارزیابی هم نتیجه‌گیری کند. فرانسه و نیز سایرین، این حق را زیر سؤال بردند و ضمن مخالفت با آن تأکید کردند که فقط شورا، و نه یك کشور به تنهایی، حق دارد جنگ را مجاز بداند. گفتم این نکته را به خوبی درك می کنم و موافق هستم که این خطر وجود دارد ایالات متحده روز هفدهم مارس بیاید و با اعلام کوتاهی عراق در استفاده از آخرین فرصت داده شده، اقدام نظامی را آغاز کند. اضافه کردم در هر حال این امکان هم محتمل است که اگر عراق بیانیه مورد نظر را صادر کند و تا آن تاریخ سه مورد از پنج مورد اولیه معیارها را به وضوح عملی سازد، تحرك تازه‌ای برای دور شدن از اقدام نظامی به وجود خواهد آمد.

انهدام کامل موشك‌ها باید قبل از هفدهم مارس انجام شود. اعزام سی تن از

دانشمندان همراه با خانواده‌هایشان به لارناکا برای انجام مصاحبه طی مدت کوتاه باقیمانده تا آن تاریخ شاید در عمل آسان نباشد، ولی باید عملی شود و ارائه اطلاعات کامل درباره هواپیماهای بدون خلبان باید انجام گیرد. درباره حساب و کتاب یا تسلیم مقادیر موجود آنتراکس، وی ایکس و گاز خردل بیش تر بدبین بودم. البته به سختی تلاش کرده بودیم این موارد را شفاف کنیم، ولی نمی توانستم مطمئن باشم چیزی از آن‌ها باقی مانده باشد و اگر هم نبود، عراق مستندات و مدارکی در این باب داشته باشد.

با وجود این آیا غنیمت شمردن این فرصت ارزش نداشت؟ هیچ کس موافق با این نبود که ایالات متحده / بریتانیا حق دارند به تنهایی ارزیابی کنند و بدون مجوز صریح شورای امنیت جنگ را آغاز نمایند. این مسأله به همان اندازه زمان پذیرش قطعنامه ۱۴۴۱ قابل بحث باقی مانده بود. احساس می کردم فرانسویان - و برای این مطلب چند عضو دیگر شورای امنیت - نگران این سناریو هستند که قطعنامه را بپذیرند و عراق هم اولین مجموعه معیارها را به طور نسبی محقق سازد، ولی با تمام این‌ها ایالات متحده اقدام نظامی خود را آغاز کند. بدون تردید در چنین وضعی گفته خواهد شد تمام کسانی که قطعنامه را پذیرفته‌اند، در مجاز دانستن جنگ سهیم بوده‌اند.

برداشت فرانسویان آن بود که دولت ایالات متحده تصمیم خود را برای دست یازیدن به جنگ گرفته است و نمی‌خواستند تقدیس کننده آن باشند. نظر من اندکی متفاوت بود. تردید نداشتم که تصمیم به جنگ گرفته شده بود، مگر این که تا یك تاریخ مشخص، کارهای مهمی مانند اعلام «تصمیم استراتژیك» معروف و تحقق معیارها انجام می‌شد؛ در این صورت تصمیم به جنگ می توانست تغییر کند و به وقت دیگری موکول شود یا به طور موقت کنار گذاشته شود و بسیج نیروها هم کُند شده یا متوقف گردد.

در داخل شورای امنیت، شیلی و پنج عضو غیردائم دیگر که می‌دیدند زمان